حاجی محمد آخوند اردبیلی

فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین

بعون الله القدیر شرح عدیم النظیر در حل مسائل فقهیه و انکشاف مقاصد دینیه حنفیه

معروف به

شرح فارسی مختصر وقایه

جلد اول

از مصنفات عالم ربانی ملا نور الدین عبد الرحمن جامی تصحیح فضائل دستگاه یوسف احسان الله فرنگی محلی

در مطبع نامی منشی نول کشور گرین انطباع شد

حاجی محمد آخوند اردبیلی

گنبد قابوس کتابفروشی
قاری محمد آخوند رجال



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا محمد وعلی سائر النبیین وآل
واصحاب وسائر الصالحین صلوة کاملة دائمة مستمرة الی یوم الدین اما بعد چونکه در حدیث
صحیح وارد شده که یک مرد فقیه بر شیطان اشد است از هزار عابد و یک مسئله علمی فاضل تر است
از هزار نماز جنازه و هزار حج نافله و هزار عیادت مریض و هزار ختم صحابه رضوان الله علیهم
اجمعین گفتند یا رسول الله از ختم قرآن چون فاضل تر است فرمود آن حضرت که از قرآن
بی علم فائده نمیتوان گرفت و از هزار رکعت نماز نافله و هزار سال عبادت که شب نماز گذارد
و روزه دارد فاضل تر است از آنکه تمام دنیا ملک وی بود و صرف رضای خدای کند
و علما ورثه انبیا اند و فضل عالم بر عابد مثل فضل پیغمبر است بر فروترین خلائق و مثل فضل
ماه شب چهارده شب است بر ستارها و جمیع جانوران برای اهل علم امرزش میخواهند
و در کتاب معارج النجاح شیخ الاسلام احمد جامی قدس سره این حدیث را

روایت

روایت کردہ اند کہ یک قدم از برای طلب علم برداشتن فاضل تر ست از ہزار سال
عبادت کہ شب نماز گذارند و روز روزہ دارند و تمام دنیا ملک وی بود و آنرا تصدق کند
و اگر در طلب علم بمیرد درمیان وی و پیغمبران یک درجہ باشد و چون بادشاہ دین و پناہ
ابو الغازی عبید اللہ بہادر خان سلمہ اللہ تعالی لتائید الدین کہ مربی ارباب علم و اہل صلاح
اند جمیع این مثوبات بروزگار دولت آثار ایشان باز میگردد کہ ایں جہز غازیا
فقد غزی و علم فقہ از بہترین علوم دین ست و کتاب مختصر وقایہ از بہترین کتابہا
درین فن ست کہ مسائل معتبرہ این فن را جامع ست بنابران آنرا بفارسی ترجمہ کردہ می آید
جہت عموم نفع مسلمانان و رضای حضرت رحمان و التماس دعا ز اخوان و من اللہ الاستعانۃ
و علیہ التکلان چون پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ کہ ہر کار کہ ابتدا بسم اللہ و الحمد للہ نکنند
آن کار ابتر ست و شیطان دران کار شریک باشد بنابران مصنف رحمۃ اللہ ابتدا بتسمیہ
و حمد کردہ و گفتہ بسم اللہ الرحمن الرحیم یعنی ابتدا میکنم بنام خدای مہربان بخشایندہ
اللہ اسم ذات ست کہ واجب ست ہستی او و ہمہ صفات او کمال دارد و ہیچ صفت او
نقصان ندارد و معنی رحمن مہربان ست بروزی رسانیدن و معنی رحیم نیز مہربان ست
و مراد اینجا مہربان ست در آمرزیدن گناہان در شرح اسماء اللہ آوردہ است کہ ہر کس
کہ شب و روز ہزار بار کلمہ اللہ را از سر تعظیم و آگاہی گوید صاحب یقین گردد یعنی ایمان
و نفس او کامل میگردد چنانکہ گفتہ اند بیت کمال بندہ را در راہ یقین دان ہر چہ بنظر کند خدا را
بیند و ہر کس کہ بعد از ہر نمازی اسم الرحمن را صد بار بگوید دل او از حسد و کینہ پاک شود
و ہر کہ صیار الرحیم را ہر روز بگوید خلق شفیق و مہربان او گردند و فراموشی از دل وے
برود الحمد للہ رافع اعلام الشرائع العزاء یعنی ہمہ حمد و ثنا و صفتہای کمال و نعمتہای

مر خدای را است و غیر حق را اگر کمال باشد آن نیز حقیقت آفریده از حق است چون که
آفریننده است و چنین خدائی که بلند کننده است نشانهای شریعت را چنین شریعتی
که روشن است جاعلها شجرة اصلها ثابت فی الارض وفرعها فی السماء گردانیده است
شریعت را بمنزله درختی که بیخ او ثابت است در زمین و شاخ و ثمره او در آسمان است زیرا که ثمره
و نتیجه اعمال شریعت در بهشت ظاهر میشود که بهشت در آسمان است والصلوة والسلام
و درود رحمت و سلامت کامله علی رسوله محمد افضل الرسل والانبیا وعلی آله واصحابه
کالنجوم الاقتداء والاهتداء که فرستاده خدائی که حضرت محمد است صلی الله علیه وسلم که فاضلترین
انبیا و پیغامبران است و بر آل و خاندان او و بر اصحاب و یاران آن حضرت باد که مثل
ستاره در اقتداء کردن بایشان وراه راست یافتن و متابعت ایشان و درین خطبه
اشارت است بایمان که اصل اعمال شرعیه است پس این کتاب مشتمل باشد بر اصول
و فروع دین به جهت آنکه ایمان را دو رکن است یکی اقرار کردن بر زبان و دیگر تصدیق
کردن بدل هستی خدای تعالی را و یگانگی او را و صفات او را و کمال او را و در معنی این کلمه الله
مندرج است به جهت آنکه معنی الله اینست که ذاتی واجبست هستی او و جامع است جمیع صفات
کمال را و پاک است از جمیع صفات نقصان و پس وحدانیت نیز ازوی مفهوم میشود و حیات
و تکون و علم و قدرت و سمع و بصر و کلام و ارادت و پاکی از عیب و نقصان و مثل و مانند پس
این ده صفت که در خدای شناسی که ضروری است از کلمه الله مفهوم میشود و معنی وحدانیت
اینست که خدای تعالی یگانه است هم در ذات و هم در صفات هیچ چیز مثل او نیست نه در ذات
و نه در صفات به جهت آنکه ذات و صفات او قدیم است ازلی و ابدی است و ذات ماسوی
حادث و ممکن و فانی و معنی حیات آنست که زنده است و هرگز نمیرد و ممکن یعنی هستی

که هست کننده همه اشیاء اوست و علم یعنی عالم ست همه اشیاء و قدرت او شامل ست
همه اشیاء را که عجز را بدان راه نیست که اگر خواهد هفت آسمان را و هفت زمین را در پوست پسته
در آرد و میشود آنکه پوست پسته کلان شود یا آسمان و زمین خورد شود هر چه خواست کرد خواهد کند
و عرش و کرسی و هفت طبقه آسمان و زمین و هر چه است همه در قبضه قدرت وی ست
و مقهور و مسخر اوست و بدست بیچگس جزوی بحقیقت هیچ چیز نیست و وی را در آفرینش هیچ
یار و انباز نیست و از اعلی تا ثری هیچ چیز بے علم و قدرت او نیست و هیچ چیز از قدرت او پدید آمد
بلکه در عدد ریگ بیابان و برگ درختان و اندیشه و فهاد و دم چنان باسد در علم وی
که عدد آسمانها و زمینها و معنی سمع و بصر آنست که چنانکه دانا ست و هر چه دانستنی ست و شنوندهٔ است
و بیناست به هر چه آنیست و شنودن دور و نزدیک و بینائی و شنوائی وی برابر ست و آوازهای مورچه
که در شب تاریک و در از شنوای و بینای او بیرون نبود و دیدن وی بچشم نبود و شنوائی وی بگوش نبود چنانکه
دانش وی با اندیشه و تدبیر نبود و آفریدن وی با آله نبود معنی کلام را چنین باید دانست که فرمان وے
بر همه روان ست و طاعت وی بر همه واجب و خبر وی از هر چه خبر داده است و وعده و وعید وی حق ست
و فرمان و عده و وعید یکه سخن وی ست و با موسی علیه الصلوة بے واسطه سخن گفته و سخن
گفتن وی بے کام و زبان و لب و دهان ست چنانکه گوئی سخن در دل آدمی بود بے صوت
و حرف یعنی که آواز پذیرنده نیست سخن حق تعالی پاکیزه و منزه ترست ازین صفت قرآن
و توریت و انجیل و زبور و همه کتب پیغمبران سخن و صفت وی ست همه صفات وے
قدیم ست و همیشه بوده است چنانکه ذات ایزد سبحان و تعالی در دل معلوم ست
و بزبان مذکور و علم آفریده معلوم قدیم و ذکر آفریده مذکور قدیم و سخن وی همچنان قدیم
ست و در دلهای ما محفوظ و بزبان ما مقرر و در مصحف ما مکتوب و محفوظ با مخلوق و قرائت ما

مخلوق و مقدور ما مخلوق و مکتوب ما مخلوق و کتاب ما مخلوق و هرچه در عالم ست همه آفریده
اوست و هرچه آفریده چنان آفریده که بهتر ازان و نیکوتر ازان که عقل همه عاقلان متفق
شوند و اندیشه کنند تا این مملکت را صورت نیکوتر اندیشند و با بهتر ازین تدبیر کنند یا چیزے
نقصان کنند یا زیادت کنند نتوانند و انچه اندیشه کنند که بهتر ازین یابند خطا کنند و از سر مصلحت
و حکمت آن غافل اند یشند بلکه مثل ایشان نابینا باشد که در سرای در آید که قماشی بجاے
خویش باشد و وی نه بیند و چون بنظر بانچنان یافتند میگوید چرا این در راه نهاده اند و ان رخت
خود در راه نباشد ولیکن آن راه را نمی بیند پس هرچه بعدل و حکمت آفریده که می بایست
و هرچه آفریده از رنج و بیماری و صحت و درویش و تونگر و علم و جهل و جز ان همه از عدل
آفریده ظلم ازوی روا نیست زیرا که این ظلم نباشد که کسی در مملکت خود تصرف کند ظلم آن باشد
که در مملکت دیگری تصرف کند و این ازوی ممکن نبود که با وی مالک دیگری محال ست
هرچه هست و بود و تواند بود و هرکه هست و بود و خواهد بود همه مملوک اند ملک اوینند ویلے
مختار و بے همتا زو بے همتا عالم را که آفریده از دو جنس آفریده عالم اجسام و عالم ارواح
و از عالم اجسام منزل گاه روح آدمیان ساخت تا توشه راه آخرت برگیرند و هر کسی را
مدتی تقدیر کرده که درین عالم باشند و آخر آن مدت اجل وی باشد که زیادت و نقصان را
بآن راه نباشد چون اجل در آید جان از تن برآید و در قیامت که روز حساب و مکافات
جان را بکان وجود دهند و همه را برانگیزانند و هر کس کردار خویش به بیند در نامه نوشته
انچه کرده باشد همه را بیاد وی دهند و مقدار معصیت و طاعت وی را معلوم شود تیرازے
که شایسته این کار باشد و آن ترازو تیرازوی این جهان نماند انگاه همه را بر پل صراط
گذر فرمایند و صراط باریکتر ازموی و تیزتر از شمشیر ست هر که درین عالم بصراط مستقیم بوده باشد

از ان

ازان صراط تواند گذشت و هر که راه راست ندانسته باشد بران صراط راه نیابد و بدوزخ افتد نعوذ بالله و بر صراط همه راه دارند و پرسند از هر چه کرده باشند و حقیقت صدق از صادق طلب کنند و منافقان و کافران ایشان فضیحت شوند و گروهی را بے حساب به بهشت برند و گروهی را حساب کنند بدشواری و گروهی را حساب کنند بآسانی و آخر جمله کافران را بدوزخ فرستند که هرگز خلاص نیابند مطیعان را به بهشت فرستند و عاصیان را بدوزخ و هر کرا شفاعت انبیا و بزرگان دریابد از وی عفو کنند و هر کرا شفیع نبود بدوزخ برند و بمقدار گناهش عقوبت کنند از وی و آخر الامر به بهشت برند و چون ایزد سبحانه و تعالی این تقدیر کرده بود اعمال و افعال آدمیان بعضے را سبب شفاعت وی سازد و بعضی را سبب شقاوت ایشان گرداند و نفع راه سبب وی سعادت وی بود و آدمی از خویشتن آن نتواند ساخت بفضل و رحمت خود بیامرزد و آفرید آن کسانی را که در ازل حکم بکمال سعادت ایشان کرده بود و ازین راه آگاه گردانید و بآخر همه رسول محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را بخلق فرستاده و نبوت وی بدرجه کمال رسانیده که زیادة را راه نبود و بدان سبب او را خاتم الانبیا گردانیده پس از وی بهیچ پیغامبری امر نفرموده و ویرا سید همه انبیا گردانیده صلواة الله والسلام علیهم اجمعین

فصل فی الایمان - ایمان به پیغمبران داخل ست و ایمان بملائک و کتابها و روز قیامت و تقدیر نیکی و بدی و جمیع معتقدان تفصیل ایمان به پیغمبران داخل ست جهت آنکه چون ایمان به پیغمبران آورده شد ایمان تصدیق ایشان نیز آورده و هر چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود تصدیق آن واجب ست و ایمان اجمالی اینست و این در ضمن صلوة بر آنحضرت مندرج ست پس گویا که خطبه این کتاب متضمن جمیع آن تفاصیل ست اجمال و ایمان

اجمال آنست که گوئی بگرویدم یعنی تصدیق کردم و باور داشتم انچه پیغامبر فرموده صلی الله
علیه وسلم و ایمان تفصیلی آنست که گوئی ایمان آوردم بخدای عزوجل و بفرشتگان
وی و بکتابهای وی و به پیغامبران وی و بروز قیامت و بآنکه تقدیر نیکی و بدی و همه
از و خدائیست عزوجل قبول کردم دین مسلمانی را و انچه در وی ست و بیزارم از کفر
و کافری و انچه در وی ست بگرویدم بدل بر انچه محمد رسول الله بان گرویده است
بیزارم بدل از انچه محمد رسول از و بیزار است راست گوی داشتم بدل محمد رسول الله
را و بهمه پیغامبران علیهم صلوات الله والسلام در انچه از خدای عزوجل آوردند اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله مسئله بدانکه
در کلمه شهادت ده چیز فریضه است اول بزبان گفتن در همه عمر یکبار و دوم معنی او را
دانستن سوم بدل باور داشتن چهارم بدان معنی مستقیم بودن تا وقت مردن پنجم
حروف و اعراب را چنان ادا کردن در شرح پسندند ششم هر وقت که گویند که کلمه گوئی گویا که
تکرار کردن هفتم دلیل بر هستی خدایتعالی دانستن هشتم دلیل بر یگانگی خدایتعالی عزوجل
دانستن نهم دلیل بر نبوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم دهم نسب آن حضرت را
یعنی نام پدر و جد آن حضرت که عبدالله بن عبدالمطلب ست دانستن و معنی کلمه آنست
که گواهی میدهم که نیست هیچ خدا مگر یک خدای برحق و گواهی میدهم که حضرت محمد رسول الله
بنده اوست و فرستاده او به بندگان خود و هرچه از خداوند تعالی خبر داده حق ست مسئله
بدانکه گفتن کلمه یکبار فریضه ست تکرار ان سنت ست لیکن هر وقت که گویند که کلمه گو
فرض میشود گفتن آن چنانکه گفته شد و نزد بعضے دلیل گفتن مر معنی کلمه نیز فریضه است
که ایمان تقلیدی معتبر نمیدارند پس دلیل بر ایمان باید دانست تا ایمان باتفاق راست

کافری

شود و بندہ عاصی نباشد بترک دلیل پس بدانکہ جمع ماسوی اللہ مخلوق اند و مصنوع را چارہ نیست از خالق و صانعی پس دلیل بر ہستی حق مخلوقات ست و دلیل بر یگانگی او نظام و ترتیب عالم ست کہ اگر یکے نبودی عالم برنمیتوال و ترتیب نبودی چنانکہ میفرماید اللہ تعالی لو کان فیہما الہۃ الا اللہ لفسدتا و دلیل بر پیغامبری حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم معجزات آنحضرت و کرامات اولیا امت ان حضرت ست یکی از معجزات قران کہ ہمہ خلق از آوردن یکی آیۃ مثل آیۃ آیات عاجز آید چون ایمان بہ پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم مدلل شد قول آنحضرت

بر باقی چیزہی کہ ایمان آوردن بدان واجب ست دلیل ست

فصل ۔ و حکم ایمان انست کہ چون بندہ ایمان آرد نفس او و مال او و عرض او در امان در آمد و در آخرت از عذاب ابدی نجات یابد و شرائط ایمان ہفت ست ایمان بغیب آوردن و غیب را خاصہ خدا تعالی دانستن و ایمان باختیار آوردن نہ باکراہ و حلال خدای را حلال اعتقاد کردن و حرامہای خدای را بحرام اعتقاد کردن و برحمت او امیدوار بودن و از عذاب او ترسیدن و شرط بقای ایمان چہار ست شاد بودن بیافتن ایمان و ترسان بودن بزوال ایمان و دور بودن از خراب کنندہ ایمان و شفقت کردن بر اہل ایمان و یکی از خراب کنندہ ایمان سبک داشتن گناہ است خواہ صغیرہ و خواہ کبیرہ و حلال داشتن آن این مقدار از اعتقاد ست درین کتاب آوردہ شدہ تا جامع باشد این کتاب میان پنج رکن مسلمانی و اللہ اعلم بالصواب و الیہ المرجع و المآب فان العبد المتوسل الی اللہ باقوی الذریعۃ عبد اللہ بن مسعود بن تاج الشریعۃ سعد جندہ رزقہ اللہ تعالی الی خیر الدارین یعنی بعد از حمد خدای و درود محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم بدستی کہ بندہ ویسیہ جوینده بخدای بقوی ترین وسیلہ مولانا عبد اللہ کہ بمشہور بمولانا صدر الشریعت ست ۔

وشارح متن وقایہ است از سائر فحول علماء دین ست وپدر ایشان مولانا مسعود بن
مولانا تاج الشریعت کہ صاحب متن وقایہ است نیک جدا و را روزی کند مولانا
صدر شریعت را خدا یتعالی وابا باکرم او را نیکوی وبہترین ہر دو سرای کہ تصنیف کردہ بود
پدر پدر من واستاذی واستاذ من مولانا اعظم برہان العالم وارث الانبیاء والمرسلین
جزاء اللہ عنی وعن سائر المسلمین خیر الجزاء کہ مولانا بزرگ ترکہ سخن او دلیل علما عالم ست
وارث پیغمبران ورسولان بودہ است وجزاد ہد اللہ تعالی او را از قبل سائر مسلمانان بہترین
جزاء لاجل حفظی کتاب وقایۃ الروایۃ فی مسائل الہدایۃ از جہت یاد کردن و
گرفتن من کتاب وقایہ الروایہ را کہ در مسائل ہدایہ کہ بمتن وقایہ مشہور ست زیرا کہ
غرض از وقایہ نگاہ داشتن روایت ست کہ در ہدایہ مذکور ست وہو کتاب لم یکتحل
عین الزمان بثانیہ واین کتاب وقایہ کتابیست کہ چشم زمانہ سرمہ ساختہ است
دوم او را بمعنی مثل ودوم نداشتہ وفی وجازت الفاظ ومع ضبط معانیہ بمعنی در مختصر بودن
لفظ خود معنی خود ثم الی بعد ازان بدرستی کہ من لما وجدت تصور ہم بعض المخلصین
من حفظ آن ہنگام کہ یافتم کوتاہی ایشان بعض تحصیل کنند ما را از یاد گرفتن وقایہ فانتدبت
پس فراگرفتم تہذا المختصر از کتاب وقایہ این مختصر را مشتملا علی مسائل لا بد منہ لطالب العلم
من حفظہا در حالی کہ مشتمل بود این مختصر وقایہ بر مسائل کہ گزیر نبود طالب علم را از یاد گرفتن
آن فمن احب استحضار مسائل الہدایہ پس ہر کہ دوست دارد حاضر بودن مسائل
ہدایہ را فعلیہ بحفظ الوقایہ پس بر وی باد گرفتن کتاب وقایہ ومن اعجلہ الوقت وہر کس
کہ او را تعجیل کند وقت او تنگ باشد فلیتصرف الی حفظ ہذا المختصر باید کہ بگرداند بیاد گرفتن
این مختصر عنان العنایۃ عنان اہتمام را نہ ولی التوفیق الہدایہ بدرستی کہ حضرت

حق ست صاحب ہدایہ یعنے راہ راست گرامی کردن از حضرت اوست باآنکہ چون تمام کند
و محفظ مختصر نمائید امید ست کہ حق تعالی دانا لہ گرداند او را بانچہ در ہدایہ ست وباللہ التوفیق

کتاب الطہارۃ

این کتابیست در بیان طہارت از جہت کثرت مباحث او را داخل کتاب صلوۃ نداشت
مثل باقی شروط صلوۃ **فرض الوضو** یعنی انچہ وضو درست ست پنج ست **غسل الوجہ**
شستن روی و فرض آنست کہ بدلیل قطعی ثابت شدہ باشد و فرض اتفاق را اگر منکر
شود کافر شود و اگر ترک کنند آن عمل باطل شود و اگر تاخیر کنند از محل وی در نماز سجدہ سہو باید
آورد **من الشعر الی اذن** از موی پیشانی تا بزمہ گوش در عوض **و اسفل الذقن**
تا زیر زنخ در طول **و یدیہ** و دیگر شستن دو دست ست **و رجلیہ** و شستن دو پای ست
مع مرفقیہ با ہر دو کورانکہ دستہا **و کفیہ** و با ہر دو بحول پایہا **و مسح ربع راسہ** و مسح چہار یک
سر فرض ست و مسح رسانیدن دست ترست خواہ آب از و عضو مغسول در دست ماندہ باشد
خواہ تری کہ بآب جدید باشد اما تری کہ بعد از مسح باشد یا از عضو مغسول گیرند مسح روا نیست
و کل ما یستر البشرۃ من اللحیۃ دیگر از فرائض وضو مسح تمام آن موی ست کہ می پوشد
روی را از موی ریش و بعضے گفتہ اند کہ مسح چہارم حصہ آن موی کہ بر بشرہ است کافی ست
و عبارت احتمال ہر دو معنی دارد و اگر از موی روی می نماید مسح کافی ست بلکہ آب تک
باید رسانید اگر خفیف اللحیہ باشد کثیف اللحیہ نباشد **و سنت البدایۃ بالتسمیہ** و سنت وضو
ابتداء بسم اللہ کردن ست در اول وضو و سنت آن فعلی ست کہ پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم
بران مداومت کردہ باشند و گاہ ترک کردہ باشند و این بر سبیل عبادت باشد نہ بر سبیل
عادت مثل خوردن و پوشیدن آن سنن زوائد کردن سنت ہدی و مراد ازینجا سنت

در ہدی ست کہ بر سبیل عبادت بجا آوردہ باشد و اگر سنت را منکر شوند مبتدع باشند نہ کافر
و اگر ترک کنند از شفاعت و قربت کہ بران سنت می یافت محروم می مانند و بہر سنتی
پانصد سال قربت حاصل میشود و بغسل یدیہ الی رسغیہ ثلث للمستیقظ دوم ابتدا
کردن ست شستن ہر دو دست ما بند دست ہا سہ بار کسی را کہ از خواب بیدار شود کہ آنجا جہت
دست شستن ظاہر ست و در غیر آن وقت نیز سنت ست اگرچہ سنت پاک بیقین و فتوی ہمین ست
والسواک و دیگر از پیشین وضو ابتدا کرد ہمسواک ست و غسل فمہ بمیاہ کانفہ و دیگر شستن
دہان ست بسہ آب مثل شستن بینی بسہ آب و تخلیل اللحیۃ والاصابع و دیگر خلال ریش ست
و مسح او از فریضہ است اگر یک روی ننماید و دیگر خلال کردن انگشتان دست و پا ست بوقت شستن دست
و پا باید کہ در خلال با کف دست کردن انگشت چپ بسوی کف پا باشد و از زیر تا پا خلال کند و ابتدا از
کلیک پای راست کند و ختم بکلیل پائی چپ نماید و بتثلیث الغسل و دیگری سہ بار
شستن ست اعضاء وضو را و مسح کل الراس و دیگری مسح کردن تمام سر ست
مرۃ یکبار نزد امام شافعی سوا اللہ سہ بار ست والاذنین بمیاہ و دیگر مسح کردن گوشہا
ست بآبی کہ برای مسح سر گرفتہ باشد والنیۃ و سنت دیگر نیت کردن ست و ابتدا وضو
کہ قصد کند وضو میسازم جہت مباح شدن نماز تا تقرب بخدا حاصل کنم و رضا او بدست
آورم و اگر نیت را بزبان گوید بہتر باشد والترتیب و دیگر ترتیب شستن ست کہ اول روی
خود را بشوید بعد ازان دست و دو دست بعد ازان مسح سر کشد بعد ازان پایہا را بشوید چنانکہ
در قرآن واقع شدہ است و نزد امام شافعی نیت و ترتیب فریضہ است والولاء و دیگر
ولات یعنی پے در پی شستن ست کہ عضو اول خشک نشدہ باشد کہ عضو اخیرہ را بشوید
و مستحب التیامن و مستحب وضو ابتدا کردن ست براست پس باید کہ اول دست و پای

راست بشوید و مسح اگر قبته و مسح کردن نیز مستحب ست و دو دست داشته سلف را
مستحب گویند و بترک آن از فضیلت آن محروم شوند و ناقضه ما خرج من السبیلین
و شکننده وضو آن چیزست که بیرون آید از پیش که فرج و ذکرست و یا از پس که محل
خروج غایط ست خواه باد بیرون آید خواه کرم خواه سرگین خواه خون خواه بلغم اما
بادی که از فرج زنان یا از ذکر مردان بیرون آید دران اختلاف ست و در جامع الصغیر
گفته که صحیح آنست که ناقض نیست: وغیره ان کان نجسا سال الی ما یطهر یا از غیرش
و پس بیرون آید اگر نجس باشد و برود و برسد بموضع که واجب باشد پاک کردن آن موضع
در غسل و یا در وضو و انچه عوام میگویند الف و اربدر آید اعتبار ندارد چون از جراحت میگذرد
وضو شکند پس اگر آبله چشم باشد و ازوی چیزی بیرون آید وضو شکسته نشود چون درون
چشم را در غسل و وضو آب رسانیدن فریضه نیست. والقی و ما رقیقا ان اکثر من
البزاق و دیگر از شکننده ای وضوقی ست اگر خون روان قی کند و سرخ شود بان
آب دان مولانا محمد امین الدین زاهد روایت کرده اند از شرح مولانا فاضل سمرقندی
گفته که خون از دندان ظاهر شود و حکمش نیز همین ست اگر اب دهان بوی سرخی
شود ناقض ست لان اصفره و شکننده وضو نیست اگر قی خون قی کند اگر زرد شود
باب دهان نه سرخ و غیران ملأ الفم و اگر غیر خون قی کند وضوی شکند اگر دهان پر شود الا بلغما
ملاء و شکننده وضو نیست اگر بلغم باشد اصلا خواه دهان پر شود خواه نی و مالیس بحدث
لیس بنجس و هر چیزی که شکننده وضو نیست نجس هم نیست مثل قی که پر دهان نباشد و خون
و ریم که از سر جراحت در نگذرد و اگر بجامه رسد وی نماز را باز ندارد و نوم متکی مالو ازیل مستظهره
خواب تکیه زده که اگر زائل کنند متکی را بیفتد نیز شکنند وضو ست و در هدایه گفته که بیک سوی

زان نشسته در خواب شود نیز وضوی شکند اما درین خلاف ست والاغماء والجنون و دیگر از شکننده بیهوشی و مستی ست و دیوانگی بمرتبه که حواس او از کار افتد یا عقل او تمام زائل شود و در رفتار او حرکت افتد بیعقلی ظاهر شود و در مستی و جنون خود فنای عقل ست و قهقهة بالغ فی صلوة مطلقه دیگر خنده قهقهه است چون از بالغ صادر شود و درمیان مطلقه که ذات رکوع و سجود باشد نه در نماز مقید چون جنازه و سجدة تلاوت همسایه که در وی استاده باشد شنود و آنکس بالغ باشد نه کودک بیدار باشد نه در خواب و وضو در ضمن غسل حاصل نشده باشد و در صلوة مطلقه باشد نه در نماز جنازه که اگر این شرائط نباشد وضو نشکند و المباشرة الفاحشة دیگری از شکنندها وضو بر سبیه به هم رسیدن اعضای نهانی زن و مرد ست چنانکه آلت مرد متحرک باشد وضو میشکند و غسل نمی باید کرد و اگر دخول واقع شود غسل نیز می باید لامس المراة الذکر و شکننده وضوئیست بمذهب حنفی سودن عورت و بسودن ذکر خلاف مر شافعی را که نزدیک او شکننده وضوست این هر دو

فصل

و فرض الغسل غسل فمه و انفه شستن دهان ست و بینی یعنی مضمضه و استنشاق بجا آوردن و کل البدن و تمامی بدن را اب رسانیدن و شستن اما در اندرون چشم اب رسانیدن فرض نیست اما آب بسوراخ گوش و درون ناف و زیر غبل و در شکنهای اعضا و بیخ موهای رسانیدن فریضه است و مروان گیسو دراز را درمیان موی نیز آب رسانیدن فریضه است که اگر بیخ یک موی خشک ماند همچنان اگرچه غسل کردن بروی فریضه نیست بلکه بان جای خشک آب رسانیدن کافی ست و مالیدن شرط نیست مگر نزد امام مالک و یک روایة از امام ابو یوسف رح شرط ست و همچنین باید که پیش از غسل پول کند تا انچه از رنگی باقی مانده باشد بیرون آید و شرعة الاسلام گفته که واجب ست هر جنب را

پیش از غسل بول کردن که اگر چیزی از منی باقی بود و بعد از غسل کردن بیرون آید باز
غسل بروی واجب نمیشود و سنته ان یغسل یدیه سنت غسل آنست که بشوید
دستهای خود را و فرجه و فرج خود را و بزیل النجاسة و وورکند از بدن خود نجاست
اگر باشد و نیت را از سنن غسل نشمرد بجهت آنکه از وضو فهم میشود نیت آنست که غسل
جنابت که فرض ست بجای می آریم جهت بندگی خدای قرب و رضای او حاصل کنیم
ثم یتوضی بعد ازان وضو سازد الا رجلیه مگر پاهای خود را که نشوید مگر بروی سنگ و چوب
پاک باشد اکنون پاهای خود را نیز در اول بشوئد هم یفیض الماء علی بدنه ثلثا بعد
ازان بریزد آب را بر بدن خود سه بار اول ابتدا بکتف راست کند و سه بار آب
بر روی زیرد بعد ازان سه بار بر کتف چپ و بعد ازان سه بار بر سر بریزد و بعضے گفته اند که
ابتدا را از سر کند و ختم بر چپ کند و ثم یغسل رجلیه بعده بشوید پاهای خود را الا فی المستقر نه
و آن مکان که آب جمع شده باشد و تکفی لذات الضفیرة ان تبتل اصلها و کفایت
است مر عورت را که صاحب گیسو ست تر کند بیخ موئی را و صحیح آنست که اگر بمیان موی
یافته آب نرسد غسل درست ست اما اگر موی یافته نباشد میان او آب رسانیدن
واجب ست همچنانکه آب میان موی لجه رسانیدن در غسل واجب اگرچه پر باشد و تک
روی ننماید بخلاف وضو بعضے گفته اند در میان گیسوی مردان نیز اگر یافته باشد آب
رسانیدن در میان بافته واجب نیست اما روایت اول اصح ست و موجبه واجب
گرداننده غسل انزال منی ذی دفق و شهوة عند الانفصال فرود آمدن منی ست
که صاحب جهندگی و شهوة باشد در وقت جدا شدن از محل خود اگرچه در محل بیرون
آمدن شهوة و جهندگی نباشد نیز غسل واجب میشود پس اگر کسی بعد از جدا شدن منی

منی از محل او سر ذکر را گیرد یا تدبیری کند که منی ظاہر نشود و بعد از سکون شہوت ظاہر شود یا بعد از جنابت پیش از بول کردن غسل کند و بعد ازان بول کند و بقیہ منی ظاہر شود نزد ابی یوسف غسل واجب نمیشود و نزد ابی حنیفہ و محمد رحمہم اللہ تعالی غسل واجب میشود و غیب الحشفۃ و دیگری از واجب کنندہ ہای غسل غائب شدن حشفہ است فی قبل او فی دبر دیگری یا در پیش و یا در پس علی الفاعل و المفعول کہ این غائب شدن حشفہ واجب میگرداند غسل را بر کنندہ و بر کردہ شدہ خواہ انزال ایشان را شود و خواہ نشود اما اگر در فرج میت یا نابالغ دامشال آن دخول واقع شود تا انزال نشود غسل واجب نمیشود اما صغیرہ کہ مثل او را مجامعت نمیکند خلاف ست کہ بی انزال غسل واجب میشود یا نی عبارت متن دلالت بران دارد کہ بی انزال غسل واجب میشود و رؤیۃ المستیقظ الخ دیگر از موجبات غسل دیدن کسی ست کہ از خواب بیدار شونده است منی را بالمذی یا مذی را جہندہ تیرہ است کہ بعد از آمدن آلت او ساکن میشود و مذی آب صافی ست کہ بسفیدی مائل در وقت دست بازی مرد یا زن ظاہر میشود اما آلت ساکن نمی شود اما نزد امام ابی یوسف اگر بعد از خواب مذی بیند غسل واجب نمی شود و ودی یعنی آب سفید کہ بعد از بول می آید غسل واجب نمیشود اما اگر خواب بیند و آب نہ بیند غسل واجب نمیشود خواہ مرد باشد خواہ زن اما نزد امام کہ البتہ بسبب احتیاط ہر زن کہ خواب بیند و آب نہ بیند غسل واجب ست و اگر از خواب بیدار شود و بر سر ذکر تری بیند و خواب بیاد ش نیاید اگر ذکر او پیش از خواب متحرک بودہ غسل واجب نمی شود و اگر ساکن بودہ غسل واجب میشود و این مسئلہ بسیار واقع است و خلق ازین غافل اند اگر بعد از مستی و بیہوشی منی بیند غسل واجب میشود و اگر مرد و زن از خواب بیدار شدند و در جامہ خواب منی دیدند و خواب بیاد شان نیاید بر ہر دو غسل واجب ست

جہت احتیاط و بعضے گفتہ اند اگر منی دراز و سفید ست از مرد ست و اگر گرد از وست یعنے
از زن ست وانقطاع الحیض والنفاس دیگر از موجبات غسل باز استادن خون حیض ست
و نفاس ست لا وطی بہیمۃ بلا انزال یعنی واجب نمیگرداند غسل را بوطی کردن حیوان
بی انزال در حدیث ست کہ ملعون ست کسی کہ بحیوان نزدیکی کند یا بدست آب منی ظاہر گرداند
وسنن وسنت ست غسل کردن للجمعۃ برای حرمت داشتن روز جمعہ و نزد امام ابی یوسف
برای نماز جمعہ غسل سنت ست و صحیح تر اینست والعیدین و برای عید رمضان و برای
عید قربان نیز غسل کردن سنت ست اینجا صحیح آنست و برای نماز غسل کند جہت ازالہ رائحہ
کریہہ والاحرام سنت ست غسل کردن یا برای احرام حج یا احرام عمرہ و عرفہ ہمچنین سنت ست
برای حرمت عرفہ عید قربانی غسل کردن پیش از حاضر شدن بعرفات اما شستن میت را
واجب و ہمچنین کسی کہ جنب بود مسلمان شود غسل کردن واجب ست برو و اگر پاک بودہ باشد
مستحب ست و یتوضا وضو می تواند ساخت بماء السماء باب آسمان مثل برف باران والارض
و بآب زمین نیز وضو ساختن جائز ست مثل آب دریا و چاہ وان تغیر بالمکث و اگرچہ
تغیر یابد آن آب کہ باری استادن دران و بدبوی شود اذا خلط بطاہر یا مخلوط شود
چیزی پاک مثل خاک و زعفران و مانند آن تا وقتی کہ رقت و سیلان وی باقی باشد با و وضو
ساختن رواست پس برین تقدیر حوض کہ در و برگہا ریختہ باشد و تغیر کردہ باشد بوی وضو
توان ساخت اما در کتاب منیہ خلاف اینست الا اذا خرجہ عن طبع الماء مگر وقتی کہ بیرون
آرد آن شی طاہر آب را از طبع آب کہ آن روا نیست ہمچنین کہ خاک یا نخان چندان بآب
امیزد کہ نرود آن ہنگام وضو ساختن روا نیست اگرچہ پاک ست او غیر طبخا یا تغیر دہد
آب را شی طاہر بجہت طبخ مثل شہد یا آب باقلا کہ وضو با و روا نیست ہرچند کہ روان باشد

وہو مما لا یقصد بالنظافۃ وحالانکہ طاہر مخلوط ازان چیزی باشد کہ قصد نکردہ باشد
بطبخ او پاک را اگر قصد پاکی کند مثل آن کہ در آب اشنان یا صابون بجوشند بآن آب
وضو رواست اگرچہ تغیر بطبخ یابد مگر وقتی کہ او را از سیلان باز دارد و تیره شود و وضو با او
روا نیست و آن اختلاط نجس اگر بآمیزد آب چیزی نجس باصطلاح فقہا نجس بفتح جیم
عین نجاست را گویند و بکسر جیم چیزی را گویند کہ نجس شدہ باشد اما در لغت ہر دو مصدر اند
فان کان جاریا پس اگر آن آب روان باشد کہ برگ کاہی را تواند برد او عشرا
فی عشر یا دہ گز در دہ گز باشد یعنی طول او دہ گز و عرض او دہ گز باشد یک گز مساحت کہ ہفت
مشت ست بعضی یک گز کریاس گفتہ اند کہ از گز مساحت کوتاہ ترست و بعضے گفتہ اند کہ
در ہر زمان و مکان آن گز اعتبار دارد لا ینجس ارضہ بالغرف کہ نمایان نشود زمین او
بکف آب برداشتن و مقدار او را چہار انگشت کشادہ تعین کردہ اند پس منبہا بگز حوض باید کہ
دہ گز در دہ گز باشد و بروی چہار انگشت لا ینجس نجس نمیشود آب کہ روان باشد و آبی کہ
دہ در دہ باشد بملاقات نجاست اذا لم یغیر طعمہ مگر وقتی کہ آن نجاست تغیر دہد مزہ آب
روان و آب حوض را او لونہ یا رنگ او را او ریحہ یا بوی او را کہ این ہنگام کہ یکی ازین اوصاف
او تغیر یابد آب نجس میشود اگرچہ روان باشد یا حوض دہ در دہ باشد اما اگر نجاست نمایان باشد
در حوض امتد کہ دیدہ میشود از گرد نجاست مقدار چہار گز وضو نباید ساخت و اگر دیدہ نمی شود
از ہمہ جانب او وضو می توان ساخت و اگر حوض کردار باشد باید کہ کردا و چہل و ہشت گز باشد
تا حکم دہ در دہ گیرد و بعضی سی و شش گز نیز گفتہ اند و این روایت صحیح ست و معمول بہ و
نزد شافعی رح حوض کہ در رود و بست و پنجاہ من آب باشد حکم حوض دہ در دہ دارد و نزد یک
مالک رح ہمہ آبہا حکم آب روان دارد وان لم یکن نجس و اگر آب روان نباشد

ویا دہ در دہ نباشد نجس میشود بملاقات نجاست خواہ یکی از اوصاف او تغیر یابد خواہ نے
ولا باس بموت مائی المولد وپاک نیست کہ در آب بمیرد چیزی کہ در آب متولد میشود مثل
ماہی وکل کنجاح ومالیس لہ دم سائل وانچہ مرا و را خون روان نباشد نیز اگر در آب
بمیرد پاک نیست مثل پشہ ومگس وجرزک وخورد وک وکلیز ومانند آن اگر مائی المعاش
نباشد ودر آب بمیرد مثل بط آن آب را نجس میکند ونزد شافعی رح غیر ماہی ہر چہ در آب
بمیرد نجس میشود ولا یتوضا بما اعتصر من شجر او ثمر ووضو روا نیست بابی کہ فشردہ باشند
وبہ تدبیر از گیاہ ویا درخت بیرون آید بآن وضو نمی توان ساخت یا از میوہ بیرون آمدہ
ودرین عبارت اشارت ست کہ اگر خود از درخت یا تاک بیرون آید بآن وضو می توان ساخت
وحالانکہ در قاضیخان گفتہ کہ بابی از تاک بیرون می آید وضو روا نیست ولا بماء استعمل
لقربۃ وہمچنین وضو نمی توان ساخت بآبی کہ استعمال کنند از برای آنکہ بجناب الہی قربت
ونزدیکی حاصل کنند چنانکہ کسی وضو دارد باز وضو می سازد ویا جہت طعامی دست میشوید
کہ سنت بجا آرد او رفع حدث یا خود استعمال کنند از برای برداشتن حدث چنانکہ وضو ندارد
و وضو می سازد بآن آب وضو ساختہ وہم وضو روا نیست بہ جہت آنکہ آلایش گناہ بآن آب
پاک می شود چنانکہ پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ چون دست بشوید در وضو گناہان
دست بآن آب وضو پاک میشود چون روی شوید گناہان آن روی پاک می شود بآن
وضو چون پای شوید گناہان پای پاک می شود بآن وضو اما اگر جہت خنکی وضو کند آن
آب مستعمل نشود وبعضے گفتہ اند کہ حکم استعمال وقتی بگیرد کہ از عضو جدا شود بعضے گفتہ اند
آنوقت کہ در آب جای قرار گیرد وبعد از استعمال آن آب حکم استعمال میگیرد وانچہ فتوی بر آنست
کہ آب مستعمل پاک ست اما پاک کنندہ نیست وکل اہاب دبغ طہر وہر پوستی کہ دباغت

دادہ شود پاک میشود و دباغت آنست کہ پوست را چنان سازند کہ از وی بوے
نیاید و خراب نشود خواہ پاک باشد و خواہ بآفتاب یا داروی دیگر و نزد امام شافعی
رحمہ اللہ البتہ داروی باید دردباغت اما نزد شافعی رحمۃ اللہ پوست چیزی کہ گوشت
او را نمی توان خورد بدباغت پاک نمیشود و نزد مالک رحمہ اللہ پوست مردار بدباغت
پاک نمی شود الا جلد الخنزیر و الآدمی مگر پوست خوک و آدمی کہ بدباغت پاک
نمی شوند پوست خوک بہمت آنکہ خوک نجس العین ست اما آدمی بہمت شرف بود
و ما طہر جلدہ بالدبغ و انچہ پاک می شود جلد او بدباغت طہر پاک می شود
بالزکوۃ بذبح کردن بر وجہ شرع کہ ذبح کنندہ مسلمان یا اہل کتاب باشد و در
وقت ذبح بسم اللہ گوید و اگر از اہل نباشد مثل مجوسی ذبح او اعتبار ندارد و گوشت
و پوست او پاک نمی شود و کذا ہمچنین پاک می شود بذبح شرعی ہمہ گوشت آن
چیز و ان لم یوکل و اگرچہ خوردہ نمی شود و خوردن او روا نیست اما نماز
با او روا ست و این اختیار بعضے مشایخ ست اما نزد بعضے پاک نمی شود و
بزکوۃ شرعی و پوست و گوشت حیوان غیر ماکول اللحم و مالا و انچہ پوست او
بدباغت پاک نمی شود مثل خوک فلا پس پاک نمی شود بذبح شرعی نیز
و چون مفہوم مخالف در روایت معتبر ست و اگر مالا فلا نگفتی می توانست
و شعر المیتۃ و موے مردہ کہ ذبح نیافتہ و عظمہا و استخوان مردار ہا
کہ ذبح نیافتہ و عصبہا و پی مردہ کہ ذبح نیافتہ طاہر پاک ست و ہمچنین
شاخ او و شنگل او و دندان او و کذا و ہمچنین ست یعنی پاک این اشیاء
و کذا الانسان و ہمچنین ست مر آدمی را یعنے موی او و ناخن او و استخوان او

پاک ست واگر در آب افتد پاک ست بیر فیہا نجس چاہی کہ در و نجس واقع شود اندک
یا بسیار مثل بول و سرگین نجس میشود اما نزد امام زفر رحمہ اللہ نجس نمی شود چاہ مادامی کہ
نجاست بر آب غالب نشود در روایت کہ دہ انداز امام محمد و امام ابی یوسف رحمہما اللہ کہ
آب چاہ حکم آب روان دارد او مات یا بمیرد فیہا در چاہ حیوان جانوری خواد خود
وخواہ کلان و انتفخ و ما سیدہ شود ان حیوان او تفسخ ریزیدہ شود ان حیوان او مات
میرد در چاہ مثل آدمی مانند آدمی در کلانی او شاۃ مامثل کو سفندی در کلان ان
حیوان نیز ح باشند درین چند صورت کہ مذکور شد کل مائہا تمام آب چاہ را ان
امکن اگر ممکن باشد کشیدن تمام آب والا اگر ممکن نباشد کشیدن تمام آب را
بی جرح فقدر ما فیہا پس آن مقدار آب کہ ازان چاہ موجود باشد بکشند بقول سخن
ذی بصارت صاحب بصارتی در امر آب کہ تخمین کند و یک روایت از امام محمد رحمہ اللہ است
کہ دو و بست دلو بکشند یا سیصد دلو و یک روایت از امام اعظم رضی اللہ عنہ آنست
کہ صد دلو کشند و فی نحو دجاجۃ و بکشند در مانند مرغ خانگی کہ در چاہ میرد و یا کبوتر و یا گربہ
اربعون دلوا چہل دلو بکشند بر سبیل وجوب الی ستین تا شصت دلو بر سبیل استحباب
یعنی چہل واجب است و زیادہ تا شصت مستحب ست و فی نحو در مثل عصفور کشدش
در کلان ہمچون موش و جلباب و غیران نصف ذلک نمیدان کشند یعنی بیست دلو
بر سبیل وجوب یا بسی بر سبیل استحباب دلو وسطا بدلو میانہ کہ چہار من آب بگیرد و بعضی
گفتہ اند کہ بدلو ہمان چاہ وغیرہ احتساب بہ و غیر دلو میانہ را بآن حساب کنند پس اگر دلو
عظیم باشد یکبار مقدار واجب برکشندہ شود بہتر باشد لیکن امام محمد و امام حسن رحمہما اللہ
فرمودہ اند کہ یکبار کشیدن روا نیست و اگر حیوان در چاہ افتد و زندہ بیرون آرند اگر دہان

او بآب رسیدہ باشد پس خوردہ او نجس باشد آب نجس میشود واگر مکروہ باشد پس خوردہ او
مکروہ باشد واگر پاک باشد آب پاک ست وبنجس وحکم بنجاست آب میکنند بن وقت الوقوع
ازان وقت کہ واقع شوندہ ان علم اگر معلوم باشد وقت وقوع والا واگر معلوم نباشد
وقت وقوع ممتد یوم ولیلۃ پس از ابتدا یک شب وروز حکم بنجاست میکنند واگر
اما سیدہ شدہ باشد وان انفع واگر اما سیدہ شدہ باشد ممتد ثلاثۃ ایام ولیالیہا از
ابتداء سہ شبانروز حکم بنجاست آب میکنند پس قضا کند نماریکہ دران اوقات ازان
آب وضو ساختہ یا غسل کردہ باشند وجامہ ازان آب شستہ باز نشویند والا فلا وگفتہ اند
امام محمد وامام ابو یوسف مندوحہ کہ ازان زمان کہ حکم بنجاست کنند کہ یافتہ اند وعالم بآن
شدہ اند یا آنکہ اما سیدہ شدہ باشد کہ احتمال دارد کہ اما سیدہ در چاہ افتادہ باشد وسور
الادمی وپس خوردہ آدمی خواہ مومن وخواہ کافر خواہ جنب یا حائض یا طاہر پاک
است والفرس وپس خوردہ اسپ وکل ماکول اللحم وہر چیزی کہ گوشت آن را
توان خورد طاہر پاک ست وسباع البہائم وپس خوردہ ہا چہار پایان درندہ مثل شیر
وپوز وپلنگ نجس ست ونزد امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ پاک ست مگر پس خوردہ سگ وخوک
نجس ست ونزد یک امام مالک رحمہ اللہ پس خوردہ ایشان نیز پاک ست والہرۃ
وپس خوردہ گربہ والدجاجۃ المخلاۃ وپس خوردہ ہای مرغ خانگی سر دادہ کہ بربستہ نباشد
چنانکہ منقار او بزیر پای نرسد کہ اگر چنان باشد پس خوردہ او مکروہ نیست وسباع الطیر
وپس خوردہ مرغان درندہ مثل چرغ وباز وسواکن البیوت وپس خوردہ موش ہا کہ در خانہ ساکن
اند مثل مار وموش مکروہ ست ونزد امام شافعی رحمہ وابو یوسف رحمہما اللہ پس خوردہ
گربہ مکروہ نیست واگر موش خوردہ وفی الحال چیز خورد نجس ست واگر ساعتی مکث

کرد پاک ست والحمار والبغل مشکوک و پسخورده خر و اشتر مشکوک ست یعنی در پاکی
او شک ست و اصح آنست که در پاک کنندگی او شک ست نه در پاکی او نزد شافعی
رحمة الله علیهم پاک ست و پاک کننده و یتوضأ به وضو سازد بآب مشکوک و تیمم و نیز تیمم کند
ان عدم غیره اگر معدوم باشد آب غیر مشکوک و هر کدام را معدوم دارد روا ست نزد
زفر رحمه الله واجب ست که اول وضو سازد والعرق کالسور و عرق هر چیزی حکم
پسخورده دارد مگر عرق حمار که پاک ست اگرچه پسخورده او مشکوک ست از جهت آنکه پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بر حمار برهنه سوار شده اند و با عرق او نماز گذارده اند

باب تیمم

تیمم در لغت بمعنی قصد ست و در شرع قصد کردنی ست بخاک پاک جهت دور کردن حدث
تا قرب خدای تعالی حاصل شود و بخلف رحای نشیند الوضوء وضوء را والغسل و بجائی
می شنید غسل را عند العجز من الماء در وقت عاجز شدن از استعمال آب بعد میلا از جهت
دوری از آب یک میل که سه فرسنگ ست که چهار هزار قدم باشد هر یک قدمی نیم
گز ست بگز عراقی و گز عراقی بیست و چهار و انگشت ست بعدد حروف کتابی لا اله الا الله محمد رسول
الله و امام زفر رحمه الله گفته اند که اگر پیش از بیرون وقت بآب میرسد تیمم روا نیست
و اگر نمیرسد و وقت نماز بیرون میرود تیمم روا ست و اگرچه آب نزدیک باشد و یک
روایت از امام ابو یوسف رحمه الله آنست که اگر آن مقدار آب دور باشد که اگر بآب
میرود کاروان از نظر او غایب میشود تیمم روا ست و اگر کمتر ست روا نیست والمرض
یا از جهت عارض شدن مرض عاجز باشد از استعمال آب یا از جهت زیاده شدن مرض
خواه از استعمال آب ضرر مترتب شود یا خود از حرکت کردن او برد یا از جهت سرما عاجز باشد

از استعمال آب کہ احتیاج بوضو داشتہ باشد یا احتیاج بغسل برای ہر دو بہمان طریق
تیمم کند یعنی ہمچنانکہ برای وضو تیمم میکند برای غسل تیمم کند کہ تیمم برای وضو و غسل
ہر دو یکی ست و تفاوت ندارد اما نزد صاحبین در شہر جہت سرما تیمم روا نیست از جہت
آنکہ می تواند کہ بحمام رود و نماز بگذارد و جہت مرد حمام عذر گوید و مہلت خواہد اما نزد
امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ رواست در شہر نیز جہت سرما تیمم کردن او عدو یا از جہت
خوف دشمن عاجز باشد یا از استعمال آب کہ اکنون نیز ہم تیمم رواست خواہ در زود باشد
آن عدو یا دشمن دیگر او عطش یا از جہت تشنگی یعنی بترسد تشنگی را بر خود یا بر جارواے
خود کہ اگرچہ آب دارد تیمم رواست او عدم آلت یا از جہت نابودن آلت آب کشیدن
مثل دلو و رسمان و رسمان کہ این ہنگام نیز تیمم رواست اگرچہ آب نزدیک باشد
او خوف یا تیمم کند جہت ترسیدن فوت شدن ما یفوت فوت شونده لا الی خلف
یعنی قائم مقام یعنی اگر بوضو ساختن متوجہ می شود از وی عملی فوت می شود کہ قائم مقام
ندارد اکنون تیمم رواست کصلوۃ العید مثل نماز عید ابتداء کہ در اول بہ تیمم شروع کند
رواست اگر خوف فوت باشد او بناء و از وی بنا نیز رواست کہ در میان نماز وضوی
او باطل شود رواست کہ تیمم کند و از انجا کہ رسیدہ است بنا کند و تمام کند بہ تیمم
اگرچہ شروع بوضو کردہ باشد اما جہت نماز جمعہ و نماز وقتی تیمم روا نیست بجہت آنکہ عوض
دارند کہ آن نماز پیشین ست در جمعہ و قضاست در وقتی و الجنازۃ لغیر الولی و مثل نماز
جنازہ کہ غیر ولی را رواست تیمم کردن کہ برای او نمی ایستند و ہم رواست کہ نماز جنازہ
فوت شود اما اصح آنست کہ ولی و امام را روا نیست تیمم بجہت آنکہ برای ایشان می ایستند
اگر غیر ولی گذارد ولی را ولایت عادہ است و ولی پدر ست و پسر ست و جد و عم و اولاد

اینہا چنانکہ در باب عصبات تعین شدہ ہو ضربۃ واین تیمم یک زدن ست دست را برخاک
للمسح وجہ برای مسح کردن روی وضربۃ دیک زدن دیگر ست لید یہ برای ہر دو دست
مع مرفقیہ باہر دو کوارنک ونزد مالک رحمۃ اللہ تا نصف ذراع وفقہی بہ انست کہ استیعاب
شرط ست پس انگشتین ودستینہ بیرون باید کرد اگر غبار در میان انگشتان در نیاید پس
دیگر بار دست بر خاک باید زد وخلال انگشتان کرد واحتیاط انست کہ دستہا بر زمین زند و
بیفشاند تا خاک بریزد وبعد ازان بر روی بمالد باز انگشتان دستہا بر خاک زند وبر روی بدست
دست چپ غیر از ابہام ومسبحہ پشت دست راست مسح کند از سر انگشت تا کوارنک وکف
دست چپ باطن دست چپ راست را مسح کند تا بر دست راست وباطن انگشت ترین
ومسبحہ دست چپ انگشت ترین ومسبحہ دست راست را مسح کند بہین ترتیب دست چپ را
مسح کند علی کل طاہر متعلق ست بضربۃ یعنی تیمم زدن ست بر ہر چہ پاک باشد من جنس
الارض وازجنس زمین باشد زمین نجس اگر بآفتاب خشک شدہ باشد واثر نجاست نماندہ
باشد بخاک آن نماز رواست اما تیمم روانیست وہر چہ خاکستر میشود مثل چوب ویا در آتش
نرم میشود وہر پزیز میشود مثل آہن وازریز از جنس زمین نیست تیمم باو روانیست وہر چہ
جنس زمین ست مثل سنگ وزرنج وبر خاکستر روانیست ونزد امام ابا یوسف رحمہ اللہ نیز روا نیست
تیمم بر خاک وبلدنیک وانزد امام شافعی رح بر خاک روانیست وبا جنس ولو ملا نفع واگر
آن جنس زمین مانی کردہ باشد تیمم روانیست مثل سنگ غبار نداشتہ باشد خلاف مر امام
محمد را وعلیہ وبرین گرد تیمم رواست مع القدرۃ علی الصعید با آنکہ قادر باشد بر خاک
اما نزد امام ابو یوسف رحمۃ اللہ رواست بر گرد وقتی کہ عاجز باشد از خاک نیلیتہ اداء الصلوۃ
صفت ضربہ است یعنی تیمم زدن دستہاست بر خاک پاک بہ نیت ادا کردن نماز یا عبادت

که روا نباشد بی وضو و اگر بروی هم وضو واجب باشد و هم غسل باید که بیک تیمم نیت هر دو کند هم وضو و هم غسل و صحیح و درست ست تیمم کردن قبل الوقت پیش از وقت خلاف شافعی رح را و الطلب من الرفیق و رواست تیمم پیش از آب طلبیدن از همراه اگر آن آب داشته باشد خلاف مر امام ابو یوسف را و مر امام محمد رحمهم الله و یصلی بواحد ما شاء نماز می تواند گذارد بیک تیمم میخواهد از فریضه و نافله و تنقضه و می شکند تیمم را ناقض الوضو شکننده وضو و قدرته علی ما رکاف الطهر و قادر شدن او بر آب که رسیده باشد برای طهر او خواه در نماز قادر باشد و خواه در بیرون نماز و نزد امام شافعی رحمه الله اگر در نماز قادر میشود تیمم او باطل نمیشود و اگر کسی برای وضو و غسل تیمم کند و بران قادر شود که برای یکی کافی ست نه برای هر دو و در رفق هر دو یا قیمت لا رتبه باطل نمی کند تیمم را مرتد شدن مسلمان یعنی اگر بعد از تیمم مرتد شود نعوذ بالله منها باز مسلمان شود همان تیمم نماز می تواند گذارد و مذب راجمه و مستحب ست امید آورنده آب را صلوته آخر الوقت که در آخر الوقت گذارد نماز خود را تا باید که بآب رسد و لیکن باید که بوقت مکروه نرساند همچون کسی که تاخیر میکند نماز را جهت آنکه بجماعت ادا کند و اگر در اول وقت تیمم گذارد و بآب رسد و هنوز وقت باقیست اعاده واجب نباشد و یجب و واجب ست طلبه طلب آب قدر غلوت مقدار سی صد گز تا چهار صد گز ان لوظنه و قریبا و اگر گمان برد آب نزدیک کسی کسی خبر کند یا بجهت دیگر و اذا ذکرت فی الرجل لا یعید الصلوة وقتی که یاد آورد آب را در نماز بعد از انکه نماز را تیمم گذارده باشد نماز را اعاده نکند خواه در وقت یاد کند خواه در غیر وقت و خواه آب را خود در بارنهاده باشد یا کسی بوقوف او و قوی بر نیست اگر بی وقوف او نهاده باشند خودی و قوف اعاده نیست اگر اسیر را کفار منع کند از وضو یا کسی در زندان باشد

یا خود کسی او را گوید که اگر وضو سازی ترا بگشتم تیمم گذارد روا ست لیکن بهتر ست که آن نماز را باز گذارد اگر وقت باقی باشد والله اعلم بالصواب

باب المسح

مسح در لغت دست سودن ست محلی را و در شرع بسودن محلی که در شرع تعین یافته و اینجا مسح بر موزه مراد ست علی الخفین جائز للمحدث یعنی مسح کردن بر پشت موزه روا ست هر کسی را که حدث رسیده باشد وضو ندارد وضو می سازد خواه مرد باشد خواه زن و دون من علیه الغسل روا نیست هر کسی را که بر وی غسل واجب شده باشد زیرا که عادهٔ غسل و مسح جمع نمیشود و فرض خطوة قدر ثلث اصابع الید و فرض مسح خطاست مقدار سه انگشت دست در طول و عرض اگر مقدار دو انگشت مسح کند روا نیست و اگر با انگشت نرین و انگشت شهادت مسح کند روا ست بر جهت آنکه کشادگی میان او مقدار او انگشتی ست و اگر در میان عامه تر بزود و بپشت موزه مقدار سه انگشت مسح تر شود روا ست و بجائی مسح می نشیند فی اسفل من الساق در پایان از ساق که اگر در بالای کعب مسح کند روا نیست و کیفیت مسح آنست که نهد انگشتان دست راست را بر سر پنجه پای راست و انگشتان دست چپ بر سر پنجه پای چپ و میان انگشتان را کشاده دارد و بکشد بجول و اگر بر بجول نهد تا سر پا بکشد روا ست اما مخالفت سنت ست اگر مسح بر پاشنه یا یک موزه کند روا نیست و بجوز علی الجبر موقتین و روا ست بر سر موزه که بر پای موزه دیگری پوشند وقتی که با وضو پوشیده باشد بر بالای موزه و مایستر الکعب و انچه می پوشند پای را تا بجول و یمکن به السفر و ممکن باشد با و سفر و شرط کونها ملبوسین علی ظهر تام عن وقته الحدث و شرط ست در جواز بودن موزه پوشیده باشد بر پاکی تمام در وقت شکستن وضو یعنی وقتی که نقض وضو کرده بود

باید که وضو تمام کرده باشد تا مسح کشیدن روا باشد اگر در وقت پوشیدن موزه وضو تمام
بوده باشد چنانکه پایها بشوید و موزه بپوشد بعد از آن ساعتی باقی اعضای وضو را بشوید
لیکن بباید که بعد از پوشیدن موزه شکننده وضو از وی صادر نشود و چون نقض وضو بکنند
باید که وضو تمام باشد تا مسح روا باشد لا فی الجبیرة وضو کامل شرط نیست در جواز مسح
بر جبیره یعنی بر جراحت می بندند بلکه شرط جواز مسح بر جبیره ضرر آب رسانیدن ست که
چون آب رساند ضرر کند درینصورت مسح بر جبیره رواست باید که بر جبیره مسح کند خواه
در زیر جراحت باشد خواه نباشد و اکتفا بکند که مسح بر اکثر جبیره کند ولا باس بسقوطها الا
عند برء و پاک نیست افتادن جبیره از جراحت اگرچه در نماز باشد مگر بعد از به شدن و اگر
بیفتد و به شده باشد مسح باطل میشود و می باید شست محل جراحت ولا یمسح ساتر غیر الرجل
الا هی و مسح نمیتواند کرد پوشند غیر پا را مگر جبیره را پس دستار مانند روا نباشد و مدة المسح
للمقیم یوم ولیلة مر کسی را که مقیم ست یکشبا روز ست از وقت حدث والمسافر ثلث
ایام ولیالیها و مدة مسح مسافر را سه شبا روز ست من وقت الحدث از وقت حدث که شکستن
وضوست یعنی این مدت را باید که از وقت شکستن وضو اعتبار کند نه از وقت پوشیدن
موزه و ناقضه ناقض الوضوء و شکننده مسح شکننده وضوست ومضی المدة و گذشتن
مدت مسح موزه نیز شکننده است مسح را اگر از سرما بترسد که اگر موزه بیرون میکند پای او را
سرما می برد با وجود گذشتن مدت مسح کشیدن رواست وخروجه اکثر العقب الی الساق
دیگری از شکننده ای مسح بیرون آمدن بیشتری پاشنه است بطریق ساق و از امام محمد
روایت ست که اگر بیشتر یا مقدار سه انگشت بجای خود ست مسح باطل نمی شود و در محیط
گفته که اگر سر پا بجای خود است و پاشنه از جای خود دور میشود و باز بجای خود می آید باکی نیست

وبعد اخذ یدین یجب غسل رجلیہ فقط وبعد از گذشتن یکی ازین دو شکنندہ مسح واجب است شستن پایہا نہ باقی اعضا ویمنعہ خرقہ بید خلفہ قدر ثلث اصابع الرجل اصغرہا ومانع ست از مسح پارگی کہ ظاہر میشود مقدار سہ انگشت پا از انگشتان خود واما اگر چنان محکم باشد کہ زیر پایدگی نمی نمودہ باشد اگرچہ انگشت در زیر آن می رفتہ باشد روا ست مسح کردن واگر مقدار سہ انگشت نموداری شدہ باشد در حال رفتن اگر در حال نہادن قدم بر زمین نمودار نمیشود روای مسح را مانع ست وباین پارگی خواہ در تک موزہ باشد یا در پشت موزہ یا در سر او مسح را مانع ست وجمع خروق خف وجمع میکند در منع مسح پارگی یک موزہ را لاخفین نہ پارگی ہر دو موزہ را یعنی اگر در یک موزہ متفرقہ مقدار سہ انگشت پارگی باشد مانع ست از جواز مسح واگر در دو موزہ مقدار سہ انگشت پارگی باشد او را جمع نمیکند ومانع مسح نمی دارند اما اگر نجاست متفرقہ باشد در دو موزہ کہ ہمہ آنرا جمع کنند مقدار درم یا زیادہ باشد باز میدارد از جواز نماز وفی السفر المقیم وفی عکسہ قبل تمام یوم ولیلۃ یعتبر الاخیر ودر وقت مسافر شدن مقیم یا مقیم شدن مسافر پیش از گذشتن یک شبانروز اعتبار میکنند حالت اخیر را یعنی اگر مقیم بود پیش از یک شبانروز مسافر شد سہ شبانروز را مسح تمام کند واگر مسافر مقیم شد یک شبانہ روز تمام کند وپس وبعد ہما ینزع وبعد از گذشتن یک شبانہ روز اگر عزیمت باشد تغیر باید البتہ موزہ بیرون کند واین مسئلہ چہار قسم میشود مسافر مقیم شود ویا مقیم مسافر شود وبہر حال پیش از گذشتن یک شبانہ روز یا بعد از گذشتن یک شبانہ روز باشد

فصل در بیان حیض حیض در لغت بیرون آمدن خونست ودر شرع ینفضہ رحم بالغۃ خونیست کہ دفع میکند او را رحم مثل نفاس بلا وجع درد نباشد در ان رحم مثل

نفاس کہ در رود در دست ولا یاس و بس یاس نرسیدہ باشد کہ آن پنجاہ سالگی ست
بقول مفتی بہ اما خون استحاضہ را با این خارج کردہ اند کہ از رگ می آید نہ از رحم بہ جہت
آنکہ در وقت حمل کہ رحم مشغول ست بولد استحاضہ می آید و قلہ ثلث ایام ولیالیہا و کمتر
مدت حیض سہ شبانہ روز ست نزد امام اعظم و نزد امام ابو یوسف دو روز ست و پیشتر روز سوم
و نزد امام شافعی رح یک روز و یک شب ست و نزد امام مالک یک ساعت و اکثرہ
عشرۃ و اکثر حیض دہ شبانہ روز ست و نزد امام شافعی رح پانزدہ شبانہ روز ست و نزد مالک
غایت ندارد و معتبر ساعت بساعت و اگر خون دید در وقتیکہ نیم قرص آفتاب نمایان شدہ است
و منقطع شد در روز چہارم کہ کمتر ست از نیم قرص آفتاب ظاہر شدہ بود حیض نیست و وضو
سازد و نماز را قضا کند و اگر نصف تمام بر آمدہ است کہ خود اسناد غسل کند و نماز را قضا
نکند و اقل الطہر خمسۃ عشر یوما و اکثر مدت پاکی پانزدہ شبانہ روز ست و لا حد لاکثرہ
حد نیست اکثر مدت طہر را بجہت آنکہ یکسال و دو سال و زیادہ نیز استدادمی یابد و الطہر ۱ بین الدمین
المتخلل فی مدۃ و پاکی ہمیان دری آید در مدت حیض کہ دہ شبانہ روز ست عادۃ معتادۃ
ازان و مارات من لون فیہا سوی البیاض حیض و انچہ بیند در مدت حیض از رنگہا
غیر سفیدی خالص حیض ست این طہر مذکور و ہمچنین طہری کہ در میان مدت نفاس ست
حادث شود حکم نفاس دارد و یمنع الصلوۃ و الصوم منع میکند حیض وجوب نماز را و صحت
ادا او را در حیض مانع ست صحت ادا صوم را لیکن وجوب صوم را منع نمیکند و یقضی
ہو لاہی و قضا کند صوم را نہ نماز را و دخل للمسجد و مانع ست حیض در آمدن مسجد را
اگرچہ وجہ طہور باشد خلاف مر شافعی رحمہ اللہ را و امید دارد کہ حائض بر وجہ عبور در مسجد
می تواند و الطواف و مانع ست حیض طواف مکہ را اگرچہ در خارج مسجد طواف کند اما وقوف

بعرفہ را رواست حائض را واستمتاع ما تحت الازار و مانع ست حیض از تمتع گرفتن مرد
از موضع کہ زیر ازار ست یعنی از ناف تا زانو امام نزد امام محمد از فرج ان تمتع نمی توان گرفت
واز غیر فرج و تمتع مباح ست از حائض ولا یقرأ الجنب و نفساء و باید کہ قران نخواند حائض
مقدار آیہ مثل جنب و نفساء و مثل زن کہ در نفاس باشد و بعضے گفتہ اند کہ حائض و جنب
و نفساء را باکی نیست کہ گوید الحمد للہ رب العلمین بجہت شکر یا گوید بسم اللہ الرحمن الرحیم
بجہت تبرک و بعضے گفتہ اند اگر فاتحہ یا آیات بر سبیل دعا خواند باکی نیست و اگر آیت کوتاہ بسبیل
عادت بر زبان جاری شود باکی نیست و عورت کہ قرآن تعلیم کند در حال حیض باید کہ کلمہ کلمہ تعلیم کند
بعضے گفتہ اند کہ نصف آیت تعلیم کند و توقف کند و بعد ازان نصف دیگر و مکروہ نیست قرآن بہجے
کردن رواست و دعا قنوت و دعای دیگر خواندن رواست بخلاف المحدث بخلاف
کسی کہ وضو ندارد کہ او را قرآن خواندن رواست ولا یمس ہولا المصحف بید و باید کہ نشاید
حائض و جنب و نفسا بی وضو مصحف را الا بغلاف متجاف مگر بغلاف کہ با او شیرازہ کردہ
متصل نشدہ باشد بعضے گفتہ اند کہ مکروہ مس مکتوب ست نہ آن موضع کہ قرآن بران نوشتہ
شدہ باشد مثل کنارہای ورق و بعضے گفتہ اند اگر کاغذ و تختہ بر زمین باشد بی وضو کتابت
قرآن کند باکی نیست و روایت کردہ اند از امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ جنب دست و دہن
بشوید و دست بمصحف کند یا مصحف را بگیرد باکی نیست لیکن اصح آنست کہ نگیرد و دست
بر مصحف نکند و کرہ بالکم و مکروہ است گرفتن مصحف این جماعت را بآستین اما کتب شرعی را
بآستین گرفتن مکروہ نیست ولا در ہمیانہ سوزنہ نشاید حائض و جنب و نفسا بی وضو
درم را اگر در و نقش کردہ باشد سورہ را از قرآن الا بصرۃ مگر ہمان را نظر در مصحف جنب را
بے وضو و جنب را مکروہ نیست وحل وطی من ینقطع دمہا لاکثر الحیض وحلال ست

نزدیکی کردن آنکسی را که بدیده شده باشد خون او بعد گذشتن اکثر مدت حیض که ده روز است
والام بمعنی بعد است مثل اقم الصلوة لدلوک الشمس و النفاس یا بعد از گذشتن اکثر مدت
نفاس است که چهل روز است قبل الغسل پیش از غسل کردن یا گذشتن مدت غسل و تحریمه
نماز گفتن یا خلاف مستحب است اگرچه حلال است دون من قطع الاقل منه آنکسی که با استاد
باشد خون او بعد از گذشتن کمتر از اکثر مدت حیض بعد از گذشتن سه روز که حلال نیست اکنون
نزدیکی کردن الا بکراذا وقتی مضی که بگذرد وقت قضی لبیع که بگنجد فیه دران وقت الغسل
کردن و التحریمة و تحریمه نماز بستن و این وقت وقت است که در سر عادت منقطع شده باشد
اما اگر پیش از عادت منقطع شده باشد باید که تا اخیر وقت تاخیر کند و در آخر وقت غسل کند و نماز
بگذارد و روزه دارد و لیکن با او نزدیکی نکند و شوهر دیگر عقد نکند و اگر در عدت باشد دائم که
بسر عادت معهود نرسد و النفاس و نفاس در شرع دم خونیست عقب که از عقب باشد
الولد فرزند را تمامی فرزند با اکثر او را و لاحد لاقله و حد متعین نیست مر اقل مدت نفاس را
یک روایت از ابو حنیفه رحمة الله آنست که اقل بیست و پنج شبانه روز است و از امام
ابو یوسف رحمة الله روایت کرده اند که اقل را پانزده روز گفته اند و اکثر اکثر مدت نفاس
اربعون یوما چهل روز است اگر ازین بگذرد استحاضه خواهد بود نزد شافعی رحمة الله
شصت و نصف روز است اکثر او نزد امام مالک هفتاد روز است و هو و این نفاس
لام التوامین بر مادر دو فرزند را که بیک شکم آید و میان ولادت ایشان شش ماه نگذشته
باشد من الاول از فرزند اول است خلافا لمحمد و خلاف مر محمد را که نزد او از فرزند اخیر محسوب است
و انقطاع العدة و گذشتن عدت من الاخیر از فرزند اخیر است اقیما حا باتفاق و اسقط
یعنی فرزندی که از شکم بیفتد مرده روا عضاء او ظاهر شده باشد و اگر اعضاء ظاهر نشده باشد

او را مضغه گویند یعنی گوشت پاره پاره ی که دیده شود بعض بعضی آفرینش او مثل موی وناخن واین صفت بیان سقطه است ولد حکم ولد دارد ودر شرع فتصب نفسا پس عورت در نفاس باشد والامة وکنیزک ام الولد مادر فرزند میشود باین سقطه واو را نتواند فروخت ویقع المعلق بالولد ودر وواقع میشود طلاق باعتاق یا چیزی که معلق ساخته شده باشد بفرزند چنانکه کوئی تو اگر فرزند آوری آزاد باشی چون این چنین سقطه مرده ظاهر شود حکم فرزند دارد درین حکم وتقضی العدة وبگذرد عدت که بوضع حمل باشد باین سقطه و ما نقض وآن خون کم باشد عن اقل الحیض از کمترت حیض که سه شبانه روز است او ازاد یا زیاده شود خون علی حیض المبتدء بر حیض عورت که اول در حیض شود وهو واین حیض مبتدا عشرة ده روز است وطهر او بیست روز است در هر ماهی او نفاسها یا زیاده شود خون نفاس بر مبتدا اربعون چهل روز است او علی العادة یا زیاده شود بر عادت معروف فیها در حیض ونفاس وجاوز ودر گذرد ان زیادتی اکثرهما از اکثر حیض ونفاس یعنی وقتی که او را عادت معروف باشد هفت روز شلا پانزده روز خون دید هفت روز که عادت داشته خون او ست وهشت روز استحاضه وبرهمین قیاس نفاس ست ومارات حامل استحاضة وانچه بیند عورت حامله از خون استحاضه است این اقسام مذکور لا تمنع مانع نمی شود استحاضه صلوة هیچ نماز را نه فریضه ونه نافله وصوما ومانع نمی شود روزه را خواه فریضه وخواه نافله را ووطیا واز نزدیکی کردن بعورت نیز مانع نمی شود خون استحاضه ومن لم یحض وآنکس که حایضه بود وقت فرض وقت فریضه الا بحدثه مگر درحالی که با و حدث باشد من استحاضة یعنی حدث خون استحاضه باشد او عاف یا خون بینی باشد او نحو هما یا مانند این متل شکم دوان یا بادی که دائمی ظاهر شود وتیوضاء ووضو سازد

یا تیمم کند اگر از وضو عاجز باشد لوقت کل فرض برای وقت ہر فرض و نزد امام شافعی رحمہ اللہ برای نفلی وضوی باید ساخت و یصلی بہ و بگذارد بان وضو فیہ و ران وقت ما شاء انچہ خواہد فرضا و نفلا آفریضہ یا قضا خلاف مر امام شافعی رحمۃ اللہ و نافلہ ہم میتواند گذارد و خلاف مر امام مالک رحمہ اللہ را و نیقضہ و میشکند اورا وضوی صاحب حج را خروج الوقت کطلوع الشمس بیرون رفتن وقت نماز ہمچنانکہ وضو ساخت پیش از طلوع آفتاب برای نماز بامداد بطلوع آفتاب وضوی او میشکند لا دخولہ نہ در آمدن وقت کالزوال مثل زوال یعنی کسی کہ پیش از زوال وضو ساز دنمی شکند وضو او را در آمدن وقت ظہر و نزد زفر رحمہ اللہ بخروج وقت وضو باطل میشود و نزد شافعی رحمہ اللہ بدخول و ہم بخروج میشکند

فصل یطہر الشی پاک میشود چیزی خواہ بدن باشد و خواہ جامہ خواہ جای خواہ غیر اینہا عن نجس مرئی از نجاست کدیدہ شود جرم او بزوال عینہ بزائل شدن عین نجاست وان بقی و اگرچہ باقی ماند اثرش اثری کہ دشوار باشد زوال دور شدن او بآب و بصابون یا بآب و اشنان و غیر آن احتیاج شود بالماء متعلق بیطہر ست یعنی این دور شدن نجاست باید کہ بآب باشد و شرط نیست مکرر شستن اگر عین نجاست دور شود باول بار شستن و بعضی گفتہ اند کہ سہ کرت شستن شرط ست او کل مائع طاہر و بہر چہ کہ روان باشد و طاہر و پاک باشد مزیل زائل کنندہ باشد عین نجاست را دور کند چون باد شوینید پاک میشود مثل گلاب و سرکہ و غیر ان و پاک نمیشود بشیر و روغن و مانندان و نزد امام شافعی رح روا نیست شستن بدن را بغیر آب و پس اگر بآب مستعمل نجاست پاک می شود و نزد آنکسی کہ آب مستعمل را پاک میدارد و عمائم بر و پاک

می شود از نجاست که دیده نمی شود اثرا و بعد از خشک شدن مثل بول بغسله وعصره ثلثا بشستن وفشردن او سه باران امکن اگر ممکن باشد فشردن و در کرت سوم مبالغه کند چنانکه اگر دیگر بار بفشارد چیزی سیلان نکند و در هر شخصی قوت او معتبر است والا اگر ممکن نباشد فشردن مثل بوریا و کاسه و کوزه بغسل و بشوید یکبار و تیرک و بگذارد الی عدم التقطران نا زمانی که از چکیدن باز ایستد ثم دبار دوم باز بهمین طریق بشوید و بگذارد تا از چکیدن باز استد و ثم و باز همچنین کرت سوم بشوید وعن المنی و پاک نمی شود چیزی از آب منی بغسله بشستن او خواه تر باشد و خواه خشک او فرک یا بسه یا بمالیدن خشک او خواه غلیظ باشد خواه صاف خواه بر بدن باشد خواه بر جامه یک روایت آنست از ابو حنیفه رحمه الله که بدن از مالیدن پاک نمی شود لیکن روایت صحیح روایت اول ست والخف وپاک میشود موزه و کفش و مانندان عن ذی جرم جیف از نجاست جرم دار مثل سرگین گاو و آدمی و خون خشک باشد خواه تر بالدلک با لارض پاک میشود بمالیدن بر زمین مبالغه که اثر آن نماند وعن غیره وپاک می شود موزه و مانند آن از نجاست که جرم نداشته باشد مثل بول وخمر بالغسل فقط بشستن و پس مالیدن واز امام اعظم واز امام ابو یوسف رحمهما الله در روایت ست که اگر نجاست که جرم نداشته باشد خاک یا ریگ جفسد دنک موزه ی حکم جرم دارد بمالیدن بر زمین پاک میشود والسیف و پاک می شود شمشیر و نحوه و مانند خنجر مثل کارد و آئینه وغیران بالمسح بمالیدن بر زمین یا غیر زمین مثل پنبه و پشم و لته خواه آن نجاست جرم دار باشد خواه نباشد خواه تر باشد خواه خشک پس اگر قصاب بعد از ذبح کارد را بر پشم او مالد که اثرا و نماند پاک میشود و یک روایت از محیط آنست که از خون و بول البته باید شست و بعضی گفته اند که بلته تر مالد کارد و شمشیر را

پاک میشود والبساط و پاک می شود یلاس نجس بجری الماء علیہ برفتن آب بر و ولیلۃ یک شب ویوما و روز والارض و پاک می شود زمین نجس و ما اتصل بہا و انچہ پیوستہ بزمین باشد کالنخص مثل خانہ کہ از نی سازند یا خود سترہ کہ از نی سازند بر بام خانہ والکلاء مثل گیاہ کہ متصل باشد بزمین و خشت کہ فرش باشد بالیبس پاک میشود بخشک شدن بآفتاب یا غیر آفتاب و ذہاب الاثر بفتن اثر نجاست کہ بوی و رنگ ست للصلوۃ برائے نماز پاک می شود اشیاء مذکورہ بخشک شدن و رفتن اثر نجاست لا التیمم نہ برائے تیمم کہ تیمم کردن بر زمین چنین روایت ست یعنی وعفوست ما دون ربع الثوب انچہ کمتر ست از چہار یک جامہ کہ در و نماز میگذارد من نجس خفف از نجاستی کہ خفیفہ باشد کبول فرس وما کل لحمہ و مثل بول ست و بول انچہ گوشت او را توان خورد و حرا طیر لا یوکل و مثل پس افگندہ مرغی کہ گوشت او را توان خوردن مثل چرغ و باز و نزد امام محمد رحمہ اللہ پس افگندہ مرغی کہ آنرا میتوان خورد پاک ست و نزد امام شافعی رحمہ اللہ و زفراندک و بسیار نجاست برابر ست کہ می باید شست و از امام اعظم رحمہ اللہ روایت ست کہ انچہ معفوست چہار یکی فروتر جامہ ست کہ در و نماز میگذارد مثل ازار و بعضی گفتہ اند کہ چہار یکی آن موضع نجس شدہ اگر از نجاست خفیفہ آلودہ شود عفوست و از امام ابو یوسف رحمہ اللہ روایت کردہ اند کہ بدست در بدست عفوست و خرء طیر یوکل اما پس افگندہ مرغی کہ گوشت او را خورند فطاہر پس پاک ست الا لضرورۃ مگر پس افگندہ مرغی کہ گوشت او را خورند مثل مرغ خانگی و بط و مرغابی فانہ غلیظ بدرستی کہ آن نجاست غلیظ ست کسائر ما خرج ہمچون باقی انچہ بیرون آید من المخرجین از پیش یا پس کہ بول و غایط ست والدم مثل خون والخمر و مثل خمر کہ نجاست غلیظ ست یعفی پس عفو کردہ شدہ است منہ ازان نجاست غلیظ قدر الدرہم مقدار درم

وهو مقدار مثقال واین قدر درهم مقدار مثقال ست فی الکثیف در نجاست جرم دارد قدر
عرض الکف ومقدار از پهنای کف دست ست فی الرقیق در نجاست که جرم ندارد وطریق
شناختن عرض کف آنست که کف را بردارد وکف را کشاده کند آن مقدار که می ایستد عرض
کف ست وبول انتفخ وبول که رشحه رشحه بچکد مثل روس الابر سرهای سوزن لیس بشی
چیزی معتبر نیست واعتبار ندارد پس شستن او واجب نباشد واز امام ابو یوسف یک روایت
ست که اگر چندان باشد که اثر او دیده شود وزیاده از درم باشد واجب ست شستن وماء
ورد وابی که برسد علی نجس بر چیزی نجس ناپاک ست کعکسه مثل آنکه نجاست بآب رسد آب را
نجس میسازد ورماد القذر وخاکستر سرگین طاهر وپاک ست خلاف مر امام شافعی رحمه الله
کحمار همچون چیزی که در نمکسار افتد صار ملح ونمک شود پاک ست آن نمک وتصلی نماز
میتواند گذارد علی ثوب بر جامه بطائنه که استر او نجس وناپاک باشد خلاف مر امام ابو یوسف را
واین وقتی ست که آزیده نباشد وعلی طرف بساط ونماز رواست بر طرف پلاس طرف آخر
منه ونجس که طرف دیگر آن نجس باشد خواه بحرکت این جانب جانب دیگر متحرک شود یا نی وفی
ثوب طهر منه ونماز رواست در خانه که طاهر شود در و ومن نجس از جامه نجس ندوقتری بحیث لا یقطر وشی
منه بحیث که نچکد از آن جامه که در و نماز می کند از دو چیزی ان عصر اگر افشرده شود وبعضی گفته اند
که اگر جامه نجس چنان باشد که اگر بفشارند از وی چیزی بچکد تری او که بجامه دیگر رسد جامه را نجس
میکند او وضع رطبا یا نهاده شود جامه در حالتی که بر تر باشد علی ماطین بر آن موضع که
اندوده باشد بطین فیه سرقین بگلی که در آن گل سرقین بوده باشد وبیس وخشک شده باشد
آن موضع او شی محل النجاسة یا فراموش کرده باشد طرف محل نجاست را در آن جامه فغسل
طرف منه وپس شسته شود طرف از آن جامه اگر چه طلب کردن آن موضع نشسته باشد حکم

بر پاکی حامہ کردہ می شود کہ بآن نماز میگذارد لحظہ آنچون گندمی کہ بال بول کردہ
علیہا حمر بران گندم خرہا و بہا کہ بیکو بند خرمن آن گندم را فغسل بعضہا پس
شستہ شود بعضے آن گندم را و وہب یا بہ بخشد بعضے از گندم را یا قسمت کنند
گندم را حکم پاکی ہمہ میکنند بجہت ضرورت

فصل - الاستنجا را استنجا کردن من کل حدث از ہر ناپاکی کہ پیش کہ و پس ظاہر شود
و غیر النوم غیر خواب و الریح و غیر باد باشد بجو حجر مانند سنگ و خاک و کلوخ و چوب
و لتہ و مانندان حتی ملبنۃ تا پاک سازد موضع نجاست را سنتہ سنت ست و نزد ابی حنیفہ رح
عدد معین نیست در استنجا لیکن نزد شافعی سہ کلوخ سنت ست لابروث و عظم استنجا نکند
بسرگین و استخوان و یمین و بدست راست نیز استنجا نکند ثم غسلہ و بعد ازان بشستن
موضع استنجا بآب بعد از استنجا کردن بسنگ با کلوخ اگر جامی باشد کہ بر عورت غلیظ او
کسی را نظر نیفتد ادب او بست و لو جاوز و اگر در گذرد الایش المخرج از محل بیرون
آمدن نجاست اکثر من قدر الدرہم زیادہ شود الایش از مقدار درہم فواجب
پس واجب ست بآب شستن و بسنگ و بکلوخ اکتفا کردن روا نیست اگر با موضع خروج اکثر
از درہم باشد نزد امام محمد نیز لازم ست شستن خلاف مر امام ابو حنیفہ و ابو یوسف رحمہما اللہ فغسلہ
پس بشوید موضع استنجا را بطون الاصابع بروی انگشتان بدست چپ پشت انگشتان و پای و سر انگشتان
باین طریق کہ اول انگشتان میانہ را بلند تر کند از دیگران اند کسی بعد ازان انگشت کہ پہلوی کلیک ست
بعد ازان سبابہ را پہلوی انگشت نرین ست و چندان بشوید کہ خاطر قرار گیرد و بعضے گفتہ اند کہ
چندان نشویند کہ درشتی ظاہر شود و اگر کسی را وسواس باشد باید کہ سہ بار شوید تا ہفت
بار و عورتان بیک انگبست بشویند بلکہ نشویند تا توہم دخول نشود بعد غسل الیدین

بعد از شستن دستہا مرخیاد رحالی کہ پست کنندہ باشند مخرجہ محل خروج نجاست را بمبالغہ بمبالغہ تمام تا پاک شود انچہ شکنہا باشد اما اگر روزہ دار باشد بمبالغہ کشادہ نہ نشیند تا توہم دخول آب نشود تا کہ گفتہ اند کہ روزہ دار را دران وقت یاد راز نکند و پیش از خاستن خویشتن را پاک کند بلکہ ثم یغسل الید بعد ازان شوید دست را دوم بار و کرہ استقبال القبلۃ و مکروہ است رو بقبلہ نشستن و استد بار ہا پشت بقبلہ نشستن نیز مکروہ است فی الخلاء در وقت قضاء حاجت و در یک روایت پشت بقبلہ مکروہ نیست و اولی آنست کہ روی بشمال نشیند تا روی بقبلہ و ماہ و آفتاب نشود و عورت را نیز مکروہ ہست کہ کودک را روی بقبلہ نشاند جہت قضای حاجت و نزد امام شافعی رضی اللہ عنہ علیہ در صحرا این روی مرعی عیب نہ در عمارات و گفتہ اند سر بر ہنہ بقضای حاجت نرود و سرقہ نکند و آب دہان و آب بینی نیندازد دران وقت سخن کردن نیز مکروہ ہست و در وقت مجامعت نیز و اگر عطسہ زند در انوقت خاموش باشد و مکروہ است بقصد پای بقبلہ دراز کردن و بطرف مصحف و کتاب نیز دراز کردن مکروہ ہست مگر در طاق بلند باشد و در وقت استنجا و در کردن نجاست اختلاف ست کہ روی بقبلہ نشستن مکروہ است یا نی واللہ اعلم

کتاب الصلوٰۃ

یعنی این مکتوبیست در بیان مسائل نماز چون کہ سبب وجوب نماز وقت ست اول وقت را بیان کند و میگوید وقت الفجر یعنی وقت نماز بامداد من الصبح المعترض از صبح کہ پہن شوندہ است کہ آنرا صبح صادق میگویند نہ آن صبح دراز کہ آنرا صبح کاذب گویند کہ آن حکم شب دارد الی الطلوع تا وقت طلوع آفتاب و می تواند کہ تمام این وقت را بنماز مشغول باشد و یا در بعضے این وقت نماز را ادا کند والظہر و وقت نماز پیشین امین

الزوال از وقت زوال ست یعنی گشتن و میل کردن آفتاب بجانب مغرب و سایہ
بجانب مشرق یعنی سایہ چون بجانب مشرق میل کند اول وقت پیشین ست و باقی ست
وقت الی بلوغ تا رسیدن ظل کل شی سایہ ہر چیزی مثلیہ دو برابر او سوی فی الزوال
غیر از سایۂ وقت زوال کہ در زیادتی میشود بجانب آفتاب برآمدن کہ آن وقت زیادہ
شدن سایہ اول وقت پیشین ست و چون زیادتی نشود و راست ایستند آن سایۂ
زوال ست وفی روایۃ مثلہ در یک روایت اینست کہ تا وقتی کہ سایہ ہر چیزی برابر
شود وقت پیشین ست غیر از سایۂ زوال و این قول صاحبین و شافعی ست و یک
روایت امام ابوحنیفہ است رحمہم اللہ و دو برابر یک روایت آنست از ابوحنیفہ پس احتیاط
باید کرد کہ پیش از آنکہ یک برابر شود نماز پیشین گذاردہ شود تا باتفاق درست باشد والعصر
منہ وقت نماز دیگر ست از وقت رسیدن سایۂ ہر چیزی دو مقابل او یا یک مقابل او بران
اختلاف کہ مذکور شد الی الغروب تا وقت فرو رفتن آفتاب والمغرب منہ وقت نماز شام
از وقت فرو رفتن آفتاب ست الی غیب الشفق تا وقت غائب شدن شفق وہو الحمرۃ
و آن شفق سرخی ست کہ در کنارہ آسمان پدید آید بعد از غروب آفتاب و بہ یفتی و
باین قول فتوی ست و قول صاحبین اینست و بقول ابوحنیفہ رحمہ اللہ شفق سفیدی ست
کہ بعد از سرخی نمودار می شود و نزد امام شافعی رح وقت نماز شام بعد از غروب آفتاب
آنمقدار ست کہ وضو توان ساخت و بانگ و تکبیر توان گفت و پنج رکعت نماز توان گذارد
و بیک سہ رکعت نماز و یک قول امام شافعی رح موافق امام اعظم ست رحمہم اللہ والعشاء
منہ وقت عشاء وقت غائب شدن شفق ست والوتر وقت وتر بعدہ بعد از
خفتن ست الی الفجر تا وقت فجر برآمدن صبح صادق ست لہما این وقت مذکور وقت ست

خفتن

مر خفتن و وتر و یستحب مستحب ست للفجر مر نماز بامداد را ابتداء ه ابتدا کردن مسفر اد روشنی
صبح بحیث یمکنه و بحیثیتی که ممکن باشد ترتیل بناتی خواندن اربعین آیته چهل آیت
چنانکه سنت قرات ست ثم الاعادة بعد ازان اعاده کردن نماز را بروجه مسنون ان ظهر
اگر ظاهر شود فساد وضوء تباه شدن وضو او و نزد امام شافعی مستحب ست تعجیل در نمازها
و تاخیر ظهر الصیف و مستحب ست تاخیر کردن نماز پیشین در تابستان امادر روزستان
تعجیل مستحب ست والعصر مستحب ست تاخیر نماز دیگر در زمستان و تابستان مالم یتغیره
مادام تغیر نکند قرص آفتاب چنانکه چشم خیره نشود والعشاء و مستحب ست تاخیر نماز خفتن
الی ثلث اللیل سه یکی شب و تا نیم شب و اگر بے عذر تاخیر کند مکروه نیست والوتر الی
آخر اللیل و مستحب ست تاخیر وتر تا آخر شب لمن وثق مر کسی را که اعتماد داشته باشد
بالانتباه ببیدار شدن پیش هیچ و چون مفهوم مخالف در روایت معتبر ست فهم شد از سابق
این که و تعجیل ظهر الشتاء پس جهت تصریح میگوید که مستحب ست تعجیل نماز پیشین در زمستان
والمغرب مستحب ست تعجیل نماز شام همیشه بجهت آنکه در وقت ظاهر شدن ستارها ادای او
مکروه است و یوم غیم و در روز ابر یعجل العصر تعجیل کند نماز دیگر را تا در وقت مکروه نیفتد
والعشاء و نماز خفتن را نیز تعجیل کند تا بجهت باران جماعت کم نشود و یوخر و تاخیر کند
غیر هما غیر این دو نماز را در روز ابر و یک روایت از ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که در وقت
ابر همه نمازها را تاخیر کند که اگر پیش از وقت افتاد روا نیست و اگر بعد از وقت افتند بجای
قضا نشیند ولا یجوز الصلوة و روا نیست هیچ نمازی فریضه قضا و ادا و سجدة التلاوة
و سجده تلاوت ست که در غیر وقت مکروه واجب شده باشد و در وقت مکروه آوردن ادا
و پیشت و صلوة الجنازة و نماز جنازه که در غیر این وقت مکروه حاضر شود و نیز روا نیست

درین وقت عند طلوعہا در برآمدن آفتاب وقیامہا ودر وقت راست ایستادن آفتاب
وغروبہا ودر وقت فرو رفتن آفتاب آنکہ این اوقات ناقصہ اند کہ شیطان آفتاب
پرستان را بر عبادت آفتاب دلالت میکند ودر نیم روز دوزخ را می تابند پس فرایضی کہ در
غیر این وقت افات کامل لازم شدہ باشد در وقت ناقص ادا کردن روا نیست
الا عصر یومہ مگر نماز دیگر آن روز کہ رواست در وقت غروب باکراہت اما نافلہ
در و سجدہ تلاوت ونماز جنازہ کہ درین اوقات واجب شود وحکم نماز دیگر دارد کہ رواست
باکراہت وبعضے گویند کہ سجدہ تلاوت ونماز جنازہ کہ درین اوقات واجب شود حکم نماز دیگر دارد رواست
باکراہیت وبعضے گویند کہ سجدہ تلاوت ونماز جنازہ رواست بی کراہیت ونزد امام ابو یوسف رحمہ اللہ
رواست نافلہ روز جمعہ در وقتی کہ آفتاب راست ایستد بی کراہیت ونزد امام شافعی رح رواست فرایض
درین اوقات بی کراہیت ونافلہ ہم کہ درین مکروہ نیست ویکرہ ومکروہ ست اذا خرج وقتیکہ بیرون
آید امام روز جمعہ للخطبۃ برای خطبہ خواندن النفل فقط نافلہ وبس نہ فریضہ وہمچنین در وقت خطبہ عید
وخطبہ استسقاء وخطبہ کسوف وامافریضہ خواہ قضا باشد خواہ ادا مکروہ نیست در وقت خطبہ وبعد
الصبح ومکروہ است نماز نافلہ بعد از صبح تا وقت طلوع آفتاب یک نیزہ الا سنۃ
مگر سنت بامداد وبعد اداء العصر الی المغرب ومکروہ ست نافلہ بعد از ادای نماز دیگر
تا وقت ادای نماز شام ہمچنین نماز نذر نیز درین وقت مکروہ است اما قضا وسجدہ تلاوت
ونماز جنازہ رواست بعد از صبح ونماز دیگر تا وقت زردی آفتاب بی کراہیت ونزد امام
شافعی رح ونماز با سبب مثل شکر وضو وتحیہ مسجد ونماز نذر مکروہ نیست ومن ہو اہل فرض
آنکسی کہ اہل فرض شود وفی آخر وقتہ در آخر وقت نماز ان فرض ہم چنانکہ کودک بالغ
شود یا کافری مسلمان شود یا حائض پاک شود کہ از وقت باقی نمانده باشد مگر مقدار تکبیر

تحریمہ یقضیہ قضا کند آن فرض را فقط پس نہ فریضہ کہ پیش او ہست و نزد امام شافعی رح
فرض را کہ پیش ازین فرض ست نیز قضا باید کرد ہمچنانکہ در آخر وقت نماز دیگر پاک شود
ظہر و عصر را ہر دو را قضا کند نزد امام شافعی رح لا من حاضت فیہ قضا نکند فریضہ را
کسی کہ در آخر وقت در حیض شود و خلاف مر شافعی رحمہ اللہ واللہ تعالیٰ اعلم

فصل الاذان - الاذان سنۃ للفرائض یعنی اعلام کردن برای نماز چنانکہ در
شرع قرار یافتہ سنت نماز پنج گانہ است و نماز جمعہ فقط و پس در نوافل و نماز
کسوف آفتاب گرفتن ست و مثل تراویح و نماز عید و نذر سنت نیست فی وقتہا
در وقت فرض سنت ست اذان پیش از وقت و نہ بعد از وقت مگر برای قضا کہ بعد از وقت
اذان سنت و یعاد و اعادہ کردہ شود آنرا لو اذن قبلہ اگر بانگ گوید پیش از وقت و نزد
امام ابو یوسف در آخر نصف آخر شب برای نماز صبح اذان رواست و یرتل بہ و بتانی
بگوید بانگ را و تعجیل نکند و میان دو کلمہ فاصلہ کند مستقبلا در حال کہ بانگ باید گفت
روی بقبلہ کند و اصبعاہ فی اذنیہ و انگشتانرا در گوش کند در وقت بانگ نماز
جہت بلندی آواز و لا یلحن و لحن نکند یعنی چنان نکند کہ در کلمہ از کلمات ازان حرفے
کم و زیادہ شود اما تحسین صوت کند بی لحن مستحب ست و لا یرجع و ترجیع نکند در کلمات
اذان یعنی یک کلمہ را بلند و یکی را پست نگوید و یحول وجہہ و موذن بگرداند روی خود
را فی الحیعلتین در وقت گفتن حی علی الصلوٰۃ و حی علی الفلاح یمینہ و یسرۃ
دست در گفتن حی علی الصلوٰۃ و در گفتن دست چپ حی علی الفلاح و ان لم یتم
الاعلام و اگر اعلام تمام نشود بتحویل وجہہ مع باثبات قد تشدید فی الیذنتہ
بگردد و بر محل کہ بانگ میگوید و اگر زور نہ داشتہ باشد سر از زور نہ بیرون کند و حی علی

الصلوة گوید واز دروزنه چپ سر بیرون کند وحی علی الفلاح بگوید والاقامة مثله ویکرر مثل بانگ نماز ست دو بار مکرر کند کلمات اذان واقامة را لکن بالعجل فیها لیکن تعجیل گوید وکلمات اقامت را فاصله نکند میان کلمات اقامت مگر قد قامت الصلوة وزیاده کند در تکبیر قد قامت الصلوة ولا یتکلم فیهما سخن نگوید میان کلمات بانگ نماز وتکبیر والتثویب حسن واعلام بعد از اعلام میان بانگ نماز وتکبیر نکوست فی کل صلوة در هر نماز الا فی المغرب مگر در نماز شام که میان بانگ نماز وتکبیر قد قامت الصلوة نگوید واین اقامت صلوة متاخران زیاده گفته اند بجهت زیادتی غفلت مردم وحی علی الصلوة وحی علی الفلاح را علماء کوفه احداث کرده اند وتکبیر والصلوة خیر من النوم بعد از بانگ بود علماء کوفه او را در بانگ نماز داخل کردند وامام ابو یوسف رحمة الله از برای قاضی و مفتی اعلام تعیین کرده که بگوید موذن السلام علیک ایها القاضی والامیر الصلوة الصلوة وامام محمد این را مکروه داشته وتجلس وبه نشیند بینهما میان بانگ وتکبیر الا فی المغرب مگر در مغرب که نشیند بلکه اندکی خاموش شود واستاده مقدار سه آیت کوتاه یا یک آیت دراز ونزد امام محمد وامام ابو یوسف رحمهما الله آن مقدار به نشیند که خطیب میان دو خطبه می نشیند ونزد امام شافعی ومالک رحمهما الله فاصله نکند بانگ نماز وتکبیر در نماز شام ویوذن وبانگ گوید للغایبة برای نماز قضا وقتی که خواهد که قضا کند ونعیم وتکبیر نیز گوید ونزد مالک و شافعی رح تکبیر اکتفا کند وکذا هکذا همچنین بانگ وتکبیر گوید لاولی العوائن برای نماز اول از نماز های متعدده که فوت شده باشد ولکل من البواقی وبرای هر یک از نماز های باقی یا غیر ست یا قی بها بیارد هر دو را یعنی هم بانگ نماز گوید وهم تکبیر او بها یا بیارد همچنین تکبیر را وپس وکره ومکروهست اقامت المحدث تکبیر گفتن

بی وضو لا اذانہ و مکروہ نیست بانگ نماز بی وضو و لم یعاد و اعادہ نکند اگر بی وضو بانگ
نماز و تکبیر گوید اگرچہ تکبیر بے وضو مکروہ است و کرہ و مکروہ است بانگ و تکبیر من الجنب
از جنب باتفاق و لا یعاد و اعادہ نکند تکبیر جنب رائل ہو بلکہ بانگ را اعادہ
کند کما اذان المرۃ مثل بانگ نماز کہ عورت گفتہ اید کہ مکروہ است و المجنون و ہمچنین
بانگ گفتن دیوانہ و السکران و بانگ گفتن مست نیز مکروہ است و مستحب ست اعادہ
بانگ ایشان و کرہ ترکہا و مکروہ است ترک بانگ و تکبیر فی السفر در سفر بجہت آنکہ
در حدیث ست کہ در سفر بانگ و تکبیر گویند و بزرگ ترین شما امامت کند و معتبر ست کہ اذان
بانگ و تکبیر بہر سو کہ میرسد از سنگ و کلوخ و حیوان و جماد و نبات و غیر اینہا در
قیامت بایمان موذن گواہی میدہند و ملائک گناہان او را از گردن او بر میدارند
و بوی اقتدا کنند تا نماز وی بجماعت ادا شود اگر تنہا باشد بانگ و تکبیر گوید و اگر در سفر
اکتفا بتکبیر کند مکروہ نیست و کرہ فی جماعۃ المسجد و مکروہ است ترک در بانگ نماز و
تکبیر در جماعت الا فی بیتہ فی مصر مگر در خانہ کہ در شہر دارد کہ اگر ترک بانگ نماز و تکبیر کند
مکروہ نیست بجہت آنکہ بانگ نماز مسجد محلہ نائب ست از تمام محلہ و یقوم الامام و القوم
برخیزد امام و قوم عند حی علی الصلوٰۃ در وقت گفتن موذن کلمہ حی علی الصلوٰۃ و یشرع
و شروع کنند در نماز عند قد قامت الصلوٰۃ یعنی نزد قد قامت الصلوٰۃ گفتن موذن
و اگر شروع نکنند تا آن ہنگام کہ فارغ شود موذن باکی نیست بدانکہ واجب ست بانگ نماز
بر شنونده اذان اگر جنب باشد و جواب آنست کہ آنچہ موذن گوید سامع موافقت کند
مگر در وقتی حی علی الصلوٰۃ و حی علی الفلاح کہ بجای او لاحول و لا قوۃ الا باللہ گوید
و در الصلوٰۃ خیر من النوم صدقت و بررت یعنی راست گفتی و نیک کردی و معنی لاحول

ولا قوة الا باللہ را آنست کہ گذشتن نمی تواند از معصیت و قوت نیست بطاعت خداوند تعالی مگر بتوفیق خداوند سبحانہ و تعالی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ اند ہر کس کہ بشنود مؤذن بگوید موافقت کند گناہان او آمرزیدہ شود و دعا مستجاب شود و در حدیث آوردہ است کہ ہر کس کہ در وقت حی علی الصلوة و حی علی الفلاح این دعا بخواند حاجت او برآید دعا این ست اللھم رب ہذہ الدعوة الصادقة المستجاب لنا دعوة الحق وکلمة التقوی وامتنا علی وابقنا احینا وعلینا واجعلنا منہ خیارا بلھما احیاء واموآتا واگر در مسجدی زیادہ از یک بار بانگ نماز گوید در یک وقت بانگ نماز اول را جواب گفتن واجب ست اگر از چند موضع بانگ شنود مسجد محلہ خود را جواب گوید و بعضی گویند اگر بزبان جواب گوید و بمسجد حاضر نشود و از عہدہ جواب بیرون نیامدہ و اگر بمسجد حاضر شدہ جواب بزبان واجب نیست و اگر کسے کہ قرآن میخواند اگر در مسجد ست ترک قرأت نکند و اگر در بیرون مسجد ست برای مسجد خود ترک قرأت کند نہ برای بانگ نماز مسجد دیگر

فصل شروط الصلوة در بیان شروط الصلوة یعنی در بیان چیزہا کہ نماز بران موقوف ست و داخل از نماز نیست یکی از انہا طہر بدن المصلی پاکی بدن مصلی من حدث از نجاست حکمی و جنبش و نجاست حقیقی و ثوبہ و پاکی جای مصلی نیز شرط نماز ست و مکانہ و پاکی جای نیز شرط نماز ست اگر موضع جای قدم و زانو پاک باشد و موضع پیشانی و بینی نجس باشد نزد امام اعظم رحمہ اللہ است کہ اگر سجدہ بر بینی نکند نہ بپیشانی روا ست خلاف مر صاحبین را و اگر موضع سجود پیشانی پاک باشد روا ست بی خلاف و شرط نیست پاکی موضع دستہا خلاف مر زفر و شافعی رحمہما اللہ اما پاکی موضع زانو ہا شرط ست در ظاہر اصول ست و اگر موضع یک قدم نجس باشد روا نیست و اگر در موضع ہر دو قدمے اندک نجاستی باشد کہ اگر ہر دو را جمع کنند زیادہ از درم شرعی باشد روا نیست و مختار آنست

وفتوے بر نیست وستر عورتہ و دیگر از شرطہای پوشیدن عورت ست و دیگر استقبال
القبلۃ روی بقبلہ آوردن ست وکسی کہ در مکہ ست قبلہ او عین خانہ است وکسی کہ بیرون
مکہ است قبلہ او جانب کعبہ است والنیۃ دیگر از شروط نماز نیت کردن نماز ست
وشرط انیست کہ مصلی بداند کہ کدام نماز بگذارد وہیت کہ پیش از تکبیر باشد اگر عمل منافی نماز
فاصلہ نشدہ باشد حکم نیت دارد کہ در وقت تکبیر کند واگر کسے بقصد نماز بیرون آید کہ قوم
دران شروع کردہ اند وچون بصف رسید تکبیر گفت ودر نماز شروع کرد بی آنکہ نیت را
تازہ کند شروع درست ست واگر بعد از توجہ نماز عمل منافی نماز از وصادر شدہ باشد مثل
خوردن واشامیدن وغیر آن نیت بعد از تکبیر معتبر نیست اما امام کرخی گفتہ اند کہ اگر
در فاتحہ شروع نکردہ معتبر ست وبعضے گفتہ اند تا بر کوع نرفتہ نیت کند درست ست
وبعضے گفتہ اند کہ تا سر از رکوع بردارد درست ست وبزبان گفتن نیت بی قصد دل
اعتبار ندارد کہ اگر کسی قصد نماز پیشین دارد بزبان او نماز دیگر رفت شروع او درست
است وعورۃ الرجل وعضو یکہ حکم عورت دارد در حق مرد کہ پوشیدن او در نماز فریضہ
من تحت السرۃ از زیر ناف مرد ست الی تحت رکبتیہ تا زیر زانو پس ناف عورت
نباشد وزانو عورت باشد ونزد شافعی برعکس ست والامۃ مثل ہذا وعورت در حق کنیزک
نیز ہمین اعضا ست مع ظہر ہا با پشت کنیزک بطنہا وباشکم او نیز ماسوای این اعضا
کنیزک عورت نیست والحرۃ کل بدنہا وعورت زن آزاد تمامی بدن عورت ست الا الوجہ
والکف مگر روی وکف دست والقدم کہ عبارت از سر تا پای ست پائین ساق کہ
این اعضا در حق زن عورت آزاد نیست وکشف ربع العضو وبرہنہ شدن چہارم یک عضو
این اعضاء مذکور کہ در حق صلوۃ عورت نیست لا یمنع مانع نمیشود وجواز الصلوۃ روا بودن

نماز را نزد ابو یوسف رح اگر زیادہ از نصف برہنہ شود مانع ست واگر نصف باشد در روایت
است از وی ونزد امام شافعی اندک برہنہ شود مانع والساق عضو وساق تنہا عضوست
کالفخذ مثل ران والذکر منفردا وہمچنین ذکر تنہا عضوست والانثیین
وہمچنین خصیتین تنہا عضوست ہر کدام ازینہا کہ اعضای مذکورہ کہ ربع ایشان در نماز
برہنہ شود نماز باطل میشود وخواہ در روز خواہ تاریکی خواہ در روشنائی وشعر نزل موئے
کہ آویختہ است آن نیز تنہا عضوست وآنکہ بہ سر پیوستہ است خود حکم سر دارد وعادم مزیل
النجس کسی کہ آنرا دو آب یا سرکہ یا گلاب ومثل چیزی کہ نجاست را زائل کند از بدن
یا از جای صلی معہ وبگذارد بہمان نجاست ولم یعد واعادہ نکند بعد از آنکہ قادر شود دور
کردن نجاست اگرچہ وقت باقی باشد واگر آب باشد وخوف تشنگی باشد ہم بآن نجاست
گذارد ولم یجز عاریا وروا نیست نماز برہنہ گذارد وربع ثوبا طاہرا در حالتی کہ چہار یک
جامہ پاک باشد وفی کل منہ الافضل معہ ودر حالتی کہ کمتر از چہار یک جامہ پاک باشد
افضل آنست کہ بہمان جامہ نماز گذارد برکوع وسجود ونزد امام زفر لازم ست کہ بآن جامہ
نماز گذارد بر رکوع وسجود وعادم الثوب وکسی کہ جامہ ندارد کہ عورت خود را پوشیدہ باشد
یجوز صلوتہ قائما رواست نماز او استادہ بر رکوع وسجود ویندب قاعدا مومیا
ومستحب ست کہ نشستہ گذارد وباشارت بعضی گفتہ کہ نشیند وپایہا را بطرف قبلہ کند ودستہا
بر عورت غلیظہ نہد خواہ شب باشد خواہ روز خواہ در خانہ باشد خواہ در صحراء واگر جماعتے
برہنہ باشند تنہا گذارند ہم از دور واگر بجماعت گذارند امام در پیش نرود ودر میان صف
ایستند وقبلۃ خائف الاستقبال وقبلہ کسی کہ میترسد از توجہ بقبلہ از جہت دشمن
یا دزدی یا مریضی کہ کس ندارد کہ او را بطرف قبلہ کند یا بر جوی باشد کہ اگر روی بقبلہ کند

در آب می افتد در مثل این احوال جهت قدر تر قبله او بجانب ست که قادر باشد که بآن جانب
متوجه شود وان عدم واگر معدوم باشد من یعلم آنکسی که قبله را داند تحری کند بر فکر کند
وتاویل نماید خاطر قرار گیرد در خانه خود مسجد محله خود روا نیست آورد واین تحری در غیر مسجد
محله وخانه خود رواست بآنجانب ولم یعد واعاده نکند نماز را مخطی خطا کننده قبله
بعد از آنکه تحری کرده باشد بل مصیب لم یتحر بلکه اعاده کند نماز را مصیب که روی بقبله
گذارده باشد بی تحری بجهت آنکه قبله او دران حال جهت تحری ست وآن وجود نگرفته است
وان تحول واگر بگردد رایه رای ومصلیا در حال گذاردن نماز استدبار بگردد
بآن جهت که رای او گشته ولا یضر وضرر نمیکند مقتدی را که تحری کند جهت جهت امام
داشتن او جهت توجه امام را ان اعلم انه لیس خلفه وقتی که بداند که امام نیست در عقب او بل
تقدم بلکه ضرر نکند او را مقدم بودن او بر امام او علم مخالفته یا علم بمخالفت امام
که اگر یکی ازین دو امر که تقدم وعلم بمخالفت ست وجود گیرد نماز روا نیست ویقصد صلوته
وقصد کند آن مقتدی نماز امام را واقتدا و پیروی او را نیز قصد کند ان اقتدی
اگر اقتدا خواهد کرد متصلا بالتحریمة در حال که این قصد متصل باشد بتحریمه که فعل منافی
نماز باشد بعد ازین قصد از و صادر شده باشد ومع اللفظ افضل واین قصد دل
بالفاظ فاضلتر ست وافضل آنست که دل به نیت مشغول باشد وزبان بذکر نیت ودست
برآرد تا بگوش اگر بعربی نیت کند باید که بگوید نویت ان اصلی مع امام ما یصلی الامام
متوجها الی الکعبة الله اکبر واگر بفارسی نیت کند چنین گوید که نیت کردم وبگذاردم با امام
آنچه امام میگذارد روی آوردم بقبله برای ویکفی بغیر الفرض وبسنده است مر غیر فرض را
والواجب وغیر واجب را مثل سنت ونفل وتراویح نیت مطلقة الصلوة نیت مطلق

نماز نزد جمہور و بعضے گفتہ اند کہ در تراویح نیت تراویح باید کرد یا سنت وقت یا نماز قیام شب ماہ رمضان و شرط لہا و شرط ست مر فرض را و واجب را التعین تعین کند کہ فرض این وقت یا واجب یا فرض پیشین امروز گوید لا العدد لیکن تعین عدد شرط نیست در فرض و واجب این کہ فرض وقت گفتہ یا فرض امروز کافی ست

فصل فی صفۃ الصلوٰۃ این فصلیست در بیان کیفیت ادای صلوٰۃ یعنی نماز **فرضہا التحریمۃ** فریضہ نماز تکبیر اول گفتن ست با او در نماز در می آید مصلی و چیزہای کہ بیرون نماز حلال بود مثل خوردن و سخن گفتن و اشامیدن این تکبیر بر نماز گذارندہ حرام می شود زیرا کہ نماز معراج بندہ مومن ست و محل قرب و نیاز ست بحضرت بی نیاز پس ہر چہ غیر حق ست باین تکبیر کہ یاد کردن عظمت الہی ست از صحیفہ خاطر او دور می شود و در نظر حق بخدمت استادہ و بحضرت او راز میگوید چنانکہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ احسان آنست کہ خدای را چنان پرستی کہ گوئی خدای را می بینی و اگر تو او را نمی بینی یقین او ترا بیند و این تکبیر نزد ابو حنیفہ شرط ست و داخل شرط ست و داخل نماز نیست از فریضہا بیرون نماز ست و نزد شافعی رکن ست و داخل نماز **والقیام** دیگر قیام ست یعنی بر پاے استادن در نماز **و قرأۃ آیۃ** دیگر از فرایض نماز خوان یک آیت ست اگرچہ کوتاہ باشد از عہدہ فرض بیرون آید مثل بسم اللہ الرحمن الرحیم یا الحمد للہ رب العالمین یا قل ہو اللہ احد و امثال این و این زبان در حق بندگان اگر برین روایت عمل کند دور نیست تا از عہدہ فرض بیرون آمدہ باشد کہ زبان ایشان بد میگردد **من کل صلوٰۃ من رکعۃ الفرض** قرأۃ در ہر یک از دو رکعت نماز فریضہ خواہ دو رکعت باشد خواہ سہ رکعت خواہ چہار رکعت **و فی کل من الوتر والنفل** در ہر یک از رکعتان وتر و نفل نیز قرأۃ فرض ست **والمکتفی**

بہا مسئی واکتفا کنندہ بیک آیت گنہگار ست بجہت آنکہ ترک واجب کردہ وعند ہما آیۃ طویل نزد صاحبین فرض قرأۃ در دو رکعت فرض و در تمام وتر و نفل یک آیت دراز ست اوثلاث قصار یا آیت کوتاہ وارکوع دیگر از فرایض نماز رکوع ست والسجود دو دیگر از فرایض نماز سجدہ کردن ست وہر دو سجدہ فریضہ است بالجبہۃ والانف پیشانی وبینی رواست اکتفا کردن بہ بینی نزد امام ابوحنیفہ و بہ یفتی باین سجود بہ پیشانی وبینی باشد باہم فتوی دادند والقعدۃ الاخیرۃ دیگر از فرایض نماز نشستن ست در آخر نماز قدر تشہد مقدار التحیات خواندن تا عبدہ ورسولہ والخروج دیگر از فرایض نماز بیرون آمدن ست از نماز بصنعہ بہ کاری از کار ہا کہ نماز نباشد بلکہ از کار ہا از غیر نماز باشد ونزد شافعی بالفظ سلام فرض ست ونزد صاحبین بکار خود بیرون آمدن فریضہ نیست چنانکہ بتفصیل آن خواہد آمد

فصل - وواجبہا وواجبات نماز کہ نماز بے آن ناقص ست نہ فاسد قرأۃ الفاتحہ خواندن فاتحہ است در دو رکعت فرض و در تمام رکعت نفل ووتر در روایت امام محمد وبمذہب امام شافعی فاتحہ خواندن فریضہ است وضم السورۃ ودیگر از واجبات ضم کردن سورت ست ونزد امام مالک ضم سورۃ فرض ست ونزد امام شافعی مستحب ست ومقدار سورۃ حکم سورۃ دارد ورعایت الترتیب ودیگر از واجبات رعایت ترتیب ست در ارکان کہ در نماز فرض ست ومکرر ست خواہ در یک رکعت مکرر باشد مثل سجدہ وخواہ در تمام مثل رکوع و قرأۃ اما انچہ مکرر نباشد مثل تکبیر تحریمہ وقعدہ آخر رعایت ترتیب در وہم فرض ست پس اگر در رکعت اول سجدہ تاخیر کند ودر رکعت دوم بجا آرد بسجدہ سہو تدارک باید والقعدۃ الاولی دیگر واجب نشستن ست در دو رکعت اول فریضہ وافضل والتشہد وواجب دیگر التحیات خواندن ست در ہر دو قعدہ ولفظ سلام دیگر از واجبات بلفظ سلام از نماز

بیرون آمدن ست از نماز و نزد تکبیرات العیدین دیگر از واجبات تکبیرات زائده است
در نماز عید و تعیین الاولیین للقرأة دیگر واجب تعیین کردن بعض یعنی معین دانستن ست
قرأة را یعنی ضم سوره را در دو رکعت اول از فریضه و در غیر فریضه ضم سوره در همه رکعات واجب ست
و تعدیل الارکان دیگر از واجبات نماز راست کردن ارکان نماز ست یعنی آرام گرفتن
در رکوع و سجود در میان دو سجود مقدار یک تسبیح و نزد ابو یوسف و شافعی تعدیل ارکان فرض ست
والجهر دیگر از واجبات بلند خواندن ست والاخفاء واجب دیگر واجب پست خواندن ست
فیها یجهر و یخفی دران نماز که بلند باید خواندن و در انچه پست باید خواندن و این در حق
امام ست دانستن غیر هما و سنت است غیر از فرایض و واجبات مذکور او ندب یا مستحب ست
و واجب ست و اذاب برای کامل ساختن سنت ست فاذا اراد الشروع پس چون خواهد
که شروع در نماز کند کبر بلا مد الهمزة تکبیر گوید بی آنکه مد ندهد همزه را یعنی الله نگوید والباء و بی
آنکه مد دهد با را یعنی اکبار نگوید ماعا در حالیکه برسانده باشد بابهامیه شحمته اذنیه دو انگشت
نرینه خود را بدو نرمه گوش خود و باید که انگشتان بحال خود باشد نه کشاده و نه برهم بسته
و نزد شافعی تا برابر گوش و نزد مالک تا برابر سینه باید داشت دستها را المرأة ترفع یدیها
و عورت بردارد دستهای خود را حذو منکبیها تا برابر دوش خود روایت کرده است از حسن
از ابو حنیفه که زن نیز مثل مرد تا نرمه گوش بردارد جهت آنکه کف او عورت نیست در حق
نماز و یجوز رواست شروع کردن در نماز بکل ما دل علی التعظیم بهر لفظی که دلالت
کند بر تعظیم و بزرگی حق سبحانه و تعالی مثل الله اجل یا الرحیم الکبیر یا لا اله الا الله یا غیر این
نامهای الهی لا یشرب بالدعاء باید که آن دلالت تعظیم آمیخته نباشد بهیچ نوع دعائی که
اگر آمیخته بدعا باشد روا نیست ولو بالفارسیة اگرچه دلالت بر تعظیم میکند بفارسی

باشد خواہ بزبان عربی قادر باشد خواہ نباشد مثل آنکہ گوید بنام خدای بزرگ و نزد صاحبین بفارسی
شروع کردن روا نیست بی ضرورت و نزد ابی یوسف تکبیر درست میتواند گفت بغیر تکبیر
شروع درست نیست لا القراۃ بہا الا بعذر قراۃ بفارسی خواندن در نماز درست نیست
مگر بعذر و بہ یقینی و فتوی بر نیست و نزد شافعی روا نیست قراۃ کردن بفارسی و نزد امام مالک
نیز شروع بتغییر تکبیر درست نیست بخواندن نزد شافعی نماز فاسد ست و یضع یمینہ علی شمالہ
و نہد دست راست خود را بر زیر دست چپ تحت السرۃ در زیر ناف خود و کیفیت وضع
آنست کہ نہد کف دست راست را بر پشت دست چپ و انگشت کلیک و ابہام را قلعہ کند
بر بند دست چپ فی کل قیام فیہ ذکر مسنون در ہر قیامی بسبتی بر پا استادن کہ در رکوع
ذکر شروع داشتہ باشد و نزد امام محمد قیامی باید کہ در قرآن خواندہ شود و پس نزد امام ابو حنیفہ
و ابو یوسف در وقت سبحانک اللہم خواندن در وقت قنوت خواندن در نماز جنازہ دستہا را
باید بست و نزد امام محمد باید انداخت و یرسل فی قومہ الرکوع و فرو گذارد دست را در
قیام کہ میان رکوع و سجود ست و بین تکبیرات العیدین و در میان تکبیرات دو عید
نیز دستہا را بپندارد و نزد مالک در ہمہ مواضع اولی دست انداختن لیکن بستن دست
روا ست و نزد امام شافعی رحمہ دست بر سینہ نہادن افضل ست ثم یاتی بعد اذان ثنا
گوید یعنی سبحانک اللہم تا آخر بخواند و لا یوجہ و انی وجہت وجہی للذی فطر السموت
و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین بخواند بعد از تحریمہ بلک پیش از تحریمہ نزد امام اعظم رح
بخواند و یتعوذ و اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم گوید للقراۃ لا الثنا را از جہت حرمت و تعظیم
قرآن خواندن نہ از جہت سبحانک اللہم ہمچنانکہ قول ابو یوسف ست کہ اعوذ باللہ را تابع سبحانک
میدارد فیقول المسبوق پس بگوید اعوذ باللہ را مسبوق در وقت قضا مسبوقانہ لا اللوم

ونگوید اعوذ باللہ را مقتدی چون قرأت نمی خواند ونزد امام ابو یوسف بعد از سبحانک اللھم
در رکعت اول اعوذ میگوید مقتدی ومسبوق یعنی آنکس کہ اول نماز را دریافتہ در قضا
مسبوق بگوید اعوذ باللہ را ویوخر عن تکبیرات العیدین وتاخیر کند اعوذ باللہ را از تکبیرات
عیدین جہت آنکہ قرأت بعد از تکبیرات عید ست ونزد امام ابو یوسف پیش از تکبیرات
بعد از ثناء اعوذ باید گفت ویسمی لا بین الفاتحۃ والسورۃ وبسم اللہ گوید در اول فاتحہ
در ہر رکعت ونگوید میان فاتحہ وسورہ ونزد امام محمد در نماز کہ پست میخواند بسم اللہ گوید میان
فاتحہ وسورہ ودر نماز کہ بلند میخواند بگوید نہ بلند ونہ پست ونزد امام مالک فاتحہ میخواند بے
ثناء وتعوذ وتسمیہ وبسم من وپست گوید سبحانک اللھم واعوذ باللہ را وبسم اللہ را او
نزد امام شافعی رح در نماز جہر بسم اللہ را بلند باید گفت ثم یقرأ الفاتحۃ بعد از تسمیہ بخواند
فاتحہ وسورہ دیگر با او ضم کند باسہ آیت کوتاہ ویا یک آیت طویل ویومن وآمین گوید
در آخر فاتحہ بی تشدید میم را کالمو تم آہستہ مثل مقتدی کہ او نیز پست گوید ثم یکبر بعد ازان
تکبیر گوید للرکوع حافظا برای رکوع در حالی کہ کشادہ کنندہ باشد یعتمد بیدیہ علی رکبتہ
فرجہا اصابعہ واعتماد کند وستون سازد خود را بر زانوہای خود در حال کہ کشادہ کنندہ
انگشتان دست را در رکوع باسطا ظہرہ در حالی کہ کشادہ کنندہ باشد پشت خود را در رکوع
ودر سجود باید کہ انگشتان بہم پیوستہ باشد در غیر این حال باید کہ بحال خود گذارند انگشتان را
غیر راکع در حال کہ رکوع میکند نکند ولا ینکس وفرو نہ اندازد راسہ سر خود را بلکہ
سر با سرون برابر دارد کہ اگر قدح آب بر پشت او نہند قرار گیرد ویسبح وسبحان ربی العظیم
گوید در رکوع ثلاثہ وہو اد نا سہ نوبت واگر بر سہ زیادہ کند افضل ست وختم بطاق کردن
نیز افضل ست اما امام را باید کہ چنان نکند کہ بر قوم گران شود ثم یسمع بعد از

سمع اللہ لمن حمدہ گوید رافعا راسہ در حالی کہ بردارندہ باشد سر را از رکوع و تکتفی
واکتفا کند بہ سمع اللہ لمن حمدہ الا امام و پیش نماز و با التحمید المؤتم و بسندہ کند بحمد گفتن
مقتدی در حال انتقال و نزد امام شافعی رح مقتدی سمع اللہ نیز گوید و صاحبین میگویند
کہ اگر امام نیز حمد بگوید بعد از سمع اللہ لمن حمدہ اللھم ربنا لک الحمد گفتن افضل ست از ربنا
لک الحمد و معنی سمع اللہ لمن حمدہ آنست کہ میشنود قبول میکند ندای حمد را از ان کسی
کہ او را حمد و ثنا میگوید و معنی ربنا لک الحمد آنست کہ ای بزرگ خدای کہ پروردگار مائی
مر تراست حمد و ثنا و صفات کمال و نعمتہا و معنی سبحانک ربی العظیم آنست کہ پاکی یاد
میکنم خدای را و پروردگار خود را کہ کمال بزرگوارست و معنی اللہ اکبر آنست کہ خدائے
ازان بزرگتر ست کہ عقل بکنہ ذات او رسد و بجمع المنفرد و بینہما و جمع کند تنہا گذاردیان
سمع اللہ لمن حمدہ و ربنا لک الحمد و بہتر انیست و بیک روایت آنست کہ ربنا لک الحمد گوید
و بس و یقوم مستویا و راست بایستد در میان رکوع و سجود و این از واجبات ست
و داخل تعدیل ارکان ست و بیک قول فیضع رکبتیہ پس بنہد زانوہای خود را بر زمین
و نزد امام مالک مخیر ست کہ اول دستہا را بر زمین نہد یا زانوہا را و ثم یدیہ بعد ازان دستہا را
بر زمین نہد ضاما اصابعہ در حالی کہ فراہم آرندہ باشد انگشتان خود را ثم وجہہ بعد ازان
بنہد روی خود را بر زمین چنانکہ از گوش چیزی نیفتد بر پشت دست او فتد مبدیا در حالی کہ
ظاہر کنندہ باشد صبعیہ بازوی خود را مجافیا و دور کنندہ باشد بطن شکم خود را عن فخذیہ
از رانہای خود و لیکن چنان نکند کہ ہمسایہ او نیز باید و اگر صف جماعت تنگ باشد سوچہا
اصابع رجلیہ نحو القبلۃ توجہ سازد انگشتان پای خود را در سجدہ بجانب قبلہ و سنت
در سجود ست کہ عود کند بر پیشانی و دو کف دست و دو زانو و بسر پا و در قعود روی گفتہ کہ

فرض سجود بجا آوردہ شود بنہادن سر ہر دو پا و پیشانی بر زمین و تسبیح و تسبیح بگوید یعنی سبحانک ربی الاعلی یعنی بہ پاکی یاد میکنم خدای پروردگار عالم را تلثا سہ بار مستحب ست کہ زیادہ میکند کہ لیکن افضل آنست کہ بعدد طاق ختم کند و نزد امام مالک تسبیح سجود فرض ست و یجوز علی کل شیٍ و رواست سجود بر ہر چیزی بی حجۃ کہ یابد ساجد نرمی و سختی او را مستقرہ و قرار گیرد جبہت و یرا و پیشانی او پس اگر برگیرد و جبہ پیشانی نے قرار گیرد رواست اما بر بارس و ازرن کہ پیشانی قرار نمیگیرد و سجدہ روا نیست و علی ظہرین یصلی صلوتہ و رواست سجدہ بر پشت آنکس کہ میگذارد نماز ساجد را فی الزحام و رانبوہی اما بر پشت کس کہ نماز نمیگذارد یا خود نماز نمیگذارد و لیکن نماز دیگر میگذارد غیر نماز ساجد روا نیست و المرۃ در وقت سجدہ تشخص پست کند اعضا را و بازوہا را ظاہر سازد و شکم را از پای دور نکند و تلزق بطنہا فخذ لہا و شکم را بران چسپاند و یرفع راسہ و بردارد سر از سجود مکبرا تکبیر گویان و اصح آنست کہ آن مقدار سر بردارد کہ نشستن نزدیکتر باشد از سجود اما اگر بسجدہ نزدیکتر بود اصح آنست کہ روا نیست و یجلس و بنشیند درمیان دو سجدہ مطمئنا آرامیدن بقدر یک تسبیح یا زیادہ و یکبرہ و تکبیر گوید برای سجدہ دوم و یسجد مطمئنا و سجدہ کند بیا آرمیدہ بعضے گفتہ اند کہ تکرار سجدہ محض فرمانست و دران حکم و تکبر نگفتہ اند مثل عدد رکعات نماز و بعضے حکمت این گفتہ اند کہ شیطان سجدہ کردن ابا کرد و مردود شد مومن برغم او دو سجدہ میکند و مقبول میشود بعضی گفتہ اند کہ سجدہ اول اشارت ست باین کہ از خاک مخلوق شدیم و سجدہ دوم اشارت بآنکہ بخاک بازمی گردیم چنانکہ حق تعالی فرمودہ منہا خلقناکم و فیہا نعیدکم و منہا نخرجکم تارۃ اخری پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم کہ بندہ کہ در ہیچ حال چندان قرب ندارد کہ در حال

سجده که روی که خود را که عزیز ترین اعضاست که بر خاک نهاده که خار ترین اشارت ست
برای فرمان برداری و رضای خدای پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در حال سجود
دعا بسیار کند که محل اجابت ست و یکی در مجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم تعدیل ارکان بجا نیاورد پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فرمود که نماز را اعاده کن نماز نگذارده از سر نو اعاده کن پس اعاده کرد بامر آنحضرت
بعد او را تعلیم فرمودند و گفته اند بدترین دزدان دزد نماز ست و دزد نماز آنست که در یکی از پنج موضع
آرام نگیرد و یکبره و تکبیر گوید برای از سجده برآمدن و برفع راسه و بردارد در سجود سر را اول بار ثم یدیه
بعد از آن دستها را ثم رکبتیه بعد از آن زانوها را بر عکس آنحال که سجود میرفته که هر عضویکه از زمین دورتر ست
بزیر آرد آن زمان هر عضوی که بر زمین نزدیکتر ست بر زمین نهد اول بار و هو یقوم و برخیزد بلا
اعتماد علی الارض بی آنکه اعتماد کند بر زمین ولا قعود و بی آنکه بنشیند بعد از سجود و نزد
امام شافعی رح اندکی می باید نشست بعد از آن و در خواستن دست بر زمین زدن نیز می باید
نزد امام ابو یوسف رضی الله عنه والرکعة الثانیة و رکعت دوم کالاولی مثل رکعت
اول ست در اعمال صلوٰة لکن لا رفع یدیها فیها لیکن در رکعت دوم سبحانک اللهم و اعوذ
و دست برآوردن نیست و نزد ابو حنیفه در هفت موضع دست برآوردن و پس در تکبیر
تحریمه و در دعاء قنوت و نزد تکبیرات عیدین و حجر اسود را بوسیدن و در کوه صفا مروه و
در دو موقوف و در دو حجره واذا اتمها وقتی که تمام کند رکعت دوم را افترش رجلیه
الیسری بگستراند پای چپ را وجلس علیها بنشیند بر پای چپ ناحیا عیناه نصب
کند پای راست را موجها اصابعه متوجه سازد انگشتان را نحو القبلة بجانب قبله و اضعا
یدیه علی فخذیه و بنهد درین حال دستها را بر دوران خود موجها اصابعه نحو القبلة متوجه
سازد انگشتان دست را بجانب قبله مبسوط کشاده کرده شده و بعضی از اصحاب

ابو حنیفہ گفتہ اند کہ انگشت کلیک برانکہ در پہلوی اوست قبض کند و انگشت میانگی انگشت
زین حلقہ کند و بانگشت شہادت در وقت شہادت اشارت بتوحید کند در کلمہ لا الہ الا اللہ
و مذہب شافعی رحمہ اللہ آنست کہ در حدیث وارد شدہ از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم والمراد علی
رکبتیہا الیسری وزن بنشینند بر ران چپ مخرجتہ رجلیہا من جانب الایمن و بیرون
آورد پاے ہا از جانب راست برای آنکہ بنای کار او بر نشست و نوشیدن ست
و بیشتر شہد کابن مسعود و تشہد خواند نماز گذارد در حال نشستن مثل آن تشہد کہ از ابن مسعود رضی اللہ
عنہا روایت کردہ اند از پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم و آن آنست التحیات للہ والصلوۃ والطیبات
السلام علیک ایہا النبی ورحمۃ اللہ وبرکاتہ السلام علینا وعلی عباد اللہ الصلحین اشہد ان
لا الہ الا اللہ واشہد ان محمدا عبدہ ورسولہ معنی التحیات آنست کہ عبادات قولی وعبادات
بدنی وعبادات مالی خاصہ برای رضای خداست وسلام بر تو باد ای پیغمبر برگزیدہ و
ورحمت کاملہ از نزد خدای و خیر و نیکوی بسیار ثنا بر تو باد و سلام بر ما باد کہ مومنانیم و مرتبہ گان
صالح شایستہ خدای باد یعنی آفتی بر ایشان مرساد و گواہی میدہم کہ نیست ہیچ خدای
مگر یک خدای برحق و گواہی میدہم کہ حضرت محمد ابن عبد اللہ شایستہ خدای و رسول
برگزیدہ اند و لا یزید علیہ وزیادہ نکند بر تشہد در قعدہ اولی ویقرا فیما بعد الاولین و بخواند
کہ در آنچہ بعد از دو رکعت اول ست الفاتحہ فقط فاتحہ را و پس و آن تسبیح و اگر تسبیح
گوید او سنت یا خاموش باشد بعوض فاتحہ خواندن جائز ست لیکن ترک افضل کرد
و بیک روایت از ابو حنیفہ ترک واجب کردہ سجدہ سہو باید آورد اگر سہوا ترک کردہ و اگر بقصد
ترک کردہ ثم یقعد کالاولین بعد از ان بنشینند در آخر نماز ہمچنانکہ بعد از دو رکعت می نشست
باید کہ در آخر ہمان صفت نشینند و نزد شافعی در قعدہ آخر بیک سوی ران باید نشست

وبعد التشہد یصلی علی النبی وبعد از التحیات صلوۃ فرستد بر پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم چنین
نقل کردہ کہ گوید اللھم صلی علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم
انک حمید مجید اللھم بارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم
انک حمید مجید بفارسی چنین می شود کہ ای بزرگ وار خدا رحمت کاملہ وورود شاملہ فرست
بر حضرت محمد و بر خاندان وے ہمچنانکہ رحمت کاملہ وورود فرستادی بر ابراہیم
وبر آل ابراہیم بدرستی کہ تو ستودہ وبزرگوار خداوندی وبزرگواری ترا سلم
ای بزرگ خدائے برکت وخیر ونیکوے بسیار فرست بر محمد وخاندان وے
ہمچنانکہ خیر وبرکت بسیار فرستادی بر حضرت ابراہیم وخاندان وے
بدرستی کہ تو خداوند ستودہ وبزرگوار تری پس فللہ العزۃ جمیعا یعنے مر خداوند
فرمود کہ عزت خاصہ منست قرب ومناسبتے حاصل کنید بکلمہ طیب لا الہ الا اللہ وبعمل شائستہ
کہ این کلمہ را بحل قبول رساند ویدعو وچون صلوۃ وسیلہ اجابت دعاست بعد از ان دعا
کند کہ آخر نماز محل اجابت دعاست ویدعو بما لا یسال عند الناس بآن دعا کہ در عرف
آزادمیان نخواہند بلکہ دعای باید کہ از ادعیہ ماثورہ باشد کہ اگر اللھم ارزقنی فلانۃ گوید
یا گوید اللھم زوجنی فلانۃ صحیح آنست کہ نماز فاسد میشود اما از ادعیہ ماثورہ اینست اللھم اغفر لی
ولوالدی ولجمیع المومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات اللھم ظلمت نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر
الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرۃ من عندک واغفر انک انت الغفور الرحیم اللھم انی اعوذ بک
من عذاب جہنم واعوذ بک من عذاب القبر واعوذ بک من شر فتنۃ المسیح الدجال واعوذ بک
من المأثم والمغرم واعوذ بک من فتنۃ المحیا والممات اللھم ربنا آتنا فی الدنیا حسنۃ و
فی الاخرۃ حسنۃ وقنا عذاب النار معنی وی چنان باشد کہ ای بزرگ خدای بیامرز مرا ومادر

وپدر مراو ہمہ مومنان راو مسلمان را ای بزرگ خدای بدرستی کہ من ظلم کردہ ام بر نفس
خود ظلم بسیار و ظلم عظیم و پس بیامرزو مرا آمرزیدن کہ از نزد تو باشد یعنی بکمال و برمن رحمت
کن بدرستی کہ تو بسیار امرزگار و مہربان ای بزرگوار خدای بدرستی کہ من پناہ میگیرم بتو از عذاب
دوزخ واز عذاب قبر و پناہ میگیرم بتو از شر دجال و دجال صفتان و پناہ میگیرم بتو از وام و تاوان
و پناہ میگیرم بتو از فتنہ و حال حیات و در حال ممات ای بزرگ خدای بدہ ما در دنیا نیکوئی در
آخرت نیکوی و نگاہ دار ما را از عذاب آتش چون آداب نماز دانستن معنی از کار نماز ست
مذکور شد در اول و آخر نماز ہم دعا و صلوت بہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم مستحب ست
تا آن دعا مقبول چنانکہ در نماز آخر ختم بر صلوت ست در حدیث آنست ہر کسی کہ خواہد
بصحبت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم مشرف شود دران عالم باید کہ صلوۃ بسیار فرستد و خدایرا
سجود کند ثم یسلم یمینہ بعد از سلام و بدہد بدست راست بنیۃ من ثمہ بہ نیت آن کسانی
کہ در جانب راست اند انہ من الیمن الملک مقدم داشتہ آدمی را نیابر مذہب مختار
کہ خواص پیغمبران افضل اند از جمیع ملائکہ و عوام بنی آدم کہ اولیا اند و ایقیا اند از عوام
ملک افضل اند ما خواص ملائک از غیر انبیا افضل اند ثم عن یسارہ کذالک بعد ازان
از جانب دست چپ نیز سلام دہد بنیۃ آدمیان و ملائک کہ در جانب چپ اند والمومنۃ
نیوی امام مقتدی نیت کند امام خود را و در سلام داخل کند فی جانبہ کہ امام باشد
بینہما و در ہر دو جانب نیت کند امام را در سلام وان حاذاہ اگر در مقابل امام باشد
والمنفرد الملک فقط و تنہا کنار نیت ملک کند بس

فصل ۔ معنی جدا کردن این مبحث را از مبحث بالا یجہر الامام فی الجمعۃ باید کہ بلند خواند
امام فاتحہ و سورہ را در نماز جمعہ والعیدین و در ہر دو عید والفجر و در نماز صبح و اولے

العشائین در دو رکعت اول نماز شام و نماز خفتن نیز واجب ست بلند خواندن ادا و قضا
خواه نماز ہا را ادا کند و خواه قضا گذارد بجماعت لا غیر یعنی در غیر این نماز ہا که مذکور شد بلند
خواندن واجب نیست و نزد امام مالک در روز عرفه و در نماز پیشین باید خواند و نزد امام محمد
در نماز استسقا بلند باید خواند و نزد امام ابو یوسف در نماز کسوف بلند باید خواند و در اول اسلام
در همه نماز ہا بلندی خواندند و مشرکان ایذا مسلمانان کردند حضرت حق تعالی نه آیه کریمه و
لا تجهر بصلوتک فرستاد و حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم در نماز پیشین در نماز دیگر محل اطلاع
مشرکان بود پست خواند و در باقی خواند نماز عید و نماز جمعه در مدینه در محل غلبه مسلمانان واجب
شد اختیاج پست خواندن نشد و المنفرد تنها گذار خیر مخیر ست ان ادی اگر ادا میکند
و خافت و پست خاندن حتماً از روی وجوب آن قضا اگر قضا میگذارد و در روایت
صحیح آنست که منفرد در قضا نیز مخیر ست و جهر افضل ست تا مانند نماز بجماعت ادا شود و
ادنی فی الجهر و فروتر مرتبه بلند خواندن استماع غیره شنوانیدن پست غیر خود را و ادنی
للمخافته و فروتر مرتبه پست خواندن استماع نفسه شنوانیدن خود ست که اگر خود نشنود حکم
فراه ندارد و هو الصحیح و صحیح آنست نه آنکه بعضی گفته اند که ادنی جهر شنوانیدن خود ست
و ادنی خافته تصحیح حروف ست و کذا فی کلما یتعلق بالنطق و همچنین ست در شرع
حکم هر چه تعلق بنطق دارد یعنی استماع نفس تا حکم شرعی بران مرتب شود کالطلاق
مثل طلاق دادن و العتاق مثل آزاد کردن بنده و الاستثنا و غیرها مثل الاستثنا کردن
یعنی انشاء الله گفتن و غیر انها از عقود شرعی بسم الله گفتن در وقت ذبح کردن خوردن
و در خریدن و فروختن اگر بصحیح حروف نشود و خود نشنود اعتبار ندارد و پس اگر طلاق را بلند
گفته که خود نشنود و انشاء الله را پست گفته چنانکه حروف او خود نشنود طلاق واقع میشود

وحکم انشا اللہ اعتبار ندارد واگر خود شنود انشا اللہ اطلاق نمیشود وفرض قراۃ مذکور شد
کہ یک آیت ست پیش بعضی سہ آیت ست نزد بعضی اکنون سنت قراۃ را بیان میکند ومیگوید
وسنت القراۃ فی السفر عجلۃ وسنت قراۃ در سفر در حال تعجیل الفاتحۃ مع ای سورۃ
شاید فاتحہ خواندن ست با ہر سورہ کہ خواندن بجہت آنکہ از پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم منقول ست
کہ در سفر در نماز صبح معوذتین نیز خوانده اند ودر یک روایت قل یا یہا الکفرون وقل ہو اللہ
خوانده اند وآمنا ودر حال است انیست بخواند البروج ومانند والسماء ذات البروج
خوانده اند ودر نماند بامداد ونماز پیشین ودر نماز دیگر فرد تر خوانده اند ودر نماز شام از سور تہا
کوتاہ خوانده اند وفی الحضر استحسنوا طوال المفصل ودر وطن در حالیکہ امن باشد
نیکو شمرده اند خواندن از سور تہای دراز کہ در متصل قراۃ ست فی الفجر والظہر ودر نماز بامداد
وپیشین در ہر رکعتی بیست آیت وتاسی آیت خواند ورای فاتحہ مستحب ست واوساط
میانہا مفصل فی العصر والعشاء ودر نماز دیگر وخفتن وباید کہ امام ملاحظہ حال قوم کند اگر
راغب اند پنجاہ آیت تا شصت آیت خواند واگر راغب نباشند بچہل آیت اکتفا کند
وبعضے ملاحظہ درازی وکوتاہی آیت کرده اند وبعضے ملاحظہ فراغت وشغول میکنند وبعضے
گفتہ اند کہ در نماز پیشین کمتر از بامداد خواند کہ پیشین وقت کسب مشغول ست وقصارت
مستحب ست از سور تہا کوتاہ خواند فی المغرب در نماز شام ومفصل ہفت یک آخر قرآن را
میگویند بجہت فاصلہ بسم اللہ سورتی بسیارست ومن الحجرات طوال الا البروج از سورہ
حجرات طوال مفصل ست تا والسماء ذات البروج وبعضے از سورہ محمد وبعضے از سورہ
فتح وبعضہا از سورۃ قاف گفتہ اند طوال مفصل را ثم اوساط بعد ازان والسماء ذات البروج
اوساط مفصل الی لم یکن تا سورہ لم یکن ثم قصارہ الی آخرہ بعد از لم یکن از جملہ قصارست

تا آخر قرات وفی الضرورۃ بقدر حال ودر وقت ضرورت بقدر مقتضی حال باید در سفر وحضر
در ہمہ نمازہا ونزد امام ابو حنیفہ تنہا گذار حکم امام دارد در احکام مذکورہ اما بلند خواندن اختیار
دارد وکرہ تعین سورۃ الصلوٰۃ ومکروہ است معین ساختن یک سورت را برای نماز بمثل
ان کہ تعین کند سورت جمعہ را در نماز بامداد در روز جمعہ خواندن وچنان اعتقاد کند کہ غیر آن روا نیست
واگر اعتقاد دارد کہ غیر این سورہ نیز رواست مکروہ نیست ودر سنت ونافلہ نیز مکروہ نیست تعین
سورت پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم اکثر در سنت چہار قل خواندہ اند ونزد امام شافعی رح در روز
جمعہ در نماز بامداد الم سجدہ وہل اتی خواندن مستحب ست وقیصت المومن وخاموش باشد
مقتدی در پس ہر امام وفاتحہ نخواند وسورت نیز خواہ صلوٰۃ جہر باشد وخواہ سر ونزد امام
شافعی رح در ہمہ نماز فاتحہ خواند مقتدی واز امام محمد روایت کردہ اند موافق شافعی کہ
مقتدی در عقب امام فاتحہ خواند در سر ونقل کردہ اند کہ بشتاد تن از اصحاب قرات
در عقب امام را منع کردہ اند وکذا ہمچنین خاموش باشد ومستمع فی الخطبۃ در وقت خطبہ
کہ نزدیکتر باشد اما اگر دور باشد وخطبہ را نشنود وبعضے گفتہ اند کہ قرات می تواند خواند ومسئلہ
علمی بحث می تواند کرد ولیکن خاموش بودن باحتیاط نزدیکتر ست الا اقراءہ کہ بخواند
خطیب صلوا علیہ وسلموا تسلیما را فیصلی السامع سرا پس صلوٰۃ فرستد سامع آہستہ
فصل والجماعۃ ونماز جماعت سنۃ موکدہ سنت موکدہ است کہ نزدیک بواجب ست
وبعضے گفتہ اند کہ فرض کفایت ست وپیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ کہ میخواہم کہ فرمائیم
کہ صحابہ شرم جمع کنند وجوہ بلال بانگہ نماز گوید وشخصے را فرمائیم کہ امامت کند ومن ملاحظہ
کنم کہ کدام یک بجماعت حاضر نشدہ اند تا ایشان را وخانہای ایشان بسوزیم ونص
قرآن ست کہ در وقت صفہای جنگ با کافران قائم شود باوجود این ترک جماعت

نکند و در حدیث ست کہ علامت سعادت و نیکبختی سہ چیز ست نماز بجماعت و صحبت با مسلمانان
و قوت حلال اللھم ارزقنا والاولی یا الامامۃ با لسنۃ و سزاوار تر بامامت آنکسی ست
کہ داناتر باشد بروش پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم و احکام شرعیہ و قتی کہ قرآن تواند خواند کہ نماز
بآن روا باشد و در دین و مذہب او خلل نباشد و یک روایت از امام ابو یوسف آنست
کہ قاری تر اولی ست ثم الاقرء بعد ازان در علم اگر ہمہ برابر باشد ہر کدام کہ قرآن بہتر خواند
بامامت اولی ست ثم الاورع بعد ازانکہ در علم و قرأت برابر باشد پرہیزگار اولی تر باشد
ثم الاسن بعد ازانکہ در سنان برابر باشد کلان تر اولی ست فان عبد امم او اعرابی
پس اگر امامت کنند بندہ یا اعرابی بیابانی کہ چیزی نخواندہ باشد او اعمی یا نابینائے
او فاسق یا فاسق در امور دنیاوی و ناپاک و خائن ست او مبتدع یا متبدع کہ انکار
دیدار حق سبحانہ و تعالی میکند یا امریکہ کفر باشد از وظاہر میشود امامت او روا نیست در شرع اما اگر مبتدع
کہ از اہل قبلہ باشد و معتقد او بکفر نکنند و کاری نکند کہ کفر او لازم آید نماز در عقب او روا ست
اما مکروہ است او ولد الزنا یا فرزندی کہ از زنا حاصل شدہ باشد امامت کند نماز پس او
مکروہ است امامت نماز عقب او شافعی مذہبی کہ در قبلہ میل کند یا از خون ریم کہ عضو او سیلان میکند
وضو نمی سازد و یا از منی و قتی کہ از دری زیادہ باشد نشوید نماز در عقب او درست نیست
واضح آنست کہ اگر این افعال از و صادر نشود و وضو می سازد در عقب او روا ست کرہ بجماعۃ
النساء وحدہن مثل گذاردن نماز جماعت زنان تنہائی آنکہ امام ایشان مرد باشد مکروہ است
فان فعلن پس اگر جماعت گذارند زنان تقف الامام وسطہن بایستد زن کہ امام است
درمیان زنان کہ مقتدی اند و در مغرب گفتہ اند کہ امام کسے را گویند کہ با او اقتدا کنند خواہ
مرد باشد و خواہ زن مذکر و مونث در یکسان باشد بحضور شابہ بکل جماعۃ و مثل حاضر

عورت جوان بہ ہمہ جماعتہا کہ مکروہ است از جہت توہم فتنہ والعجوز الظہر والعصر مکروہ ست
حاضر شدن پیرزن در نماز پیشین و در نماز دیگر و صاحبین میگویند کہ پیرزن بہمہ وقت بجماعت
حاضر شود مکروہ نیست اما فتوی بر کراہیت آنست جہت فساد زمان و ہر وقتی کہ در نماز
حاضر شود مکروہ باشد بمجالس وعظ بطریق اولی کہ مزین و ملبس و مطیب بیرون
می آیند در غایت کراہیت و انکار ست و یقتدی و اقتدا می تواند کرد والمتوضی
بالتیمم کسی کہ وضو دارد بہ کسی کہ تیمم دارد و نزد امام محمد روا نیست اما اگر نزد تیمم در آب
باشد بعضی گفتہ اند کہ نزد امامین نیز اقتدا با و درست نیست والمقاسل بالماسح وروا ست
اقتدا بہ کسی کہ مسح کشیدہ باشد بر موزہ یا بر جبیرہ پای شستہ را القیام با لقاعد وروا ست
اقتدا کسی کہ ایستادہ بکسی کہ نشستہ میگذارد چنانکہ صحابہ در مرض موت اقتدا بہ پیغامبر
کردند صلی اللہ علیہ وسلم کہ پیغامبر نشستہ میگذارد و صحابہ استادہ و ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ
تکبیر بلند میگفت کہ قوم آگاہ شوند چونکہ در جمعہ و عید معروف ست والمومی بالمومی
و درست ست اقتدا کسی کہ باشارت میگذارد بکسی کہ او نیز باشارت میگذارد و قیستکہ
مقتدی نشستہ گذارد باشارہ و امام کردہ بہ پہلوی کہ آن اہنگام اقتدا درست نیست
مگر نزد امام زفر والمتنفل بالمفترض و روا ست اقتدا نافلہ گذار بفرض گذار خلاف
مر امام مالک را الا الرجل بامراۃ روا نیست اقتدا کردن مرد زن بکسی یا بکودک
روا نیست مگر در تراویح و سنن کہ بعضے مشائخ اقتدا بالغ بکودک تجویز کردہ اند وطاہر
بمعذور در روا نیست اقتدای کسی کہ پاک ست و حدث دائمی ندارد بکسی کہ صاحب
عذر ست و حدث دایمی دارد مثل سلس البول و خون روان و مانندان و قاری
بامی روا نیست اقتدا کسی کہ قراۃ درست می خواند بکسی کہ امی ست بایجوز الصلوٰۃ

می تواند خواند و لابس لعار وروانیست اقتدا کردن پوشیدہ بکسی کہ برہنہ است
وغیر موم بموم روانیست اقتدای کسی کہ باشارت نمیگذارد بکسی کہ باشارت میگذارد و منفرض
بمتنفل وروانیست اقتدا فرض گذار بنافلہ گذار کہ بنای قوی میشود بر ضعیف و مفترض
فرض آخر وروانیست اقتدا کردن بفرض گذاری کہ فرض دیگر میگذارد فرض کہ مقتدے
میگذارد و الامام لایطیلها وامام را باید کہ دراز نکند نماز را کہ پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم
فرمودہ کہ امام باید کہ بطریق ضعیف ترین قوم گذارد بیماران و پیران و خوردان و حاجت مندان
ہستند کہ تعجیل می باید و قراۃ الاولی علی الثانی دراز نکند قراۃ رکعت اولی را بر دوم
الا فی الفجر مگر در نماز بامداد و نزد امام محمد مستحب ست کہ در ہمہ نمازہا قرات رکعت اولی
زیادہ باشد بر دوم واگر دوم بر اول سہ آیت زیادہ شود مکروہ است واگر آیات ہم نزدیک
باشد در کوتاہی و درازی آنرا اعتبار کنند اگر تفاوت داشتہ باشد کلمات و حروف را منظور
دارند و اولی آنست کہ دو بخش در رکعت اول خوانند و یک بخش در رکعت دوم و یقوم
المؤتم الواحد و بالستہ یک مقتدی علی یمینہ بر دست راست امام در برابر امام اگر بر دست
چپ و یا عقب امام باستد رواست لیکن نیک نکردہ است و از امام محمد روایت
کردہ اند کہ گفتہ بہند انگشت پائے او در مقابل پاشتہ امام چون یک مقتدی باشد تا از صف
در پیش نشود کہ اگر در پیش شود نماز مقتدی فاسدی شود و اگر در سجود سر وی پیش از امام
باشد بدون یا قصور ندارد اعتبار پاراست در تقدم و تاخیر نہ سر را کہ بطول قامت تفاوت
میکند و الزاید خلقہ و بایستد مقتدی چون زیادہ از یکی باشند عقب امام در روایت
امام ابو یوسف آنست کہ وقتیکہ دو کس باشند امام در میان ایشان بایستد و اگر زیادہ از
دو باشند مکروہ است کہ امام در میان ایستد و یصف الرجال وصف اول مردان ایستند

ثم الصبیان بعد از کودکان ایستد در صف دوم ثم الخناث بعد ازان خنثی ایستد و خنثی آنست که هم بمردان ماند و هم بزنان ثم النساء بعد ازان زنان ایستد که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که بهترین صف مردان اول ست و بدترین صف زنان آخرین اند که از مردان دور ترند فان حاذته اگر برابر افتد زن بمرد خواه محرم باشد خواه اجنبی خواه منکوحه باشد فی صلوة در نمازی که ذات رکوع و سجود باشد خواه فرض آن نماز و خواه غیر فرض مشترکة و مشترک باشد آن نماز میان زن و مرد و تحریمه در تکبیر اول و ادا و در ادا نیز مشترک باشد آن نماز فسدت صلوته تباه می شود نماز مردان ان نوی امامت اگر نیت کرده باشد امام امامت زنان و امام محبوبی گفته که امر و ملیح درین مسئله حکم زن دارد و الا صلوتهما و اگر نیت امامت زنان نکرده باشد باطل میشود و نماز زنی اگر مرد و زن اقتدا بامام کرده اند مقابل هم نبود ند در میان نماز ایشان را حدث رسید بعد ازان که باز آمدن که بقیه نماز را گذارند در مقابل هم اوفتاد ند نماز مرد باطل می شود اگر نیت امامت زن کرده باشد امام و اگر نکرده باشد نماز زن فاسد می شود و اگر در قضا مسبوقا نه زن و مرد در مقابل یکدیگر هم اقتدنه در اول نماز فاسد نمیشود و اگر در نماز جنازه مقابل هم اقتد نماز فاسد نمی شود شرط دیگر آنست که عورت اهل شهوت باشد تا سبب فساد شود که اگر کودک صغیر باشد که بحد شهوت نرسیده باشد نماز فاسد نمی شود اگر در مقابل او گذارند و اگر ستره یا چیزی حائل باشد نیز مانع فساد صلوة میشود و اگر در دکان باشد که بقدم بلند تر باشد از دیگری مانع فساد صلوة می شود و چون شرائط محاذات وجود گیرد نماز هر کس که در یمین و یسار و خلف ان عورات ست فاسد میشود و اگر سه زن باشند نماز کسیکه در دست راست و چپ ست و نماز سه کس باخر صفها فاسد میشود و اگر دو زن باشند نماز چهار مرد فاسد میشود کسی که در دست راست و چپ باشد و کس در عقب باشند و امام ابو یوسف مرد لیست که دو زن را حکم سه زن میدهد که تا آخر

صفہا نماز کس را کہ در عقب ایشان باشد فاسد میکند و بعضے گفتہ اند سہ زن حکم صف تمام دارد کہ نماز تمام آن صفہا کہ در عقب ایشان ست فاسد میکند و نزد شافعی رحمہ اللہ محاذات مطلق فاسد کنندہ نماز نیست

فصل یعنی جدا کنندہ ازین مبحث از مبحث سابق کہ مصدر باشد بمعنی اسم فاعل مصلی سبقہ الحدث نماز گذاری کہ پس گرفتہ باشد او را شکنندہ وضو یعنی بے اختیار و قصد وضوی او باطل شود باید کہ بی توقف بوضو ساختن مشغول شود اگر توقف کند نماز او باطل می شود و نیا نمی تواند کرد تو ضا و وضو سازد و در حال بے فاصلہ اشتغال نماید سبک تر و اتم و تمام کند بعد از وضو آنجا کہ رسانندہ بود و نزد امام شافعی رح از سر می باید گرفت و امام مالک نیز رجوع و بقول امام شافعی رہ بعضے گفتہ اند کہ تنہا گذارد از سر گیرد و امام و مقتدی بنا کند از انجا کہ رسانیدہ اند از جہت فضیلت جماعت و لو بعد التشہد اگرچہ این شکستن بعد از تشہد باشد نیز وضو سازد و نزد امام ابی حنیفہ رضی اللہ عنہ و نماز را السلام و یا بہ کار دیگر بقصد تمام کند نزد ابو حنیفہ بقصد و اختیار بہ کار منافی نماز از نماز بیرون آمدن فرض ست و لفظ سلام واجب و نزد صاحبین چون مقدار تشہد نشست ارکان نماز تمام شد و اگر وضو باطل شود احتیاج بنا کردن و بنا باز سر گرفتن نیست و نماز او تمام ست **والاستیناف افضل** و لیکن در صورت شکستن وضو در نماز از سر گرفتن افضل ست از بنا کردن نزد ہمہ علما و الا امام بیجز اخیر و امام را اگر حدث رسد در نماز بکشد دیگری را تا الی مکانہ بجای خود و سخن نگوید و کاری کہ باطل کنندہ نماز باشد نکند ثم یتوضأ بعد ذلک وضو سازد و تمام کند نماز را ثمہ انجا کہ وضو ساختہ اگر خواہد او لیعود و با باز گردد بجای خود یعنی کہ انجا کہ وضو شکستہ بود و انجا تمام کند کالمنفرد و مثل تنہا گذارد کہ مخیر ست میان آنکہ در مکان وضو تمام کند یا باز گرد

بجای که نماز میگذارد و آنجا تمام کند ان فرغ امامه واگر فارغ شده باشد امام او امامی
که خلیفه گرفته یا او را الا واگر فارغ نشده باشد خلیف عاد یا باز گردد البته و با امام تمام کند
وکذا المقتدی و همچنین مقتدی که امام از فارغ شده مخیر است واگر فارغ شد باز گردد و
بجماعت تمام کند ولو جن واگر دیوانه شد در نماز او اغمی علیه یا بیهوش شد یعنی حس
و حرکت او زائل شد او نام یا در خواب شد در نماز خوابی که وضو را باطل نکند او احتلم
یا محتلم شد او قهقه یا خنده قهقه کرد او احدث عمدا یا وضو را شکسته بقصد او اصابه
بول کثیر یا رسیده بجامه او بول بسیار زیاده از قدر درهم او شج راسه یا سر او شکسته شد
فسال و خون روان شد او ظن انه احدث یا گمان برد که وضو شکسته شد همچنانکه خون
خیال کرد فخرج پس بیرون رود باین گمان من المسجد از مسجد او جاوز الصفوف
یا در گذشت از صفهای نماز باین گمان خارجه اگر در خارج مسجدی نماز میگذارد زیرا که صفها
را حکم مسجد در صحرا داده اند واگر بجانب پیش رود از حدی برای ستره قرار داده اند در گذرد حکم
بیرون مسجد دارد واگر تنها میگذارد و مقدار موضع سجود از هر جانب حکم مسجد دارد ثم ظهره
ظهره بعد از آن ظاهر شد پاک او و غلط شد گمان و بطلت صلوته باطل می شود نماز درین
صور مذکوره ولم یخرج واگر از مسجد بیرون نیاید در صورت گمان و نقض وضو او ولم یتجاوز
الصفوف یا در نگذشت از صفها اگر بجانب بر خلف رفته باشد یا از حد ستره در نگذشته
واگر بجانب پیش رفته باشد بنی بنا کند بانجا که رسانیده بود و این وقتی ست که خلیفه
نگرفته باشد که اگر خلیفه گرفته باشد از سر گیرد و بنا روا نیست واگر قوم خلیفه گرفته اند نماز ایشان
نیز فاسد می شود جهت آنکه عمل کثیر واقع شده بی جهت و عذری و در صورت که وضو باطل
میشود بیقین معذور نیست در خلیفه گرفتن بعد التشهد ان عمل بما ینافیها و بعد از تشهد

اگر کاری کند کہ منافی نماز باشد اگرچہ نقض وضو باشد بقصد تمت صلوتہ تمام ست نمازش
واعادہ نیست برو چون ارکان نماز تمام بجا آوردہ است و تفسد صلوۃ المسبوق دفاسد
میکند نماز مسبوق را برای آنکہ فعل منافی درمیان واقع شدہ وان وجد ہنا واگر وجود
گیرد اینجائی یعنی در آخر نماز مرد یتیمم الماء و نحوہ دیدن کسی کہ تیمم میگذارد آب
را ہم چنانکہ مسح بر موزہ کشیدہ بود در آخر نماز مدت مسح او بسر آمدہ یا بعملی کہ منافی نماز نبود
سورہ بیرون کردن کہ اگر بعمل منافی باشد باتفاق نماز او تمام ست یا سورت فراموش داشت
کہ نماز آن درست بود در نیوقت بیادش آمد یا برہنہ بود درین وقت جامہ یافت یا باشارت
میگذارد در نیوقت قادر باشد بر رکوع و سجود یا بیادش آمد کہ نماز فوت شدہ کہ پیش ازین نماز
است در ذمہ اوست و او صاحب ترتیب باشد وقت تنگ نباشد یا امام قاری را حدث
رسید امی را خلیفہ ساخت یا نماز بامداد میگذارد در آخر نماز آفتاب طلوع کرد یا نماز جمعہ میگذارد
وقت نماز دیگر آمد یا مسح بر چیزہ داشت افتاد انچہ بر انجا بستہ بود و جراحت او بہ شدہ بود
یا صاحب عذر بود در آخر نماز عذر او برطرف شد ہم چنانکہ مستحاضہ وضو ساخت و نماز ظہر در آمد
و خون می آید بعد از تشہد در آخر نماز خون باز ایستاد تا غروب آفتاب دیگر خون فسدت عند
ابی حنیفہ تباہ شود درین صورت دوازدہ کہ مذکور شد نزد ابی حنیفہ رضی اللہ عنہ بفرضیۃ
الخروج بصنعہ از جہت آنکہ فرض ست بیرون آمدن از نماز بکاری کہ منافی نماز باشد
نزد امام ابو حنیفہ رحمہ واگر درمیان نماز مثل این عوارض شود نماز باطل میشود باتفاق پس
چون در آخر نماز یک رکن دیگر باقی ست کہ خروج بصنعہ گویا کہ درمیان واقع شدہ نزد امام
ابی حنیفہ رحمہ اللہ عندہما و فاسد نمیشود درین دوازدہ مسئلہ نزد صاحبین بجہت آنکہ از ارکان
چیزی نزد ایشان باقی نیست پس نماز او تمام باشد و بدین دوازدہ مسئلہ خلاف مشہورہ دیگر

زیادہ کردہ اند یکی جامہ نجس بود کہ بآن نماز میگذارد و آب نداشت کہ آنرا بشوید بعد از تشہد آب یافت مسئلہ دیگر آنکہ نماز بامداد قضا میگذارد و وقت زوال در آمد سوم آنکہ نماز پیشین میگذارد قضا بعد از نماز دیگر بعد از تشہد وقت غروب در آمد پیش از انکہ سلام دہد نزد صاحبین درست ست و نزد ابی حنیفہ در جمیع این مسائل نماز فاسد ست

فصل - در بیان انچہ نماز را فاسد میگرداند و یا مکروہ است در نماز یفسدها الکلام مطلقا فاسد میکند نماز را سخن گفتن مطلقا خواہ بسہو باشد خواہ بقصد خواہ در خواب و نزد شافعی رح اگر بفراموشی سخن گوید نماز فاسد نمی شود و السلام عمدا و بسلام عمدا نیز نماز را تباہ میکند اما بالسلام سہو نماز را فاسد نمیکند مثل آنکہ سلام کند بگمان آنکہ نماز تمام شدہ باشد و اگر رکوع را فراموش کردہ در آخر نماز یاد آمد بعد از سلام از کلام باید کہ رکوع بیاورد و سجدہ سہو نیز بیاورد منقول از جامع الصغیر اما اگر در میان نماز سلام کند و نماز را فراموش کردہ باشد نماز تباہ می شود بعضی گفتہ اند سلام مثل کلام ست مطلق نماز را فاسد میکند و ردہ و جواب سلام نیز نماز را فاسد میکند مطلقا خواہ بطریق سہو باشد و خواہ بقصد حکم کلام دارد کہ در و خطاب ست و الانین و دیگر از مفسدات نماز نالیدن ست در نماز مثل آہ کردن بنحوہ حمالہ صوت و مانند ان مثل اف کردن و آہ کردن و انچہ از وخوف ظاہر شود و البکاء بصوت و دیگر از مفسدات نماز گریستن است بآواز بجہت دردی یا مصیبتے الا لامر الاخرۃ مگر از بجہت اخرت کریہ کہ ان گریہ نماز را باطل نمیکند کہ حکم سوال بہشت و استعاذہ دارد از دوزخ و این سوال و استعاذہ نماز باطل نمیکند و التنحنح بلا عذر و دیگر از مفسدات نماز کلو روشن کردن ست بی عذر برای حسن صوت باشد و حرفی باو ظاہر می شود مثل آنکہ اخ کند اما اگر مضطر باشد کہ قرات مفہوم نتواند کرد معذور ست اگر کلو روشن کند و تشمیتہ عاطس دیگر از مفسدات نماز جواب عطسہ است چنانکہ

یرحمک اللہ گوید اما اگر بعطسہ حرفی حاصل شود فاسد نمی شود نماز از جہت آنکہ مضطر است
واگر در حشباء یعنی ارواغ کہ باختیار باشد وحرفی ادا شود تباہ شود واگر صاحب عطسہ خود
یرحمک اللہ گوید نماز تباہ نمی شود واگر الحمد للہ گوید در جواب عطسہ نماز فاسد نمی شود ویک
روایت از ابی حنیفہ رح آنست کہ اگر صاحب عطسہ الحمد للہ گوید در جواب عطسہ نماز فاسد
می شود باید کہ بدل گوید وزبان را حرکت ندہد وجواب الکلام دیگر از مفسدات نماز
جواب سخن ست ولو بالذکر واگرچہ بذکر باشد جواب کلام ہم نماز تباہ می شود ہم چنانکہ خبر خوش
شنود الحمد للہ گفت یا خبر بد شنود انا للہ گفت یا چیزی عجب شنود سبحان اللہ گوید نماز تباہ
میشود واما اگر مذکر غرض آن باشد کہ اعلام کند کہ در نماز تباہ نمی شود باتفاق اما اگر ارادہ
جواب کند نماز تباہ می شود مگر نزد ابو یوسف والفتح ودیگر از مفسدات نماز فتح کردن ست
قرأت را بقاری خواہ قاری در نماز خواہ در خارج نماز اما اگر نیت قرأت داشتہ باشد فتح نماز
فاسد نمی شود الا الامامۃ مگر فتح کند قرأت را بر امام خود کہ نماز فاسد نمی شود یا آنکہ بنیت
تعلیم فتح کند صحیح آنست کہ نماز تباہ نمی شود بہ جہت آنکہ اصلاح نماز خود میکند واولی آنست
کہ فی الحال فتح نکند بلکہ تاخیر کند شاید کہ بیادش آید اما اگر امام قدر جواز صلوۃ یا قدر مستحب
خواہ رکوع رود یا بمحل دیگر مستقل شد نماز تباہ نمی شود بجہت آنکہ کمینگی نکند جہت فتح قراۃ
والقراۃ من مصحف دیگر از مفسدات نماز خواندن از مصحف ست خواہ اندک خواہ بسیار
وبعضے گفتہ اند کہ اگر مقدار آیتی خواند فاسد میشود واگر کمتر خواند فاسد نمی شود بجہت قرأت
مصحف اما مکروہ می شود ونزد امام شافعی رح رواست بی کراہیت وبعضے مشائخ گفتہ اند
نماز تباہ نمی شود باید کہ جزوہ در پیش نماز نہند کہ در انجا نگاہ کند ومعنی بدلش در آید از ان
جزو ونزد بعضے نماز او تباہ می شود اگرچہ این روایت معتبر ومفتی بہ نیست والسجود علی

نجس دیگر از مفسدات نماز سجود کردن ست بر نجس و نزد ابی یوسف سجده فاسد بیست
نه نماز که اگر باز بر چیزی پاک سجده کند نماز فاسد نمی شود اما اگر نجاست در موضع کفهاست
یا زانو باشد نماز روا ست خلاف مر شافعی رح و زفر رحمهما الله والدعا ربما یسال عن
الناس دیگر از مفسدات نماز دعا کردن ست بانچه از آدمیان خواهند در عرف چنانکه گوید
اللهم آتنی ثوبا یا گوید اللهم زوجنی فلانة نماز تباه میشود خلاف مر شافعی را و الاکل والشرب
دیگر از مفسدات نماز خوردن و اشامیدن ست خواه بقصد شود خواه بسهو خواه اندکی
خواه بسیار اگر در میان دندان او چیزی باشد فرو رود فاسد نمیشود یعنی گفته اند اگر زیاده
از نخود باشد فاسد می شود همچنانکه روزه والعمل الکثیر دیگر از مفسدات عمل کثیر ست اے
ما یحتاج الی الیدین یعنی انچه بدو دست ست یعنی در عرف آنرا بدو دست کند اگر در نماز
یکدست کند نماز تباه میشود بس بستن دستار و پوشیدن موزه نماز را تباه سازد و اگر عکس
این باشد که در عرف آنرا بیکدست کند و نماز بدو دست کند نماز فاسد نمیشود او یستکثر
المصلی بالیسار شمردن آن عمل را نماز گذار همچنین ست نزد امام ابو حنیفه پیشکهای جائهای
بادیه که کثیر او عفوست او یظن الناظران عامله غیر مصلی باکمان بردن ناظر که آن عمل کننده
در نماز نیست بیشتر مشائخ برین رفته اند و کره و مکروه است در نماز کل هیئة فیها
ترک الخشوع هر هیئتی که در ترک خشوع باشد همچنانکه دست برمالیده به نماز در آید و چهار زانو
نشیند و انگشتان را بشکستن باواز در آید و یجب و راست نکردن چنانکه کردن هم میل کند
اگر کردن میل نباید مکروه نیست و قلب الحصی لسجود و در کردن سنگریزه در راست کردن
سجده گاه در نماز مکروه است الا مرة مگر یک نوبت و بعضے دو نوبت نیز گفته اند و مسح
الجبهة من التراب فیها و مکروه است پاک کردن پیشانی از خاک در نماز بعضے گفته اند که

پاک کردن عرق باکی نیست والسجود علی کور عمامه ومکروه است سجده کردن بر پیچ دستار
وافتراش ذراعیه ومکروه است فرش کردن بازوها در نماز مگر زنان را که مکروه نیست
وعقص شعره ومکروه است در نماز گره کردن موی وجمع کردن بر تارک سر ریسمان وبالیه
او را بستن یا جمع بر سر مالد تا بر هم نشیند موی وبعضے گفته اند که پیچیدن موی بر گرد سر همچنانکه
زنان میکنند گاهی مکروه است وسدل الثوب مکروه است در نماز سدل ثوب یعنی جامه
بر کتف انداختن ودست در آستینها کردن وبعضی گفته اند مکروه نیست وکتفه وباز داشتن
جامه از زمین که بر زمین نیفتد در وقت سجود مکروه است وتخصیص الامام بمکان ومخصوص
داشتن امام بجای نیز مکروه است همچنانکه محرابی وسیع باشد وامام تنها در انجا ایستد باید
دکان تنها باشد وقوم در پایان یا بر عکس وبلندی دکان اگر بمقدار گزی باشد مکروه است
واگر بعضے قوم باشند مکروه نیست واگر جای تنگ باشد وضرورت باشد نیز مکروه نیست
بدانکه معیار جواز اقتدای امام اطلاع بر حال امام ست از هر حالة اطلاع بر حال امام باشد اقتدا
روا است ومختار ست الا ان قام فی المسجد فی الطاق مکروه نیست که بایستد امام در
مسجد سجده کند در محراب چونکه اعتبار قدم راست والقیام خلفه ضیف وجد منه فرجة و
مکروه است ایستادن در عقب صف که در و فرجه باشد وصورت حیوان ومکروه است
صورت جانوری فی ثوبه در جامه نماز گذار وسجده در سجده گاه او نیز مکروه است ودر مبسوط
گفته که در بساط که در و صورت باشد نماز مکروه است وجبهة ودر جبهه مصلی که صورت باشد
نماز نیز مکروه است یعنی در جانب او واویخته باشد در پیش روی او یا زیر سر او یا در دست راست
او یا در دست چپ او باشد غیر خلف وتحته مگر در پس پشت باشد یا در زیر قدم که مکروه نیست
لیکن از روایت مبسوط چنان معلوم میشود که اگر در بساط باشد اگر در زیر قدم باشد نیز مکروه باشد

الا ان صغرت جدا مکروه نیست اگر صورت بسیار خورد باشد که بنظر در نیاید مگر بتامل
اومحی رانسها یا محو شده باشد سران جانور نیز مکروه نیست اما اگر خط در کردن او کشیده باشد
وسر او نمودار باشد اعتبار ندارد همچنانکه ماهیت باقی ست وفی ثیاب المذلة مکروه است
نماز در جامهای کهنه که نزد اکابر نمی پوشند او را و در خانه می پوشند وجبر را سه و مکروه است
سر برهنه کردن در نماز الا تذللا اگر از جهت خوار داشت نفس و نیازمندی که مکروه نیست
اما از جهت بی اهتمام بنماز سر برهنه گذارد مکروه است وعده یقرار و مکروه است شمردن
انچه می خواند در نماز آیات و تسبیحات بدست وصاحبین گفته اند که باکی نیست در فریضه و نافله
وبعضے گفته اند که در نافله بی خلاف مکروه نیست خلاف در فریضه است وشمردن تسبیحات وآیات
را در بیرون نماز مکروه گفته اند وگفته اند که گناه را نمی شماری و تسبیحات وقراة را می شماری
سبب عجب می شود اما اصح آنست که ضعیف حالان را رخصت ست شمردند که سبب غربت
ایشان می شود در ذکر و مشغولی بحق وغلق باب المسجد ومکروه است بستن دری مسجد
و پیش مکروه بوده که مردم را احتیاط و دیانت بوده که خیانت نمی کرده اند در متاع مسجد اکردر
زمان اهل مصلحت دانند که در غیر وقت نماز در مسجد را به بندند مکروه نیست ومتولی این کار
اهل محله اند اگر بغیر اذن قاضی کسی را متولی سازند می تواند والموطی ومجامعت کردن و
المدة و فضای حاجت کردن فوقه در بام مسجد مکروه است از جهت آنکه بام مسجد حکم مسجد
دارد که اقتدا از بام مسجد با مام رواست واگر معتکف بیام مسجد برآید اعتکاف او باطل نمیشود
وجنب وحایض را بر بام مسجد برآمدن روا نیست ولا فوق بیت فیه مسجد مکروه نیست
وطی وحدث در بام خانه که دران جاحای برای مسجد تعین کرده باشند یا آنکه او را محراب
باشد که ان حکم مسجد ندارد که اگر جنب وحائض در وی در اید مکروه نیست اما مسجدی که برای

نماز جنازہ بنا کردند بعضی گفتہ اند کہ حکم مسجد دارد در بعضے احکام مثل عیدگاہ کہ در بعضے احکام و در بعضی اوقات حکم مسجد دارد اما مسجد جامع اعظم مساجد ست و یک نماز در وی حکم پانصد نماز دارد کہ در غیر مسجد جامع باشد و این حدیث در مشکوٰۃ است ولا تزینہ و مکروہ نیست زینت دادن مسجد را و نقش کردن بگچ و آب طلا و بعضے گفتہ اند کہ مکروہ ہست و بعضے گفتہ اند کہ عبادت سبب قربت ست زینت دادن مسجد بہجت آنکہ حضرت داؤد علیہ السلام مسجد بیت المقدس را از بکنیہ ساخت و سنگ مرمر بنا کرد و ہر قبہ مسجد کہ بیت احمر بقیہ کرد کہ در او شنای او شبہای از مسافت چہار فرسخ چرخ می داشتند اما اگر متولی از مال وقف بنقش مسجد حرف کند ضامن ست مگر انچہ در استحکام بنا دخل داشتہ باشد و اگر می ترسد کہ در مال وقف ظلم طمع کند باکی نیست کہ بزینت مسجد صرف کند وصلوتہ الی ظہر من الا یصلی صلوتہ و مکروہ نیست نماز مصلی روی سوی پشت انکس کہ نماز نمیگذارد خواہ بسخن مشغول باشد و خواہ خاموش باشد اما اگر روی بر روی نماز کند از و مکروہ ست وقتل العقرب والحیۃ فیہا و کشتن مار و کژدم در نماز مکروہ نیست اگر بیک ضرب کشد و خوف ضرر باشد اما اگر خوف ضرر نباشد مکروہ است ویاثم بالمرور امامہ المصلی وگنہ گار نمیشود گذرندہ سبب گذشتن و پیش نماز فی مسجد صغیر در مسجد خورد از ہر موضع کہ گذرد در پیش نماز و میان ایشان حائلی نباشد مثل ستون و دیوار و فی غیرہ و در مسجد غیر صغیر کہ یک جریب زیادہ باشد در صحرا فعینہا ینتہی الیہ بصرہ پس در ان موزہ کہ میرسد بآن موضع نظر او تا نظر مسجدہ در حالی کہ بسجدہ گاہ خود می نگرد و این حال قیام ست اما در رکوع در سر قدم نگرد و در سجود در پشت بینی نگرد و در حالت قعود در کنار خود نگرد و بعضی گفتہ اند کہ مسجد جامع حکم مسجد صغیر دارد وحادی الاعضاء الاعضا واثم وگنہگار میشود

کسی کہ برابر شود اعضاء او با اعضای نمازگذاران ان صلی علی وکان اگر نماز برد کان میگذارد وکان یک قدم دور نباشد اگر یک قدم دور باشد اگر در مابین کسی کہ پیش نماز گذارد باکی نیست ان لم یکن اگر نباشد پیش نماز سترۃ بقدر ذراع یعنی چوبی کہ بمقدار گزے ونحوہ و مانند چوب وغلظ مع پیری انگشت مقرر کہ فرو برده شود آن چوب را حذاء احد حاجبیہ در مقابل یکے از دو ابرو ویقرن بہ نزدیک خود ویکفی سترۃ الامام وبسندہ است امام وقوم را وجاز ترکھا ورواست ترک کردن سترہ عند عدم المرور در وقتی کہ کسی نگذارد والطریق وراہ گذر نباشد ہمچنانکہ در صحرا او یدرء ما بالتسبیح ودفع کند واکاہ سازد نماز گذارنده گذرنده را باین کہ سبحان اللہ گوید او بالاشارۃ یا بدست یا سر یا بچشم یا غیر آن مکروہ ست ومکروہ ست کہ جمع کند میان تسبیح او اشارۃ ان عدم سترۃ اگر معدوم باشد سترہ او بینہ وبینہا یا بگذرد میان مصلی وستوده درین وقت اعلام کند او را بتسبیح یا باشارۃ

فصل در بیان وتر ونوافل

الوتر ثلاث رکعات وتر سہ رکعت ست ونزد شافعی رح ازیکی تا سیزده انچہ تواند گذارد وجب واجب ست وتر نزد ابی حنیفہ رح ونزد شافعی رح وصاحبین رحمہما اللہ سنت ست بسلام واحد وبیک سلام ونزد شافعی رح سہ رکعت را بدو سلام میگذارد قبل رکوع الثالثۃ پیش از رکوع رکعت سیم ونزد شافعی وبعد از رکوع یکبر وتکبیر گوید رافعا یدیہ ودستہا بردارد تا بگوش ثم یقنت بعد ازان قنوت خواند فیہ ابدا در وتر ہمیشہ خلاف مر شافعی رح را کہ در نصف اخیرہ رمضان میخواند بس دون غیرہ وقنوت نخواند در غیر وتر خلاف مر امام شافعی رح کہ نزد ایشان در نماز بامداد نیز قنوت میخواند وکسی کہ دعاء قنوت نداند اکثر مشائخ بر انند کہ ربنا اتنا فی الدنیا حسنۃ وفی الآخرۃ

حسنۃ وقنا عذاب النار خواند واولی آنست کہ دعاء قنوت حنفی وشافعی راجمع کند و گوید
اللھم انا نستعینک ونستغفرک ونؤمن بک ونتوکل علیک ونثنی علیک الخیر
نشکرک ولا نکفرک ونخلع ونترک من یفجرک اللھم ایاک نعبد ولک نصلی ونسجد
والیک نسعی ونحفد ونرجو رحمتک ونخشی عذابک ان عذابک بالکفار ملحق
ودعاء شافعی آنست اللھم اھدنی فیمن ھدیت وعافنی فیمن عافیت وتولنی فیمن تولیت
وبارک لنا فیما اعطیت وقنا ربنا وتعالیت ونستغفرک واتوب الیک وصلی اللہ
علی سیدنا محمد والہ وسلم رب اغفر وارحم وانت خیر الراحمین ویقرا فی کل رکعۃ
منہ الفاتحۃ وسورۃ بخواند در ہر رکعتے از وتر فاتحہ وسورہ وسزاوار آنست کہ بریک سورۃ
مداومت ننماید اگرچہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در رکعت اول سبح اسم میخواند ودر دوم قل
یا ایھا الکافرون ودر رکعت سوم اخلاص وبیک روایت معوذتین میخواند باخلاص ویتبع
القانت بعد رکوع الوتر وپیروی کند مقتدی امام را کہ شافعی مذہب باشد ودر قنوت
کہ بعد از رکوع میخواند در نماز نصف اخیر رمضان لا القانت فی الفجر متابعت نکند مقتدی
کہ حنفی مذہب باشد امام شافعی مذہب را در قنوت کہ در نماز بامداد میخواند بعد از رکوع لیکن
نزد ابی یوسف متابعت می باید کرد در قنوت بل سکت بلکہ بمذہب امام اعظم خاموش
باید بود در عقب امام در وقت قنوت وقائم باید بود بقول اصح وبعضے گفتہ اند کہ بنشیند مقتدی
در آن وقت واین مسئلہ دلالت میکند بر آنکہ اقتدا حنفی بمذہب شافعی درست ست اما اگر داند
مقتدی کہ از وی شکستہ وضو آمدہ باشد مثل فصد وحجامت ومانند آن روا نیست اقتدا
بشافعی مذہب حنفی مذہب را وسن قبل الفجر وسنت ست پیش از نماز فرض صبح وبعد
الظھر وبعد از فرض پیشین والمغرب وبعد از فرض نماز شام والعشاء وبعد از فرض نماز

خفتن رکعتان دو رکعت وقبل الظہر والجمعۃ وبعدہا چہار رکعت بتسلیمۃ
ولبعد از نماز جمعہ اربع بتسلیمۃ چہار رکعت باید گذارد بیک سلام ونزد امام ابی یوسف رحمہ اللہ
دوی دیگر نیز سنت ست وبعد از نماز جمعہ کہ شش رکعت شود در حدیث ست کہ ہر کس
مداومت نماید بر چہار پیش از پیشین وچہار رکعت بعد از نماز پیشین بر آتش دوزخ او را گرد ا نند
وہر کس بر گذارد ن دوازدہ رکعت سنت را کہ مذکور شد مداومت نماید در ہر شبانہ
روزی وی در بہشت خانہ بنا کنند وجب الاربع قبل العصر والعشاء وبعدہ ومستحب
است چہار رکعت نافلہ گذاردن پیش از نماز دیگر وپیش از نماز خفتن وبعد از نماز خفتن
کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ اند کہ خدای رحمت کند بر کسی کہ پیش از نماز دیگر چہار رکعت
نماز گذارد وبعد از نماز خفتن چہار رکعت گذاردن ثواب شب قدر حاصل میشود وسنت را
ہر جا کہ دل حاضر ترست واز ریا دور ترست گذاردن افضل ست ودر شرح صدر شہید گفتہ
کہ سنت مشغول شدن متصل بفرض سنت ست ودر ہر چہار رکعت سنت پیش جمعہ بدستور فرض
ودر دو اول صلوات بر خواند ودر باقی سنن ونوافل چہار رکعت در دوی اول بعد از تشہد
صلوات خواندن ودر سوم رکعت سبحانک اللہم خواندن اولی ست نزد اکثر علماء وکرہ مزید
النفل علی اربع بتسلیم نہارا ومکروہ است زیادہ بر چہار رکعت نافلہ بیک سلام گذاردن
در روز وعلی ثمان لیلا وبر ہشت رکعت زیادہ بیک سلام مکروہ است در شب والاربع
افضل فی الملوین وچہار رکعت بیک سلام گذاردن افضل ست نزد امام اعظم رضی اللہ
عنہ در شب ودر روز ونزد صاحبین رحمہما اللہ در شب دو رکعت بیک سلام افضل ست ونزد
شافعی رحمہ اللہ در شب ودر روز بیک سلام افضل ست ولزم النفل بالشروع ولازم
میشود نفل خواہ روزہ وخواہ نماز بشروع کردن در وی تا اگر اداکنندہ تمام قضا باید کرد او را

وہمچنین اگر در نافلہ شروع در وقت زوال یا طلوع یا غروب آنرا تمام باید کرد و اگر فاسد
کند آنرا قضا باید کرد والا یظن انہ علیہ مگر کہ نفل شروع کند بگمان آنکہ بروے واجب است
ہمچنانکہ نماز پیشین گذارد و فراموش کرد و بگمان فرضیت شروع کرد یادش آمد کہ گذارد حالت
اگر فاسد کند او را قضا بروی لازم نیست وقضی رکعتان لو نقض فی الشفع الاول
وقضا کند دو رکعت اگر چہار رکعت نیت کردہ بود و در دو رکعت اول او را بعد از شروع
باطل گردد دو رکعت قضا باید کرد والثانی یا خود در دو رکعت اخیر آنرا باطل کرد و دو اول
را ادا کرد بر وجہ صحیح و درین صورت نیز دو رکعت قضا باید کرد نزد امام اعظم چون
در صورت کہ در شفع اول باطل و شروع وی در شفع ثانیہ درست نیفتاد پس ہمان
دو رکعت اول را قضا باید کرد و در صورت ثانیہ خود دو رکعت اول را ادا کردہ و ثانیہ قضا باید
وترک القرأۃ فی رکعتی الشفع الاول یبطل التحریمۃ عند ابی حنیفۃ رحمہ اللہ وترک
کردن قرات در دو رکعت یک شفع اول باطل میکند تحریمہ را پس بنا شفع ثانی بروے
درست نباشد و در یک رکعت ترک قرأت موجب بطلان تحریمہ نیست نزد امام اعظم
بلکہ او را فاسد میشود وعند محمد فی رکعتہ ونزد امام محمد ترک قرات در یک رکعت از دو رکعت
اول تحریمہ را باطل میکند و بنا شفع ثانی بروی درست نیست وعند ابی یوسف
رحمہ اللہ لا اصلا بل یفسد الادا ونزد امام ابو یوسف رحمہ اللہ ترک قرات خواہ در یک رکعت
وخواہ در دو رکعت موجب بطلان تحریمہ نیست بلکہ او را فاسد میکند پس بنای شفع ثانی
بروی صحیح باشد پس این منقسم بہشت قسم میشود زیرا کہ ترک قرات در جمیع چہار رکعت میتواند بود
واین یک قسم ست از اقسام ثمانیہ واگر در یک رکعت بود و قسم میتواند بود یکی از شفع
اول بلا از شفع ثانی واگر در دو رکعت بود سہ قسم می تواند بود دو در اول یا دو در ثانی یکی اطل

یا یکی ثانی و اگر در سہ رکعت واقع شود دو قسم می تواند بود در یک رکعت اول ترک قرات
کند یا دو ثانی یا دوی اول یا یکی ثانی مجموع ہشت قسم میشود فیقضے اربعا عند ابی حنیفہ
رحمہ اللہ پس چہار رکعت قضا باید کرد نزد امام ابی حنیفہ رحمہ اللہ فیما ترک دران صورت کہ ترک
قرات شدہ باشد فی احدی الاول مع الثانی او بعضہ در یک رکعت از دو رکعت
اول تا دو ثانی یا یکی ثانی وعند ابی یوسف فی اربع مسائل یوجد الترک فی الشفعین
و نزد ابی یوسف رح در چہار رکعت مسئلہ کہ وجود میگیرد ترک قرات در چہار رکعت شدہ باشد دوم
اگر در دو رکعت از شفع اول و یکی از شفع ثانی بر اصل ابی یوسف رح کہ ترک قرات در کل شفع
اول تحریمہ را باطل میکند پس بنا شفع ثانی بروی درست باشد بترک قرأت پس
ہر دو را قضا باید کرد و فی الباقی رکعتین و در اقسام بقیہ نزد امام اعظم کہ شش
قسم دیگر میشود دو قضا باید کرد و نزد امام ابو یوسف در چہار قسم باقی دو قضا باید و عند محمد
رکعتین و نزد امام محمد دو رکعت قضا باید کرد در جمیع اقسام ازین ہشت صورت کہ ترک
قرات شدہ بنا بر اگر ترک قرأت در یک رکعت از شفع اول تحریمہ را باطل میکند و شروع
او در شفع ثانی درست نمی افتد پس قضا ان بروی واجب نشود و ان لم یقعد فی الوسط
و اگر نہ نشیند در وی از نافلہ چہار رکعتی او نوی اربعا و اتم اثنین یا چہار رکعت نیت
کند و دو تمام کند و مقدار تشہد نشیند در او سلام دہد فلا شی علیہ چیزی واجب نشود بروے
در ینصورت اول را قیاس کند بفرض روا میدارند دوم خود چون شروع نکردہ در دوی
آخر و ہر دو رکعت در نماز علیحدہ است و یتنفل راکبا مومیا و نماز تافلہ گذاردن رواست
سوار را باشارت رکوع و سجود خارج المصر الی غیر القبلۃ بہر دن شہر روی بغیر قبلہ شہر
بہر جانب کہ مرکب رو آرد خواہ مسافر باشد خواہ مقیم و اگر بر زمین نجاست باشد

تیمم رواست بمذہب اصح و بعضے گفتہ اند کہ اگر در زین با در رکاب اکثر از قدر درہم نجاست باشد روا نیست و اول اصح ست و اصح انست کہ در وقت شروع نیز رو بقبلہ کردن شرط نیست و در وقت سجود باید کہ سر را اندک پست تر کند از رکوع و نماز فریضہ را بر مرکب گذاردن رواست بعذر و بی عذر روا نیست ہمچنانکہ از مرد زدن در خوف باشد یا زمین گل باشد یا باران باشد یا مرکب سرکش باشد کہ بی مدد گار سوار نتوان شد و مدد گار نباشد یا بادیہ باشد و می ترسد کہ اگر از مرکب فرود آید ضرر بوی رسد یا بر جامہ وی تری رسد بر مرکب نماز فرض رواست **وقاعدا مع قدرۃ قیامہ** و رواست نماز نافلہ نشستہ گذاردن یا کہ قادر باشد بر قیام و فتوی درین مسئلہ بر قول امام زفرست کہ ہمچنان نشینند کہ در وقت تشہد می نشینند و بعضے گفتہ اند کہ مربع یا محتبی نشینند در حال قیام اما امام ابو اللیث بر قول امام زفر فتوی دادہ چنانکہ مذکور شد و کرہ بقیام و مکروہ است از روی بقاء یعنی بہ قیام شروع کند و قادر باشد بر انکہ قائم تمام کند و بنشیند مکروہ است اما اگر از جہت عذر نشیند مکروہ نیست و نزد صاحبین اگر قائم شروع کند بی عذر نشستن روا نیست و ان افتتح راکبا نزل و اگر افتتاح کند نماز نافلہ را در خارج مصر و از مرکب فرود آید بنا کند و انجا کہ رسیدہ بقیہ را تمام کند و بعکسہ فسد و لیکن اینصورت کہ در نافلہ شروع کنند و سوار شود بنا کردن روا نیست و بسوار شدن فاسد میشود

فصل وسن التراویح یعنی مسنت ست نماز تراویح بست رکعت قبل الوتر او بعدہ پیش از وتر یا بعد از وتر خمس ترویحات پنج ترویحہ علی کل ترویحہ ای اربع رکعات جلسۃ بقدر ہا و بر ہر ترویحہ یعنی ہر چہار رکعتی یک نشستن بقدر ان چہار رکعت و ہر چہار رکعت را یک ترویحہ میگویند از جہت استراحت کردن مردم بعد

بعد ازان وبعضے از مشائخ بلخ گفتہ اند کہ وقت تراویح جمیع اللیل ست پیش از نماز خفتن
وبعد از نماز خفتن پیش از وتر وبعد از وتر اما قول متن معمول ست ومفتی بہ وبجماعت
گذاردن سنت ست بر سبیل کفایت کہ اگر اہل محلہ تمام ترک کنند ہمہ کارہ باشند وبر مردان
وزنان سنت ست ومولانا فصیح الدین دشت بیازی نوشتہ اند کہ زنان را نشستن کنارہا
اولی ست اما در کتب مشہورہ یافتہ نشدہ این روایت اما الشان کلام ومعتبر بودند تا
از جای معتبر ندیدہ اند نہ نوشتہ اند وسنن الختم مرۃ وسنت ست ختم کلام اللہ کردن
در تراویح یک نوبت واز امام اعظم رح مرویست کہ یک ختم در شب ویک جزء ختم در نماز
تراویح کہ در تمام ماہ مبارک رمضان شصت ویک ختم باشد پیش از خروج صدقہ دہند

بعد ازان بدعا رباران بیرون روند

فصل فی الدرک الصلوۃ من شرع فی فرض آنکسی کہ شروع کند در فرض
خواہ آن فرض چہار رکعتی باشد خواہ سہ رکعتی خواہ دو رکعتی قائمت پس قائم شود
آن نماز بجماعت یعنی امام شروع کند در نماز را ما اگر موذن در تکبیر شروع کند وامام
در نماز شروع کند مکروہ وکسی کہ در فریضہ چہار رکعتی شروع کند ورکعت اول را بسجدہ
رسانیدہ باشد دو رکعت را تمام کند وقطع وبا امام اقتدا کند ہمچنین منقول ست از فوائد ظہیری
وجامع برہانی ان لم یسجد الرکعۃ الاولی اگر رکعت اول را بسجدہ نرسانیدہ او سجد
فی غیر رباعی یا مقید بسجدہ ساختہ رکعت اولی را وفریضہ غیر رباعی باشد مثل نماز بامداد
وشام قطع واقتدی قطع کند نماز را واقتدا با امام کند ونزد شافعی رح تشہد بخواند وسلام
دہد وقطع کند چونکہ نزد وی یک رکعت ہم حکم نماز دارد واگر در غیر فرض شروع کند
وجماعت قائم شد آزاد ورکعت کند واقتدا کند بکمال چونکہ قطع کردن فریضہ را جہت

آنست که بکمال ادا شود و این معنی در نافله نیست پس دو رکعت سازند چونکه نافله هر دو
رکعت نماز متنفل ست وکذا فیه وهمچنین در فریضه چهار رکعتی اگر رکعت اول را مقید
کرد بسجده کرده بود که جماعت قایم شد قطع نماز کند بعده ضم اخری بعد ازانکه ضم رکعت
دیگر کند و دو رکعت سازد و قطع کند تا دو رکعت نافله شود و در فریضه دو رکعتی دوم را ضم
نمیکند و در سه رکعتی نیز بجهت آنکه اگر ضم کند جماعت ازوی فوت میشود بجهت آنکه نافله
بعد از نماز بامداد مکروه است و در نماز شام اگر قطع نکند بعد از غروب پیش از ادای نماز شام
نافله گذارده باشد و این نیز مکروه است و اگر اقتدا کند اگر سه گذارد بموافقت امام
نافله سه گذاردن نیست و بدعت ست و اگر چهار ساز د مخالفت امام کرده باشد و این نیز
بدعت ست لیکن چهار ساختن اولی ست اگر اقتدا کند زیرا که مثل مخالفت مسبوق و
مقیم میشود که بمسافر اقتدا کرده باشد که وسلام موافقت نمیکند بامام و در هر دو روایت
از امام ابی یوسف منقول ست که اقتدا کند و در سلام با امام موافقت کند و یا چهار سازد
وسلام دهد وان صلی ثلاثا منه واگر سه رکعت گذارده باشد از فرض چهار رکعتی که جماعت
قائم شود ثمه ثم یقتدی متنفلا تمام کند چهار رکعت را بعد ازان اقتدا کند با امام بقصد
نفل واقتدا النفل بفرض درست ست بی کراهیت وترک اقتدا نکند تا متهم بترک
جماعت نشود الا فی العصر مگر در نماز دیگر که نفل بعد از ادا عصر مکروه است وکره
خروج من لم یصل من مسجد اذن فیه و مکروه است بیرون آمدن کسی که نماز نگذارده
است از مسجدی که بانگ نماز گفته باشند دران مسجد لا لمقیم جماعة اخری مکروه نیست
بیرون آمدن از مسجدی که بانگ نماز گفته اند دران مسجد کسی را که قائم سازنده جماعت
مسجدی دیگر باشد همچنان که امام باشد یا موذن یا کسی باشد که اگر وی نباشد دران

مسجد ظللی واقع میشود که بجهت وی بجماعت پیشتر حاضر میشوند این مردم اگر بعد از تکبیر هم
بیرون آیند مکروه نیست والا لمن صلی الظهر والعشاء مکروه نیست بیرون رفتن از مسجد
که بانگ نماز گفته اند دران مسجد کسی را که پیشین باخفتن گذارده باشد الا عند الاقامة مگر وقت
تکبیر که اگر در انوقت بیرون رود مکروه است روی منسوب بدعت میشود و فی غیرهما یخرج
وان اقیمت و در غیر ظهر و عشا بعد از ادا بیرون رود از مسجد اگرچه تکبیر گویند و نماز قائم
شود چونکه تکرار سه نماز مکروه است از جهت آنکه نافله بعد از فجر و عصر مکروه است و نماز شام
خود سه رکعت ست و نافله سه رکعت نیامده در شریعت و وتر که سنة الفجر و یقتدی
و ترک کند سنت بامداد را و اقتدا کند با امام من لم یدرک و یجمع ان اداها آنکسی که در نیابد
جماعت را اگر ادا کند سنت را و من ادرک رکعة من صلاة او اکثر یا بدیک رکعت را
از نماز بامداد بجماعت بعد از ادای سنت بگذارد سنت را و وتر که سنت نکند و اگر امید باشد
که بعد از ادای سنت امام را در تشهد دریابد نزد امام محمد ترک کند سنت را و نزد ابا یمن
اولی آنست که سنت گذارد ولا یقضیها الا تبعا للفرضه و قضا نیست سنت بامداد را
مگر بمتابعت فرض یعنی اگر سنت بامداد ترک شود پیش از طلوع آفتاب قضا کردن روا نیست
مگر نزد امام شافعی رح و بعد از برآمدن آفتاب یکنیزه نزد امام اعظم و نزد امام ابو یوسف
قضا نیست و نزد امام محمد قضاست و مستحب ست اما اگر با فرض قضا شده باشد پیش از زوال
اگر قضا کند با سنت قضا کند و اگر بعد از زوال قضا کند فرض را قضا کند بسنت را
و چنین گفته اند در محیط و خلاف ذکر نکرده و اگر چند مردمان را نماز فجر قضا شده باشد
از روی خواب یا از روی غفلت باید که فجر بجماعت گذارند اگرچه آفتاب برآمده باشد و قرات
دران بلند خواند امام و بهر منفرد نیز فجهر ست در صلوة مسعودی گفته است در جلد اوسط

ویترک سنۃ الظہر فی الحالین وترک کند سنت پیشین را در ہر دو حال یعنی خواہ جماعت را دریابد باداء سنت خواہ درنیابد ویقتدی ثم یقضیہما واقتدا کند با امام بعد ازان قضا کند سنت را قبل الشفعۃ پیش از دو رکعت سنت کہ بعد از فریضہ است وبعضے گفتہ اند کہ بمتابعت فرض سنت پیشین را قضا نیست وغیر ہما لا یقضے وغیر سنت بامداد پیشین را قضا نیست اصلا نہ تنہا ونہ بمتابعت ونہ در وقت ونہ بعد از وقت

فصل الترتیب فرض الترتیب فرض ست رعایت ترتیب بین الفروض الخمس والوتر میان فرضہا پنجگانہ ووتر فاتتا کلہا او بعضہا خواہ ہم فوت شدہ باشد یا بعضے یعنی اگر ہمہ فرضہا فوت شدہ باشد باید کہ نیز ترتیب قضا کند یعنی انچہ مقدم ست آنرا مقدم دارد وہمہ را پیش از وقت قضا کند وہمچنین ترتیب رعایت باید کرد میان وتر ووقتے وبس روا نیست نماز بامداد وکسی کہ بیاد او باشد کہ وتر نگذاردہ است اول وتر را قضا باید کرد بعد ازان نماز بامداد را ادا کردن واین نزد امام اعظم ست کہ وتر را واجب میدارد ما نزد صاحبین رح وتر سنت ست پس ترتیب فرض نیست میان وتر وبامداد نزد ایشان ونزد شافعی رح ہمہ رعایت ترتیب سنت ست الا اذا ضاقت الوقت مگر وقتی کہ وقت تنگ باشد کہ اگر بقایہ مشغول شود وقتی قضا میشود کہ اکنون ترتیب رعایت کردن فریضہ نیست واگر فائتہ بسیار باشد ووقت بقضا ہمہ وفا نکند بانمقدار کہ وفا کند قضا باید کرد او نسی یا بفراموش کند فائتہ را کہ اکنون وقتی را گذاردن رواست وچون بیادش آمد آن نماز فائتہ بعد از ادای نماز وقتیہ اعادہ نکند وقتیہ را ونزد امام مالک ترتیب بجہت تنگ وقت ونسیان ساقط نمیشود او فات ستہ یا فوت شدہ باشد شش وقت نماز کہ اکنون ترتیب ساقط شود نزد اکثر علما واصح اشت

که وقت ششم که بیرون رفت فوت شش نماز وجود گرفت واگر فوایت را قضا کرد تا که
از شش کمتر ماند ترتیب عود نمیکند نزد اکثر مشائخ واین اظهرست

فصل السهو یجب بعد سلام واحد سجدتان وتشهد وسلام واجب ست بر مصلی و
نزد بعضے سنت ست که بعد از یک سلام دو سجده وتشهد وسلام ونزد شافعی اول ست
که پیش از سلام سجده آورد ودر هدایه گفته که دو سلام دهد یکی بجانب راست ویکی بجانب
چپ وبعد ازان سجده سهو آورد اما اختیار جمهور آنست که یک جانب سلام دهد وبس
اختیار فخر الاسلام آنست که بجانب قبله سلام دهد وروی از قبله نگرداند اختلاف ست
درین که صلوٰۃ وادعیه را بعد از سجده در قعده سهو آرد یا پیش از سجده سهو دهد ترجیح آن میکنند
که در قعده که بعد از سجده سهو است آورد اذا قدم رکنا سجده سهو وقتی واجب میشود
که مقدم دارد رکنی را از ارکان نماز ورکن نماز قیام ست وقراۃ ورکوع وسجود و
قعده اخیره اگر فریضه است از ارکن نیست او اخر تاخیر کند رکنی را از ارکان مذکوره او
کرره یا مکرر کند رکن را از ارکان او غیر واجبا یا تغییر کند واجب را از واجبات او ترک
ساهیا یا ترک کند واجب را بسهو او رکع قبل القراۃ همچون رکوع کردن پیش از
قرات یا سجود پیش از رکوع این مثال تقدیم رکن ست وتاخیر القیام الی الثالثه وتاخیر کند
قیام را بر رکعت سوم بزیادۃ علی قدر التشهد بسبب زیاده شدن بر مقدار تشهد این مثال باخیر رکن
ست وهمچنین ست اگر سجده دو رکعت اول ترک شود ودر رکعت دوم او را بیاد آمد آن نیز مثال
تاخیر رکن ست والمراد یمین ودو رکوع اورد در یک رکعت یا سه سجده در یک رکعت مثال تکرار رکن ست
والجهر فیما یخافت وبلند خواند در موضع که پست باید خواندن ودر موضع که بلند باید خواند اندک مقدار که نماز با او
روا باشد اینقدر تغییر واجبست وترک القعود الاول وترک کردن قعده اول این مثال ترک واجبست

این پنج چیز می شود واگر بسہ چیز اکتفا میکرد بسندہ می شود برای آنکہ در تقدیم رکن تاخیر رکن و تکرار آن نیز وجود میکرد یا بضرورت و در کافی ششم ذکر کردہ و آن تاخیر واجب ست ویؤل الکل لاترک الواجب و باز میگیرد و مجموعہ این شش چیز کہ موجب سجدہ سہو اند و بترک واجب بجہت آنکہ اگر تقدیم و تاخیر ترک ترکیب شود و در تکرار رکن ترک واجب ست بجہت آنکہ آواز ارکان بے تاخیر واجب ست و ہمچنین ست بلند خواندن در موضع کہ پست باید خواند یا عکس کہ ترک واجب وجود میگیرد ولا یجب بسہو المؤتم بل بسہو امامہ ان سجد و واجب نمیشود سجدہ سہو بسہو مقتدی بلکہ بسہو امام او واجب میشود اگر سجدہ کند امام و اگر امام سجدہ نکند مقتدی نیز سجدہ نکند تا مخالفت امام لازم نیاید فالمسبوق یسجد مع امامہ ثم یقضی و مسبوق یعنی کسی کہ بعضے نماز امام را در نیافتہ و لیکن در سلام موافقت نکند اگر سلام دہد با امام اگر بیاد او باشد در وقت سلام کہ چیزی از نماز وی ماندہ است و یا یاد داشت این معنی سلام دہد نماز فاسد می شود اگر یاد ندارد بفراموشی سلام دہد فاسد نمیشود و اگر در سجدہ سہو متابعت نکرد و برخاست نماز او نیز فاسد نمیشود و استحسان آنست کہ در آخر نماز سجدہ بسہو بیاورد و در قیاس آنست کہ نیارد و از وی ساقط ست سجدہ و اگر مقتدی بقیام برخاست و بعد از ان امام بسجدہ رفت اگر بسجدہ نرسانیدہ باز گردد و با امام سجدہ کند و آنچہ گذاردہ باشد حساب نکند و باز مسبوقانہ را از سر گیرد و اگر باز گذارد نماز وی رواست و اگر سجدہ کردہ باز گردد نماز وی فاسد نمیشود و اذا لم یقعد اولا و ہو الیہ اقرب قعدا و اگر در قعدہ اول نشست و ہنوز بقعود نزدیکتر ست کہ بیادش آمد بنشیند ولا سہو علیہ و سجدہ سہو لازم نمی شود والا قام و سجد و اگر بقعود نزدیکتر باشد برخیزد و سجدہ آرد و بعد از ان سجدہ سہو بیارد و اعتبار این بنصف اسفل بدن ست

اگر راست شد نصف اسفل بقیام نزدیکتر ست واگر راست نشده ونصف اسفل
بقعود نزدیکتر ست وذر طاهر روایت گفته است اگر راست نشده قیام او باز گردد
واگر راست استاده باز نگردد از فرض برای واجب اما اختیار مشائخ قول اول ست
وان لم یقعد اخیرا واگر در قعده اخیره نه نشست وبرکعت پنجم برخواست قعد مالم یسجد
بنشیند مادام که بسجده نرسانیده باشد وسجده للسهو سجده سهو بیارد بجهت تاخیر فرض
وان سجد واگر سجده آورد دران رکعت زائد تحول فرضه نفلا میگردد فرض دی نافله
وضم سادسه ان شاء وضم کند رکعت ششم را اگر خواهد که نافله شش باشد پنج وان
قعد الاخیرة ثم قام ساهیا عاد مالم یسجد وسلم واگر قعده اخیره بجا آورد وبعد ازان
برخواست بسهو باز گردد ومادام که بسجده نرسانیده باشد وسلام دهد واگر نه نشیند واستاده
سلام دهد وترک سنت کرده باشد لیکن نمازدی درست باشد چونکه اعمال نماز تمام بجا آورده
است وان سجد تم فرضه واگر رکعت زائده را بسجده مقید ساخت بعد ازان که قعده
اخیره بجا آورده بود تمام شد فرض او وضم سادسة وضم کند رکعت ششم وسجده للسهو
وسجده سهو بیاورد والرکعتان نفل واین دو رکعت زیاده نافله است لاتنوبان
عن سنة الظهر نائب نمی شود این دو رکعت از سنت پیشین زیرا که سنت بتحریمه مبتدا
مقصود نمی شود وبعضے گفته اند که نیابت می تواند کرد از سنت ظهر لیکن اول اصح است
ومن اقتدی فیهما صلی به وآنکسی که اقتدا کند بامام دراین دو رکعت بگذارد این دو رکعت
را وآن فسد قضاهما واگر فاسد کند این دو رکعت را قضا کند آنرا چونکه شروع کرده در وی
وشروع ملزم ست وقصد آواز روی شروع متحقق شده از مقتدی بخلاف امام که شروع
امام دراین دو رکعت بسهو واقع شده پس بر امام قضا لازم نیست اما بر مقتدی لازم ست

خلاف مر امام محمد رح را کہ قیاس بحال امام میکند مقتدی را و قضا برو لازم نمیکند و اذا سجد
السہو فی النفل لا یبنی وقتی کہ سجدہ سہو آورد و در نماز نافلہ باید کہ دیگر بنا کند بر آن نافلہ
نافلہ دیگر را تا سجدہ سہو در محل خود ادا شود وان بنا و اگر بنا کرد صحیح
است و سجدہ سہو را اعادہ نکند در مذہب اصح وان اسلم من علیہ السہو فہو فی الصلوٰۃ
ان سجد و اگر سلام دہد اگر بروی سجدہ سہو واجب باشد پس او ہمچنان در نماز ست اگر سجدہ سہو
آورد بعد از سلام اقتدا برو درست باشد در آن وقت والا لا و اگر سجدہ نیاورد بعد از سلام حکم
خارج نماز دارد سلام وی پس اقتدا بوی روا نباشد در ان وقت و اگر بقہقہہ بخندد وضوی وی
باطل شود چون حکم خارج نماز دارد آن حالت او وان شک اول مرۃ انہ کم صلی استاذن
و اگر شک شود مصلی را در اول مرتبہ کہ چند رکعت گذاردہ است از سر گیرد نماز را و دیگر مشائخ گفتہ اند
کہ مفتی اول مرتبہ این ست کہ او را ہر بار سہو کردن عادت نباشد و نادر واقع شود و معنی از سر گرفتن
اینست کہ سلام دہد از ساد کند و بمجرد نیت بی سلام از سر گرفتن بے فائدہ است و ہیچ چیز بران
مترتب نمی شود وان کثر و اگر بسیار واقع شود او را سہو اخذ بغالب ظنہ بگیرد بغالب
ظن خود و بآن عمل کند وان لم یغلب قلل العمل و اگر غالب ظن نباشد باقل عمل
کند کہ یقین دارد لکن یقعد حیث لم تم آخر صلوتہ لیکن می باید کہ بنشیند ہر جا کہ گمان برد
کہ آخر نماز ست تا ترک آخر قعدہ آخر کہ فرض ست لازم نیاید

فصل التلاوۃ یجب سجدۃ واحدۃ بین التکبیرتین واجب ست یک سجدہ برائے
تلاوت میان دو تکبیر و لیکن تکبیر مستحب ست و نزد امام شافعی رح دو سجدہ تلاوت سنت موکدہ
است واجب بشروط الصلوٰۃ بشرطہا کہ در نماز ست از وضو و استقبال قبلہ و غیر آن
بلا رفع ید و تشہد و سلام بی آنکہ دست برآرد و تشہد خواند و سلام دہد اما نزد امام شافعی رح

رفع یدو تشهد و سلام سنت ست وفیها سجدة السهو و سجده تلاوت همان تسبیحی که در سجده
نماز میگوید باید گفت و مستحب داشته اند که گوید در سجدهٔ تلاوت سبحان ربنا ان کان وعد ربنا
لمفعولا و اگر ساکت باشد هم از عهده واجب بیرون آید مثل سجدة وصلوة علی من تلا
آیة من اربع عشر آیات التی فی آخر الاعراف یعنی بر کسی واجب ست سجده تلاوت
که بخواند یکی از چهارده آیت که یکی ازان در آخر اعراف ست و الرعد و النحل و بنی اسرائیل
و مریم و اول الحج و اول سورت حج و در هر موضع از قرآن که سجده مقارن واقع شده صلوة مراد
است اما نزد شافعی رح در آخر سورة حج نیز باید آورد و الفرقان و النمل و السجدة و در سورة
فرقان و الم تنزیل سجده است و ص و در سورة ص خلاف مر شافعی رح ست حم السجدة در
لا یسمؤن که در آخر آیت واقع شد و النجم و در سورت نجم و انشقت و اقرأ و در سورة اذا
السماء انشقت و در سورت اقرا هم چنین مکتوب ست در مصحف امیر المومنین عثمان
رضی الله عنه او سمعها یا کسی که ازین چهارده آیت یکی شنود بروی نیز سجده واجب میشود خواه
قصد سماع داشته باشد یا نی چون مومن سجده کند شیطان خاک بر سر میکند که مومن باز سجده
قیام می نماید مقبول می شود من ترک امر کردم مردود شدم و او تلا امام و چون تلاوت کند
امام آیت سجده را من تبع به اقتدی به فی رکعة اخری پس آنکس با امام در رکعت دیگر
یعنی دران رکعتی که دران آیت سجده خوانده شده مقتدی نبوده در خارج نماز شنیده باشد
یسجد بعد الصلوة سجده آورد بعد از نماز اگر پیش از اقتدا سجده نیاورده باشد کمصل سمع
ممن لیس مع مثل مصلی که شنود آیت سجده را ازان کسی که با وی در نماز شریک نباشد
دومی و سر سجده می آورد برای آن تلاوت بعد از فراغ شدن از نماز و در نماز سجده نمی آورد
اگرچه در نماز سهو واقع شده و من اقتدی فی تلک الرکعة بعد سجدة الامام لا یسجد و اگر کسی

کہ اقتدا کند دران رکعت آیتین بسجدہ خواندہ شدہ سجدہ نکند نہ در نماز نہ در خارج نماز زیرا کہ با اقتدا
دریافت آن رکعت را و اعمال دران رکعت ست و خود گرفت **وقبلہ یسجد مع ان لم یسمع**
پیش از سجود امام اگر اقتدا کردہ با امام موافقت کند در سجدہ و اگرچہ نشنودہ باشد آیت سجدہ
را و ان **تلا الموتم لا یسجد الا سامع خارجی** و اگر تلاوت آیت سجدہ کند مقتدی سجدہ
نیارد نہ امام و نہ مقتدی مگر شنونده کہ در خارج نماز شنودہ باشد صحیح آنست کہ او را سجدہ باید
آورد **والصلوۃ لا تقضی خارجہا** و سجدہ صلوتی کہ واجب شدہ باشد او را در نماز قضا نکند
او را در بیرون نماز زیرا کہ او کامل واجب شدہ بنا قص ادا نمیشود ہمچنانکہ قضا صلوۃ در
اوقاتی کہ نماز حرام ست روا نیست **والرکوع بلا توقف ینوب عنہا** و رکوع کردن بی توقف
بعد از آیت سجدہ تلاوت قائم مقام سجدہ تلاوت میشود و بی توقف بایست سجدہ آنست
کہ بعد ازان سہ آیت بخواند و کرر فی مجلس او فی صلوۃ یکفی بسجدۃ و اگر تکرار کند آیت سجدہ را
در یک مجلس بسندہ است یکی سجدہ خواہ اول آیت را خواندہ آورد خواہ بعد ازان تکرار کند
در یک مجلس و در آخر سجدہ آورد **ویعتبر للسامع مجلسہ** و معتبر بر سامع را مجلس سامع ست
پس اگر در یک مجلس ارتال شود یک آیت را کہ در دو مجلس خواندہ و شنونده در یک مجلس باشد
یک سجدہ بردی و بر قاری کہ در دو مجلس خواندہ دو سجدہ واجب میشود و اگر عکس باشد امر سجدہ بر عکس
میشود **وسدل الثوب** و تنیدن یعنی تنیدن کریاس **والانتقال عن غصن الی غصن** آخر
تبدیل و منتقل شدن از شاخ درخت دیگر حکم تبدیل مکان دارد یا آنکہ ہنوز درخت یکی باشد
ویکرہ ترک آیۃ سجدہ وحدہا و مکروہ است ترک کردن آیت سجدہ و تنہا خواندن باقی
سورت تنہا را زیرا کہ توہم قرار و استکشاف میشود از آیت سجدہ و این از اخلاق مومنان
نیست **ولا عکسہ** و عکس این مکروہ نیست کہ آیت سجدہ تنہا خواند و باقی سورت را

ترک کند بعضے گفتہ اند کہ اگر آیتہای سجدہ در یک مجلس بخواند و برای ہر یک سجدہ آورد و دعا
کند ہم وی کفایت میشود **ومندب ضم غیرہا الیہا** و مستحب ست ضم کردن غیر آیت سجدہ
را سجدہ تا تنہا خواندہ نشود کہ توہم بفصل آیت سجدہ و ہم آیات قرانے در کلام اللہ
برابر اند **واستحسن اخفاہا من السامع** و مستحسن ست پنہان ساختن آیت سجدہ از سامع
و گفتہ اند اگر قوم مہیا و اماده برای سجدہ کرده نباشد بلند نباید خواند تا در گناه نیفتد بترک
سجدہ و در صورت کہ مہیا انداز برای سجدہ بلند باید خواند تا ترک ترتیب قراۃ نشود
فصل المریض ان تعذر القیام لمرض حدث قبل الصلوۃ اگر متعذر شود قیام
یعنی بر پا گذاردن نماز از جہت مرض کہ حادث شود پیش از نماز او فیہا یا در نماز آن مرض حادث
شود **صلی قاعدا یرکع ویسجد** بگذارد آن مریض نماز را نشستہ با رکوع و سجود و تعذر تحقیقی
میباشد ہمچنانکہ اگر برخیزد بیفتد و خلقی میباشد کہ اگر قیام بجا آورد مرض وی زیاده شود یا او
بر می ماند یا درد وی زیاده می شود واصح آنست کہ ہر یک رخصت نشستہ گذاردن میشود
و بعضی گفتہ اند کہ بقدر آنچہ می تواند کہ قیام نماند اگرچہ مقدار یک تکبیر باشد باید کہ قیام کند
و اگر تکیہ بر دیوار یا با عصا می کند بقیام می تواند گذارد باید کہ قیام کند و اگر بمدد کسی قیام
میتواند کرد نیز باید کہ قیام کند و این قول بعضے علماء ست **واضح** قول اول ست چنانکہ
گفتہ شد و اگر نشستہ می تواند گذارد و ترک تکیہ کرده ہر چیزی کہ باید کہ نشستہ گذارد و ترک
قعود نکند **وان تعذر مع القیام اومی راسہ قاعدا وان تعذر الا معہ** و اگر متعذر
باشد رکوع و سجود نہ قیام فواجب پس نشستہ اشارہ کردن بر رکوع و سجود بہتر ست
و اگر استادہ اشارہ کند بر رکوع و سجود نیز رواست لیکن اول افضل ست و نزد امام زفر
و شافعی رحمہما استادہ اشارہ کند و جعل سجودہ اخفض من رکوعہ و بگرداند سجود را پستر

از رکوع در وقت اشارت چونکہ اشارۃ حکم رکوع و سجود دارد لازم نیست کہ پیشانی را در وقت
اشارت بزمین نزدیک گرداند در سجود بلکہ بقدر طاقت اندک تفاوت کہ میان رکوع واقع شود
بسندہ است ولا یرفع الیہ شیئا لیسجد علیہ والا علی جنبہ متوجہا او ظہرکذا واذا اولی
والایماء برأسہ اللسجود برندارند چیزی بسوی پیشانی مریض برای سجودی واگر بردارد
ولیکن او سر خود را پست میکردہ باشد برای رکوع و سجود رواست چونکہ اشارت وجود میکرد
واگر سر را پست نکند اگرچہ چیزی بر پیشانی وی ننہند روا نیست اگر بالشت بر زمین نہند تا بران
سجدہ کند رواست وان تعذر القعود واگر متعذر باشد نشستن بیمار را اوی مستلقیا اشارت
بہ پست تکیہ کردہ وجعل رجلاہ الی القبلۃ در حال کہ پایہا را او بجانب قبلہ باشد او مضطجعا
وجہہ الیہا بابر پہلو تکیہ کردہ باشد روی بقبلہ باشارت گذارد والاول اولی یعنی اگر رو بقبلہ
و پشت تکیہ کردہ اولی ست لیکن باید کہ بالشت تا خیری در عقب مریض نہان شود بران
تکیہ کند و مشابہ قعود شود وان تعذر الایماء بآخرہ واگر متعذر شود باشارت گذاردن بیمار
نماز را تاخیر نکند و نزد حسن بچشم و ابرو و دل اشارت کند چون صحت یابد در نماز از سر گیرد و موم
صح فی الصلوۃ استانف و کسی کہ باشارت گذاردہ کہ صحت یابد در نماز از سر گیرد و قاعد
یرکع ویسجد وصح فیہا بنا قائما و نشستہ گذاری کہ رکوع و سجودی آرد صحت یابد در نماز بنا
کند یعنی بقیہ نماز را بر پای گذارد و نزد امام محمد از سر گیرد و صلی قاعدا انہی فلک جاز
بلا عذر وصح اگر نماز گذارد در کشتی روان نشستہ بی عذری رواست ولیکن بر پا گذاردن
اولی ست و باید کہ در افتتاح نماز روی بقبلہ باشد و ہر وقت کہ کشتی از قبلہ گرد روی
بقبلہ آرد و صاحبین گفتہ اند کہ در کشتی بے عذری نشستہ گذاردن روا نیست وفی المربوط
لا الا بعذر و در کشتی استادہ نشستہ گذارد روا نیست و ہر گہ باد کشتی را حرکت بسیار میدادہ باشد

او نیز حکم کشتی روان دارد و لو جن او اغمی علیہ یوما ولیلۃ قضا ما فات و اگر دیوانہ یا بیہوش شد یک شبانروز قضا کند آن نماز را گذاردی و فوت شدہ و ان شفا صحۃ لا و اگر زیادہ شود آن جنون و بیہوشی یک ساعت در شبانروزی قضا نکند و نزد امام اعظم و ابو یوسف رح ساعت را اعتبار کند و نزد امام محمد رح اوقات صلوٰۃ را

فصل المسافر من فارق عن بیوت بلدۃ قاصدا مسافۃ ثلاث ایام ولیالیہا بسیر وسط مسافر در شرع کہ او را رخصت ست افطار روزہ ماہ رمضان و قصر صلوٰۃ مفروضہ کسی ست کہ دور شود از خانہا شہر خود در حال کہ قصد کردہ باشد قطع کردن مسافت سہ شبانروز راہ را بسیر میانہ با استراحات کہ معتاد است در سفر و ہو ما سار الابل والرجل والفلک اذا اعدل الریح و این سیر میانہ سیر شتر و پیادہ است در خشکی و در بحر سیر کشتی کہ وقتی کہ باد معتدل باشد و مایلی الجبل و سیر میانہ در کوہ آن سیر یست کہ مناسب و لائق کوہ باشد کہ سہ شبانروز آن مسافت را قطع توان کرد و فتوی بر ہر دو فرسخ ست و در غیر جبل و دریا فیقصر الرباعی پس قصر کند یعنی دو رکعت گذارد مسافر فرض چہار رکعتی را پس نماز بامداد و شام تغیر نمی یابد در سفر و چون از خانہا کہ متصل شہر ست مفارقت کند قصر صلوٰۃ کند اگر دیہا بشہر متصل باشد چون از شہر بیرون آید قصر کند الی ان یدخل بلدۃ یعنے قصر نماز چہار رکعتی و افطار روزہ تا وقتی ست کہ مسافر بشہر خود در آید مقیم شود بانکہ نیت اقامت نکند او بنوی اقامۃ نصف شہر بلدۃ او قریۃ واحد یا نیت کند اقامت بودن پانزدہ روز در یک شہر یا دردہ کہ اکنون مقیم شود پس اگر بادہ نیت اقامت کند پانزدہ روز در خیمہ نشین نباشد مقیم نشود اما اگر سہ شبانروز راہ نرفتہ باشد و عزیمت رجوع بوطن کند مقیم می شود یا آنکہ بوطن داخل نشود و نزد امام شافعی رح اگر چہار روز در موضع نیت

اقامت کند مقیم می شود و بصحرا رود از ما و هو جنائی و مقیم می شود مسافر اگر نیت بودن
کند در صحرای او یا در اسلام پانزده روز در حالیکه خیمه نشین باشند مثل بلوچ و ترک و عرب
لا بدار الحرب و نیت اقامت معتبر نیست در دیار که کفار محاصره باشند و البغی محاصرا یا
در دیاری که اهل بغی باغی باشند بپادشاه محاصره کرده باشند که اکنون نیت اقامت در آن
دیار صحیح نیست و قصر و افطار روا است نزد امام ابی یوسف رحمه الله یا اگر در خانهای
گلین باشند نیت اقامت صحیح ست کمن طال مکثه و بلا نیة همچون کسی که بودن
دارالرا شود در شهری یا در دیهی بی نیت اقامت که وی نیز حکم مسافر دارد نه مقیم همچنانکه
از بعض صحابه منقول ست علقمه بن قیس که دو سال در خوارزم بود و قصر صلوة میکرد چون
نیت اقامت نداشت و لو اتم و قعد الاول تم فرضه و اساء و اگر تمام کند مسافر چهار
رکعت را در قعده اول بنشیند فرض وی تمام می شود روا است ولیکن بد کرده که قصر نکرده
تا خیر سلام کرده و در دو رکعت سلام نداده و ما زاد نفل و آنچه زیاده بر دو رکعت گذارده
نافله است همچنانکه نماز بامداد را چهار رکعت گذارده و در دوی نه نشیند از عهده فرض بیرون
می آید لیکن نیک نکرده که چهار رکعت گذارده و ان لم یقعد و اگر نه نشیند مسافر در
دو رکعت اول وقتی که چهار گذارد و بطل فرضه و باطل می شود فرض او بجهت آنکه
ترک فرض کرده که آن قعده اخیره است مسافر مه مقیم فی الوقت تیمم ارتجا و بعده لا
یلزمه المقیم مسافر که امامت کند او را مقیم در وقت چهار رکعت بمتابعت امام تمام کند
و بمتابعت در حق این نماز مسافر حکم مقیم دارد خواه در شفع اول اقتدا کند خواه در شفع
ثانی چهار رکعت میگذارد این نزد امام مالک اگر در شفع ثانی اقتدا کند چهار رکعت نمیگذارد
و پس مقیم اقتدا کند در نماز چهار رکعتی بجهت آنکه فرض مسافر بعد از خروج وقت تغیر نمیابد

نہ متابعت امام ونہ بجہت دیگر وفی عکسہ اتم المقیم وقصر المسافر ودر عکس این صورت
کہ مسافر امامت مقیم میکند خواہ در قضا خواہ در وقت درست ست تمام کند مقیم وقصر کند مسافر
بر دو رکعت قائلا ند با در حالی کہ گوینده باشد بسبب استحباب اتموا صلوتکم فانی مسافر یعنی
بگوید مسافر بعد از سلام کہ تمام کند نماز خود را کہ من مسافرم ودران دو رکعت کہ مقیم میگذارد
ضم سورت نکند بافاتحہ چون در وی اول ضم کرده امام ویبطل الوطن الاصلی مثلہ
وباطل میکند وطن اصلی را مثل وطن اصلی موضعی را گویند ولادت او در انجا واقع شده
ویا تاہل در انجا بو کرده ووطن اقامت وطنی ست کہ در انجا پانزده روز نیت اقامت
کرده باشند یا پیشتر واگر کسے در دو موضع متاہل شده باشد ہر یک ازان دو موضع اورا
وطن اصلیست پس اگر شہری نقل کند بشہر دیگر وانجا ساکن شود واین وطن شود واختیار
تاہل کند آن وطن اول وی باطل میشود چون بانجا میرسد تا نیت اقامت نکند مقیم نمیشود
ہمچنانکہ مکہ معظم وطن رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم چون بمدینہ منورہ کہ مقیم شدند وطن اصلی
مدینہ شد لا السفر لیکن سفر وطن اصلی را باطل نمیکند اگر مسافری بوطن اصلی رسد بی نیت
اقامت مقیم میشود ووطن الاقامۃ مثلہ وباطل میکند وطن اقامت را مثل وطن اقامت
پس اگر در موضع نیت اقامت کرد پانزده روز یا پیشتر بعد ازان مسافر ازان موضع نقل
کند بموضع کہ کمتر از مسیرت سفر باشد واز انجا نیز پانزده روز نیت اقامت کند بعد ازان بموضع
اول رجوع کند قصر باید کرد چونکہ حکم مسافر دارد بوطن ثانی وطن اول وی باطل شدہ تا نیت اقامت
نکند مقیم نشود والسفر ووطن اقامت را سفر نیز باطل میکند والوطن الاصلی وطن
اصلی نیز وطن اقامت را باطل میکند کہ چون بوطن اصلی رسد حکم مسافر دارد وی برخیزد والسفر
وضعده لا یعیدان الفائتۃ وسفر وضد سفر کہ حضر باشد تغیر نماز قضا شده نمیکند پس اگر در حضر

نماز فوت شود در سفر چہار رکعت قضا باید کرد و نماز چہار رکعتی را و اگر در سفر نماز چہار رکعتی فوت شود در حضرت دو رکعت قضا باید کرد **والسفر المعصیۃ کغیرہ فی الرخص** و سفر معصیت مثل سفر برای راہ زدن و باغی شدن بر بادشاہ عادل و حج رفتن عورت بے محرمی و گریختن بندہ از خواجہ مثل سفر غیر معصیت ست در سفر در رخصتہا شرعیہ مثل قصر صلوٰۃ و اباحت افطار و جواز صلوٰۃ فریضہ بر مرکب بجہت عذر و جواز خوردن مردار در وقت اضطرار و سہ روز مسح بر موزہ کردہ و نزد شافعی رح در سفر معصیۃ رخصتہا شرعیہ روا نیست

فصل الجمعۃ شرط الوجوب الجمعۃ الاقامۃ بمصر شرط برای واجب بودن نماز جمعہ مقیم بودن در شہر ست پس مسافر را واجب نباشد **والصحۃ** دیگر شرط ست صحت بدن پس بیمار را واجب نباشد **والحریۃ** و آزادی شرط ست **والذکورۃ** دیگر شرائط مرد بودن ست پس نیست جمعہ بر زن از جہت نہی بیرون آمدن خصوصا در مجمع رجالی چنانچہ در کرمانی ست **والبلوغ** دیگر شرط بلوغ ست پس نیست بندہ و بر کودک جمعہ واجب نباشد چیزی از امور شرعیہ بر کودک واجب نشود مگر صدقہ فطر و قربانی و نفقہ کسے در مؤنت او باشد و عشر و خراج اگر زمین عشری یا خراجی کاشتہ باشد لیکن از قربانی کہ برای طفل کنند از مال او خوردن و تصدق کردن روا نیست انچہ طفل خود خورد اولا برای وی بچیزی عوض کنند کہ نفع کند وی را ان باشد **وسلامۃ العین** دیگر از شرائط وجوب جمعہ سلامتی چشم ست کہ بر نابینا نماز جمعہ واجب نیست و نزد صاحبین اگر نابینا عصا کش داشتہ باشد نماز جمعہ بروی فریضہ ست **والرجل** دیگر از شرائط جمعہ سلامتی پا ی ست در وجوب نماز جمعہ پس واجب نباشد جمعہ بر کسی کہ بر عاملہ زدہ باشد **ویقع فرضا ان صلا بافاقدہ** و واقع می شود نماز جمعہ بجای فریضہ پیشین اگر بگذارد نماز جمعہ را کسی کہ این شروط در وی نباشد مثل مسافر و بندہ و بیمار و اعمی

وغیرہا وشرط لادائہا شہر او فناؤہ وشرط ست برای ادای نماز جمعہ شہر یا فنای شہر
پس در دیہا روا نباشد وما لا یسع اکبر مساجدہ اہلہ مصر وہر موضع کہ نگنجند در بزرگتر مسجد
ان موضع اہل آن موضع از کسانی کہ نماز جمعہ بر ایشان فریضہ باشد آن موضع حکم شہر دارد وما
اتصل بہ معد المصالحۃ وان موضع کہ متصل باشد بشہر وآمادہ کنندہ مصالح شہر باشد
مثل جمع لشکر واسپ تاختن ونماز جنازہ ودفن میت فناءہ فناء شہر ست وحکم شہر دارد کہ
آنجا نیز نماز جمعہ گذاردن جائز ست ونزد امام ابو یوسف رح تا دو میل راہ کہ ہشت ہزار قدم راہ
باشد متصل شہر حکم شہر دارد وبعضے گفتہ اند تا انجا کہ آواز موذن میرسد وبعضے تا فرسخ نیز
گفتہ اند کہ حکم شہر دارد والسلطان او نائبہ دیگری از شروط ادای جمعہ یا بادشاہ ست یا نائب
بادشاہ یا حاکم کہ شوکت داشتہ باشد مثل بادشاہ ووقت الظہر دیگری از شروط ادای
وقت نماز پیشین ست پس اگر درمیان نماز وقت پیشین بیرون رود از سر گیرد وپیشین گذارد
ونزد شافعی رح نماز جمعہ را چہار رکعت گذارد ونزد مالک جمعہ را تمام کند والخطبۃ نحو تسبیحۃ فی الوقت
دیگر از شروط ادای نماز جمعہ خطبہ است مقدار یک تسبیح در وقت نماز پیشین کہ اگر پیش از وقت خطبہ
خواند روا نبود ونزد صاحبین روا بود مگر چنان بود کہ در عرف آنرا خطبہ گویند ونزد شافعی رح
دو خطبہ باید خواند ومیان آن دو خطبہ اندک باید نشست ودر ہر یک از ان دو خطبہ حمد وصلوٰۃ
ووصیت بتقوی می باید کرد ودر خطبہ اول از قرآن می باید خواند شود چیزی ودر خطبہ دوم دعای
مومنان واگر کودک یا زن بادشاہ خواند ونماز را بالغ اقامت کند روا بود والجماعۃ دیگر
از شروط ادای جمعہ جماعت ست ای ثلث رجال سوی الامام یعنی سہ نفر مردی
باید غیر امام ونزد ابو یوسف دو مرد غیر امام فان نفر بعد سجودہ اتمہا پس اگر متفرق شوند جماعتیان
بعد از ان کہ امام در رکعت اول سجدہ بجای آوردہ باشد تمام کند نماز جمعہ را وقبلہ بداء بالظہر

پیش از سجود واگر رکعت اول تفریق شود ابتدا بنماز پیشین کند که نماز جمعه باطل شده والاذن العام و دیگری از شروط ادای اذن عام ست که درهای مسجد را کشایند و مرد مرا اذن درآمدن باشد اگر درهای مسجد به بندند و اذن عام نباشد جمعه روا نباشد و اگر بادشاه در منزل خود اذن عام کند و جمعه گذارند نیز روا بود خواه حاضر شوند و خواه نشوند و کره فی المصر المعذور وغیره و مکروه است در شهر نماز پیشین گذاردن کسی را که عذر داشته باشد از حاضر شدن بجمعه یا خود عذر نداشته باشد جماعة بجماعة اما تنها گذاردن مکروه نیست در روز جمعه وسعیه والامام فیها یبطله وان لم یدرکها و روان شدن بنماز جمعه بعد از ادای پیشین باطل میکند نماز پیشین را اگر در ان حال امام جمعه در نماز باشد و از نماز جمعه فارغ نشده باشد و امامین میگویند که اگر امام را در نماز جمعه در نیابد پیشین باطل نمیشود و اگر کسے که از نماز جمعه معذور باشد مثل لنک و نابینا و غیر ایشان پیشین گذارد و متوجه نماز جمعه شود و امام جمعه از نماز جمعه فارغ نشده باشد هم برین خلاف ست و اگر امام فارغ شده باشد از نماز جمعه باطل نمیشود و اگر در وقت خروج امام در نماز بود امام را در نیافته و چون بجامع رسید امام فارغ نشده باشد و نزد امام اعظم رضی الله عنه که ادا کرده باشد میشود و نزد صاحبین رح فاسد نمی شود و اگر قصد نماز جمعه کرد و لیکن از خانه بیرون نیامد بعضے گفته اند اگر خانه کشاده است تا از استانه بیرون نیاید باطل نمیشود و بعضے گفته اند که دو قدم که پیش آمد باطل میشود و مدرکها فی التشهد وسجود السهو تیمها و دریابنده امام را در تشهد در نماز جمعه یا در سجده سهو تمام کند نماز جمعه را و نزد امام محمد رحمه الله اگر بیشتر رکعت دوم را دریافته یعنی در رکوع رکعت دوم تمام کند نماز جمعه را و اگر در رکوع رکعت دوم را در نیافته چهار رکعت گذارد بنیت نماز پیشین و در دوی اخیر نیز سوره با فاتحه ضم کند چونکه احتمال دارد که نفل باشد دوی اخیر و دو رکعت

اول از جمعہ محسوب باشد چون اقتدا با مام جمعہ کردہ **واذا اذن الاول ترک البیع والشرا** چون بانگ اول گویند ترک بیع و شرا کند و متوجہ نماز شود کہ دران وقت بیع و شرا مکروہ است کراہیت تحریمہ و اصح آنست کہ بانگ نماز بعد ازان بیع و شرا حرام ست و متوجہ بنماز شدن واجب ست آن بانگ ست کہ در منارہ گویند بعد از زوال و نزد بعضے بانگ خطبہ است کہ در زمان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم می بودہ است و بانگ منارہ در زمان خلافت امیر المومنین عثمان رضی اللہ عنہ حادث شدہ است و بانگ سنت در وقت حجاج اما در وقت شیخین نبود **واذا خرج الامام حرم الصلوة والکلام حتی یتم الخطبة** و چون بیرون آید امام از صومعہ بمنبر برآید حرام میشود نماز نافلہ گذاردن و سخن گفتن تا وقتی کہ خطبہ تمام کند اما نماز قضا در وقت خطبہ مکروہ نیست اگر یک رکعت گذارد و امام بخطبہ شروع کند. و سازد و قطع کند و اگر دو گذارد باشد قطع کند و زیادہ گزاردن مکروہ است و اصح آنست کہ ذکر گفتن و تسبیح گفتن در وقت خطبہ مکروہ است و در وقت کہ میان دو خطبہ نشیند نیز سخن گفتن مکروہ است و ثواب نماز جمعہ را باطل میکند **واذا جلس علی المنبر اذن ثانیا بین یدیہ** و چون خطیب بر منبر نشیند دوم بار بانگ نماز گویند موذن بروی و بروی خطیب **واستقبلوہ مستمعین** و قوم روے بخطیب آورند و استماع خطبہ کنند **ویخطب خطبتین** و دو خطبہ خواند خطیب بینہما قعدہ درمیان دو خطبہ اندکے بنشیند کہ ہر عضوی وی بجای خود قرار گیرد سنت چنین ست **قایما طاہرا** در حال خطبہ باید کہ قائم باشد و با وضو والا مکروہ است لیکن جائز ست **واذا تمت ارقیم وصلی الامام رکعتین** و چون خطبہ تمام شود تکبیر گویند و دو رکعت نماز فرض گذارد امام با تفاق قوم و نیت چنین کنند کہ فرض وقت را از ذمہ خود ساقط میکنم با دلے دو رکعت نماز جمعہ

فصل العید۔ مندب یوم الفطر ان یاکل مستحب ست روز عید رمضان کہ افطار کند
پیش از نماز عید و یستاک و یغتسل و مسواک کند و غسل بجای آورد و تیطیب و
یلبس احسن ثیابہ و بوی خوش بکار برد و بہ پوشد بہترین جامہای خود را و بودی
فطرتہ و ادای کند صدقہ فطرہ را ثم یخرج الی المصلی بعد ازان بیرون رود بنمازگاہ و تکبیر گویان
رود در راہ عیدگاہ آہستہ گوید در عید رمضان و بلند گوید در راہ عید قربان و نزد صاحبین
و یک روایت از امام اعظم در ہر دو عید بلند باید گفت تکبیر را در راہ عیدگاہ و لا ینفل
قبل صلوتہ و نافلہ نگذارد پیش از عید و شرط لہا شروط الجمعہ و جوبا و ورود و شرط است
برای وجوب نماز عید شرطہای کہ در نماز جمعہ مذکور شد برای وجوب و ادای وجوب و اصح آنست
کہ نماز عید واجب ست نزد علماء حنفی و بعضے سنت نیز گفتہ اند الا ان الخطبۃ مگر خطبہ نماز جمعہ
روا نیست بخلاف نماز عید کہ خطبہ عید بعد از نماز سنت ست و خطبہ جمعہ پیش از نماز باید لیکن
در نماز عیدگاہ پیشتر از نماز خوانند روا ست لیکن خلاف سنت ست و وقتہا من ارتفاع
الشمس الی زوالہا و وقت نماز عید از ارتفاع آفتاب ست یک نیزہ یا زیادہ تا وقت زوال
آفتاب و تکبیر تلات را فعا یدیہ بعد الثناء و سہ تکبیر گوید در نماز عید چون شروع کند
بعد از سبحانک اللہم و دستہا بر آورد در تکبیر ہا ہمچنانکہ در تکبیر اول برمی آرد و در میان تکبیرہا
نزد شافعی رح باید گفت سبحان اللہ و الحمد للہ و لا الہ الا اللہ و اللہ اکبر و نزد حنفی رضی اللہ عنہ
مقدار تسبیح و خاموش و مکث باید کرد و فی الرکعۃ الثانیۃ بعد القراۃ در رکعت دوم
سہ تکبیر بعد از قرات باید گفت و یصلی ہذا العذر و نماز عید رمضان می تواند گذارد در روز
دوم اگر عذری باشد ہمچنانکہ در آسمان غبار باشد و بعد از زوال گواہی دہند کہ بان روز دوم
گذارند نماز را در روز سوم روا نیست و اذا صلی الامام لا یقضی من فات و چون امام

نماز عید گذارد قضا نکند کسی که از وی فوت شود و بجای آن نماز چاشت گذارد و در شرح
ہدایہ گفتہ که چہار رکعت نماز گذارد روز عید در اول سبح اسم بخواند و در دوم والشمس و در سوم
واللیل و در چہارم والضحی و اگر یاد نداشتہ باشد این سورہ ہا را در ہر رکعتے سہ بار اخلاص
خواند و ثواب چندین سالہ عبادۃ بسند یدہ آید و الاضحی کالفطر و عید قربان مثل عید
رمضان ست و دار احکام مذکور لیکن ندب الامساک الاان یصلی لیکن مستحب ست
باز استادن از خوردن و اشامیدن تا وقتی که نماز عید گذارده شود اولی آنست که اول از گوشت
قربانی تناول کند که ضیافت الہی ست لیکن مختار آنست که اگر پیش تر از نماز چیزی خورد مکروہ نیست
لیکن فضیلت و ثواب عظیم از وی فوت شده و یکبر جہرا فی الطریق و تکبیر بلند گوید در راہ
عیدگاہ و در یک روایت تا وقتی که امام بنماز شروع کند و یصلی ثلاث ایام بعذر او غیر
و نماز عید قربان تا سہ روز می توان گذارد بعذر و غیر عذر لیکن بے عذر از روز اول ترک کردن
بدست و ہو یعلم تکبیر التشریق و الاضحیہ و خطیب تعلیم کند در خطبہ تکبیر تشریق و قربانی را که
از واجبات اند و تمہ و در خطبہ عید رمضان احکام الفطرہ تعلیم کند احکام صدقہ فطر که دران
وقت مشروع ست و الاجتماع یوم عرفہ تشبہا بالعرفتین و معتبر نیست در شرع جمع
شدن در روز عرفہ بجہت مشابہت آنان که در عرفات اجتماع کرده اند بدعاء اشتغال می نماید
بجہت آنکه ثابت شده که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در مدینہ متبرکہ در عرفہ اجتماع کرده باشند
و یک روایت از امام اعظم رضی اللہ عنہ آنست که سنت نیست در عرفات اجتماع کردن اما
اگر اجتماع کنند و بدعا و نیاز مندی اشتغال نمایند چونکه وقت شریعت دوست یوجب قولہ
اللہ اکبر اللہ اکبر لا الہ الا اللہ و اللہ اکبر اللہ اکبر و للہ الحمد واجب ست گفتن این تکبیر مذکور که
اول تکبیر تشریق میگویند بجہت آنکه در مکہ معظمہ فقرا گوشتہای قربانی را بآفتاب خشک میکنند

دربن اوقات وایام من فجر یوم عرفہ از نماز بامداد ست روز عرفہ عقب کل فرض
در عقب در ہر فرض اند فرایض پنجگانہ اولی بجماعۃ مستحبۃ کہ ادا کردہ شود بجماعت
مستحب ست کہ مردان گذارند وجماعت کہ زنان گذارند غیر مستحب ست زیرا کہ امامت کردن
بزن مکروہ ست علی المقیم بالمصر بر کسی واجب ست کہ مقیم باشد در شہر ہر مسافر و کسانے
کہ در دیہا ساکن اند واجب نیست و بر تنہا گذارد واجب نیست نزد صاحبین تکبیر تشریق تابع نماز
فریضہ است ہر کہ فریضہ گذارد تکبیر تشریق باید گفتن او را در ایام تشریق واگر نماز قضای
ایام تشریق را در ایام تشریق بجماعت ادا کند تکبیر باید گفت چون وقت باقی ست واگر نماز
قضای غیر ایام تشریق باشد یا از ایام تشریق سال گذشتہ باشد تکبیر گفتن واجب نیست
و در عقب نماز عید واجب نیست اما در عقب نماز جمعہ واجب ست چونکہ نماز فریضہ است
بجہت آنکہ نایب ظہر ست و مقتدیہ بر جل و عورتی کہ اقتدا کند بمردی نیز تکبیر گوید لیکن عورت
آواز بلند ندارد و مسافر مقتدی بمقیم و مسافری کہ اقتدا کند بمقیم نیز واجب ست و بلند
گوید مسافر الی عصر یوم العید تا نماز دیگر روز عید کہ ہشت نماز باشد واجب ست و قال
الی عصر اخر ایام التشریق و گفتہ اند صاحبین رح تا نماز دیگر ایام تشریق واجب ست
کہ تکبیر بیست و سہ نماز باشد و بہ یفتی و فتوی بر فتوی بر قول صاحبین ست ولا یدعہ
المؤتم ولو ترک امامہ و باید کہ ترک تکبیر نکند مقتدی اگرچہ ترک کند امام واگر فراموش
کرد باز گردد و بگوید اگر مسجد بیرون نرفتہ باشد و اگر از مسجد بیرون رفتہ باشد باز
نگردد و قوم تکبیر گویند

فصل وسن للمحتضر سنت ست ہر کسی را کہ بر شرف موت شدہ باشد ان یوجہ الی القبلۃ
علی یمینہ کہ متوجہ سازند او را القبلہ و بدست راست خوابانند او را ہمچنانکہ در قبر واختیر الاستلقاء

ومشائخ دیار ما اختیار کرده اند بر پشت خوابانیدن را و بجانب قبله که روح آسان تر مفارقت
میکند و تلقین الشهادة و تلقین شهادت او را باران که واجب ست بر ایشان که بگویند
کلمه شهادت را چنانکه وی شنود و امر کنند او را که بگوئی و نزد شافعی رح تلقین شهادت بعد
از دفن سنت ست که برای میت امرزش طلبند و تلقین شهادت و ایمان کنند و از حق سبحانه
و تعالی امرزش طلبند که او را بر ایمان ثبت و مستقیم دارد و نزد حنفی سنت نیست اما اگر کنند
باکی نیست و بهتر ست و چنین گویند که سبحان من تفرد بالقدرة والبقاء و قهر العباد بالموت
والفناء و عبد ابن امت الله اذا ذکر العهد الذی خرجت علیه من الدنیا شهادة ان لا اله
الا الله محمد رسول الله فاذا اتاک رسولا و بک و فنانا تبرک ولا لنا عن ربک و عن دینک
و عن نبیک فقل ربی الله و دین الاسلام دینا و محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم رسولا و نبیا و بالقرآن
اماما و بالکعبة قبلة و بالصلوة فریضة و بالمؤمنین اخوانا و بحلال الله تعالی حلاله و بحرام الله
تعالی حراما و بالجنة ثوابا و بالنار عقابا اللهم ثبت هذا المیت بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا
و فی الاخرة ولا تعذبه فی القبر ولا فی القیمة بحرمة محمد و آله و اصحابه الذین هم اهل الکتابة
فی الدنیا والاخرة علیه و علیهم الصلوة السلام التامة الدائمة المرضیة امین و اگر تکرار کنند
سه نوبت بهتر ست فاذا مات یشد لحیاته و یغمض عیناه و چون بمیرد بر بندند لحیه میت را
و بپوشند چشمهای او را تجمر تخته و خوش بوی کنند تخت او را تا مجمر را سه نوبت یا پنج نوبت
یا هفت نوبت کرد تخته او را بدارند و گفته و تر او کفن وی را خوشبوی سازند پیش از آنکه او را
بکفن در آورند و طاق را رعایت کنند در خوشبوی ساختن نزد او را بر تخته بنهند و برین کنند
لیکن عورت غلیظ او را برهنه نکنند و ائمه خراسان گفته اند که بر پشت خوابانند و قبله را مرعی دارند
و یغسل و بشویند میت باین کیفیت که اول او را وضو دهند بلا مضمضه و استنشاق بی آنکه در

دہان وبینی میت کنند وقلم ظفر وتشریح شعر وبی آنکہ ناخن میت باز کنند وموی او را شانہ
کنند ونزد شافعی رح پریشانہ کشادہ ودندانہ موی میت را شانہ کنند ویجعل الحنوط وبگردانند
بوی خوش را علی راسہ ولحیتہ بجسد ومحاسن میت را والکافور علی مساجدہ وکافور را مجلہای
سجدہ او کہ پیشانی وبینی ودو دست ودو زانو ودو قدم ست وسنۃ الکفن لہ ازار ست کفن
مرد را ازاریست کہ از سر تا قدم ست ببوشند میت را وقمیص وپیراہن ست کہ از گردن ست
تا قدم بی جیب وآستین وستر بر لفافہ بسم لفافہ است کہ آن نیز از سر تا قدم ست واستحسن
العمامۃ دنیکو شمردند دستار را برای میت اگر مرد باشد وعلامت دستار را از جانب روی
میت کنند بخلاف حال حیات کہ از جانب قفای باشد ویزاد لہا الخمار وزیادہ کنند برای عورت خمار را
یعنی معجر مر ازار وقمیص وسفینہ نیفزایند وخرقہ بر ربط لہا ندیہا وبارہ دیگر نیفزایند کہ بر میدارند
آن سینہا عورت او کفایۃ لہ وکفن کفایت برای مرد وکفن ست ازار ولفافہ ازاری کہ از
سر تا قدم باشد ولفافہ آن نیز از سر تا قدم باشد ویزاد لہا الخمار وزیادہ کنند برین دو کفن برای
عورت معجر چونکہ ادنی لباس مرد اندحال حیوۃ دومی بودہ پیراہن وازاری وبرای زن معجر نیز می باید
وزن را در جامہ کفن کردن مکروہ است ویعقد الکفن ان خیف انتشار وبربندند کفن را
اگر ترسند کہ از ہم باز شود عورت میت نمایان نشود در حال ضرورت ہر چہ میسر شود از گیاہ وغیر آن
ویرا ببوشند اگر کفن نیابند وصلوۃ فرض کفایتہ ونماز بر میت فرض کفایت ست چون بعضے
بآن قیام نمایند از ذمہ دیگران ساقط می شود وہمچنین ست کفن کردن میت را اگر وشرط
است کہ میت مسلمان وپاک باشد تا نماز بروی گذاردن روا بود اگر پیش از انکہ ویرا ببوشند
بوی نماز گذارند وبعد از شستن اعادہ کنند وپاکی جامہ وجای شرط است در حق میت
ویصلی وپوشیدن عورت نیز شرط است در جواز نماز در سر وقت کہ وقت طلوع آفتاب وقیام

وضروری

وغروب ست نماز جنازہ مکروہ است ولیکن اگر گذارد اعادہ نکنند واگر بعد از غروب جنازہ حاضر
شود اول نماز شام گذارد بعد ازان نماز جنازہ ونیت چنین کند اللھم انی اریدان اصلی لک واد عولھذا المیت
فیسرلی وتقبل منی واگر بفارسی نیت کند چنین گوید کہ ای خداوند بزرگوار میخواہم کہ برای تو نماز گذارم وین
نوگذشتہ را دعا کنم بر من آسان گردان وازمن قبول کن باخود گوید نیت کردم بگذارم چہار تکبیر نماز جنازہ نماز خدایرا
ودرود مصطفیٰ را ثواب این نوگذاشتہ را وی ان یکبر واین نماز جنازہ انیست کہ بعد از نیت دستہا
برآورد واللہ اکبر گوید وثنا وثنا گوید یعنی سبحانک اللھم بخواند ودر قنیہ گوید کہ فاتحہ تر نیت دعا خواند تا بمذہب
امام شافعی رحمہ اللہ نیز درست باشد ثم یکبر بعد ازان تکبیر گوید ویصلی علی النبی صلی اللہ علیہ
وسلم وصلوٰۃ کہ بعد از دوم تشہد میخواند در نماز جنازہ او را نیز باید خواند در تکبیر دوم ثم یکبر ویدعو
وبعد ازان تکبیر سوم گوید ودعاء نماز جنازہ بخواند اللھم اغفر لحینا ومیتنا وشاہدنا وغائبنا
وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا اللھم من احییتہ منا فاحیہ علی الاسلام ومن توفیتہ منا فتوفہ علی
الایمان اللھم اغفر لھذا المیت وارحمہ وعافہ واعف عنہ واکرم نزولہ ووسع مدخلہ واغسلہ بالماء و
التسبیح والبرد ونقہ من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من الدنس وابدلہ دارا خیرا من دارہ
واہلا خیرا من اہلہ وزوجا خیرا من زوجہ وادخل الجنۃ واعذہ من عذاب القبر وعذاب النار
واگر این دعا را یاد نداشتہ باشد اللھم اغفر لی وللمومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات ولھذا
المیت واگر کودک باشد میت این دعا را بجای دعا معروف بخواند اللھم اجعلہ لنا فرطا واجعلہ لنا
اجرا وذخرا واجعلہ لنا شافعا ومشفعا واگر صغیرہ باشد اللھم اجعلہ لنا فرطا واجعلہ لنا اجرا وذخرا واجعلہ لنا
شافعا ومشفعۃ تمامہ خواند ومعنی فرطا انیست کہ پیش از وی کہ منزل را مہیا کنند وکار سازی
ابتدا میکنند ومعنی ذخرا انیست کہ ذخیرہ باد ومعنی مشفعا انیست کہ مقبول الشفاعۃ ثم یکبر
بعد ازان تکبیر چہارم گوید وبعضے گفتہ اند کہ این دعا خواند کہ ربنا اتنا فی الدنیا حسنۃ وفی الاخرۃ

حسنتہ وقنا عذاب النار وعذاب القبر وبعضے گفتہ اند کہ این دعا بخواند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ ہدیتنا واغفر لنا من لدنک رحمۃ انک انت الوہاب وبعضے گفتہ اند کہ این دعا بخواند سبحان ربک رب العزۃ عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد للہ رب العالمین اللھم لا تحرمنا اجرہ ولا تفتنا بعدہ واغفر لنا ولہ وسلم وسلام دہد بہر دو جانب آہستہ ونزد شافعی رحمہ بیک جانب سلام دہد ولا یرفع الیدین الا فی الاول ودست برنیارد در تکبیر در وقت تکبیر اول ونزد شافعی رحمہ در ہمہ تکبیرات دست برآرد ویقوم الامام بحذاء الصدر وبایستد امام در مقابل سینہ میت والاحق بالامامۃ السلطان واولی بامامت در جنازہ سلطان است اگر حاضر باشد واگر حاضر نباشد امام شہر ثم القاضی بعد ازان قاضی ثم امام الحی بعد ازان امام محلہ وقبیلہ ثم الولی بعد ازان ولی میت کما فی العصبات ہمچنانکہ در عصبات مقرر ست کہ اول پسر ست بعد ازان پدر پس ازان برادر پس ازان عم ویصح الاذن ودرست ست اذن کند وی دیگری را برای امامت فان صلی غیرہم پس اگر نماز گذارد بر میت غیر بادشاہ وقاضی وامام حی وولی یعید الولی انشاء را عادہ کند ولی نماز را اگر خواہد ولا یصلی غیر بعدہ باز نگذارند نماز را کسی دیگر بعد از ادای ولی اما اگر بادشاہ حاضر باشد وولی در حضور اقامت کردہ باشد وبادشاہ نگذاردہ باشد بادشاہ ولایت اعادہ دارد ومن لم یصل علیہ فدفن وآنکسی کہ نماز نگذاردہ باشد بر وے ودفن کردہ باشند او را صلی علی قبرہ نماز گذارند بر قبر او واگر نا شستہ دفن کردہ باشند اگر خاک نریختہ باشند بیرون آرند او را وغسل دہند ونماز گذارند واگر خاک ریختہ باشد بیرون نیارند ودر نماز گذاردن خلاف نیست اگر شستہ باشند ونماز نگذاردہ باشند ودفن کردہ باشند وخاک نریختہ باشند بجہت نماز گذاردند از قبر بیرون آرند وبروی نماز گذارند ودفن کنند اما اگر خاک ریختہ باشند بر قبر او نماز گذارند مالم یظن نفخہ مادام کہ در گمان نبرند کہ ریزیدگی

میت را و غالب ظن را اعتبار کند و نزد صاحبین رحمہما اللہ سہ روز اعتبار میکنند و در یزدی
میت و بزمان و مکان در فربہی و لاغری سر ما و گرما تفاوت میکنند و لم یجز رکبا و نماز جنازہ
روا نیست گذاردن سوار و کرہت فی مسجد جماعۃ و مکروہ است نماز جنازہ در مسجد کہ پنج
وقت بجماعت نماز میگذارند اگر میت را بمسجد در آورند خلاف خلاف مر شافعی رح و لو وضع المیت
خارجہ اختلف المشایخ و اگر میت را بیرون مسجد نہند و قوم در مسجد نماز گذارند مشایخ اختلاف
کردہ اند در کراہیت و عدم کراہیت ان و سن فی حمل الجنازہ اربعۃ و سنت ست
در برداشتن جنازہ چہار کس و جنازہ بفتح جیم میت را گویند و بکسر جیم تابوت را گویند
وان تضع مقدمہا علی یمینک ثم اخر علی یمینک و طریق جنازہ برداشتن انیست
کہ سی کند پیش جنازہ را بر دست راست خود کہ دست راست میت ست و دہ قدم بر دو و
بعد ازان موخر جنازہ را نیز بر دست راست گیرد و بکتف راست گیرد و دہ قدم دیگر نیز
ثم و کنا علی یسارک بعد ازان ہمچنین مقدم را بر کتف چپ نہد و دہ قدم دیگر برد کہ در
حدیث وارد ست ہر کس کہ چہل قدم تابوت بردارد چہل گناہ وی را کفایت شود بہ پشت
برداشتن و یا بچہار پایہ بار کردن مکروہ است و یسرعون بہا لا خبیا و بہ تعجیل برداشتہ
برند جنازہ را لیکن ندوند و المشی خلفہا احب و از عقب جنازہ رفتن بہتر ست خلاف
مر شافعی را رح و ابن مسعود فرمودہ فضیلت رفتن از عقب جنازہ بر پیش رفتن ہمچو فضیلت
فریضہ بر نافلہ و امام بقال گفتہ کہ پیش رفتن وقتی رواست کہ دور نرود از جنازہ مکروہ است
کہ در پیش روند از جانب راست کہ چپ و عقب کس نباشد و مکروہ است بر سر تابوت
ذکر بلند گفتن و قرآن بلند خواندن بلکہ بذکر و فکر مشغول باید بود در نفس خود و نیز میگویند مردمان را
کہ بگویند کلمہ شہادت را و کرہ الجلوس قبل وضعہا و مکروہ است نشستن قوم پیش

از کہ جنازہ را بر زمین نہند تا تعظیم میت بجا آوردہ باشند **ویلحد القبر** ولحد قبر را اگر باشد
ممکن واگر میسر نشود و زمین سست باشد ہمچنانکہ زمین مدینہ و زمین بخارا میان قبر را
شق کنند و میت را در انجا نہند ہمچنانکہ اختیار شافعی رح **ولحد** آنست کہ بر جانب قبلہ قبر
شق کنند و سقف او را مثل خانہ سازند و میت را در انجا نہند **ویدخل المیت فیہ** و در آرند
میت را در قبر **مما یلی القبلۃ** از انجا از جانب قبلہ باشد و تابوت را بجا در جانب قبلہ نہند
و میت را از تابوت بیرون اورند و بقبر می سپارند و نزد شافعی رح تابوت در پایانی بنہند و میت را بیرون
اورند و بالا کشند تا بقبر در آورند **ویقول واضعہ بسم اللہ وعلی ملۃ رسول اللہ** بگوید کسی کہ میت را در
قبر می آرد بسم اللہ وعلی ملۃ رسول اللہ یعنی بنام خداوند تعالی و بدین پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم ترا بقبر می سپارم
و نزد شافعی رح عدد آنان کہ میت را می آرند می باید کہ طاق باشد و نزد حنفی شرعا نیست طاق بودن بلکہ
ہر دو مساوی ست **ویوجہ الی القبلۃ** و متوجہ سازند میت را در قبر بسوی قبلہ **ویحل**
العقد یعنی بند ہا کہ بکفن میت بکشایند اللہم لا تحرمنا اجرہ ولا تعطفنا بعدہ **ویسوی**
اللبن و راست کنند قبر را بخشت خام **والعقب** وانی کہ کہنہ و مستعمل نباشد کہ نی کہنہ را
بعضے مکروہ داشتہ اند در قبر **ویجعل** قبر ہا وی پوشند قبر عورت را بجامہ تا وقتی کہ بخشت
پوشیدہ شود **ویکرہ الآجر والخشب** و مکروہ خشت پختہ و چوب در قبر کہ قبر جای ویرانی ست
و در زندست و جای استحکام نیست ولیکن مشائخ بخارا گفتہ کہ خشت پختہ مکروہ نیست از جہت
نشستن زمین بخارا کہ امام محمد فضل کرمانی تحری فرمودہ اند کہ اگر تابوت از اہن سازند
باکی نیست و ائمہ خوارزم فرمودہ اند کہ در زمین دیار ما بتابوت دفن کردن میت را باکی نیست
و در شرح جامع الصغیر گفتہ کہ اگر لحد متعذر باشد باکی نیست بتابوت دفن کردن لیکن باید
کہ در لحد میت در تابوت خاکہ ریزند در جانب راست و چپ و خشت نہند متصل وی

ویهال التراب وبعد ازان خاک ریزند در قبر ولا یسنم القبر ولا یسطح ومثل کوهان شتر سازند قبر را ومربع نسازند چنانکه قول شافعی ست وامام اعظم رحمهما الله بر سر قبر عمارت ساختن را مکروه داشته اند وامام ابو یوسف رح چیزی نوشتن را مکروه داشته اند وبعضے مشائخ گفته اند که باکی نیست سنگ چیدن وکتابت کردن وبر قبر جهت علامت ونشانه

باب الشهید

شهید را بجهت آن شهید میگویند که کلام الله گواهی داده است که او از اهل بهشت ست تا بجهت آنکه ملائک باکرام او حاضر می شوند نزدیک موت او یا بجهت آنکه او حاضر ست وزنده نزد خدای تعالی بحکم نص قرآن وهو مسلم طاهر بالغ ودر شرع شهید کسی را میگویند که مسلمان باشد وپاک باشد از جنابت وحیض ونفاس که موجب غسل اند بالغ دیگر می باید که بالغ باشد نه کودک قتل بحدید ظلماً که کشته باشد بحدید نیز بظلم که اگر بحد یا قصاص شرعی کشته شوند شهید نیست در شرع زیرا که بعدل کشته شده اند نه بظلم ولا یجب به مال واجب نشده باشد بآن قتل مال مثل قتل بخطا که موجب مال میشود وقتل بخطا موجب قصاص نیست اما اگر مال سبب دیگر واجب شود مصالح که درینصورت نیز می شده است وپدر که پسر خود را بکشد فرزند شهید ست یا آنکه درینصورت مال واجب ست وبجهت حرمت پدر قصاص ساقط ست وبا مستی که عقل نیز شرط کردی همچنانکه بلوغ شرط کرده است زیرا که نزد امام اعظم وطهارت وعاقل هر سه شرط است او وجد میتاً جریحاً فی المعرکة ولم یرتث وباید که شهادة وی کشته شده باشد یعنی از جراحت فائده از فوائد دنیا نگرفته باشد چنانکه مذکور خواهد شد وآنکسی که او را اهل حرب کشته یا قطاع الطریق یا اهل بغی بهر چه کشد شهید ست عنه غیر ثوبه جدا کنند از شهید غیر جامه وی مثل پوستین وجامه بر تخته در سلاح خود او را ویزاد وینقص ویتیم کفنه وزیاده کنند

برجامه وی اگر از کفن سنت کم باشد و کم کنند از گفته اگر زیاده باشد لا یغسل و نشویند
شهید را و با خون او دفن کنند و یصلی علیه نماز گذارند بر شهید خلاف مر شافعی را و
ید فن بدمه و دفن کنند شهید را بجوشش و غسل من وجد قتیلا فی مصر لا یعلم قاتله
بشویند کسی را که کشته باشد یابند در شهر و معلوم نباشد کشنده او جهت آنکه در نصورت
دیت واجب ست اما اگر در بیابان یابند که در نزدیکی ان ابادانی نباشد در وے
دیت واجب نیست او را نشویند اگر در وی اثر یابند و همچنین اگر قاتل معین دانند او را
نیز نشویند او جرح وارث یا مجروح شود و فائده دنیا که او را نیز نشویند باین باشد
او علج یا معالجه کنند او را او آواه خیمة یا بخیمه آورند او لقتلی من المعرکة حیا یا زنده
از معرکه بیرون آرند از جهت مداوا در نصورتها او را باید شست که فائده دنیا وی گرفته
در شهادت او نقصان شده او بقی عاقلا وقت الصلوة یا خود باقی ماند عاقل بعد
از جراحت مقدار یک وقت نماز که اکنون او را غسل باید داد و اگر عقل او زائل شده باشد
حکم شهید دارد نباید شست و نزد امام محمد یک شبانروز اگر زنده باشد بعد از جراحت او را باید
شست و نزد امام ابو یوسف اکثر یک شب و روز یک شب و روز را حکم یک شب و روز
میدهند در یک روایت او وصی بشی یا خود وصیت کند بچیزی بعد از جراحت شدن
از امور دنیوی او را نیز می شویند اما اگر با مور آخرت وصیت کند در شهادت وی نقصان
نمی شود او را شویند و صلی علیهم و نماز گذارند بر ین جماعت مذکور که ایشان را غسل میدهند
وان قتل البغی او قطع الطریق یغسل و لا یصلی علیه و اگر کسے را کشند جهت باغی
گروی یا راه زدن بشویند او را و بر وی نماز نگذارند و نزد امام شافعی رح بر وی نماز گذارند
و این حکم کس ست که در جنگ گشته شود و اما اگر بعد از جنگ تسکین یافته باشد او را کشند بر وی

نماز باید گذارد و اگر کسی خود را بخطا کشته او را غسل باید داد و بروی نماز گذارند و اگر بقصد خود را بکشد اصح آنست که بروی نماز گذارند و توبه وی قبول ست و زنان که بقصد جنگ میکنند و کشته می شوند حکم اهل بغی دارند و آنانکه نظاره ایشان میکنند نیز حکم ایشان دارند چونکه معاونت ایشان میکنند و اگر در ان حال ایشان را جراحت رسد و بعد ازان بمیرند که متفرق باشند بر ایشان نماز گذارند و امام ابو یوسف گفته اند که بر آن کسی که در شهر سلاح کشیده مکابره جنگ میکند یا متاع گرفته بمکابره به سران کشته شده بروی نماز نکنند و الله اعلم بالصواب

فصل صلوة الخوف - اذا اشتد خوف العدو و وقت که سخت شود ترس دشمن و نزد بعضی حاضر شدن دشمن بسنده است شدت خوف شرط نیست در جواز نماز خوف و نزد یک اکثر مشائخ نفس خوف که وجود گرفت نماز خوف جائز ست همچنانکه رخصت در مرتب بر سفر ست و نه بر مشقت سفر **صلی الامام** امته گرداند امام یعنی امیر لشکر طایفه را **نحو العدو و صلی** باخری بجانب دشمن و بگذارد بجماعتی دیگر رکعت فی الثنائی یک رکعت در نماز دو رکعتی مثل نماز بامداد و ظهر و عصر و عشاء در سفر و رکعتین فی غیره دو رکعتی گذارد در غیر دو رکعتی خواه سه رکعتی باشد خواه چهار رکعتی **و تنقلب** هذه الیه و بروند این طایفه بجانب دشمن **و جاءت** تلک و بیایند این طایفه که در جانب عدو برده اند و نماز نگذارده اند **و صلی** ما بهم ما بقی بگذارد انچه ابقی مانده از نماز ایشان **و سلم** وحده و امام تنها سلام دهد **و تصیب** هذه و بروند این جماعت الیه بجانب دشمن **و جاءة** الاخری و بیایند آن جماعت دیگر که اول نماز را با امام گذارده اند **و تمت** و تمام کنند نماز را تنها بلا قراءة بی قراءة چونکه اول نماز را با امام دریافته اند و امام قراءت خواند **اتم** الاخریها بعد ازان بجماعت بیایند و نماز تمام کنند با قراءت و باین طریق نماز خوف گذاردن وقتی ست که قوم خواهند که بیک امام گذارند و همه خواهند که در عقب سر دار لشکر

گذارند و یک جماعت دیگر از لشکر با امام دیگر هر یک ازین دو نوبت بجانب دشمن محافظت
نمایند و امام مالک روا فرموده اند که امام با یک طایفه دیگر رکعت را بگذارد و انتظار برد تا
دیگر رکعت را قوم گذارند تنها و بجانب دشمن روند و نگاه باین کنند تا آن جماعت آیند و یک
رکعت را با امام گذارند و امام سلام دهد و ایشان یک رکعت دیگر را بی امام گذارند و سلام دهند
نزد شافعی رح همچنین ست لیکن نزد وی سلام ندهد تا قوم یک رکعت گذارند و امام با قوم
سلام دهد و ازین مسئله کمال مبالغه و اهتمام فهم میشود و در امر نماز بجماعت که حق سبحانه و تعالی
در نص کلام خود این انواع حکم فرموده و دلیل مالک نیز می شود که امام مالک جماعت را فرض
میدارند و احادیث در وعید تارک جماعت بسیار ست و ان زاد الخوف و اگر زیاده شود خوف
که پیاده نتوان شد صلوار اکبا فرادی بگذارند نماز را سواره تنها با یماء باشارت الی ای
جهت قدر و بهر جانب که باشند همچنانکه در وقت که باران باشد و زمین گل باشد سواره نتوان
گذارد فریضه را اگر مرکب را روی بقبله نگاه توان داشت و اگر نگاه نتوان داشت مرکب را
روی بقبله بهر جانب که روی بیارد روا باشد و باشارت گذارد روا بود فرض را و نافله را
خود بی عذر بر مرکب رواست چنانکه مذکور شده سابقا و اگر مرکب در نماز برود باکی نیست
اما باید که خود در نماز دیرا نراند و یفسدها القتال والمشی والرکوب و فاسد میکند نماز خوف
را جنگ کردن و راه رفتن بغیر جانب دشمن و امام سوار شدن نیز فاسد میکند نماز خوف را
و اگر پیاده باشد و ترس باشد که ایستادن میسر شود در رفتن نماز نگذارد و خلاف مر شافعی را رحمه الله
و همچنین در وقت جنگ کردن نماز نیز نگذارد اگرچه در وقت فوت شود نماز را قضا کند و الله اعلم بالصواب

فصل صلوة الکعبة صح فی الکعبة الفرض والنفل رواست در اندرون خانه کعبه فریضه
و نافله خلاف مر شافعی رح که فریضه را روا دارد نه نافله را که و امام مالک رح روا نمی دارد

ونافلہ روا دارد وہمچنین نقل کردہ در ہدایہ ولو ظہر ظہر امامہ اگرچہ پشت مقتدی بجانب پشت امام باشد چونکہ در اندرون کعبہ بہر جانب رو آرند قبلہ است اگر تحری کند در نفی کہ قبلہ معلوم نباشد و داند کہ امام بجانب دیگری رو آوردہ نماز وی روا نیست خود را قبلہ اعتقاد کردہ وجانب امام را غیر قبلہ لاثمن جعلہ ظہرہ الی وجہ الامام روا نیست نماز مقتدی بہ پشت خود بجانب روی امام آورد چونکہ از امام در پیش می افتد واگر روی بروی امام ایستد ومقتدی رواست لیکن مکروہ است باید کہ امام میان خود وامام سترہ فرو گذارد تا مشابہ عابد صورت نشود واگر بر بام کعبہ نماز گذارد رواست باانکہ در پیش وی سترہ نباشد ونزد شافعی رحمہ اللہ اگر سترہ نباشد روا نیست وکرہ فوقہا ومکروہ است در نماز در بام کعبہ از جہت تعظیم کعبہ وان اقتدوا احوالہا وبعضہم اقرب الیہا سن امام صح واگر اقتدا کند با امام در گرد خانہ کعبہ وبعضے مقتدی بان نزدیکتر باشند بدیوار کعبہ از امام رواست ان لم یکن فی جانب اگر نباشد آنکسی کہ بدیوار کعبہ نزدیکتر ست در جانب امام زیرا آنکہ تقدیم بر امام لازم می آید اگر در جانب امام باشد وبکعبہ نزدیکتر نباشد از امام واللہ اعلم

کتاب الزکوة

زکوة در لغت بمعنی بالیدن آمدہ است وبمعنی پاکی آمدہ است وہر دو معنی در زکوة شرع موجود است جہت آنکہ سبب زیادتی مال میشود در دنیا عوض میدہد خدا تعالی در آخرت ثواب عظیم گناہان پاک میشود کہ ان الحسنات یذہبن السیئات وقال اللہ تعالی واللہ یعدکم مغفرة منہ وفضلا وہی لا تجب الا علی حر مکلف این زکوة واجب نمیشود مگر بر آزاد پس واجب نشود بر بندہ خواہ بندہ خاص باشد خواہ مکاتب خواہ مدبر مکلف باید کہ باشد یعنی کہ عاقل وبالغ باشد پس کودک ودیوانہ کہ یکسال متصل مجنون باشد کہ اگر یک روز

درسال عاقل شود زکوۃ بروی واجب میشود همچنانکه یک روزه رمضان اگر بهوش آید
روزه تمام ماه بروی لازم میشود مراد از یوم خوردی از سال وماه است وامام ابو یوسف
همچنانکه در مذهب حنفی بر کودک عشر خراج وصدقه وفطر وقربانی ونفقه کسی که موت وی
بود از بنده ومنکوحه لیکن از گوشت قربانی کودک نخورند وتصدق نکنند بلکه صرف وی
کنندی مالک ملکا تاما که مالک باشد بلکه تام را که خلل نباشد در وی پس بر قرض دار
واجب نشود زیرا که بجهت قرض خلل در ملک وی واقع می شود چون صاحب دین میتواند
که از مال بے قضا وبے رضای وی ستاند پس ملک وی تام نباشد واین علامت عدم
ملک ست وحکم امانت دارد نزد امام اعظم بر عورت زکوۃ واجب نمی شود در مهر او اگرچه شوهران
معین شده وقبض کند آنها را لانصاب نام باشنده مالک باشد زکوۃ بروی واجب شود
وهو اما بالثمنیۃ از یاش مال زکوۃ یا ثمین ست که طلا و نقره باشد که قابل بآرایش است
چون سال بروی بگذرد بالسوم یا بجریدن در چراگاه در اکثر سال او یا بنسنیۃ التجارۃ
یا بنیت تجارت در کالاها ومتاعها مع الحول باگذشتن یکسال بروی ونزد بعض
الزکوۃ واجب ست بعد از سال فی الحال اگر تاخیر کند آثم ست هر وقت ونزد امام محمد
مردود الشهادت ست ونزد بعضی تمام عمر وقت اداء زکوۃ است که هر وقت که میدهد
او اداء است نه قضا اگر تمام عمر مال تلف شود ضامن نیست زکوۃ را اگرچه تقصیر کرده باشد
فاضل عن حاجۃ الاصلیۃ که زیاده باشد آن مال زکوۃ از حاجت اصلیه صاحب مال
مثل مسکن ولباس ومرکب سواری وآلات وکار فرمودن وخدمت کار وغیر از ضروریات
پس بر سرای که مسکن ست وجامهای پوشیدنی ومرکب سواری وبندها که بخدمت
مشغول اند وسلاح وآلات که کاری میفرمایند وکتابهای که مطالعه میکند وهر چه مشغول

بحاجت

بحاجت اصلیه است حکم معدوم دارد وعن دین مطالبه من عبد وبايد که فاضل باشد
ازدین که حق طلب باشد بر بندگان را دران پس اگر دین باشد که بتمام مال او فرا رسد زکوة
واجب نیست واگر دین زیاده باشد آن زیاده را زکوة دهد اگر بمقدار نصاب رسد ودین
که مانع زکوة است مثل قرض وثمن مبیع وضمان وتاوان چیزی که تلف کرده باشد ویا دیت
جراحت وهر عورت ونفقه کسی که بوی قرض کرده باشند خواه این از نقود باشد وخواه مکیل
موزون وخواه غیر ان وخواه نقد باشد وخواه نسیه آن دین وبعضے گفته اند که هر
عورت اگر غریمت ادا نباشد مانع زکوة نیست جهت آنکه در عرف آن را قرض نمیدارند تا خود
دین معدوم باشد لیکن غنا دارد حق طلب باشد مثل زکوة حیوانات وزکواة مال تجارت که حق طلب دران
مر بادشاه وحاکم را ثابت ست ونایب ایشان را پس آن نیز حکم واعیان عباد دارد ومانع
وجوب زکوة است دین زکوة دین خراج وعشر اما دین که از جهت عباد حق طلب نباشد
آنرا مثل دین مراو کفارت وصدقه فطر وجوب حج وقربانی که مانع وجوب زکوة نیستند و
مصنف در شرح وقاده دین زکوة را مانع وجوب زکوة نمی دارد لیکن خلاف مشهور است
ونزد زفر رح دین زکوة مانع وجوب زکوة نیست پس اگر کسی را دویست درم وهشتاد سال
بروی گذرد واجب می شود بروی چهار صد درم وهر سال پنج درم بعضند زفر ونزد شافعی رح
دین مانع وجوب زکوة نیست فلا یجب علی مکاتب پس واجب نمی شود زکوة بر مکاتب
بجهت آنکه مکاتب بنده است تا یکدرم از بدل کتابت او باقی مانده پس تبعد حریت
وتعبد بلکه نام نیز او خارج می شود ولا یعد الوصول لامام کان ضمارا وندا زبرای
روزها که مال ضمار بوده یعنی نهان نیز زکوة واجب نمی شود از برای ایام گذشته چونکه
امید نداشت آنرا او در ملک او نبوده کمفقود وهمچون مالی که گم شده باشد مالک اورا

یا خود در دریا افتادہ باشد یا خود در صحرا دفن کردہ باشد او را و فراموش کردہ باشد
آن موضع را یا انچہ در خانہ باشد یا پسر دفن کردہ باشد زکوۃ بردی واجب ست اگرچہ یکان
او را نداند و اما انچہ در زمین خود ما کرم خود دفن کردہ باشد اختلاف ست مشائخ را در وجوب
زکوۃ بران و مجود لا حجۃ لہ و ہمچون مالی کہ در دیہ در دہنہ منکری باشد و گواہ نداشتہ باشد
و چند محل بران گذاشتہ و بعد ازان فرار کردہ برای سالہای گذشتہ زکوۃ واجب نمی شود
و ہمچنین ست مال مغصوب کہ بعد از چندگاہ بدست آید و ماخوذ مصادرۃ و ہمچنین ست
مالی کہ گرفتہ باشند از کسی بظلم و بعد ازان بوی دہند برین مال نیز برای سالہاے
گذشتہ زکوۃ واجب نمی شود و درین مسئلہ خلاف کردہ اند امام زفر و شافعی رحمہما اللہ و اگر
مالی بر کسی باشد کہ مقر باشد باخود و گواہ داشتہ باشد گواہ عادل یا خود قاضی عالم
باشد بران دین زکوۃ فریضہ است بیک روایت از امام محمد و بیک روایت امام محمد آنست زکوۃ واجب
نمی شود با وجود گواہ و علم قاضی بجہت آنکہ ہر گواہ عادل نمی باشد و ہر قاضی عادل نمی باشد
و در خصومت پیش پیش قاضی رفتن درست ست دینہ و گواہ بر نفس خود موجب
اثبات دین نمی شود بخلاف اقرار **شروط النیۃ وقت الاداء** و شرط ست نیۃ کردن
در وقت اداء کہ امر الٰہی بجای می آورم و برای طلب رضای خداوند تعالی میدہم این
مال را بالفقراء **اول العدل** یا خود نیت زکوۃ کند در وقت جدا کردن مال زکوۃ کہ اکنون
در وقت دادن اگر نیت نکند و آن جدا کردہ برای زکوۃ را بالفقراء نیت از عہدہ فرض
زکوۃ بیرون می آید اما اگر نیت اداء زکوۃ کند در اول سال و آن مال را بالفقراء می دادہ باشد
آخر سال و در وقت دادن مال نیت نکند روا نبود زیرا کہ نیت باید کہ مقارن فعل باشد
و آن وجود نگرفتہ **الا ان یتصدق** بالکل مگر وقتی کہ تصدق کند تمام مال را کہ اگر نیت

زکوۃ نکند روا بود اکنون همچنین اگر دین را لفقرا داشته بوی بخشید بی نیت زکوۃ آن دین حساب میشود
اما از زکوۃ دیگر حساب نمیشود ولی نیت زکوۃ در وقت تسلیم بفقیر حاصل آنست که در زکوۃ دو فریضه
است نیت کردن و بمصرف شرعی رسانیدن **ویجب فی کل خمس من الابل شاۃ** واجب
ست در هر پنج شتر گوسفند تا بیست و چهار شتر **ثم فی کل خمس وعشرین** نیت مخاض
بعد ازان در بیست پنج شتر سه داده یک شتر بنت مخاض واجب میشود نیت مخاض شتر ماده
یک ساله را گویند که در دو سالگی در آمده باشد و شتر نر در زکوۃ روا نیست مگر بقیمت و در ثلثین
زکوۃ شتر ماده می باید **وفی ست وثلثون** بنت لبون و در سی و شش بنت لبون
واجب میشود و بنت لبون شتر ماده است که دو سال بروی گذشته باشد و در سال سوم در آمده
باشد و این بنت لبون بجهت آن میگویند که مادر او بجهت گذشتن دو سال از ولادت
او شیر در آمده بجهت زائیدن بچه دیگر و اول راست مخاض بجهت آن میگویند که بعد از گذشتن
یک سال مادر او بزائیدن بچه دیگر میرسد پس زیادتی که بسبب آن مر فریضه می شود
یازده باشد **وفی ست واربعین** حقۃ و در چهل و شش شتر حقه واجب می شود و حقه شتر
ماده است که سه سال تمام بروی گذشته باشد و در چهارم در آمده باشد و او را حقه بجهت آن
گویند که در وقتی که سه سال شد سزاوار و مناسب ست که او را بار کنند و سود میکند و زیادتی
بغیر فرض میکند در نصورت ده باشد **وفی احدی وستین** جذعة و در شصت و یک
شتر تا هفتاد و پنج شتر جذعة واجب می شود و جذعة آنست که چهار سال تمام بروے
گذشته باشد و در پنجم در آمده و زیادتی که بغیر فریضه میکند پانزده است و کمتر از چهل گوسفند
یا بز چیزی واجب نمیشود **وفی ست وسبعین** بنتا لبون و در هفتاد و شش دو بنت
لبون واجب می شود تا نود و یعنی دو شتر دو ساله ماده که دو سه سالگی در آمده باشد **وفی**

وفی احدی وتسعین حقتان الی مائۃ وعشرین دو در نود و یکیشتر دو شتر حقہ یعنی
دو شتر مادہ بسہ سالہ کہ در چہار سالگی در آمدہ باشد تا صد و بیست واجب می شود ثم فی
کل خمس شاۃ بعد از صد و بیست در ہر پنج کہ زیادہ می شود یک گوسفندی باید داد تا
وجب منعدم کہ آن دو شتر بسہ سالہ است کہ در چہارم سالگی در آمدہ باشد وفی خمس وعشرین
بنت مخاض وچون بہ بیست و پنج رسد آن زیادہ بر صد و بیست یک بنت مخاض واجب
می شود یعنی شتر مادہ یک سالہ کہ بدو سالگی در آمدہ باشد پس در صد و چہل و پنج دو
شتر حقہ یعنی سہ سالگی تمام و شتر سالہ ہم واجب می شود وفی مائۃ وخمسین ثلثا در صد
و پنجاہ یک شتر یعنی شتر حقہ یعنی سہ سالہ کہ در چہارم سال در آمدہ باشد واجب می شود ثم
شیائف الغرض کالاول بعد ازان ازل گرفتہ شود ہمچون اول پس در ہر پنج زیادہ
شود گوسفند واجب می شود سہ شتر حقہ ہمچنین تا بیست و پنج وچون بیست و پنج بنت
مخاض واجب می شود تا سہ حقہ وچون بصد و نود و شش رسد در وی چہار حقہ
واجب میشود تا دویست لیکن بعد از صد و پنجاہ جذعہ واجب نمیشود واز شش حقہ نمیگذرد بخلاف مادون
مائۃ کہ در شصت و یک جذعہ واجب میشود وعشرا وفی کل ست واربعین الی خمسین حقۃ پس زیادہ
کردہ می شود در ہر چہل و شش تا پنجاہ و یک حقہ پس در دویست چہار حقہ واجب می شود در
ہر پنج کہ بر دویست کہ زیادہ می شود گوسفند واجب می شود در دویست و پنج بنت مخاض زیادہ میشود
در سی و شش بنت لبون در ہر چہل و شش حقہ پس چون بدویست و پنجاہ شود پنج حقہ
واجب می شود بر ہمین قیاس وفی ثلثین بقرا تسع در سی گاو و یک تبیع یعنی یک
گاؤ و یک سالہ نرا و تبیعہ با گاؤ یکسالہ مادہ وانرا بجہت آن میگویند کہ ہنوز تابع مادر ست
تا یک سال و در زکوۃ گاو نر و مادہ یکسان ست وفی اربعین سنۃ در چہل گاو

یکسن یعنی گاؤ دوسالہ نر کہ در سہ سالگی در آمدہ باشد او سنہ یا مادہ دوسالگی در آمدہ باشد
وفیما زاد فحسب در انچہ زیادہ شود بر چہل حساب کنند پس اگر یک گاؤ زیادہ شود بر چہل
گاو چہار یک دہ یک قیمت پس دو واجب می شود و اگر دو زیادہ شود نصف دہ یک
قیمت بسنہ واجب می شود و ہمچنین ست حساب الی ستین تا شصت و در یک روایت
از امام اعظم رحمہ اللہ آنست کہ از چہل کہ زیادہ شود چیزی واجب نمی شود تا پنجاہ و در پنجاہ
گاو یک گاو دو سنہ و چہار یک قیمت سنہ مائلث تبیع و در یک روایت از امام اعظم رحمہ اللہ
آنست کہ تا شصت رسد چیزی واجب نمی شود و قول امام ابو یوسف و محمد رحمہما اللہ اینست
ثم فی کل ثلثین تبیع او تبیعۃ بعد ازان چون شصت رسد عدد معتبر یک گاو یک سالہ کہ
در دو سالگی در آمدہ باشد واجب می شود نر یا مادہ و چون از شصت زیادہ شود چیزی
واجب نمی شود تا بدہ نرسد آن زیادہ و چون بدہ رسد و فی اربعین در چہل گاو سنہ
یک گاو دو سالہ کہ بسہ سالگی در آمدہ باشد واجب می شود پس در شصت دو گاو یک
سالہ و در ہفتاد و یک گاو دو سالہ و یک سالہ و در ہشتاد دو گاو دو سالہ و در کمتر از چہل گوسفندے
یا بر چیزی واجب نمی شود و فی اربعین ضانا او معزا شاۃ و در چہل گوسفند یا بزیک
گوسفند یا بز واجب می شود ذکر و مونث در وی یکسانست بر ین کہ مرد انمیشود بوی روایت
کردہ است حسن از امام اعظم کہ روا نیست در زکوۃ مگر یک سالہ تمام و در یک روایت
از گوسفند اگر اکثر سال بر وی گذشتہ باشد در زکوۃ رواست و قول امامین و شافعی رح
موافق این قول امام اعظم ست و فی مائۃ واحدی و عشرین شاتان و در صد
و بیست و یک دو گوسفند واجب می شود و فی مائتین ثلث شاۃ و در دویست و یک
سہ گوسفند واجب می شود و فی اربع و مائۃ اربع و در چہار صد چہار گوسفند واجب میشود

ثم فی کل مایۃ شاۃ بعد از چہار صد گوسفند در ہر صد کہ زیادہ می شود یک گوسفند واجب میشود وفی کل فرس من الاناث او المختلط دینارا او ربع عشر فیما نصابا و در ہر اسپی از اسپہا مادہ یا اسپہاے کہ مخلوط باشند دینار واجب می شود از زر سرخ ہژدہ دینار ہفت مثقال باشد یا خود چہار یک قیمت او را باید داد در ہر دو ویست درم پنج درم وجوب زکوٰۃ در اسپ نزد امام اعظم ست اما نزد امام ابو یوسف و شافعی و امام محمد رحمہم اللہ در اسپ زکوٰۃ نیست و فتوی بر نیست و بادشاہ زکوٰۃ اسپ را بتکلف نمی تواند گرفت بخلاف سائر سوم ولا یجب الا فی السایمۃ و واجب نمی شود زکوٰۃ مگر در چہار پای چرندہ در در چراگاہ ای المکتفیۃ بالرعی فی اکثر الحول یعنی در حیوانی کہ کفایت مونت او بچریدن باشد و در چراگاہ در اکثر در عی یکسب دار زنجیر یست کہ بجرد او را چہار پا خواہ خشک باشد خواہ تر کہ اگر بیشتر او را علف دہند و در صحرا سیر دادہ نباشد زکوٰۃ واجب نمی شود ولا فی الصغار الا تبعا للکبار و در خردان واجب نمی شود زکوٰۃ مگر بہ تبعیت کلانان پس شتر بچہ و گوسالہ و برہ زکوٰۃ واجب نمی شود تنہا مگر بہ تبعیت کلانان اما اداء زکوٰۃ از کلانان کردن رواست نہ از خردان پس اگر سی و نہ برہ باشد یک گوسفند یکسالہ را بزکوٰۃ می باید داد نہ برہ را و ہمچنین ست در شتر بچہ و گاو برہ و این قول زفر ست از امام اعظم ست رضی اللہ عنہ و قول امام محمد ست رح و قول اول امام صغار کلمہ کبار دآورند در وجوب زکوٰۃ اگرچہ مخلوط نباشد و قول امام ابو یوسف و امام شافعی رحمہما اللہ آنست کہ در صغار واجب میشود از جنس ایشان ولا فیما یعمل و واجب نمی شود زکوٰۃ دران مال کہ بعمل مشغول است خواہ شتر خواہ گاو برای کشت و زراعت بکار اند یا شتر کہ برای بار نگاہ داشتہ یا در خانہ علف چرانند و بصحرا سیر ندہند و از امام مالک رحمہ اللہ آنست کہ در حیوانی کہ بعمل مشغول

است واجب ست زکوٰۃ دادن والواجب الوسط واجب در زکوٰۃ میانہ است نہ اندازہ
ادنی فان لم پس اگر یافت نشود و در مال زکوٰۃ میانہ یاخذ العامل مع الفضل بگیرد
عامل زکوٰۃ فروتر باز یادتی قیمت میانہ برادنی اولا الاعلی ویرد الفضل یا خود اعلی
بگیرد و رد کند زیادتی را کہ بر میانہ دارد لیکن شارح گفتہ کہ صواب آنست کہ مخیر مالک باشد
نہ عامل زکوٰۃ دہد ونصاب الذہب عشرون مثقالا ونصاب طلا کہ زکوٰۃ بران واجب
میشود بیست مثقال ست ہر مثقال بیست قیراط ہر قیراطی پنج جو والفضۃ مائتا درہم
ونصاب نقرہ دو ویست درہم ست کل عشر سبعۃ مثاقیل کہ ہر دہ درم ہفت مثقال
باشد کہ دو ویست درہم صد وچہل مثقال باشد اگر ازین کم باشد زکوٰۃ واجب نمیشود فمجب
بربع العشر معمولا او تبرا پس زکوٰۃ در طلا ونقرہ چہاریک از دہ یکیست خواہ آن طلا ونقرہ
مضروب باشد یعنی سکہ دار یا خود تاب باشد مثل شوشہ یا آلات وآوانی وزیور ومثل آن
معمول باشد ذی کل خمس زاد علی النصاب بحسابہ و در ہر پنج یک زیادہ شود بر نصاب
بحساب آن گیرند پس اگر چہل درم بر دو ویست درم زیادہ شود یکدرم گیرند ونزد شافعی رح
وصاحبین رح ہر چہ زیادہ شود خواہ پنج یک نصاب رسد خواہ نرسد بحساب ازان گیرند
ویعتبر الغالب ومعتبر ست در دراہم ناسرہ فان غلب الغش بقوم پس اگر غالب شود
غش قیمت کنند او را اگر قیمت او بنصاب طلا ونقرہ رسد زکوٰۃ گیرند اگر نیت تجارت داشتہ
باشد بآن لافی غیر ما مر زکوٰۃ واجب نیست در غیر آنچہ گذشتہ از حیوانات ونقدی کہ طلا
ونقرہ باشد واز حیوانات شتر وگوسفند ونر واسپ در یک روایت الا بنیۃ التجارۃ مگر
بہ نیت تجارت عند تملکہ مع الاشارۃ نزد مالک شا ان مال را اگر مالک شریک باشد بسبب
کہ غیر میراث باشد اگر بمیراث دہد شود اگر چہ نیت تجارت کند زکوٰۃ واجب نمیشود پس بایکلم

در وقت حدوث ملک نیت تجارت باشد که اگر بعد ازان نیت کند موجب زکوٰۃ نمی شود و در ارث هر چند که در وقت حدوث ملک هم نیت تجارت زکوٰۃ واجب نمی شود اذا بلغ قیمۃ نصابا وقتی که برسد قیمت آن مال بنصاب من احدهما از یکی از طلا و نقره انفع للفقیر که نافع تر باشد فقیر را یعنی اگر نفع فقیر دران زیاده باشد که بطلا قیمت کنند باید که بطلا قیمت کنند و اگر نه نقره و نفع فقیر بیشتر باشد باید که بنقره قیمت کنند آن کالا را و یجوز دفع القیمۃ و جائز ست دادن قیمت فی الزکوٰۃ والفطر در زکوٰۃ و صدقہ فطر والکفارۃ والعشر و در کفارت سوگند و در رده یک محصولات عشری والنذر و در اندر نیز بقیمت دادن روا ست خلاف مر امام شافعی را رح که اگر در پنج شتر قیمت گوسفند بدهند نزد امام اعظم رحمہ اللہ روا ست اما نزد امام شافعی رح گوسفند بجنس باید داد والهلاک بعد الحول لیسقط و هلاک شدن مال زکوٰۃ بعد از سال ساقط میگرداند حصه او را که هلاک شده و اگر تمام هلاک شده حصه زکوٰۃ تمام ساقط می شود اگرچه تقصیر کرده و تاخیر کرده ادا زکوٰۃ و نزد شافعی رح اگر قادر بوده بر ادای زکوٰۃ و تقصیر کرده ضامن ست والزکوٰۃ فی النصاب لا العفو و زکوٰۃ در نصاب واجب ست نه در انکه بعفو ست که آن چهار ده است از چهل مثلا فیجب بنت مخاض پس واجب ست بنت مخاض یعنی شتر ماده یکساله که در دو سالگی در آمده باشد ان هلک اگر هلاک شود بعد الحول خمسة عشر من اربعین بعد از گذشتن سال پانزده شتر از چهل شتر و یضم المستفاد و ضم کرده شود انچه زیاده می شود و وسط الحول در میانه سال الی نصاب من جنس سوے نصاب که از جنس آن مال باشد همچنانکه بکسے را دو ویست درم باشد که بروی سال گذشته باشد و در میان سال درم بران افزود آنرا نیز ضم کند بآن دو ویست درم و از مجموع سی صد درم زکوٰۃ می باید داد اما اگر از جنس مال زکوٰۃ نباشد ضم بکند باز زکوٰۃ و یضم الذهب الی

سید الفقہ

الفضة وضم کند طلا را بنقره بقیمت تا تمام شود زکوة همچنانکه کسی را صد درم نقره باشد
وپنج مثقال طلا که قیمت آن نیز صد درم میشود ضم کند طلا را بنقره وزکوة گیرند والعروض
الیهما بالقیمة وضم کند کالا را نیز بطلا ونقره بقیمت لاتمام النصاب برای تمام کردن
نصاب زکوة پس اگر کسی را ده مثقال طلا باشد آن داشته باشد به مثقال طلا ارزد
وبرای باشد آن کالا زکوة بروی واجب ست ونقصانه فی الحول ہدر بانقصان
که در مال زکوة واقع می شود درمیان سال ہدرست واعتبار ندارد وقتی که در اول سال
وآخر سال مقدار نصاب تمام باشد وزکوة واجب بود باوجود نقصان میان سال
ومال بدرست ویجوز تقدیمها وروا ست مقدم داشتن زکوة بحول برای یکسال
او اکثر یا زیاده همچنانکه کسی را دویست درم دارد وزکوة یکساله را ازوی ادا کند یا زیاده و
از یکساله را هم روا ست اما اگر زکوة تمام ندارد وزکوة یکساله را ازوی ادا کند یا زیاده
از یک سال را هم روا ست اما اگر زکوة تمام ندارد وزکوة دہد وبعد ازان مالک زکوة
شود روا نیست ودوم بار باید داد والنصب الذی نصاب وروا نیست زکوة دادن
برای چند نصاب کسی را که یک نصاب بیش ندارد همچنانکه شخصی دویست درم دارد
برای چند نصاب زکوة دہد بعد ازان که مالک شود چند نصاب را انچه پیشتر داده
روا ست واحتیاج اعاده نیست والله اعلم

فصل وینصب العاشر نصب کنند وبازدارند عشر گیرنده را علی الطریق لاخذ
زکوة التجار بر سر راه از برای گرفتن زکوة تاجران ومیتواند این عاشر که از اموال ظاہری
وباطن زکوة گیرد مثل طلا ونقره وجواہر که برای تجارت باشد وغیر آن فیاخذ بگیرد عاشر
من المسلم ربع عشر او مسلمان چہار یک ده بگیرند من الذمی ضعفه واز ذمی که امانت

داده او را بادشاه وقبول جزیه نموده دوچندان گیرد که از مسلمانان میگیرند که نصف
عاشر باشد وصدق مع الیمین وتصدیق کنند مسلمانان وذمی را باسوگندان
انکه الحول والفراغ من الدین اگر انکار کنند گذشتن سال را بر مال یا فارغ بودن
مال را انکار کند از دین او ادعیا ادا را الی عاشر آخر یعلم وجوده یا عود کنند مسلمانان
وذمی ادا کردن زکوة را بعاشر دیگر که معلوم باشد وجود ان درین سال او الی فقیر فی
غیر السوا یهم یا دعوی کنند ادای زکوة را بفقیر وسوگند خورند تصدیق کنند در غیر زکوة
حیوانات اما در حیوانات چون گرفتن بادشاه است او را تصدیق نکنند اما نزد امام شافعی تصدیق کنند
من الحربی وبگیرند از حربی یعنی تاجری که از دیار که حرب بلشد العشر وده یک گیرند ان
لم یعلم ما یاخذون منا اگر معلوم نباشد انچه میگیرند ایشان از تاجران وان علم
احد امثاله واگر معلوم باشد انچه ایشان میگیرند مانیز مثل آن میگیریم از ایشان انکان
بعضا اگر انچه ایشان میگیرند بعض اموال باشد واگر تمام باشد یعنی تاجران ما را
میگیرند عاشر ما تمام مال ایشانرا نگیرد بهت انکه غدر میشود وپیغامبر صلی الله علیه وسلم
ازان نهی کرده است ولم یاخذ منه وچیزی نگیرد وعاشر از حربی یعنی چیزی که از دیار حرب
آیدان لم یاخذ منا اگر چیزی نگیرند از تاجر وعشر خمر الذمی وده یک گیرند از شراب
ذمی لا خنزیره از خوک او یعنی اگر تاجری خمر داشته باشد قیمت نصف ده یک خمر درد
بگیرند وطریق شناختن قیمت او انست که از دو میان پرسند ونزد امام شافعی رح نه از خمر
نصف میگیرند ونه از خوک والا مانته واز امانت تاجر ترک کرده باشد تاجر یعنی از مالی که مضاربت
باشد یا بضاعت عشر بگیرند که امانت دارد نزد صاحبین وقول ابی یوسف انست که از
مضارب بنصف عشر گیرند از ذمی وعشر الحربی ثانیا من داره وعشر گیرند از عربی که

که دوم بار اگر بیابد از دیار خود دو بارش از یک سال و خمس معدن ذهبه و نحوه و پنج
یک بگیرند از کان طلا و مانند آن که تقرر و آهن و ارزیره و امثال باشد و کان آنرا گویند
که خدا در زمین آفریده است و کنز آنرا گویند که آدمی در زمین دفن کرده است و رکاز
هم کنز را گویند و هم کان را او وجد فی الارض خراج او عشر که یافته شود آن کان در
خراج یا در زمین عشر از دمر دو پنج یک باید گرفت اما در سرای خود یا بد کسی را چیزی واجب
نیست اما اگر در بیابان یابد که مالک نداشته باشد هم در وی پنج یک واجب ست
و باقیه للواجد و باقی مالک کسی ست که یافته آن لم تملک الارض اگرچه مالک نباشد.
زمین را که گنج در انجا یافته پنج یک گیرند و باقی را بیابنده دهند والا فلما لکها و اگر مالک
داشته باشد باقی را مالک دهند سغنی انچه از پنج یک زیاده اید ولا شئی فیه ان
وجد فی داره و چیزی واجب نیست در کان اگر بیابد او را در سرای خود و فی ارضه
روایتان و اگر در زمین خود یابد در روایت ست از ابو حنیفه رضی الله عنه یک روایت که در وی
چیزی واجب نیست و در یک روایت خمس که پنج یک ست واجب میشود و باقی ملک مالک زمین ست
ولا فی لولو و نه چیزی واجب نیست در مروارید که بیابد کسی و میگویند که بهار ازان باران که در صدف
افتاد و مروارید میشود و غیر نیز که یابد چیزی واجب نیست بعضی گفته اند که غیر از لنک و ریا حاصل
میشود بعضی گفته اند که گیاهی ست در دریا و بعضی گفته اند که سرگین حیوان بحری ست و نزد ابی یوسف
در مروارید و غیر و هر چیزی که از دریا حاصل آید پنج یک واجب میشود و فیروزج و جد فی جبل و در فیروزه
که یافته شود در کوه چیزی واجب نیست و اگر در خزاین کفار یابند فیروزه و غیر در مروارید پنج یک واجب
میشود در وی و در یاقوت و زمرد و مانند ان چیزها که مهر پذیر نیست و کنز فیه سمة الاسلام گنجی که در و
نشانه باشد مثل آنکه کلمه شهادت مکتوب باشد یا سورت یا آیات که از قرآن باشد کالنقط حکم

نقط دارد پس اگر وده درم ست یا زیاده آنرا نگاه دارد و سراغ کنند و اگر از وده درم کم ست تا سه درم یک ماه سراغ کنند و اگر از سه از درم کم ست تا یک هفته نگاه دارند و اگر از یک درم کم ست یک روز نگاه دارند و اگر فلس ست و مانند آن بر ست وجب نظر کند اگر صاحبش را بیند بوی دهند و اگر ازین مدت مذکور طالبش یافته نشود بخود صرف کنند اگر فقیر باشد و تصدق کند اگر غنی باشد و اگر بعد ازان صاحبش ظاهر شود و بدو ثواب راضی نشود تاوان دهد و نقط آنرا گویند که از راه بردارند صاحبش معلوم نباشد و اگر خوف تلف باشد برداشتن وی واجب ست و ما فیه سمة الکفر وان گنجی که در و نشان کفر باشد همچنانکه نقش بت باشد مثلا خمس پنج یک گیرند ازان خواه در زمین خود یابند خواه در زمین غیر و خواه در زمین مهاج و باقیه و باقی که در چهار قسم دیگر ست للواجد ملک یابنده است ان لم یملک الارض اگر ملک نباشد ان زمین الا و اگر ملک کس باشد فللمختط مالکه مختط به راست ای المالک اول الفتح یعنی آنکسی که ملک وی ازین زمین در اول فتح اسلام بوده اگر آن مالک فتح اول معلوم نشود بهر مالک پیشین مالک شده باشد و اگر معلوم نشود در و مقدم مالک بوی دهند که یافته بعضی گفته اند که در بیت المال نهند تا صرف مصالح مسلمانان شود آن باقی پنج یک و رکان صحراء دار الحرب و گنج که در صحرا و دار حرب یابند کله لمستامن وجده همه آن ملک مستامن ست که یافته است اورا وان وجده فی دار منهار ده علی مالکها و اگر یابند آن رکاز را در سرای از د یار حرب بمالک آن سرا دهد آنرا وان وجد رکاز متاعهم و اگر یابد گنج از متاع خانه مثل جام یا اوانی و یا غیر آن از اموال کفار فی ارض ثم تملک خمس پنج یک بگیرند ازان یکسر گنج و باقیه للواجده و باقی آنرا بآن کسی دهند که یافته است و فی غسل ارض

عشر تہ او جبل و در عسل زمین عشری باشد کہ اگر خراجی باشد چیزی واجب نیست در عسل
امادر عسل کہ در کوہ حاصل شود و ثمرہ و در میوہ کوہی و ما خرج من الارض انچہ از زمین
حاصل میشود از انچہ زمین را مستعمل آن ساختہ باشد وان قل واگرچہ کم باشد عشر دہ یک
واجب ست ان سقاہ اگر آب دہند انچیز را سیح او مطر آب روان یا آب باران
واین مذہب ابو حنیفہ است و نزد امام شافعی رح در عسل زمین عشری چیزی واجب نیست
و نزد امام شافعی رح و صاحبین دہ یک واجب نمیشود در انچہ از زمین حاصل می شود مگر
وقتی کہ ان چیز را میوہ و ثمو باشد کہ باقی ماند زود تباہ نشود بہ پنج وسق برسد کہ وسق شصت
صاع ست و ہر صاعی چہار من کہ مجموعہ ہزار و دو یست من باشد بسنگ مکہ و یا کمتر باشد
نزد شافعی و صاحبین چیزی واجب نیست و ہمچنین در انچہ سال باقی نماند مثل سیب
و زرد آلو و شفتالو امرود و سبزیہا پیاز چیزی واجب نیست از صدقہ و نزد امام ابو حنیفہ
و رقعہ اگر سبز بری عشر از الفقیر صرف کند الا فی نخو حطب مگر در مانند ہیزم و گیاہ دنی
و انچہ در باغہا بروید کہ خود روی باشد نزد امام ابی حنیفہ چیزی واجب نیست مگر وقتی
کہ زمین عشر یا بان مستعمل سازند ہمچنانکہ زمین را بستان سازند یا علف زار یا درختان
و مثل ان کہ اکنون درنی و ہیزم و گیاہ نیز عشر واجب ست و نصف عشر ان سقی
بغرب او دالیتہ یعنی نصف عشر واجب می شود اگر آب داده شود بغرب کہ دلو بزرگ
یا دالیہ کہ دلویست در سر چوب ترکیب میکنند چوب کہ برنج میگویند دیگر سر او را زور میکنند
تا بالا آید و شخصی دیگر آن آب می ریزد و باز بچاہ میگذارد بلا رفع مون الزرع و این
دہ یک و نصف دہ یک واجب ست بی برداشتن مونت کسی ست مثل مرد دہقان
و بقر و مونت کوفتن و درودن و مانند ان بعضے گفتہ اند مونت را بردارند و از باقی دہ یک

دہند و ماء السماء و البیر و العین و آب آسمان و چاہ کہ در زمین عشری باشد و آب
دریا عشری عشریست اما آب چاہ و چشمہ کہ در زمین خراجی باشد خراجی ست و ماء انہار جوہا
العجم و خراجی و آب جویہا کہ کندہ اند مثل نہر ملک در راہ کوفہ از جانب بغداد و نہر سیر و جرو
آب مر خراجی ست این انہار و کذا الانہار الاربعۃ ہمچنین چہار جوی کہ مشہور ست
نیز خراجی ست عند ابی یوسف رح لا عند محمد نزد امام ابو یوسف نیز د امام محمد و آن
چہار جوی یک سیحون کہ نہر خجندست دیگری جیحون کہ خوارزم ست کہ بآب آمو مشہور ست
دیگر دجلہ است کہ در بغداد مشہور ست دیگر فرات ست کہ نہر کوفہ است اما نزد امام محمد این
نہار عشریست و ارض العرب و زمین عرب بتمام از حدیث ما اقضی محرکہ در یمن ست
در طول واز دہا و عالج تا شارق شام در عرض و ما اسلم اہلہ و آن موضع کہ مسلمان شدند
اہل آن موضع بی جنگ او فتح بغلبتہ یا فتح شدہ باشد بجنگ غلبہ اسلام و قسم
بین حشنا و قسمت یافتہ باشد میان لشکریان ما برسل غنیمت و البصرۃ و زمین بصرہ
عشرۃ عشریست این اراضی مذکور نزد ابی یوسف و السمواد و سواد کہ موصل ست
تا باغیان راوار غدیت ہا حلوان و ورا سواد بجمت آن میگویند کہ درخت و زراعت
بسیار ست دارد و ما فتح عنوۃ و آن موضع کہ فتح شدہ باشد بقہر و اقر اہلہ علیہ قرار دادہ
شدہ باشد اہل آن موضع را در وی لشکر اسلام قسمت نکردہ باشند او صالحہم یا مصالحہ کردہ
باشند امر لشکر بر ایشان خراجیۃ خراجی ست این موضع اگر باب خراجی آب دہند و اگر باب عشری
ابہ نورد عشری خواہد بود و اموات اجی معتبر بقریہ و اموات احیا کردہ شود صالح زراعت سازند
معتبر بقرب خود ست یعنی حکم آن موضع دارد کہ نزدیک اوست اگر آن موضع عشری باشد
اورا عشری سازند و اگر خراجی دارند و امام محمد گفت کہ اگر باب آسمان یا آب چشمہ کہ بیرون

آزندیا چاہ کنند یا آب جوہا کہ ملک کسی نباشد آب دہند عشر بیست و اگر آب جوہا کہ عاجم
کندہ اند مثل نہر ملک مثل خراجی خواہد بود اگر مردی احیا کند موات را اگرچہ نزدیکی یا اراضی عشری
باشد خراجی خواہد بود والخراج اما خراج مقاسمۃ و خراج دو قسم ست یکی خراج مقاسمہ بزمین
چیزی معین سازند کما یوضع ربع او نحوہ ہمچنانکہ مقرر کنند کہ از انچہ حاصل شود چہارم یک
گیرند یا مانند آنکہ سہ یکی ست یا ہمہ و نصف الخارج غایۃ الطاقۃ و نیمہ گرفتن غایت طاقت
است کہ زیادہ از نصف از حد طاقت خارج ست و اما موظفۃ و قسم دوم خراج موظف ست
کما یوضع عمر رضی اللہ عنہ ہمچنانکہ تعین کردہ امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ علی السواد
بر اہل سواد عراق و لکل جریب کہ شصت گز در شصت گز باشد بکردہ بادشاہ گزی کہ از حامہ
یک انگشت زیادہ است و گز حامہ شش مشت ست یلیقہ الماء کد سد باد آب و صالح
زراعت باشد آن جریب صاع یک کیل چہار من باشد از من مکہ من ہزار و شصیر از جو یا گندم
و در شرح طحاوی گفتہ چہار من از جنس انچہ باید داد کہ در ان جریب کاشتہ باشد و صاحب
کافی گفتہ کہ صحیح آنست و در ہم در یک درم نیز از خراج آن باید داد والجریب الرطبۃ و از برای
جریب خمسہ در ہم پنج درم باید داد والجریب الکرم والنخلۃ متصلہ و از برای جریب
از انگور و خرما کہ متصل و پیوستہ باشد یعنی تا کہ چنان یک دیگر پیوستہ و درختان خرما بیکدیگر
پیوستہ باشد کہ در میان ایشان زراعت نتوان کرد و ضعفہا دو چندان ست کہ دہ در ہم
باید داد و لا سواہ و برای انچہ غیر اینہا ست کہ مذکور شد مثل زعفران و غیران یا خرما انگور
باشد متفرقہ در حایط کہ متصل نباشد یعنی در میان آن درختان زراعت توان کرد لما یطیق
انچہ طاقت باشد بستانند والا خراج لو انقطع الماء واجب نمیشود اگر آب باز ایستد از زمین
خراجی او غلبہ یا غلبہ کند آب کہ صالح زراعت نماند او صاب الزرع آفت رسد بکشت

آب کہ آنرا دفع نتوان مثل سیر ماو ملخ و مانند ان خراج ساقط می شود اما اگر دفع آفت ممکن باشد مثل چریدن چہارپایان و یا آہو و مانند آن خراج ساقط نمیشود ویجب ان اعطلہا مالکہا وواجب می شود خراج اگر معطل گذارد زمین خراج را متصرف آن بی مانع شرعی اما اگر عاجز باشد مالک زمین ومؤنت زرع نداشتہ باید کہ حاکم آنرا بدیگری دہد تا زراعت کند وخراج کند از نصیب مالک ویبقی ان اسلم المالک اوشراہا المسلم و باقی می ماند خراج اگر مسلمان شود مالک زمین خراجی یا مسلمان بخرد او شراہا الذی یا بخرو زمین خراجی را ذمی یعنی کسی کہ زنہار خواستہ باشد وان یافتہ باشد و در دیار اسلام جزیہ میدہند او ان سری الکافر عشریۃ من مسلم یا بخرد کافری زمین عشری را از مسلمانان وضع الخراج وضع خراج کند بر کافری نزد ابوحنیفہ وابو یوسف دو عشر گیرند از کافری وبجای خراج بنہند ونزد امام محمد بر حال خود آن زمین عشری می ماند و در یک روایت از امام محمد آنست کہ بمصارف صدقات خرج کند انچہ ازان کافری گیرند دیگر روایت آنست کہ بمصارف خراج صرف کنند

فصل در بیان مصرف زکوۃ مصرف الزکوہ الفقیر ای من لہ ما دون النصاب مصرف زکوۃ فقیر ست یعنی آنکسی کہ او را اندک مال باشد کمتر از نصاب ومحتاج سوال نباشد والمسکین دیگر مصرف زکوہ مسکین ست ای من لا شی لہ یعنی آنکسی کہ ہیچ ندارد و محتاج سوال باشد ومذہب امام شافعی ویک روایت از امام ابوحنیفہ در معنی فقیر و مسکین عکس آنست کہ مذکور ست وآن در زمین ست اکثر سلف بر آنند ویک روایت آنست کہ فقیر ومسکین یکی اند نزد امام ابو یوسف وعامل الصدقہ دیگری از مصرف زکوۃ عامل صدقہ است یعنی کسی کہ او را تعین کردہ اند کہ زکوۃ وعشر را جمع کند از حساب

زکوة وصدقہ از عشر می تواند گرفت فیعطی بقدر عمله پس بدہند باو از مال صدقہ بقدر
عمل او چندان کہ معاش او وعیال ومددگاران اورا وفا کند ونزد امام شافعی رح انست
کہ هشت گیرد المکاتب دیگر از مصارف زکوة مکاتبہ است یعنی بندہ کہ خود را از خواجہ
خویشتن خریدہ واورا مقرر کردہ اند چندین مدتی آزاد باشی فیعان فی فکه رقبته پس یاری
کردہ شود او را در حبط شدن وخلاص کردہ اند از قید ہل کتابت ومدیون لا یملک نصاباً فاضلا
عن دینه دیگر از مصارف زکوة قرض دار است کہ مالک نباشد نصاب زکوة را کہ زیادہ باشد
از قرض وامام شافعی رح گفتہ است کہ کسی کہ از برای نشان فتنہ قرض کند از زکوة قرض او را ادا
کند اگرچہ مالک نصاب باشد وفی سبیل الله دیگر از مصارف زکوة فی سبیل الله ست
ای منقطع الغزاة عند ابی یوسف رح انکسی کہ از غزات باز ماندہ است بسبب ناداری نزد
امام ابی یوسف اورا از زکوة مدد کند تا بغزات قیام تواند نمود منقطع الحاج عند محمد رح
ونزد امام محمد بکسے دہند کہ از حج باز ماندہ باشد وامام محمد فی سبیل الله را کہ در آیت انما
الصدقات واقع شدہ باین تفسیر کردہ وامام ابو یوسف بمعنی اول ست وابن السبیل
دیگری از مصارف زکوة ابن السبیل ست کہ در ایت واقع شدہ ای من له لا معه یعنے
آنکسے کہ او را مال ست اما با او نیست فیصرف الی الکل او البعض پس صرف کند
زکوة را بہمہ این اصناف مذکور ویا ببعض صرف کنند وپس نزد امام شافعی رح روا نیست
تا باین ہفت نرسد اگر ممکن باشد تملیکا وشرط ست کہ زکوة دادن بر وجہ تملیک باشد
کہ ملک فقیر سازند زکوة را وبر سبیل روا نیست وہمچنین بکفن میت صرف کردن ومسجد بنا کردن
روا نیست وادای دین میت نیز روا نیست از زکوة سبب آنکہ میته را اہلیت تملیک نیست
لا الی من مینهما ولادة ہمچنین روا نیست زکوة دادن بکسی کہ میان ایشان نسبت

ولادت باشد کہ پدر باشد یا پدر پدر ہر چند بالا رود و یا فرزند و فرزند ہر چند پائین آید زکوٰۃ
بایشان روا نیست اوزوجیۃ یا میان ایشان زوجیت باشد ہم زکوٰۃ روا نیست
کہ زن بشوہر دہد یا شوہر بزن دہد زکوٰۃ خود را و نزد صاحبین اگر زن زکوٰۃ مال خود را
بشوہر دہد رواست اما عکس روا نیست ولا الی مملوک و روا نیست زکوٰۃ دادن بکسی
کہ بندہ و ملک صاحب نصاب باشد و عبد عتق بعضہ روا نیست زکوٰۃ دادن بہ بندہ
کہ بعضے او را آزاد کردہ باشد وغنی و ہمچنین روا نیست زکوٰۃ دادن بغنی شرعی کہ
مالک نصاب باشد فاضل از حاجت خود کہ منزل و مسکن و جامہ پوشیدنی و خوردنی
یک سال و سلاح و آلات کسبست و رواست بکسی دہد کہ کمتر از مقدار نصاب در ملک
او باشد و اگرچہ صحیح البدن و کاسب باشد و مملوک روا نیست زکوٰۃ دادن بکسی کہ خواجہ
او غنی باشد مگر کہ مکاتب باشد و طفلہ و روا نیست زکوٰۃ بطفل غنی ولیکن اگر فرزند غنی
کبیر باشد و مالک نباشد زکوٰۃ باو دادن رواست و بنی ہاشم و ہمچنین روا نیست
زکوٰۃ دادن بہ بنی ہاشم کہ اولاد امیر المومنین علی اند و اولاد عباس و اولاد جعفر و اولاد
عقیل و اولاد حارث بن عبد المطلب و موالیہم و ہمچنین روا نیست زکوٰۃ دادن
بآزاد کردہ ہاشمی بنی ہاشم لیکن طحاوی گفتہ کہ درین زمان رواست بہ بنی ہاشم دادن
ولا الی و ہمچنین روا نیست زکوٰۃ دادن بذمی یعنی کافر کہ در میان مسلمانان باشند
بامان و جائر غیر ہا الیہ و رواست غیر زکوٰۃ را از صدقات بذمی خلاف مر شافعی رحمہ اللہ
و ابو یوسف الی من ظنہ مصرف اگر بدہد زکوٰۃ را بکسی کہ گمان ببرد او را مصرف زکوٰۃ
چنانکہ در وی قرینہ فقیر باشد یا گوید کہ من فقیرم یا کسے گوید کہ وی فقیرست فظہر انہ
مملوک بعد ازان ظاہر شد کہ مملوک اوست یعید ہا اعادہ کند زکوٰۃ را یا آنکہ مکاتب

او باشد وان ظهر موانع اخر الاء واگر موانع دیگر ظاهر شود اعاده نکند همچنانکه ظاهر شده که غنی ست یا هاشمی ست یا پدر او ست یا پسر او ست یا کافر ست و این وقتی ست که تحری و تامل کرده باشد و پیشتر رای اوان بوده باشد که مصرف ست اما اگر پیشتر رای اوان بوده باشد که مصرف نیست با وجود که بوی داده باشد یا بعد ازان ظاهر شود که مصرف نبوده اعاده باید کرد و ندب دفع مایغنیه عن السوال یوما و مستحب ست در ادای زکوة آن مقدار دادن که فقیر بان سوال مستغنی شود یک روز و طلا و نقره نجس بصدقه کردن بهتر ست که فلوس سازد و بفقراء تفرقه کند و کره دفع النصاب الی فقیره و مکروه است دادن که مقدار نصاب که دویست درهم ست بیک فقیر که غیر مدیون که قرض دار نباشد لیکن رواست خلاف مر امام زفر را که روا نمیدارد و نقلها بالآخر و مکروه است نقل کردن زکوة را بشهر دیگر جهت آنکه فقیر آن دیار ضائع میباشد الا الی قریبه مگر نقل کند بشهر دیگر برای خویش خود او هو من اهل بلده یا بکسی نقل کند که محتاج تر و سزاوار تر باشد از فقراء شهر او همچنانکه عالم باشد یا عابد پرهیزگار باشد یا بحکم و تعلیم علوم دین اشتغال داشته باشد پس اگر برای این جماعت نقل کردن مال زکوة مکروه نیست بلکه جایز

فصل صدقه فطر الفطر یعنی صدقه فطر که جهت قبول صوم رمضان و پاکی او از نقایص ست می باید داد من بر از گندم و ما یتخذ منه و هر چه از گندم گیرند مثل آرد و سویق و غیر آن و من زبیب نصف صاع و از مویز نصف صاع واجب ست از صاع عراقی چهار گیرد که نصف صاع دو من باشد و هر من چهل سیر و هر سیری چهار مثقال و من تمر او شعیر صاع و از خرما و جو یک صاع واجب ست و نزد صاحبین مویز جو و خرما یک حکم دارد و جایز منوان برآور و رواست دو من گندم دادن بوزن نه بکیل و یجب علی حر مسلم و واجب ست صدقه دادن و فطر بر آزاد مسلمان و نزد شافعی فریضه است که نصاب الزکوة

که او را نصاب مقدار زکوۃ باشد زیاده از مسکن و جامه و اسپ و سلاح و خدمت کاران
و نزد امام شافعی رح بر کسی واجب ست که قوت یکشب و روز دارد برای خود و عیال
خود بر هر دو واجب ست صدقه فطر وان لم ینم و اگرچه ان مال سال بر و گذرد و
بر و صدقه فطر واجب ست اگرچه زکوۃ واجب نیست تا سال نگذرد و همچنین اگر کسے سرای
دارد زیاده از مسکن خود یا زیاده یا آنکه از برای تجارت نباشد اگر قیمت او بنصاب میرسد
زکوۃ بر وی واجب نیست اما صدقه فطر واجب ست و به مقدار مال اگرچه زکوۃ واجب
نباشد متحرم الصدقة حرام میشود گرفتن صدقه و زکوۃ و یجب الاضحیة و قربانی واجب
میشود و نفقة الفقیر و نفقه خویشان محرم که فقیر باشند نیز واجب می شود بنفسه متعلق ست
به یجب یعنی واجب ست صدقه فطر دادن برای خود طفله فقیرا و برای طفل خود که فقیر
باشد و خادمه ملکا و برای خادم که در ملک او باشد و لو مدبرا اگرچه مدبر باشد که گفته
باشد بعد از مرگ من آزاد باشی و ام ولد باشد از وی فرزند داشت باشد او کافرا یا ان
مملوک او کافر باشد و نزد امام شافعی برای بنده کافر واجبست صدقه فطر دادند لا
الزوجة و برای زن واجب نیست صدقه فطر دادن ولده الکبیر و برای فرزند نیز
واجب نیست خلاف مر شافعی را و اگر برای ایشان ادا کند بے اذن ایشان نزد
ابی حنیفه نیز رواست جهت آنکه اذن عادتی ست اگرچه صریح نیست و طفله الغنی و برای
طفل غنی نیز واجب نیست که پدر بدهد بل من ماله بلکه از مال او باید داد خلاف مر محمد را
که نزد او از مال خود باید داد پدر را که از مال طفل بدهد ضامن ست نزد امام محمد و مکاتبه و برای
مکاتب خود نیز واجب نیست صدقه فطر دادن و بر مکاتب نیز واجب نیست چونکه بنده است
للتجارة و برای بنده که برای تجارت گذاشته باشد نیز صدقه فطر دادن واجب نیست

خلاف

خلاف مر شافعی راکہ نزد او صدقہ فطر بر بندہ تجارتی واجب ست وزکوۃ برای خواجہ وعبد لہ ابق وبندگہ گریختہ باشد واجب نیست برای او والا بعد عودہ مگر بعد از باز آمدن او کہ چون باز آمد برای ایام گذشتہ نیز واجب ست وعبد مشترک وبرای بندہ کہ مشترک باشد نیز واجب نیست صدقہ فطر خلاف مر شافعی را وکذا العبید المشترکۃ وہمچنین ست بندہ ہای مشترک نزد ابو حنیفہ خلافا لہما خلافا مر صاحبین راکہ نزد صاحبین برای بندہا ے مشترک صدقہ فطر باید داد بحصہ بعد ورؤس ایشان نہ ابعاض ایشان کہ اگر دو بندہ مشترک باشد ہر یکی از دو شریک یکی را صد وہند وسوم کہ مشترک باشد می ماند ونزد صاحبین بر و نیز صدقہ واجب نیست وبہمین قیاس اگر زیادہ باشد ویجب بطلوع فجر الفطر واجب ست صدقہ فطر بطلوع کردن صبح عید فطر ونزد شافعی رح بفرو رفتن آفتاب روز آخر رمضان واجب میشود کہ اگر در شب عید کسی مسلمان شود یا متولد شود نزد امام شافعی رح بر و واجب نیست واگر در شب عید بندہ یا فرزند او بمیرد نزد شافعی صدقہ فطر باید داد برای کہ مردہ ونزد ابو حنیفہ باید داد برای صدقہ فطر وجائز تقدیما ورواست مقدم داشتن صدقہ بر روز عید نزد خلف ایوب رحمہ اللہ بعد از دخول رمضان رواست ادا ء صدقہ فطر نہ پیشتر ولا یسقط ان آخر وساقط نمی شود صدقہ فطر اگر تاخیر شود از روز عید بعد ازان نیز واجب ست کہ ادا کند ہر چند مدت کہ تاخیر شدہ باشد

واللہ اعلم بالصواب

کتاب الصوم

صوم در لغت ترک مطلق ست ودر شرع ہو ترک الاکل والشرب والجماع ترک کردن از خوردن واشامیدن ست والوطی وترک وطی کردن ست من الصبح الی

المغرب از صبح تا شام کسی که اہل روزہ باشد مع النیۃ بانیت روزہ وحقہ التقرب
ونزدیکی بخدا و فرمان برداری او ویکی از اکابر از نظم کردہ بیت روزہ را. بفارسی بیت

در دل دارم تا بدارم فردا فرض رمضان ادا تقرب بخدا

ویصح اداء رمضان بنیۃ قبل نصف النہار الشرعی ودرست ست ادا روزہ رمضان
بنیت کہ پیش از نیم روز شرعی کند وروز شرعی از طلوع صبح ست تا غروب ونصف او ضحوہ
چاشت کہ بزرگ ای زوال کبری ست وشرط کہ نیت پیش از نیم روز باشد اگر روز بانیت
باشد چونکہ اکثر حکم کل دارد در بسیاری از احکام ودر مختصر قدوری گفتہ کہ تا زوال نیت روا ست
لیکن صحیح روا ست اول ست ونزد امام شافعی در روزہ نیت کردن در شب شرط ست
ونیت نفل ونیت روزہ رمضان روا ست خلاف مر شافعی رح ونیۃ مطلقۃ ونیت مطلق
نیز ادا رمضان روا ست ہمچنانکہ نیت روزہ فردا کند وفرض ونفل قصد نکند وواجب
آخر وروا ست ادا بنیت واجب دیگر ہمچنانکہ قضا یا کفارت بانذر نیت کند الا فی السفر
مگر در سفر کہ در حال سفر او مرض در حالی کہ مریض باشد کہ اگر نیت واجب دیگر کند ازان
واجب واقع می شود نہ از رمضان خلاف مر صاحبین را کہ وکذا النفل والنذر المعین
وہمچنین ست یعنی مثل روزہ رمضان ست در احکام مذکورہ روزہ نافلہ وروزہ نذر معین
چنانکہ گوید خدای راست بر من کہ روزہ دارم اول ماہ رجب درست ست ادا روزیت کہ پیش
از نصف نہار شرعی باشد وبہ نیت مطلقہ ہم روا ست کہ بی قید گوید کہ فردا روزہ میدارم
الا فی الاخیر مگر در صورت اخیر کہ واجب دیگر ست کہ روزہ نفل و روزہ نذر معین حکم روزہ
رمضان ندارد پس اگر در شب از واجب دیگر نیت کند ازان واقع واجب می شود ورنہ از نفل
یا نذر معین وشرط للقضاء وشرط ست در روزہ قضا والکفارۃ والنذر مطلق کفارت

و نذر مطلق آن ست این که شب نیت کند و یعین و تعین کند که نذر ست یا قضا یا کفارت
والنفل یوم الشک و روزه نافله روز شک که روز سیم شعبان ست که احتمال این دارد که
آخر شعبان باشد یا اول رمضان که آسمان غبار داشته باشد یا یک کس عادل گواهی دهد
که یا دو کس فاسق و گواهی ایشان یکره ایشان قبول نکرده باشند افضل فاضل تر
ست روزه شک مذکور لمن وافق صوما یعتاده وللخواص مر آنکس را موافق افتد
روزه که عادت داشته باشد همچنانکه روزه او دوشنبه یا پنجشنبه باشد و روزه شک آن
روزه بود روزه داشتن فاضل ست کالمفتی والقاضی و مانند مفتی و قاضی که ایشان
کیفیت نیت را می دانند پس افضل آنست که روزه شک ندارند و نیت نفل بے نذر
ندود در نیت والفطر غیرهم و غیر خواص که عام وان سند بعد نصف النهار بعد از نیم
روز تا نیم روز انتظار برند و نخورند و نیت روزه کنند و کره ان نوی واجبا و مکروه است
اگر نیت کند روزه شک را واجب خواه رمضان نیت کند یا واجب دیگر ولا صوم لو نوی
ان کان الغد من رمضان فانا صائم درست نیست اگر نیت کند که فردا اگر از رمضان
باشد پس روزه دارم والا فلا و اگر رمضان نباشد روزه ندارم باین نیت
روزه روز جشنه چون بر سبیل تردد ست و کره لو تردد بین صوم رمضان وغیره و مکروه است
اگر نیت به تردد کند میان روزه رمضان و غیر رمضان همچنانکه گوید فردا اگر رمضان باشد
از رمضان میدارد و اگر نباشد نافله یا قضا یا نذر یا مثل آن فان کان من رمضان
یقع علیه پس اگر باشد آن روزه رمضان از رمضان واقع شود و آن روزه درینصورت
وقتی که نیت اصل وجود گیرد والا متنفل پس اگر رمضان نباشد نافله خواهد بود مگر که از واجب
دیگر نیت کند که اصح آنست که از آن واجب واقع می شود و من رای هلال صوم او

فطر وحده یصوم وان رد قوله وآنکس که بیند ماه روزه را یا ماه عید را تنها
روزه دارد و در ماه روزه واگرچه قول او را رد کند واگرچه قبول و در هلال فطر اگر قول او را
رد کند روزه دارد واگر قبول کنند افطار کند پس عبارت خالی از تکالیف نیست وان افطر
قضا ولا کفارة واگر افطار کند قضا لازم ست نه کفارت ونزد شافعی اگر افطار باین طور
کند که بعورت نزدیکی کند و در این صورت هم قضا ست وهم کفارت وقبل غیر عدل ولو
قنا وامراة قبول کند قول یک کس را که عدل باشد اگرچه آن کس بنده باشد یا زن باشد
یا کسی باشد که او را حد قذف شده باشد یعنی برای دشنام محض حد زده باشد وتوبه کرده
باشد للصوم مع الغیم برای روزه وقتی که آسمان با ابر باشد در وقت دیدن ماه وشرط
مع غیم للفطر نصاب الشهادة وشرط ست با ابر برای عید کردن نصاب که در شرع
برای گواهی مقرر ست آن دو مرد آزاد یا یک مرد آزاد و دو زن آزاد ولفظها ولفظ
شهادت نیز شرط ست وبمجرد خبر کافی نیست والعدالة ودیگر عدالت ست لا الدعوی
لیکن دعوی شرط نیست ولا غیم وقتی که آسمان بی ابر وغبار باشد جمع غطیم جمع عظیم
شرط ست در ماه روزه وماه عید وبعضی گفته اند که اهل کثرت اهل محله اند و یک روایت
از امام ابو یوسف پنجاه مرد ست ونزد امام محمد حد تواتر شرط ست وطحاوی گفته که گواهی
یک کس را قبول کنند اگر از بیرون شهر آید وگواهی دهد وبا برجای بلند بوده باشد خلیفه
ایوب رح که پانصد مرد در بلخ کم ست چون زمین هموار کم تفاوت ست وبعد صوم ثلثین
بقول العدلین حل الفطر وبقول عدل لا وبعد از سی روزه روزه داشتن بقول دو
گواه گواهی دهند بر دیدن ماه روزه بعد ازان که سی روز روزه دارد واگر ماه را نه بینند
هم روا ست که افطار کنند واگر یک گواه گواهی دهد بر ماه رمضان وعدل باشد وبر گواهی

او سی روز روزہ دارند روا نیست بے ماہ دیدن و عید کردن امانزد امام محمد روا است
کہ او فطر را حکم عید میدہد و الاضحی کالفطر و عید اضحی آن حکم عید رمضان دارد در احکام مذکورہ
فصل در انچہ موجب فساد صوم من جامع او جومع فی احد السبیلین یعنی کسی کہ
جماع کند یا با او جماع کند یکی در یکی از دو راہ کہ پیش و پس ست خواہ انزال شود خواہ نشود بر و
قضا و کفارت واجب می شود اگر عورت مریوم گرچہ با شد بر وی کفارت نیست چو بی اختیار
است و اگرچہ در اول بی اختیار با شد و در آخر راضی ہم کفارت نیست بر وی **او اکل او شرب** غذا
او دواء و یا چیزی خورد یا اشامد اگرچہ از خمر و او با شد عمدا بالقصد با شد در ین افعال مذکورہ قضا و
کفر قضا کند و کفارت نیز دہد و در جمیع صور مذکورہ و نزد امام شافعی رح در اکل و شرب کفارت نیست
کالمظاہر مثل مظاہر یعنی کفارت صوم مثل کفارت ظہار ست کہ بندہ آزاد کردن ست اگر تواند و اگر نتواند دو ماہ پیوستہ
روزہ دارد و اگر نتواند شصت مسکین را طعام دہد نزد امام شافعی رح میان این مخیر ست و نزد امام مالک مخیر نیست
و تتابع در صوم شرط نیست پیش ایشان **و ہی** با فساد صوم رمضان لا غیرہ این
کفارت مذکورہ بفساد کردن صوم رمضان ست پس صوم کہ غیر رمضان با شد و قضا
فقط و قضا لازم میشود بی کفارت **ان افطر** اگر افطار کند خطا بخطا نہ بقصد و روزہ
را بیاد داشتہ با شد ہمچنانکہ مضمضہ نہ میکند آب بجائش فرو رود او مکرہا یا باکراہ افطار کند
نہ باختیار او **ظن انہ لیل** یا بگمان آنکہ شب ست و حالانکہ صبح شدہ با شد او **وصل دواء**
الی جوفہ یا بر سد دارو باندرون روزہ دارد او دماغہ یا بر سد دارو بمغز سر او در گوش
خود چکاند یا آب در درون گوش او رود و نزد بعضے روزہ تباہ نشود اگر در دہن گوش او
در آید باتفاق روزہ تباہ شود **من غیر المسام** از غیر مسلم یعنی از نیجہاے مو
اگر باندرون میرسد روزہ تباہ نمی شود ہمچنانکہ در آب غسل میکند و خنکی باندرون آدمی میرسد

ضرر نمی رساند بر روزہ اما اگر بالا یا از پایا آب باندرون او رسد روزہ تباہ می شود او بلغ
حصاۃ یا فرود بر در روزہ دار سنگ ریزہ را با اہن یا خستہ خرما کہ در نصورت نیز لازم ست
بی کفارت او تقیا و یا بقصد قی کند چنانکہ دہان پر میشود قضا لازم شود و اگر کمتر میگذارد
پری دہن نزد امام ابو یوسف قضا لازم نشود لا ان غلبت قضا لازم نیست اگر قی
کند بے اختیاری آید روزہ تباہ نشود او افطر تاسیا و ہمچنین روزہ تباہ نشود و اگر
بفراموشی خوردہ باشد یا بیاشامد یا جماع کند خلاف مر مالک را اما شیخ سفیان ثوری اگر
جماع کند بفراموشی روزہ تباہ شود او احتلم یا احتلام شود در روزہ تباہ نشود انظر
فانزل یا نظر کند در صورت جمیلہ و انزال شود روزہ تباہ نشود اما اگر در نظر دوم انزال آید
تباہ شود او دخل غبارا یا دراید گردی او دخان یا دودی او ذباب یا مگس حلقہ
در کلوی روزہ دار روزہ تباہ نشود اما اگر فرود در و تباہ شود اما اگر باران یا برق بحلق رسد
اصح انست کہ فاسد نشود ولو وطی بہیمۃ او فی غیر فرج اگر بچہار پایہ نزدیکی یا وطی کند
در غیر فرج مثل ران عورت و در حدیث کہ پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ملعون ست
کہ بحیوان نزدیکی کند باید دست آب منی بیرون آرد و قبل او لمس ان انزل قضا
یا بوسہ زند یا مساس کند کہ انزال شود در نصورت مذکور قضا لازم می شود نہ کفارت
ولا یفسد باکل ما فی اسنانہ اقل من حمصۃ و فاسد نمیشود بخوردن انچہ میان دندان
باشد چون کمتر از مقدار نخود باشد و در مقدار نخود زیادہ قضا ست نہ کفارت الا اذا خرج
من فمہ ثم اکل وقتی کہ انچہ کم از نخود ست از دہان بیرون آرد و بعد از فرود بردا کنون
روزہ تباہ شود ولا باس باکل سمسمۃ مصفا و ہمچنین فاسد نمی شود روزہ خوردن
کنجدی بطریق خاویدن کہ چون بجا دیدن در دہان متلاشی شود و بمعدہ نرسد اگرچہ

در حلق طعم کنجد را در یابد فاسد نمیشود اما اگر کنجد را پراکنده درست فرو برد فاسد میشود و مختار آنست که کفارت نیز لازم می شود **وعود القی** بفسد ان کثر و باز گشتن قی فاسد میکند روزه را اگر بسیار باشد یعنی آن مقدار که دهان پر شود اگرچه بقصد باز گرداند و **عند محمد ان اعید** و نزد امام محمد اگر قی را باز گرداند فاسد میکند اگرچه پری دهان نباشد **واکره الذوق** و مکروه ست در روزه چیزی چشیدن **ومضغ شیء** خاییدن چیزی نیز مکروه است **الا طعام صبی** ضرورت مگر طعام که برای کودک خاییدن اگر ضرورت باشد **والقبلة** و مکروه است بوسه زدن روزه داران **خاف** اگر بترسد از انزال **واگر ایمن** باکی نیست و از ابو حنیفه رح روایت کرده اند دست در کردن و مصافحه و بر هنه سودن زن را بشهوت نیز مکروه است اگر خوف انزال باشد **لا السواک** مکروه نیست مسواک کردن اگرچه تر باشد یا او را تر کنند خواه اول روزه خواه آخر روز و نزد امام شافعی رح در آخر روز مکروه است مگر مسواک کردن **والکحل** همچنین مکروه نیست سرمه کشیدن **والدهن** روغن در بروت مالیدن نیز مکروه نیست **وشیخ فان** و پیری که بجان رسیده باشد **وبمرتیه** فنا نزدیک باشد **عجز عن الصوم** و عاجز باشد از روزه داشتن **افطر واطعم لکل یوم مسکینا** افطار و طعام دهد برای هر روزه که افطار کرده یک مسکین را **کالفطرة** مقدار که برای صدقه فطر میدهند کا از گندم دو من مزجو چهار من **ویقضی** ان قدر توانا کند اگر قادر باشد بروزه داشتن **وحامل او مرضع خافت** من نفسها او ولدها و عورت که بچه در شکم دارد یا بچه را شیر میدهد اگر ترسد بجهت روزه داشتن ضرر خود یا بر فرزند خود و سبب گرسنگی و تشنگی بعضے گفته اند که مراد از مرضعه دایه است بجهت آنکه بروی واجب نیست طفل بخلاف مادر که بروی واجب ست شیر دادن طفل مگر وقتی که پدر را یاد کند از گرفتن دایه

و مریض خاف زیادة مرضه و بیماری که بترسد زیاده شدن مرض خود را و درین اشارت
است که اگر تن درست از مرض نرسد افطار نتواند کرد و زیادتی مرض را باختیار خود داند و
یا بقول طبیب والمسافر و مسافر نیز وقتی که در اول صبح نیت سفر کرده باشد اگر در میان روز
نیت سفر کرده آنروز افطار کردن روا نیست افطروا و قضوا بلا فدیت افطار کنند این
جماعت و قضا کنند بی آنکه فدیه دهند و صوم سفر لا یضر اجب روزه داشتن در سفر
اگر ضرر نکند بهتر است بخلاف مریض اگر ضرر نکند روزه در مرض افطار روا نیست و ان اصح
او قام و اگر صحت یافت مریض یا مقیم شد مسافر ثم مات بعد از آن مرد مریض با آن
مسافر فدی وارثه ما فات فدیه دهد وارث او از آن چه فوت شده باشد آن روز آن
میت ان عاش بعده بقدره اگر زنده بود از عقب صحت یا اقامت بقدر آنچه فطار کرده
و از ایام روزه همچنانکه ده روز روزه خورده بود در مرض یا در سفر بعد آنکه صحت یافت یا مقیم
شده بزیست و قضا نکرده و بمجرد وارث او از مال او آن ایام را فدیه دهد روزه را دو من
گندم والا فبقدرهما و اگر بقدر ایام افطار نه زیست آن مریض و مسافر آن مقدار فدیه دهد
وارث که زنده بود بعد از صحت یا بعد از اقامت و شرط الایصا و شرط است وصیت
کردن را واجب شدن فدیه بر وارث اگر وصیت نکند وارث بخود فدیه دهد روا است
لیکن واجب است وصیت نزد امام شافعی رح بی وصیت نیز بوارث فدیه دادن
واجب است و نقد من الثلث و درست است وصیت کردن که از ثلث باشد
یعنی از سه یکی مال بیرون آید و نزد امام شافعی از تمام مال بیرون کند فدیه نماز و روزه را
و فدیة کل صلوة کصوم یوم و فدیه دهد هر نمازی مقدار فدیه یک روزه روزه است
که دو من گندم باشد و نزد بعضی یک شبانروز نمازی را بر یک روز روزه است از قول

اول اصح ست وعبادته غیره لا بجزیه وعبادت کردن دیگری بر است او را کفایت
نمیکند پس اگر کسی نماز و روزه او را قضا کند روا نیست خلاف مر شافعی را ویلزم النفل
بالشروع ولازم می شود نماز نافله و روزه نافله بشروع کردن در انکه اگر او را تمام نکند
قضا لازم آید خلاف مر شافعی را الا فی ایام المنهیة مگر که شروع در روز منهی نافله واقع
شود که آن پنج روزه است که بشروع لازم نمیشود ای یوم الفطر والاضحی من الثانی
بعده یعنی روز اول عید رمضان و روز اول عید قربان ست یا سه روز بعد از ثلاث
یک روایت از صاحبین آنست که در این ایام خمسه نیز اگر شروع کند و فاسد کند
قضا لازم می شود وصح النذر فیها لیکن افطر وقضا و درست ست نذر کردن روزه در این
ایام خمسه لیکن افطار کند و قضا کند وان صام صح اگر روزه نذر را در این ایام بدارد روا ست واز
عهده نیز بیرون آید ویفطر بعذر ضیافة وافطاری تواند کرد روزه نافله را بعذر مهمانی خواه
او مهمان کسی شود یا کسی مهمان او شود وفی ذخیره گفته که سزاوار آنست که بعد از زوال
افطار نکند مگر بخدمت فرمان برداری مادر و پدر و یک روایت آنست که روزه نافله بعذر
ضیافت نیز می تواند کرد و بعد ازان قضا کردن لازم ست اما روایت تن اصح ست و
یمسک بقیته یعنی باز ایستد در باقی روز بحرمت حرمت رمضان وموافق صائمان مسافر
قدم مسافری که مقیم شود و بشهر خود رسد وحائض طهرت وحائض که از حیض پاک شود
نیز در باقی روز از خوردن باز استد وصبی بلغ وکودک که بالغ شود نیز در باقی روز از خوردن
باز استد وکافر اسلم وکافری که مسلمان شود نیز در باقی روزه را دارد و چیزی نخورند وبعضی
گفته اند که این امساک واجب ست وبعضی گفته اند که مستحب ست ولا یقضی هذان و
قضا نکنند این دو تن یعنی کودک که بالغ شده باشد و کافری که مسلمان شده باشد آن روز را که اول

آن روز اہل فرض نبوده اند ویک روایت از امام ابو یوسف آنست که اگر پیش از زوال
از اہل شده اند قضا کنند کودک وکافر مسلمان شده بخلاف حائض ومسافر که ایشان
قضا باید کرد آن روز را که از اہل فرض شده اند وتیمم مقیم مسافر وتمام کند آن روز را مقیم
که دران روز مسافر شده وتیمم وهمچنین تمام کند اگر اول مسافر بوده ودر آخر روز مقیم شده
ولو فطر لا کفارة واگر افطار کند آن روز را کفارت واجب نمی شود وهمچنین قضا لازم می شود
وجنون کل الشهر ودیوانگی تمام ماه رمضان ساقط کننده روزه است واحتیاج قضا
لازم نیست **لا البعض** نه بعضے ماه اگر در بعضی ماه رمضان دیوانه بیهوش باشد ودر بعضی بهوش وعاقل
قضا بروی لازم ست **وان عمی ایاما قضاها** اگر بیهوش شد چند روز قضا کند آن روزها الا ایو ما نواه
مگر روزے که نیت روزه کرده بیهوش شده خواه این مجنون در تمام ماه باشد وخواه در بعضے ماه
فصل الاعتکاف یعنی مداومت وملازمت مسجد برای عبادات سنة موکدة سنت موکده
است که پیغامبر صلی الله علیه وسلم بران مداومت نموده اند ساقط می شود وبعضے گفته اند
مستحب ست واولی آنست که در رمضان در ده اخیره ده روزه نشیند فارغ برای عبادت
وهو مکث صائم فی مسجد جماعة نیته واین اعتکاف در شرع بودن روزه درست در
مسجد جماعت برای عبادت بانیت اعتکاف ومسجد جماعت آنست که امام وموذن داشته
باشد که اقامت صلوة خمسه کند به جماعت **واقل یوم** واقل اعتکاف یک روز ست
در روایت حسن از امام ابو حنیفه ویک روایت آنست که اعتکاف نفل که نذر کرده باشد
روز شرط ست ویک روز هم لازم نیست وقول صاحبین آنست واقل این یک ساعت
است وصورت اعتکاف نفل آنست که بمسجد در آید بی نذر اعتکاف تا آن زمان که در مسجد ست
ثواب اعتکاف دارد چون از مسجد بیرون رفت اعتکاف تمام شود وقضا لازم نیست نزد

آنکہ صوم را شرط نمیداند در اعتکاف فیقضی پس قضا کند اعتکاف من قطع فیہ آنکس
کہ ترک کند اعتکاف را دران روز نیت کردہ و تمام نرسانیدہ ولا یخرج الا لحاجۃ الانسان
و بیرون نیاید از مسجد مگر برای قضاء حاجت انسانی کہ بول و غایط است او الجمعۃ یا از برائے
نماز جمعہ بعد الزوال بعد از گذشتن زوال اما رود من بعد منارۃ آنکسی کہ دور باشد منارہ او
از مسجد جامع فوقتا یدرکہا پس وقتی بیرون رود کہ خطبہ نماز جمعہ را دریابد و یصلی
السنن و بگذارد سنتہا در مسجد جامع ولا یفسد بمکثہ اکثر من ذلک و فاسد نمی شود اعتکاف
اگر مکث کند در جامع بیشتر از انکہ نماز جمعہ بگذارد و اگرچہ یک شبانروز باشد اما خلاف مستحب است
فان خرج ساعۃ بلا عذر فسد و اگر بیرون رود از مسجد یک ساعت بی عذر فاسد می شود
و نزد صاحبین تا زیادت از نصف روز بیرون نرود فاسد نمیشود و اگر بعد از بیرون رود مثل
ویران شدن مسجد یا بعذر مرض یا بفراموشی یا باکراہ فاسد نمیشود یاکل و یشرب و ینام
و یبیع و یشتری فیہ و می تواند در اعتکاف مسجد خورد و بیاشامد و خواب کند و خرید و فروخت
کند انچہ او را ضروری باشد اما اگر برای تجارت خرید و فروخت کند مکروہ است بلا احضار
مبیع و باید خرید و فروخت در مسجد کہ اعتکاف نشستہ چنان بکند کہ مبیع را حاضر نکند در مسجد
بلکہ در وقت بیع می باید کہ مبیع در مسجد حاضر نباشد لا غیرہ یعنی غیر معتکف باید کہ این در مسجد
افعال نکند ولا یصمت و باید کہ خاموش ننشیند در اعتکاف قرب اعتقاد نکند اما از برای استراحت
خاموش بودن روا ست یعنی گفتہ اند کہ خاموش بودن کہ ممنوع ست آنست کہ نذر کند کہ سخن نکند و بعضے
گفتہ اند کہ مراد آنست کہ خاموش کند کہ مطلق سخن نگوید این نوع خاموش ممنوع نیست ولا یتکلم الا بخیر باید کہ
سخن نگوید مگر بخیر و یبطلہ الوطی و باطل میکند اعتکاف را مجامعت کردن ولو باللیل اگرچہ باشد در شب
او ناسیا او بفراموشی باشد و وطیہ فی غیر فرج باطل در غیر فرج کند مثل تفخیذ او قبلہا و لمس

ان انزل وبوسه ولمس نیز اعتکاف را باطل کند اگر انزال شود بسبب وإلا فلا اگر انزال نشود اعتکاف باطل نمیشود ببوسه ولمس وان حرم اگرچه حرام ست این بوسه والمراة تعتکف فی بیتها عورت اعتکاف نشیند در خانه خود دران موضع که نماز پنج گانه میگذارد واز امام اعظم رضی الله عنه روایت کرده که اگر عورت در مسجد جماعت اعتکاف نشیند رواست لیکن در خانه فاضلتر ست وصحیح آنست پس اگر در مسجد نماز جای خود اعتکاف نشمند آن موضع درحق وی حکم مسجد جماعت دارد که بعذر از ان موضع بیرون نیاید واگر حائض نباشد بیرون رود ولو نذر اعتکاف ایام لزم بلیالیها ولاء وان لم یشترط واگر نذر کند اعتکاف چند روز لازم می شود وان ایام بشبهای ان واگر اعتکاف نذر کند چند شب لازم می شود روزهای آن در ماه پیاپی وفی یومین بلیلتهما واگر نیت کند ونذر اعتکاف کند دو روز لازم می شود بشبهای آن نیز پس ابتداء اعتکاف از شب کند وروایت ابی یوسف آنست که شب روز اول داخل نیست وصحیح بنیة النهار ورواست نیت روز تنها اگر نذر کند اعتکاف یک روز پیش از صبح بمسجد درآید تا وقت غروب آفتاب در مسجد باشد وشب تنها اگر نذر کند در شب نیت درست ست نیت شب تنها کردن در صورتی که نذر اعتکاف دو روز زیاده کند

کتاب الحج

یا عبادت بدنی محض ست مثل نماز وروزه ویا مالی محض ست مثل زکوة زکوة یا مرکب ست از مال واز بدنی حج وحج در لغت قصد ست ودر شرع قصد کعبه است بشرائط مخصوصه فرض فرض کرده شد حج علی کل حر مسلم بر هر آزاد مسلمان که مکلف باصحیح عاقل وبالغ پس بر بنده وکافر وبر کودک ، وبر دیوانه واجب نباشد وکسی که بر جاء مانده یا مفلوج یا پا بریده باشد هم واجب نباشد وظاهر روایت از ابو حنیفه ودر یک روایت نزد صاحبین آنست که هر کسی

که مفلوج باشد بر جا مانده باشد حج واجب ست که اگر مالک زاد و راحله باشد از قبل ایشان باید
فرستاد که برای ایشان حج گذارد بصر دیگر می باید که بینا باشد و بر کور حج فریضه نیست و نزد
صاحبین آن مقدار باشد که توشه و مرکبی و کسی که او را بر داشته باشد حج برو فریضه نیست
که زاد و راحلة باید که او را توشه و مرکب باشد که ملک او باشد یا باجازت باشد و این زاد
و مرکب که در وقت خروج قافله باشد که اگر قبل زاد باشد معتبر نیست فضلا عما لا بد منه
و زیاده باشد آن توشه و مرکب از آنچه لابدی اوست مثل منزل سکون و خدمتکار و جامه و
اسپ و سلاح و غیر آن و عن نفقة عیاله الی حین عوده باید که فاضل باشد از نفقه
فرزندان خود تا رفتن و آمدن و از نفقه یک روز بعد از مراجعت در یک روایت از امام ابی یوسف
آنست که از نقود یک حبه بعد از مراجعت نیز فاضل تر می باید و در یک روایت بعضی گفته اند
که اگر تاجر ست باید که از راس مال تجارت او فاضل باشد و اگر دهقان ست از مصالح
دهقانی و علی هذا القیاس باید که آن توشه و مرکب زیاده باشد بر اسباب ضروری بر معیشت
و برای وجوب حج بر اهل مکه و حوالی آن مرکب شرط نیست مع امن الطریق با ایمن بودن
راه که این نیز شرط ست تا حج فرض شود یعنی باید که راه چنان باشد که غالب ظن در وی
سلامتی باشد و اکثر قافلها سلامت روند و اگر با قافله باشد میان مکه و منزل او اکثر جمهور
بدانند که عذر ست در عدم فرضیت حج و الزوج او المحرم للمرءة شرط ست شوهر یا محرم
دیگر برای فرض شدن حج مر عورت را خواه جوان باشد خواه پسر محرم آنکسی ست که نکاح
میان ایشان حلال نباشد بسبب خویش یا شیر خوردن یا مساس کردن و داماد شدن
باید که امین باشند بروی از فسق و خیانت که اگر فاسق باشد حج سبب محرمیت فرض نمی شود
اگر بنده باشد یا کافر باشد و اگر فاسق نباشد و امین باشد نیز حج فرض می شود

بجهت محرمیت وی نفقه وخرج محرم زن برزن ست در راه حج ان کان بینهما وبین مکة مسیرة سفر محرم درحق عورت وقتی شرط است که میان او ومکه مسافت سفر باشد که هژده فرسنگ ست ونزد امام شافعی رحمه الله علیه اگر باعورت عورتان که از اهل وبانت واعتماد همراه باشند محرم شرط نیست واگر محرم داشته باشد عورت ولا منع ونیست از سفر حج او ازنزد حنفی خلاف مر شافعی رح فی العمرة وحج در عمر یکبار فریضه است علی الفور یعنی بی مهلت فرض میشود این شرط که وجود گیرد نزد ابی یوسف ودر اصح روائتین از ابی حنیفه ونزد ابی یوسف اگر از سال اول سال دوم تاخیر کند گنهگار است ونزد امام محمد اگر چنان تاخیر کند که حج فوت آمده است ولو حرم الصبی مبلغ اگر احرام بندد کودک بعد ازان بالغ شود او عبد فعتق یا بنده احرام بندد وبعد ازان آزاد شود فمضی لم یعد فرضه فرض از گردن او ساقط نمیشود وخلاف مر شافعی رح ولو جدد الصبی احرام الفرض صحیح اگر بعد از بلوغ پیش از حاضر شدن بعرفات کودک تجدید کند احرام برای حج فرض درست است وفرض از ذمه ساقط شود ولا لعبد نه بنده بمحض یعنی اگر بنده تجدید احرام کند بعد از آزادی درست نیست ازوی حج اسلام ومحسوب نمیشود اما اگر فقیر حج گذارد بعد ازان او را آزاد کرد وراحله حاصل شدان حج که ادا کرده از حج فرض محسوب ست وفرضه الاحرام وفرض حج سه چیز ست اول احرام ست ونیته بجا آوردن امر الهی کردن ست والوقوف بعرفة دوم حاضر شدن ست بعرفات وطواف الزیارت سوم طواف خانه کردن برای زیارت خانه وواجبه وقوف حج وهو مزدلفه وواجبات حج پنج ست وقوف یعنی حاضر شدن ست بمزدلفه ونزد امام شافعی این نیز رکن ست والسعی بین الصفا والمروة دوم سعی کردن ست میان کوه صفا وکوه مروه ورمی الجمار سوم سنگ

انداختن

انداختن در مواضع ان طواف الصدر للافاقی چہارم طواف صدر ست مر افاقی را
یعنی غیر مکی را والحلق نجم حلق ست یعنی سر تراشیدن بوقت وغیر ہما سنن وآداب
وغیر از فرائض وواجبات ستہا ست وادبہا ست چنانکہ تفصیل کردہ شود انشاء اللہ تعالے
واشہرہ وماہای حج شوال وذی القعدہ وعشر ذی الحجہ ماہ شوال ست وماہ ذی القعدہ
دہ روز از ذی الحجہ ونزد امام مالک تمام ذی الحجہ پس طواف زیارت را اگر تاخیر کند تا آخر
ماہ ذی الحج نزد امام مالک رواست وکرہ احرامہ لہ قبلہا ومکروہ است احرام بستن
برای حج پیش ازین اوقات مذکورہ والعمرۃ سنۃ موکدۃ وعمرہ سنت موکدہ است
بعضے بداند کہ واجب ست ویک روایت انست کہ فرض کفایہ ست وہی طواف
وسعی واین عمرہ طواف ست گرد خانہ کعبہ را وفتن میان صفا ومروہ وجازت
فی کل سنۃ ورواست عمرہ در تمام سال ودر یک سال مکرر گذارد وکرہت یوم عرفہ
ومکروہ است عمرہ اگر گذارد در روز عرفہ وار بعۃ ایام بعدہا وچہار روز کہ بعد از عرفہ است
غیر عمرہ در وی مکروہ نیست مگر کہ قران کردہ باشد چنان کہ ذکر آن خواہد شد وان چہار روز
اول عید ست وسہ روز بعد ازان وکسی کہ احرام عمرہ بست اجتناب کند از انچہ اجتناب
میکند از احرام حج وانچہ در احرام حج وفا میکند در بطن نیز بجا آرد طواف خانہ وسعی میان
صفا ومروہ بجا آرد سر را تراشد از احرام عمرہ برون آید چون استلام حجر الاسود کند قطع
تلبیہ کند ومیقات المدنی ذو الحلیفۃ واحرام گاہ مدنیان موضع ذو الحلیفہ است
کہ از انجا تا مکہ دو ویست وہفت میل ست والعراقی ذات عرق میقات عراقیان
ذات عرق ست کہ از انجا تا مکہ روز راہ است والشامی جحفہ ومیقات شامیان جحفہ
کہ از انجا تا مکہ صد وپانزدہ میل ست والنجدی قرن ومیقات اہل نجد قرن ست

کہ ان کوہ ست شرق بہ عرفات والیمنی یلملم ومیقات یمنی یلملم است وان موضع
است آنجا تا مکہ دو فرسخ ست وحرم تاخیر الاحرام عنہا وحرام ست تاخیر کردن احرام
ازین مواضع مذکورہ لمن قصد دخول مکہ ہر کسی راکہ قصد در آمدن در مکہ باشد خواہ
حج وعمرہ آید وخواہ برای تجارت یا امر دیگر خواہ مقیم باشد وخواہ مسافر اما نزد شافعی
وقتی درین میقات احرام واجب ست کہ برای حج وعمرہ آید الا التقدیم یعنی مقدم داشتن
واحرام ازین مواضع احرام مکروہ نیست بلکہ افضل ست اگر بر نفس خود قادر باشد
کہ در محظورات نخواہد افتاد واحل لاہلہ واخلہا وحلال ست مر اہل وکسی راکہ در میقات
باشد دخول مکہ غیر محرمہ بمکہ بے احرام ومیقات الحل واحرام کسی کہ داخل احرام گاہ
باشد زین حل ست کہ میان احرام گاہ است واحرام لمن بمکۃ للحج والحرم واحرام
کسی کہ در حرم مکہ ساکن ست برای حج اگر احرام گیرد زین حرم ست کہ گرد مکہ معظمہ است
از جانب شرقی شش میل ست وللعمرۃ والحل واز برای عمرہ احرام گاہ زین حل
است پس کسی کہ در مکہ ساکن ست بیرون رود بزین حل واحرام بندد برای عمرہ ومن
شا ہ احرامہ وکسی کہ قصد احرام حج کند توضا وضو سازد وغسلہ احب واگر غسل
کند بہتر ست ولبس ازارہ ورداءہ طاہرین وبپوشد ازار ورداء پاک ورداء از زیر دست
راست در آرد وکرد کتف چپ اندازد کتف راست را برہنہ گذارد وتطیب و
بوی خوش استعمال کند بہر نوع بوی خوش کہ باشد وصلی شفعین ودو رکعت نماز
بگذارد وہر چہ خواہد بخواند در وی وقالہ المفرد وگوید مفرد یعنی کسی احرام حج تنہا بستہ
اللہم انی اریدالحج فیسرہ لی وتقبلہ منی یعنی ای بزرگ خدای بدرستی کہ ارادہ حج
کردہ ام بر من اسان کن واز من قبول کن ثم لبی ونوی بہا الحج وبعد ازان تلبیہ

گوید و نیت حج کند و هی تلبیه ان ست که بگوید اللهم لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملک
لک لا شریک لک یعنی استاده ام بخدمت و بندگی تو ای بزرگ خدای بعد از ایستادن
یعنی بسیار باری بعد از و هیچ شریک نیست مرترا و بدرستی که حمدها و صفتهای کامل و ملکها و نعمتها
مرترا ست خداوندا هیچ شریک نیست مرترا و لا ینقص منها ازین کلمات مذکوره چیزی کم نکند
و ان زاد جاز و اگر زیاده کند برین کلمات رواست فصار محرما پس گشت محرم بعد از گفتن
این کلمات و بمجرد نیت بتلبیه محرم نمیشود فتیقی الرفث پس محرم پرهیز کند از جماع و از سخن
فحش که در و ذکر زنا و جماع باشد و از سخن جماع که در حضور زن و الفسوق و از فسق و
معصیت نیز اجتناب کند همیشه و در حال احرام بیشتر مبالغه است در اجتناب از معاصی و
الجدال و قتل صید البر و نیز پرهیز کند محرم اینکه مجادله کند با رفیق خود در راه حج و نیز حذر
و پرهیز کند محرم از کشتن صید بری نه صید بحری و الاشارة الیه از اشارة کردن بسوی
صید نیز اجتناب کند و الدلالة علیه و از دلالت کردن بر صید نیز اجتناب کند در وقت
احرام و التطیب و از استعمال بوی خوش نیز در احرام اجتناب کند پس هیچ عضو خود را به تطیب
خوش بوی نسازد و قلم الظفر و از چیدن ناخن نیز اجتناب کند و ستر الوجه و از پوشیدن
روی نیز اجتناب کند و الراس و از پوشیدن سر نیز اجتناب کند اما عورت در احرام باید
که سر به پوشد نه روی و غسل راسه و اجتناب کند محرم در شستن سر خود و لحیته بالخطمی
و از شستن ریش خود نیز اجتناب کند بخطمی که همه چیزها پاک میکند هم بوی از طیب ست
و از طیب در احرام اجتناب کند و قصها و اجتناب کند از کوتاه کردن لحیه در وقت
احرام و حلق راسه و از سر تراشیدن و شعر بدنه و از موی بدن تراشیدن اجتناب
کند و لبس مخیط و از پوشیدن دوخته شده نیز اجتناب کند مثل پیراهن و ازار و قبها و

عمامہ و از دستانہ نیز اجتناب کند و خفین و از پوشیدن موزہ نیز اجتناب کند مگر کہ نعلین
نیابد ببرد موزہ را از پاشنہ بحول پای و بپوشد و المصبوغ مطیب و اجتناب کند از
لباس کہ بجز خوش رنگ کردہ باشد مثل زعفران الا بعد زوالہ بعد از انکہ زائل شود
بوی خوش از ان لباس لا الاستحمام و الاستظلال و بیتوتہ محذور نیست در احرام بجائی
رفتن و بسایہ خانہ کہ از حول و مانند آن باشد در آمدن او محل یا در سایہ کجاوہ در آمدن
نیز رخصت ست و شد ہمیان فی وسط و بستن ہمیان زیر میان در احرام نیز مکروہ
نیست خواہ فصل او باشد و خواہ غیر او و اکثر تلبیہ و بسیار گویند لبیک را متی صلی ہر وقت
کہ نماز گذارد او رفع شرفا با بر بلندی بر آید لبیک گوید با و از بلند و ہبط وادیا یا بوادی
فرود آید و لقی رکبانا یا ملاقات کند بجمع از کاروان او سحر یا سحر کند یعنی تکبیر را وقت
سحر بلند کند و لبیک گفتن در حج مثل تکبیر ست در نماز کہ از حال بحال منتقل میشود تکبیر
میگوید در حج و اذا ادخل بمکۃ چون در آید مکہ را حق تعالی شرف او را زیادہ گردہ اند
بدا بالمسجد ابتدا بمسجد کند خواہ شب در آمدہ خواہ روز و حین رای البیت ہنگام کہ
بیند خانہ کعبہ را ہمہ را خدای تعالی روزی کند و ہلل و دعا تکبیر گوید و لا الہ الا اللہ گوید
و دعا کند کہ محل اجابت دعاست ثم استقبل الحجر بعد از ان استقبال حجر الاسود کند
یعنی روی بحجر الاسود نہد و کبر و ہلل و تکبیر گوید لا الہ الا اللہ گوید یرفع یدیہ دستہا بر آورد
برہنہ کا الصلوۃ ہمچنانکہ در نماز بری آرد تا نرمہ گوش برہنہ و استلمہ و ببوسد حجر الاسود را
آن قدر غیر موذ اگر قادر باشد بے آنکہ ضرری بکسی رسد و لا یمسہ شیئا فی یدہ اگر قادر نباشد
ببوسیدن حجر الاسود بسیار چیزی کہ در دست دارد مثل چوب و غیران و قبلہ ببوسد انچیز
را و ان عجز و اگر عاجز باشد استقبلہ روی بحجر الاسود آورد کبر و ہلل و تکبیر گوید و

لا الہ الا اللہ گوید و حمد اللہ تعالی حمد و ثنا خدای تعالی گوید یعنی خدای را بہ بزرگی و بیگانگی
و صفات کمال ستودہ یاد کند و صلی علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم و صلوۃ فرستد
بر پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم و طاف بالبیت و طواف کند بگرد خانہ کعبہ روزی کند
خدای تعالی ہمہ و یسمی طواف القدوم و نام نہد این طواف را طواف قدوم یعنی بر سبیل
بمکہ و طواف مستحب و ثنا و اول العہد نیز گویند و اہل مکہ را این طواف نیست و سنت لافاقی
و سنت ست این طواف مر افاقی را یعنی طائفہ کہ داخل نباشند اخذ عن یمینہ مما یلی الباب
شروع کنندہ باید کہ باشد در طواف از جانب دست راست خود نزدیک بخانہ روی
بقبلہ آوردہ باشد و کسی کہ روی بحجر الاسود باشد دست راست او بجانب در خانہ بود
و ابتدا کند طواف را از جانب حجر الاسود و بجانب در خانہ رود و میان حجر الاسود باب را
ملتزم گویند و را الحطیم باید کہ بگردانند طواف را از پس حطیم و حطیم آن موضع را گویند
کہ ناودان در انجاست و آن موضع را حجر نیز گویند و حا و سکون جیم و در اصل داخل خانہ
بود از این جہت اگر او را در طواف داخل خانہ نکند روا نیست سبعۃ اشواط ہفت کرت
طواف کند از حجر الاسود و بر رفتن از حجر تا حجر یک شوط گویند یرمل الثلثۃ الاولی رمل بجا آورد
در طواف اول و رمل شد رفتن ست با حرکت دادن کتفہای مثل مبارزی کہ در میان
صف قتال میخرامد و در باقی طواف چہار کار بر ہنہ کہ عادت داشتہ باشد بود جا علا رداءہ
تحت الابطہ الیمنی ردا را خود را در شیب بغل راست در آورد ملقیا طرفہ علی کتفہ الیسری
در حال کہ ملاقی باشد طرفہا را بر کتف چپ او را مضطبعا باید کہ در حال کہ طواف مضطبع
باشد یعنی ردا را زیر بغل راست در آورد طرفہا او را بر کتف چپ اندازد و کل ما مر
بالحجر و ہر بار کہ بحجر الاسود رسد فعل مثل ما ذکرت انچہ گفتہ شد از بوسیدن حجر الاسود

وانچہ قائم مقام مذکور شد ہر چہ میسر شود بجا آورد و استلام الرکن الیمانی جستن و بوسیدن
و مساس کردن رکن یمانی نیکوست تخفیف یا منسوب بیمنہاست کہ یارا حذف کردن
و عوض ازوی الف آوردن و بیک روایت از امام محمد آنست کہ استلام رکن یمانی سنت
و یختم الطواف باستلام الحجر ختم طواف کند ببوسیدن حجر الاسود یا انچہ میسر شود کہ قائم مقام
بوسیدن باشد ثم صلی شفعای یجب بعد کل طواف عند المقام او غیرہ من المسجد
دو رکعت بگذارد در مقام ابراہیم و آنجا سنگ ست کہ در آنجا اثر قدم حضرت ابراہیم و واجب ست
این نماز بعد از طواف و نزد امام شافعی رح سنت ست و اگر در مقام ابراہیم میسر نشود انجا
گذارد کہ میسر شود از مسجد حرام ثم عاد و استلم الحجر و کبر بعد از انکہ دو رکعت نماز بگذارد باز گردد
و حجر الاسود را ببوسد و تکبیر گوید و ہلل ولا الہ الا اللہ گوید و خرج و بیرون رود از مسجد حرام
فصعد الصفا و برآید بصفا و استقبل البیت و کبر و ہلل و روی بخانہ کعبہ آورد تکبیر گوید
و لا الہ الا اللہ گوید و صلی علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم و درود فرستد بر حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم و رفع یدیہ و دعا بما شاء و دستہا بر آورند کہ دعا کنند بانچہ خواہند ثم یمشی نحو
المروۃ بعد ازان از کوہ صفا فرود آید بجانب مروہ رود و ساعیا بین المیلین الا
خضرین و درمیان دو میل سبز از دیوار مسجد دو میل در بیرون ساختہ اند و آن علامت
موضع سعی ست و دران موضع آن دعا کند کہ اللہم اغفر وارحم وتجاوز تعلم انک انت
الاعز الاکرم یعنی بزرگ خدای بیامرز و رحمت کن و درگذار انچہ میدانی از گناہان بدرستی
کہ تو عزیز کریم ترین ہمہ کریمانی و صعد فیہا و فعل ما فعل علی الصفا بالا رود و در کوہ مروہ
ہما کند ان اعمال کہ در صفا بجا آورده بود از توجہ بجانب خانہ تکبیر و تہلیل و غیران ثم سعی
الی الصفا بعد ازان رود بجانب صفا و رفتن از صفا بمروہ یک شوط ست و باز گشتن

از مروہ بصفا شوط دیگر ست فصار اثنین پس میگردد دو شوط بعد از بازگشتن از مروہ بصفا یفعل ہکذا سبعا میکند ہمچنین ہفت بار کہ ابتدا از صفا کند و ختم بمروہ نماید و سعی میان صفا و مروہ واجب ست و رکن نیست خلاف مر شافعی را کہ رکن میدارد آنرا ثم سکن بمکۃ محرما فطاف نفلا ما یشاء و خطب الامام و سابع ذی الحجہ و خطبہ خواند امام در ہفتم ماہ ذی الحجہ خطبہ بعد از پیشین و علم فیہا المناسک قبلہ و تعلیم کند در خطبہ عبادت و آداب حج را ثم التاسع بعرفات بعد ازان روز نہم خطبہ خواند بعرفات ہمچنانکہ در جمعہ میخواند و در میان الخطبہ استراحۃ بجا آورد ثم حادی عشر بمنا بعد ازان در یازدہم بمنا خطبہ خواند یک پیش از نماز پیشین و باقی امور عبادات حج را تعلیم کند و یخرج غداۃ الترویۃ الی منا و بیرون رود امام با حاجیان در صبح روز ترویہ کہ روز ہشتم ذی الحجہ است و او را روز ترویہ بجہت آن گفتہ اند کہ حضرت ابراہیم علیہ السلام درین شب در خواب دیدہ بود کہ کسی میگوید خدای تعالی میفرماید ترا کہ این فرزند خود را ذبح کن چون صباح شد تا شب متفکر بود و باز شب دوم بماند خواب دید کہ امشب بعد ازین کہ از نزد خدا ست بنا بر آن روز را عرفہ گویند باز در شب ہمان خواب دید و قصد ذبح فرزند کرد بنا بر این آن روز را نحر گویند و منا قریہ ست کہ سہ کوچہ دارد میان او و مکہ فرسخ ست و مکث الی فجر عرفہ و درنگ کند در منا تا صبح عرفہ ثم منہا الی عرفات بعد ازان برود از انجا تا بعرفات و کلہا موقف و ہمہ این عرفات موقف ست یعنی محل توقف ست الا بطن عرنۃ مگر ان موضع کہ او را بطن عرنہ گویند در مقابل عرفات کہ دران موضع شیطان بر پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم ظاہر شدہ و فرمودہ کہ دران توقف نکند و اذا زالت الشمس و چون آفتاب میل کند بزوال خطب الامام کالجمعۃ خطبہ خواند امام یعنی خلیفہ یا نائب او مثل خطبہ جمعہ کہ جلسہ

استراحت درمیان خطبہ بجا آوردہ تعلیم کند در خطبہ مناسک و آداب و وقوف بعرفہ مزدلفہ
و سنگ انداختن و قربانی کردن و سر تراشیدن و طواف زیارت و امثال آن و جمع بین
الظہر و العصر باذان و اقامتین و جمع کند میان نماز پیشین و نماز دیگر بانگ نماز بدو تکبیر
باین طریق کہ چون آفتاب میل بزوال کند موذن بانگ نماز گوید پیش منبر برای پیشین
و دیگر و چون موذن بانگ نماز تمام کند خطیب دو خطبہ خواند مثل خطبہ جمعہ بعد ازان تکبیر گوید
موذن و نماز پیشین را با امام گذارد بعد ازان کہ از نماز پیشین فارغ شود تکبیر گوید برای نماز دیگر در وقت
نماز پیشین و بغیر از سنت ظہر نافلہ دیگر نگذارد میان این دو فریضہ و شرط الجماعت و الاحرام
فیہما و شرط است برای جمع کردن میان این دو نماز دو چیز یکی جماعت گذاردن با امام اگر احرام حج فقط بجوز
العصر پس روا نیست نماز دیگر در وقت الفاقد برای گم کنندہ احد ہما کسی را کہ کم یابد ازین دو شرط را کہ جماعت
است و احرام ثم ذہب الی الموقف بغسل سن بعد ازان کہ از نماز فارغ شود برود و بعجل توقف بعد
از انکہ غسل بجا اورده باشد و یکفی حضور ساعۃ و لبسنده است حاضر شدن یک ساعت
بجہت وقوف بعرفہ من زوال یوم عرفہ از وقت زوال روز عرفہ الی فجر یوم النحر
تا وقت طلوع صبح روز عید و لو نایما او مغمی علیہ اگرچہ در خواب باشد و یا بیہوش حاضر شود
و ہم از عہدہ فرض بیرون آمدہ اگرچہ تلبیہ نگفتہ او اہل عند ر فیقیا احرام کرد از قبل او ہمراہ
او بی اذن او از عہدہ فرض توقف بعرفہ بیرون آید و چون بیدار شود و بیہوش آید
و باقی افعال حج بیا آورد رواست و اذا غربت و چون آفتاب نشست کند در روز
عرفہ اتی مزدلفہ بیاید بمزدلفہ و آن موضع را مزدلفہ جہت آن گویند کہ آدم و حوا انجا
بہم رسیدند و ازین سبب جمع نیز میگویند آن موضع را و کلہا موقف الا وادی محسر
و بہ مزدلفہ موقف ست مگر وادی محسر بکسر عین تشدید سین موضع ست میان مزدلفہ

وصلی العشائین باذان واقامة ویگذارد نماز شام وخفتن را بیک بانگ و
یک تکبیر واگر میان شام وخفتن بچیزی فاصله شود واگر همه نمازها نافله باشد تکبیر را اعاده
کند ودرین جمع کردن دو نماز جماعت شرط نیست وان ادای المغرب اعاد و واگر بگذارد
نماز شام را در وقت نماز شام اعاده کند آنرا مالم تطلع الفجر مادام که طلوع نکرده باشد چنانچه
نزد امام ابو یوسف رواست لیکن بد کرده ثم صلی الفجر بغلس النظامة فی اخیر اللیل بعد
ازان بگذارد نماز بامداد را اول صبح که هنوز تاریک باشد ثم وقف بعد ازان توقف کند
وتکبیر تهلیل وتلبیه میگوید ودرود بر حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرستد ودعا میکند
درین روز برای حاجتهای خود وهمه مسلمانان وتوقف در مزدلفه واجب ست ونزد امام
شافعی رح رکن ست واذا اسفر جدا جدا نیک روشن شود وهنوز آفتاب نیامده باشد
اتی بمنا یاید بمنا ورمی الجمار العقبة وبیندازد سنگ را من بطن الوادی از بطن
وادی بعقبه واگر بالای عقبه بیندازد رواست سبعا هفت نوبت خذ فا بطریق خذف
یعنی سنگ را که مقابل باقلا باشد بر پشت انگشت نخستین دست راست بنهد وبانگشت
شهادت مدد کند وبمقدار چهار گرمبندازد یا زیاده وکبر بکل حصاة وتکبیر وتسبیح گوید بهر سنگ
که اندازد بگوید بسم الله الله اکبر یعنی بنام خدای می اندازم وبزرگی خاصه حضرت اوست
اللهم اجعلها حجا مبرورا وذنبا مغفورا وسعیا مشکورا یعنی خدایا بگردان سعیهای ما را باقاعده
ونتیجه وقطع تلبیه با دلها وقطع کند لبیک را با اول سنگ که اندازد وبگوید بسم الله الله اکبر
ثم ذبح انشا بعد ازان ذبح کند اگر خواهد ثم قصر بعد ازان موی را کوتاه کند مقدار انگشت
وحلقه افضل لیکن اگر تراشد موی را فاضل تر است وحل له الالنساء وحلال
شد بروی همه چیزهای که باحرام حرام شده بود مگر اختلاط زنان ثم طاف للزیارت

وطواف کند برای زیارت یوماً من ایام النحر در روزی از سه روز عید قربان
سبعة هفت کرة واین طواف فرض ست وزکوة حج ست بلا رمل وسعی ان کان
قبل لی رمل وسعی اگر سعی ورمل بجا آورده پیش از طواف اکنون احتیاج نیست واگر رمل
وسعی میان صفا ومروه بجا آورده واول وقته واول وقت طواف زیارت بعد
از فجر یوم النحر بعد از نماز بامداد ست در روز نحر وهو فیه افضل واین طواف در اول روز
افضل ست مثل قربانی که بروز اول افضل ست وبعد ازین طواف باید که دو رکعت
نماز گذارده وحل له النساء وحلال میشود بروی نزدیکی بزنان بعد از طواف زیارت
فان اخر عنها کره پس اگر تاخیر کند طواف زیارت را از ایام نحر مکروه است ویجب
دم واجب میشود دو خون ریختن ست تاخیر وبعد الزوال ثانی النحر رمی الجمار الثلث
بعد از گشتن آفتاب در روز دوم عید بیندازد سنگریزه ثلث او بتداء مما یلی المسجد
ابتدا کند سنگ انداختن از نزدیک خیف هفت سنگ اندازد واین را جمره اولی
گویند مما یلیه بعد از ان از موضع که نزدیک باشد بموضع اول هفت سنگ دیگر اندازد واین
را جمره وسطی گویند ثم العقبة سبعاً بعد از ان بجمره عقبه رجوع کند واز بطن وادی بیندازد
هفت سنگ وکبر بکل وتکبیر گوید بهر سنگی که اندازد وقف بعد کل من الاولین
وتوقف کند بعد از هر یک از دو جمره اولی ووسطی دران موضع که محل توقف حاجیان ست
اما در وسطی زیاده از اولی توقف کند وحمد خدای گویند وتکبیر وتهلیل گوید وصلوة فرستد
وبعد از جمره عقبه توقف نکند ودعاء ودستها بر آورد تا دوستهای خود وروی ودست
خود بجانب آسمان کند چنانکه سنت دعاء است ودعا کند انچه خواهد درین مکان ثم غدا
کذالک بعد از ان روز که سوم ایام نحر ست همچنین سه نوبت سنگ اندازد وهر نوبت

هفت سنگ بعد از زوال چنانکه مذکور شد ثم بعده کذلک و بعد ازان روز دیگر بعد
از زوال که روز چهارم ست از ایام عید که آخر ایام تشریق ست سه نوبت سنگ اندازد
بهمان ترتیب که مذکور شد بمنا ان مکث اگر مکث کند درین و هو احب و این مکث
درمیان روز چهارم در رمی جمار بعد از زوال بهتر ست و اگر پیش از زوال سنگ اندازد
رواست درین ایام رابع نزد امام ابیحنیفه اما نزد صاحبیه روا نیست پیش از زوال
و یسقط بنفره و ساقط میشود رمی جمار به بیرون رفتن از منا قبل الطلوع الفجر
پیش از برآمدن صبح روز چهارم و چون صبح طلوع کند روا نیست بیرون رفتن از منا
تا رمی جمار نکند و اذا نفذ و چون بیرون رود از منا آتی بمکة نزل بالمحصب نزول
کند ساعتی در محصب که آن موضع را بطی نیز گویند و در مبسوط گفته که این نزول سنت ست
ثم طاف للصدر سبعة بعد از آنکه بمکه معظم درآید و طواف کند برای رکوع و وداع هفت
نوبت و این طواف را وداع گویند بلا رمل و سعی و درین طواف رمل و سعی نیست
میان صفا و مروه و معنی رمل گفته شد و این طواف نزد حنفی واجب ست و بعد ازان
دو رکعت نماز گذارد ثم شرب من زمزمه بعد ازان آب زمزم بیاشامد و قبل العتبة
و ببوسد آستانه را و وضع وجهه و بنهد روی خود را و صدره و سینه خود را علی الملتزم
بر ملتزم که میان حجر الاسود و در خانه است و ساعتی مکث کند و تشبث بالاستار
و چنگ زند به پردهای خانه کعبه و دعاء مجتهدا و یبکی متحسرا و دعا کند بجهت مبالغه بگریند
بحسرت تمام بر فراق کعبه معظم ارادها الله و یرجع قهقری و بازگردد باز پس و
میل حتی یخرج من المسجد تا وقتی که از مسجد حرام بیرون رود و المراة لا تکشف
راسها بل وجهها و عورت در احکام مذکور مثل مرد ست لیکن سر برهنه نکند در وقت

احرام بلکہ روی خود را بر منہ دارد **ولو استدلت شیئا علیہ مجافیا جاز** واگر بیاویزد و فرو گذارد چیزی پیش روی خود کہ از روی وی دور باشد رواست **ولا تلبی جہرا** و عورت بلبیک بلند نگوید **ولا تسعی بین المیلین** و سعی نکند میان دو میل مثل آنکہ مردان میکنند **ولا تحلق بل تقصر** و سر نتراشد عورت بلکہ موی را کوتاہ کند **و تلبس المخیط** و می تواند کہ بپوشد جامہ دوختہ را مثل ازار و پیراہن و موزہ تا کشف بدن او نشود **ولا تقرب الحجر فی الزحام** و باید کہ نزدیک حجر الاسود نیاید عورت نزد ازدحام مردم **و حیضہا لا یمنع نسکا الا الطواف** و حیض عورت منع نمیکند از مناسک حج مگر از طواف یعنی چون در حیض شود غسل کند و احرام بندد و افعال حج بجا آورد و اگر در حیض شود بعد از وقوف بعرفہ و طواف زیارت باز میگردد از انکہ ہیچ نیست بروی برای طواف صدر و فائتہ الحج و کسی کہ فوت شود از وی حج یعنی اگر احرام حج نبست و قوف از وی بعرفہ فوت شد یا صبح عید در آمد طاف و سعی باید کہ طواف خانہ بجای آورد سعی میان صفا و مروہ بجا آورد جہت عمرہ **و تحلل** و حلال یعنی از احرام بیرون آید و قضا من قابل و قضا کند حج را سال آیندہ دوم و فائت نیست بروی در نیصورت خلاف مر شافعی رح

فصل القران قران مصدر قرن ست **بین الحج و العمرۃ اذا جمع بینہما** جمع کردن میان حج و عمرہ در احرام ہو **افضل مطلق** یعنی قران فاضلتر ست مطلقا یعنی از تمتع و از افراد بعمرہ و ہو ان یہل بالحج و عمرۃ من میقات معا و قران ست کہ احرام بحج و عمرہ بہم بندد **و یقول اللہم انی اریدالحج و العمرۃ لی فیسرہما لی و تقبلہما منی** یعنی ای بزرگ خدای من ارادہ حج و عمرہ کردہ ام بر من آسان گردان و از من قبول کن **و طاف للعمرۃ سبعۃ اشواط** و طواف کند از برای عمرہ **یرمل الثلاثۃ**

الاول

الاول رمل بجای آورد درین سه طواف چنانکه مذکور شد و سعی و سعی میان صفا و مروه بجای آورد
ثم حج بعد ازان حج بجا آورد و اعمال حج نیز بجا آورد کما مر همچنانکه مذکور شد پس طواف
و حج بجای آورد و سر تراشد میان حج و عمره و روز قربان سر تراشد همچنانکه کسی مقرون باشد
بحج یا عمره و ذبح للقران و بکشد برای قران گوسفندی یا شتر تمام هفت کس شتر را
شریک باشد بعد رمی یوم النحر بعد از سنگ انداختن در روز عید قربان و این خون
ریختن واجب ست جهت شکر نعمت را که او را توفیق حج و عمره هر دو کرامت کرده
ان عجز صام ثلث ایام آخرها عرفه و اگر عاجز باشد از ذبح سه روز روزه دارد که آخر آن روز
روز عرفه باشد که روز ترویه پیش از روز ترویه روز عرفه را روزه دارد که روز هفتم و هشتم
روز نهم باشد و سبعة بعد حجه این شاد و هفت روز دیگر بعد از روز حج روزه دارد و هر جا
خواهد خواه در مکه در وطن فان فاتت الثلثة و اگر فوت شود سه روز تعین الدم متعین
است خون ریختن و روزه داشتن روز نیست و التمتع افضل من الافراد و تمتع
فاضل تر ست از افراد بحج تنها یا بعمره تنها و هو ان یحرم بعمره من المیقات و این
تمتع آنست که احرام بندد و بعمره از میقات فی اشهر الحج در ماه های حج یا پیش ازان
و یطوف بالبیت و طواف کند بگرد خانه و یسعی و سعی کند میان صفا و مروه و یحلق
و سر تراشد او یقصر یا موی کوتاه کند و یقطع التلبیة فی اول طواف للعمرة و قطع کند
تلبیک را در اول طواف که جمع عمره کند و از احرام بیرون آید ثم احرم بالحج بعد ازان
احرام بندد برای حج یوم الترویه در روز هشتم که روز ترویه است و قبله افضل و
پیش از روز ترویه احرام حج بستن فاضل تر ست و حج کا لمفرد حج گذارد و اعمال حج
بجا آورد در سه طواف اول و در باقی آهسته رود و سعی میان صفا و مروه بجا آورد بعد از

طواف زیارت بخلاف مفرد کہ سعی میان صفا و مروہ بجا آورد بعد از طواف قدوم و ذبح و ذبح کند برای تمتع بعد از رمی جمار روز نحر و ان عجز و اگر عاجز باشد از ذبح صام ثلثۃ ایام روزہ دارد روز ہفتم و ہشتم و نہم ذی الحجہ ست و ہفت روز دیگر چون باز گردد کما تقدم ان شاء اللہ تعالیٰ ہمچنانکہ در صورت قران مذکور شد و ان احرم و اگر احرام بندد متمتع یسوق الہدی ترک کرد او را فصل بر اند ہدی در می حیوان را گویند کہ بمکہ برند برای ذبح فاضل ترست از کشتن او بمکہ کہ انقیاد نکند این حیوان کہ اکنون او را باید کشید لا تحلل و حلال نشود و از احرام بیرون نیاید بعد از بجای آوردن عمرہ ثم یحرم بالحج کما مر بعد ازان احرام حج بندد روز ترویہ و حج گذارد ہمچنان کہ مذکور شد و تمتع کہ ہدی نمی راند و المکی و مکی یعنی کسی کہ داخل مواقیت ست یفرد فقط افراد کند و بس یعنی احرام حج تنہا یا عمرہ بندد و نیست قران و تمتع نیست لیشمل بقولہ تعالیٰ ذلک لمن لم یکن اہلہ

حاضر المسجد الحرام

فصل در بیان خبایات۔ ان تطیب محرم اگر خوشبوی سازد کسی کہ محرم باشد و بالغ باشد عضوا عضوی را او ادہن یا روغن مالد در عضوی یعنی روغن زیت یا کنجد یعنی اگر روغن بیضہ گوسپند مالد بروی چیزی واجب نمیشود او لیس مخیطا یا بپوشد جامہ دوختہ یک روز تمام اگرچہ غیر آن نیابد او ستر راسہ یوما یا بپوشد سر خود را یک روز تمام یا یک شب بانچہ معتاد ست مثل طاقی و دستار و خود و مثل ان اما اگر بچیزی غیر معتاد سر خود را بپوشد مثل جوال و پلاس و امثال آن چیزی واجب نمیشود و اگر پیراہن را مثل ردا بر کتف اندازد و یا ازار را لنگ زند یا قبا بر کتف اندازد و دستار او را آستین نکشد باکی نیست او حلق ربع راسہ او لحیتہ یا بتراشد چہارم یک سر خود را یا چہارم یک

ریش خود را او عضوًا یا تبرا شد عضوی را تمام مثل کردن یا سینہ یا ران یا بغل را یا موے
زیر ناف را و قصر اظفار یدیہ کوتاہ کند ناخنہای یکدست خود را او رجل یا ناخنہای یک
پای را او الکل یا تمام دست را یا تمام پای را فی مجلس در یک مجلس او طاف
للفرض یا طواف کند برای فرض محدثا بی وضو او غیرہ یا برای غیر فرض طواف کند
جنبًا در حال جنب او افاض قبل الامام یا با بگردد از عرفات و بیرون رود از
عرفات در روز عرفہ پیش از امام او ترک واجبًا یا ترک کند واجبی از واجبات حج مثل ترک
کردن رمی جمار یا سعی یا غیر آن او اکثرہ یا ترک کند اکثر واجب را مثل ترک کردن اکثر
رمی جمار را یا سعی را او قدم فسکا یا مقدم دارد عبادتی را علی آخر بر عبادت دیگر مثل
تراشیدن سر پیش از رمی جمار او آخر طواف الفرض عن ایام النحر یا تاخیر کند طواف فرض
را از ایام نحر او ترک اقلہ یا ترک کند کمتر اشواط فرض از ہفت طواف فعلیہ دم جزای شرطہای
ماضیہ است از انچہ گفتہ یعنی در ہمہ صور خون ریختن واجب ست بر انکس کہ یکی ازین جنایتہای
وی صادر شود و یترک اکثر لقی محرما و ترک کردن اکثر طواف فرض ہمچنانکہ چہار شوط را
ترک کند مثلا باقی می ماند در احرام ہمیشہ حتی یطوف وقتی کہ طواف کند زیارت را او ان
طاف جنبا و اگر طواف فرض بجای آورد در جنابت فبدنہ پس واجب می شود ذبح شتری
وان فعل اقل فیما ذکر و اگر خواہد اقل را از انچہ مذکور شد ہمچنانکہ کمتر از چہار یک سر خود را
بہ تراشد یا کمتر از عضوی را خوشبوی سازد یا خود جامہ دوختہ بپوشد یا کمتر از ناخنہای یک
دست را ببرد یا پای را متفرق یا ناخنہا را ببرد نہ در یک مجلس ببرد او طاف غیر
الفرض محدثا یا طواف غیر فرض را بجای اورد بے وضو مثل طواف صدر و طواف قدوم را
بے وضو بجا آورد او ترک التقلیل من الواجب یا ترک اندکی را از واجب ہمچنانکہ سنت

طواف را از هفت طواف ترک کند یا یک جمره از سه جمره ترک کند او حلق راس غیر
یا به تراشد سر خود را خواه آن غیر در احرام باشد خواه نباشد تصدق بنصف صاع
من بر تصدق کند به نیم صاع درین صورت مذکوره و نزد شافعی واجب نمیشود و اگر محرم تراشد
سر کسی را که نه در احرام باشد و ان طیب و اگر خوشبوی کند عضو را یا بپوشد جامه دوخته
بقدری او ذبح کند گوسفندی را در حرم او تصدق ثلثه اصوع طعام
علی ستة مساکین یا تصدق کند سه طعام صاع را از گندم بر شش مسکین هر مسکین را
نیم صاع طعام دهد در حرم یا در غیر حرم رواست اما نزد شافعی البته در حرم باید داد او صام
ثلث ایام یا روزه دارد در سه روز در هر موضع که خواهد و پیاپی داشتن روزه شرط نیست
و وطیه قبل وقوف عرفة و وطی کردن در احرام در پیش یا در پس اگرچه بفراموشی باشد
پیش از حاضر شدن بعرفات افسد حجه فاسد میسازد حج و مضی و برود و در افعال حج همچو
کسی که حج را فاسد نکرده و اعمال حج بجا آرد و قضی و قضا کند حج را سال آینده و لم یفرق
و لازم نیست بر مرد و زن که جدا شوند از هم در وقت قضا کردن ان حج که فاسد کرده اند و
بعده یجب بدنة و اگر بعد از وقوف بعرفات جماع کند واجب میشود که شتر ذبح کند و بعد
الحلق شاة و بعد از تراشیدن جماع کند واجب میشود ذبح کردن گوسفند و ان قتل
محرم صید و اگر بکشند کسی که در حرم ست صید را یعنی حیوان وحشی را که بروی باشد او دل
علیه یا دلالت کند بر صید قاتله کننده او را خواه دلالت او بقصد کند خواه بفراموشی و شرط
است آنکس که او را محرم بصید راه نموده عالم نبوده باشد بمکان صید و محرم را تصدیق کرده
باشند و اگر تکذیب کند او را محرم دیگر او را او نماید تصدیق کند و از پی بصید رود ضمان بر ثانی ست
که او را تصدیق کردن و بسخن وی از پی صید رفته برگشنده و یا دلالت کنند وای ما قومه

عدلان یعنی انچہ قیمت کند دو کس عدل فی مقتلہ دران کہ کشتہ اند آن صید را او
اقرب مکان منہ یا در نزدیک تر مکان کہ کشتہ شدہ باشد آن صید را بقیمت آن موضع
کنند اگر موضع قتل بری باشد کہ قیمت آن صید دران مکان معلوم نشود در اقرب آن
موضع کہ قیمت کنند فیشتری ہدیا پس بخرد بآن قیمت ہدی را یعنی حیوان کہ بہدیہ دہد
کہ برده تا ذبح کند و اعلی آن شتر و کاویست و ادنای آن گوسفند یذبح بمکۃ باید کہ ذبح کنند
ہدیہ را بمکہ و تصدق کنند بر فقیرا و طعاما یتصدق بہ یا بخرد طعام و تصدق کند آن را
بر مسکین و ہر مسکین را نیم صاع کہ دو من مکہ باشد از گندم وجود خرما یک صاع کہ چہار من
باشد کالفطر مثل صدقہ فطرا و صام من طعام کل مسکین یا روزہ دارد بجضو طعام ہر مسکین
یوما روزی ولو افضل علیہ بصدقہ اگر فاضل آید ازان طعام کمتر از نصف صاع تصدق
کند ان طعام را او صام یوما بایک روز روزہ دارد بدل آن کمتر از نصف صاع وان نقصہ
واگر ناقص سازد صید را یجب ما نقص قیمتہ انچہ ناقص و کم شدہ از بہای آن صید واجب
میشود ہمچنانکہ یک صید را لنگ سازد و یا سر او را بکند و مانند آن پس آن صید را بی عیب
قیمت کنند و بان عیب نیز قیمت کنند انچہ میان این دو قیمت تفاوت باشد واجب می شود
وان اخرجہ عن خیر الامتناع واگر بیرون برد آن صید را از خیر امتناع یعنی چنان سازد
او را کہ نتواند گریخت او کر الیض یا بشکند تخم مرغ را در حرم فقیمتہ پس قیمت آن واجب
میشود و در نیصورت واگر از تخم مرغ چوزہ مردہ بیرون آمد قیمت چوزہ زندہ واجب آید میشود
وکذا ان ذبح الحلال صید الحرام و ہمچنین ست اگر کسی حلال باشد یعنی در احرام نباشد
و صید حرام را ذبح کند قیمت آن واجب میشود او جلبہ یا بدوشد او را قیمت شیر یا آن
صید را بفقرا تصدق کند او قطع حشیشہ یا ببرد حلال گیاہ حرم را او شجرہ یا ببرد درخت

حرم را حلال که قیمت آن واجب ست که بفقرا تصدق کند الا ملکا مگر آنکه از گیاه ملک کسی باشد
که اکنون تعلق قیمت بوی دارد نه باعتبار حق حرام ست و پس ملک باعتبار حق مالک نیز قیمت
واجب میشود او منبتا یا رویانیده باشد آن گیاه خواه از جنس آن چیز باشد که او را می رویانند
و میکارند مثل اراک یا از جنس چیزی باشد که او را نمی کارند مثل خار حاصل آنست که درخت حرم چهار
قسم ست سه قسم آن حلال ست بریدن و نفع گرفتن از آن بی خبر و یک قسم آنست که حلال نیست بریدن آن
و نفع گرفتن از آن بی خبر اول هر درخت که رویانیده باشد او را کسی و از جنس آن چیز باشد که او را رویانند
دوم هر درختی که او را رویانند اما از جنس آن چیز نباشد که او را کارند عادت سوم آنکه بخود
رسته باشد و از جنس آن چیز باشد که او را رویانند چهارم آنست بخود رسته باشد
و از جنس آن چیز نباشد که او را رویانند حلال نیست بدیدن این قسم رابع و نفع گرفتن از وی
و اگر روید در ملکی کسی آنچه نمی رویانند او را عادت مثل ام غیلان اگر در ملک کسی روید
و از وی نفع میگیرند و کسی او را بر و قیمت واجب میشود یک قیمت برای مالک و یک
قیمت برای حق شرع او یکون جافا یا خشک باشد آن درخت حرم حلال ست
انتفاع بان جز و لا یرعی الحشیش باید که بچراند گیاه حرم را و لا یقطع الا الاذخر
باید که نبرد هیچ گیاه را اذخر که بریدن او رواست بی جزا و تقتل قملة بکشتن سپش
در وقت احرام او جرادة و بکشتن ملخ صدقة و ان قلت صدقه واجب میشود
اگرچه کم باشد آن صدقه مثل پاره نان و امثال این این وقتی ست که سپش را بگیرد از
بدن خود بکشد یا پرتاب دهد اما اگر سپش بر زمین افتاده باشد او را بکشد چیزی واجب
نمی شود همچنانکه در کیک چیزی واجب نیست و اگر از یک بشوش زیاده باشد بکشد کف گندم
تصدق باید کرد و اگر جامه خود را در آفتاب اندازد تا شبها بمیرند و نیم صاع که دو من گندم

واجب می شود واگر پیش بسیار باشد اگر جامہ را در آفتاب اندازد نہ بقصد مردمان پیش و
پیشتہا بمرد چیز واجب نمیشود ولا شی بقتل غراب وچیزی واجب نیست بکشتن غراب
کہ کلال غیبشہ ست کہ مردار میخورد اما بکشتن واجب میشود بر محرم وحداۃ وبکشتن موش کہ
جزا واجب نیست وذیب وبکشتن گرگ وحیۃ وبکشتن مار وعقرب وبکشتن کژدم
وفراد وبکشتن کہنہ وفارۃ وبکشتن موش وکلب عقور وبکشتن سگ زود گزندہ
چیزی واجب نیست وبیک روایت از ابیحنیفہ بکشتن گربہ چیزی واجب نیست اگرچہ
گربہ دشتی باشد وہمچنین ست در روایت سگ وغیر گزندہ وبعوض وہمچنین ست
کشتن پشہ وبرغوث وبکشتن کیک واجب نیست وسلحفاۃ وبکشتن سنگ پشت
چیزی واجب نمیشود وہمچنین ست باقی حشرات مثل جلباب خوردوک وغیرہ وسبع صنابل
ہمچنین حملہ کنندہ ہا را اگر باشد چیزی واجب نیست وحل لہ ذبح حیوان الاہلی وحلال
است محرم را ذبح کردن حیوان اہلی واکل ما صادہ حلال وذبحہ بلا دلالۃ محرم وامرہ
وخوردن آنچہ صید کردہ باشد او را حلال وذبح کردہ باشد واو را حال ومحرم بامر دلالت
نکردہ باشد وامر نکردہ باشد محرم بذبح او ومن دخل الحرام وآنکسی کہ در آید بحرم بصید
ارسلہ سر دہد با صید آن صید را اگر در دست او باشد اگر باقی باشد آن صید خفیفہ
اما اگر در بار او باشد یا در قفص او باشد واجب نیست سر دادن ورد بیعہ ان
بقی ورد کند بیع او را اگر خریدہ باشد اگر باقی باشد آن صید را والا جزای واگر باقی
نباشد جزا دہد آن صید را کبیع المحرم صیدا ہمچو فروختن محرم صید را فرو شد بمحرم یا
بحلال رد کند بیع او را اگر باقی باشد واگر باقی نباشد جزا دہد لا صیدا معہ اذا احرم وسر
ندہد صیدی را کہ باو بودہ باشد در وقت احرام ومن ارسلہ صیدا وآن کسی کہ سر دہد

صیدرا فی ید محرم صیدیرا کہ در دست محرم باشد ان اخذ حلال ضمنہ اگر گرفتہ باشد
ان صیدرا در وقت کہ حلال بودہ باشد ضامن ست آنرا اگر در وقت احرام گرفتہ است
ضامن نیست سر دہندہ باتفاق وان قتل محرم صید محرم را اگر باشد محرم صید محرم دیگر را
فکل تحری پس ہر کدام از گیرندہ صید و کشندہ آن جزا تمام دہد ورجع اخذہ علی
قاتلہ ورجوع کند گیرندہ بر کشندہ در انچہ ضمان شدہ کشند وما بہ دم علی المفرد وعلی القارن
الدمان وانچہ ہمان مفرد یکدم واجب می شود بر قارن ودو دم ست یعنی دو گوسفند
یا دو شتر یا دو گاؤ واجب می شود کہ ذبح کند بہ جہت جنایت کہ در سابق مذکور شد
مفرد کیست وقارن کیست الا التجا فی الوقت غیر محرم مگر بدر گشتن از میقات بے احرام
وشئی جزا صید قتلہ محرمان دو دہند صیدی را کہ دو محرم بشرکت کشتہ باشد
اورا اتخذ بقتل صید المحرم حلالان دیگر جزا واجب می شود اگر بکشند صید حرم را دو
کس کہ حلال باشند ودر احرام نباشند باع المحرم صیدا او شراہ فروخت محرم صیدرا
یا خرید از محرم یا از حلال ابطل باطل ست ولو ذبح واگر ذبح کند محرم صیدرا حرم حلال
است خوردن او ذابح را وغیر ذابح را ولو اکل منہ غرم قیمۃ ما اکل واگر بخورد ازان
ذبیحہ تاوان قیمت بدہد انچہ خوردہ باشد لا محرم لم یذبحہ تاوان ندہد محرم کہ نخوردہ باشد
وذبیحہ نکردہ باشد ولدت ظبیہ اخرجت من المحرم وما تاغرمتہما اگر زاید آہوی
کہ اورا بیرون کردہ باشد از حرم وہر دو بمیرند یعنی ہم آہو وہم بچہ او تاوان دہد بیرون
کنندہ ہم اورا دہم بچہ اورا وان ادی جزاہا تم ولدت واگر ادا کرد جزای اورا بعد
ازان بزاید آہو لم یحرم جزا ندہد بچہ را

فصل ان احصر المحرم بعد واگر ممنوع شود محرم از گذاردن حج از جہت دشمنی

مرض یا از جہت آنکہ مریض شود و بعث المفرد بفروشد کہ مفرد باشد بحج یا عمرہ یعنی تمتع
کردہ باشد بانیت عمرہ دما یک خون یعنی یک گوسفند و القارن و مین و قارن یعنی
کسے کہ حج و عمرہ ہر دو نیت کردہ احرام بستہ باشد دوم چنانکہ در سابق مذکور شد
و عین یوما یذبح فیہ و لو قبل یوم النحر و تعین کند آن روز را کہ در وی ذبح کند آنچہ او را
اگرچہ آن روز پیش از روز عید باشد اما نزد صاحبین اگر از حج ممنوع شدہ ذبح روا نیست
مگر در روز قربان روا باشد و اگر از عمرہ ممنوع شد ہر وقت می تواند ذبح کرد و فی حلا لا
و اگر در زمین حل دم احصار ذبح کند روا نیست و یذبح بحل و ذبح کردن در حرم حلال
می شود اگرچہ پیش از سر تراشیدن باشد و اگر سر تراشد نیکو تر است بعد ازان از احرام
بیرون آید اگر نیابد چیزی ذبح کند محرم می ماند و نزد امام شافعی بصوم نیز حلال می شود
کہ گوسفند متوسط القیمۃ را قیمت کند و بہر مدی و بہر مدی یک روز روزہ دارد و مد کیلی
را گویند کہ در وی رطلی و سہ یکی رطلی رود و نزد اہل عراق یک رطل را مد گویند
و علیہ ان حل من حج حج و عمرہ و بر محصر اگر از احرام حج تنہا حلال شدہ قضا و حج و عمرہ
واجب ست و من عمرہ عمرہ و اگر از احرام تنہا حلال شود و محصر قضاے عمرہ بروے
واجب ست و محصر کسے ست کہ او را از حج کردن و عمرہ گذاردن چیزی مانع شدہ باشد
چنانکہ مذکور شدہ و من قران حج و عمرتان و اگر از حج قران حلال شود بروی حج دو
عمرہ لازم ست کہ قضا کند و اذا زال احصارہ و چون زائل شود مانع او را ادای حج
و امکنہ ادرک الہدی و الحج و ممکن باشد او را در یافتن ہدی و حج توجہ متوجہ بہ شود
بحج والا و اگر ممکن نباشد او را در یافتن حج و عمرہ باہم لہ ان یحل او را رواست کہ
حلال شود و از احرام بدر آید خواہ از ادراک حج مانع باشد و خواہ از ادراک ہدی و منعہ

عن رکنی الحج بمکۃ احصار و منع کردہ شدی محرم از دو رکن حج کہ وقوف بعرفہ و طواف
ست در مکہ حکم احصار ندارد و من عجز فالحج صحیح و آنکسے کہ عاجز شود از ادای حج و دیگرے را
امر کند کہ برای وی حج گذارد درست ست و اصل ست کہ کسی میتواند کہ ثواب عمل خود را
دیگری دہد نزد اہل سنت و جماعت خواہ عمل باشد خواہ روزہ باشد خواہ غیر ان و عبادت
سہ قسم ست مالی محض مثل زکوۃ و صدقہ فطر و امثال آن و بدنی محض ست مثل نماز و روزہ
و مرکب می باشد از مال و بدنی مثل حج در عبادت مالی نیابت روا ست در حال اختیار
و یقع عنہ ان حرم عجزہ الی موتہ و واقع می شود حج آنکسے کہ امر کردہ فرستادہ اگر
دایم باشد عجز او تا وقت مرگ او نزد محمد رح از مجبوع و مامور واقع می شود و حج امر را ثواب
نفقہ است و عجز باین می تواند بود کہ بر ضعف باشد کہ خود می تواند رفت یا خود بر جای مانده
باشد و یا پای بریده باشد و اگر عجز بسبب مرض باشد کہ احتمال زوال داشتہ یا خود محبوس
باشد ادای نائب موقوف ست اگر ممتد شد آن عجز تا وقت مرگ آدای نائب درست
نیست و خود می باید گذارد و آنکہ نائب گذارد بجای نفل می شنید و در حج نافلہ نیابت
روا ست در حال قدرت و اختیار پس اگر صحیح البدن کسی فرستد کہ بجای وی حج گذارد
روا ست و نوی الحج عنہ و نیت کند آن مامور حج از امر تا از فرض او حساب شود و
دم الاحصار علی الامر و دم احصار برابر ست و القران و الجنایۃ علی الحاج
و دم قران و دم جنایت بر جای کہ مامور ست اگرچہ با ہر نیست قران یا تمتع کردہ باشد
و ضمن النفقۃ ان جامع قبل وقوفہ و ضامن نفقہ است کہ دران حج کردہ باشد
اگر جماع کرد پیش از وقوف بعرفہ چونکہ حج را فاسد کردہ اگر بعد از وقوف بعرفہ جماع
کرد ضامن نیست و ان مات فی الطریق و اگر فوت شد مامور در راہ حج عن

عن منزل امره بثلث ما بقی حج گذارند از منزل امر او بسه یکی بانچه باقی مانده از نفقه وصورت
این مسئله آنست که کسی وصیت کرد که برای وی از مال وی حج گذارند و از وی چهار هزار درم ماند و نفقه
حج هزار درم باشد تسلیم کسی کردند و بحج فرستاده داد و در راه فوت شد بعد از آن که پاره از زر خرج کرده بود
حج گذارند از سه یکی مجموع مال که باقی مانده بعد از آن که خرج شده لا من حیث مات نه از آن مکانی که
فوت شده مامور اما نزد صاحبین از انجا حج گذارند که مرد مامور نه منزل امر بان مقدار که باقی مانده باشد
از مال که جدا کرده اند برای حج اگر چیزی باقی مانده و اگر نمانده باشد از عهده وصیت بیرون آمده اند
و نزد امام ابو یوسف حج گذارند بانچه باقی باشد از سه یکی مال اول بانچه از مال جدا کرده اند و بمامور
داده اند و اگر باقی نمانده باشد بر همان ثلث اول حج گذارند ولا یجوز للهدی الا جائز الاضحیة
و جائز برای هدی مگر انچه جائز باشد برای قربانی که سلیم الاعضا باشد و بنیا در وان همچنانکه در موضع
آن بیاید انشاء الله و اکل من هدای تطوع و متعة و قران فقط و مستحب ست که بخورد از هدی تطوع
و هدیه متعه و هدیه قران و پس تصدق نیز مستحب ست باید که کم از سه یکی را باری تصدق کند
و روا نیست خوردن از وی بچه که برای کفارت و نذر و هدی حصار باشد آنکه واجب در نهان تصدق
کردن ست و خص بیوم النحر و خاص ست ذبح هدی متعه و قران بروز قربانی لا غیرهما آن هدی
خاص بروز عید قربانی نیست بلکه بر وقت که بخواهد باقی و هدایا را ذبحه میتواند کرد اما نزد امام شافعی
ذبح همه هدایا را در روزی می باید که قربانی روا باشد والکل بالحرم و مخصوص ست ذبح هدایا حرم
که در زمین حل روا نیست و تصدق بحله و تصدق کند حل هدی را و حظله و مهار او را ولا یعطی
اجر جزامة و مزد کشنده را از گوشت و پوست هدی نه هدا ولی آنست که خود ذبح کند اگر بتواند و
اولی در شتر نحر ست نزدیکی سینه او را باین گردن را بزند و در گاو و گوسفند اولی ذبح ست که
عروق گردن او را ببرند در زیر بخور ولا یرکب الا ضرورة و باید که سوار نشود هدا را مگر بضرورت

ولا یجلب و باید کہ ندوشد ہدی را و باید کہ آب سرد بر پستان او زند تا شیر او منقطع شود اما وقتی کہ شیر او باز نہ ایستد و وہم ضرر باشد بدوشند و شیر را صدقہ کند و اگر خود صرف کنند مثل آن با قیمت آن تصرف کنند و ما عطب او تعیب و آنچہ از ہدی ہلاک شود یا معیوب شود بفاحش بعیب فاحش کہ اکثر از سہ یکی گذشت با ذنب یا چشم او زائل شود و فی الواجب ابدالہ پس در ہدی واجب بدلہ کند آن معیوب را بسالم والمعیب لہ و آن معیوب ملک او می شود اما ہدی کہ نفل اگر ہلاک شود چیزی نمیشود و ان شہدوا بالوقوف قبل وقتہ قبلت لا بعدہ و اگر گواہی دہند بعرفات قبل الوقت حاضر شدہ اند قبول کنند گواہی را چون تدارک ممکن ست بعد از وقت یعنی اگر گواہی دہند کہ وقوف بعرفات بعد از و واقع شدہ قبول نکنند کہ تدارک ممکن نیست و موجب فتنہ و فساد می شود ہمچنانکہ گواہی دہند کہ ماہ ذی الحجہ را روزہ دیدہ اند کہ آن روز در عرفات حاضر شدہ اند وہم واقع شدہ است این گواہی را قبول نکنند اگرچہ گواہی دہند کہ روز ہشتم افتد عرفہ قبول کنند نذر حجا مشیا نذر کرد حج گذارد پیادہ مشی حتی یطوف الفرض پیادہ رود تا وقتی کہ طواف و فرض بجای او رود بعد از طواف فرض اگر سوار شود رواست و اصح آنست کہ از خانہ خود پیادہ رود بعضے گفتہ اند کہ از احرام گاہ پیادہ رود اگر سوار شود ذبح کردن لازم میشود برای کفارت و ہمچنین اگر اکثر راہ سوار شود ذبح کند و کمتر بقدر آن تصدق کنند و فقیہ ابو جعفر گفتہ سوار شود وقتی کہ مسافت دور باشد و پیادہ رفتن مشقت داشتہ باشد چون نزدیک باشد باید کہ پیادہ رود

فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین

بعون الله القدیر شرح عدیم النظیر در حل مسائل فقهیه و انکشاف مقاصد دینیه حنفیه

معروف به

شرح فارسی مختصر وقایه

جلد دوم

از مصنفات عالم یلمعی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی بتصحیح فضائل دستگاه مولوی محمد احسان الله فرنگی محلی

در مطبع نامی منشی نولکشور نقش گزین انطباع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب النکاح

النکاح بدانکه نکاح در اصل لغت بمعنی وطی است و در شرع زن خواستن را نکاح میگویند
بجهت آنکه سبب حلال شدن وطی میشود و نکاح در وقت که غلبه شهوت نباشد و هم
فتنه مؤنت آن نباشد سنت موکده است و در وقت غلبه شدن شهوت و توهم معصیت
باشد فریضه است و در حالت که مؤنث نباشد و غلبه شهوت نیز نباشد و خوف جور باشد بر منکوحه
نکاح مکروه است و در مشکوة آورده است حدیث که مضمونش آنست چون فرزند بالغ شود
والدین او را متاهل بسازند اگر گناه از وی صادر شود والدین او در ان گناه شریک اند
سبب آن که در حق وی تقصیر کرده اند و نزد بعضی نکاح فرض عین است و نزد بعضی نکاح
فرض کفایت است مثل جنازه و منعقد میشود وجود سیگیرد نکاح بایجاب و قبول
بایجاب یعنی اثبات از جانب مرد یا از جانب زن قبول از جانب دیگر همچنانکه یکی گوید
که خواستم و دیگری گوید قبول کردم لفظها ماضی لفظ ایجاب و قبول ماضی میتواند بود
که در شرع ماضی را از برای انشای نکاح استعمال قبول کردم یا گوید که نفس خود را بتو دادم

او در جواب آن گوید که نفس ترا نجواستم و اگر قبلت گوید درست است بجای تزوجت
و نکاح منعقد میشود او امرو ماض یا لفظ ایجاب و قبول امر و ماضی باشد کز و جتنی همچنانکه
گوید خواستم کاری یا ولی او یا وکیل او زن را گوید این معنی دارد که بزنی دهم دختر خود را
یا موکله خود را اگر زن را گوید این معنی دارد که بزنی من دهم نفس خود را افقال زوجت
پس دیگر گوید که زوجت یعنی بزنی دادم نفس خود را بتو یا بزنی دادم تو یا موکله خود را یا تو
خود را بتو دادم و ان لم یعلما معناه و اگرچه ندانستند آن زن و شوی معنی این
الفاظ را هم نکاح منعقد میشود اگرچه زن گوید بتازی که زوجت نفسی من فلان یعنی
و نداند که چه معنی دارد و آن شخص قبول کند نکاح درست است چون باایجاب و قبول
شده و قولها داد و پذیرفت بلا میم بعد دادی و پذیرفتی و همچنین نکاح منعقد میشود
و بقول زن و مرد گوید که زن که داد در جواب مرد گوید نفس خود را بمن دادی یا کسی
دیگر گوید که زن را که نفس خود را بزنی بفلان دادی گوید داد و مرد را گوید که پذیرفتی
پذیرفت بی میم نکاح منعقد میشود و اگر با میم گوید بطریق اولی منعقد شود نکاح کبیع و شرا
مثل بیع و شرا اگر گویند بایع را که فروختی گوید فروخت و مشتری را گویند خریدی گوید خرید
بی میم بیع و شرا وجود میگیرد و لا بقولها عند الشهود مازن و شویم یعنی منعقد نمیشود
نکاح بقول زن و شوی نزد گواه که گویند مازن و شویم و یصح بلفظ نکاح و تزویج
و درست است نکاح بلفظ نکاح و تزویج یعنی لفظی که مشتق از نکاح و تزویج باشد همچنانکه مذکور
شد و ما وضع لتملیک العین حالا و همچنین نکاح منعقد میشود بهر لفظ که برای مالک
ساختن عین باشد در حالت مثل هبه و صدقه و تملیک و امثال آن بلفظ اجاره و طلاق
و اباحت و عاریت نکاح منعقد نمیشود و شرط سماع کل منهما لفظ الاخر و شرط است

در صحت نکاح شنودن هریک از زن و مرد لفظ دیگر یرا که اگر نشنوند قبول یکدیگر را نکاح
درست نیست و حضور حریرین او حر و حرمین و دیگر شرط است در صحة نکاح حاضر بودن
دو مرد آزاد و یا یک مرد آزاد و دو زن آزاد و نزد امام مالک ظاهر ساختن نکاح شرط
است اگرچه همه حاضران صبیان یا کودکان یا زنان باشند نزد امام مالک رواست تکلفین
دیگر باید که این دو حاضر عاقل بالغ باشند مسلمین دیگر شرط است که مسلمانان باشند
پس در حضور کودکان و دیوانگان و کافران نکاح منعقد نشود سامعین معًا لفظهما
دیگری باید که بشنود ایجاب قبول زنرا و شویرا یا ولی را و یا وکیل ایشان را هر دو گواه
باهم که اگر یکی شنود نکاح منعقد نمیشود و از مجلس ببرد و دیگری حاضر شود و نشود نکاح درست
نیست اما فهم کردن گواه کلام عاقل ترا شرط نیست که اگر بعربی عقد کنند و گواهان
عربی را فهم نکنند اما حاضر باشند و در یک مجلس شنوند درست است و صح عند
فاسقین و درست است نکاح در حضور دو گواه که فاسق باشند و لا یظهر عند
المدعوی و ظاهر ثابت نمیشود نکاح در وقت دعوی بگواهی فاسق و عندا بهما
و درست است نکاح در حضور دو گواه که یکی از ایشان پسر مرد و یکی پسر زن او احدهما
یا هر دو پسر مرد باشد یا هر دو پسر زن باشد و لا یقبل للقریب کنکاح مسلم ذمیة
عند ذمیین لیکن مقبول نیست در یصورت گواهی مذکور برای نفع خویش او یعنی اگر
پسر مرد باشد و مرد دعوی نکاح میکند و زن انکار میکند گواهی او را در حق مرد قبول
کردن روا نیست و اگر در حق زن گواهی دهد رواست عند ذمیین و درست است
نکاح بگواهی دو مرد ذمی و لا یقبل علی المسلم و لیکن قبول نمیشود گواهی ذمی بر ضرر
مسلمان و ذمی و ذمی کافر را گویند که با مان بدیار مسلمان آمده و جزیه قبول کرده

واگر عورت ذمی انکار نکاح کند و گواهان ذمی بر نکاح گواهی دهند مقبول است **والوکیل شاهد** عند حضور الموکل و وکیل حکم گواه دارد در وقت حاضر بودن الموکل **بالولی** عند حضور **المولیه بالغته** مثل ولی که او نیز حکم گواه دارد در وقت حاضر بودن مولیه یعنی آنکس که در ولایت وی است و در حکم او واگر مولیه بالغ باشد همچنانکه نکاح کند پدر دختر بالغه خود را شخصی در حضور دختر و یک کس دیگر و رای پدر نکاح درست است چون دختر حاضر است

باب المحرمات و حرم اصله

بر کسی نکاح کردن اهل خود یعنی مادر خود یا مادر مادر خود را یا صبی خود را از جانب پدر باشد ان جده خواه از جانب مادر هر چند بالا رود خواه از جانب مادر باشد خواه از جانب پدر حکم حرمت نکاح ثابت است **و فرعه** و همچنین حرام است نکاح کردن و بنکاح خود در آوردن فرع خود را یعنی فرزند خود را یا فرزند فرزند خود را هر چند پایان رود **و فرع اصله القریب** و همچنین حرام است فرع اصل قریب شخصی بران شخصی و اصل قریب پدر و مادر است **و فرع** ایشان خواهر و برادر و خواهرزاده و برادرزاده هر چند پایان رود خواه پدر تنها باشد خواه مادر تنها یا مادری و پدری و صلبیه **اصله البعید** و حرام است خواستن بزنی از پشت اصل بعید که جد و جده است نباشد خواهر او حرام نیست مثل دختر عم و دختر عمه و دختر خال و دختر خاله و ام زوجته و همچنین حرام است مادر زن که خشو باشد نکاح روا نیست اگرچه این زن را وطی نکرده باشد و هم مادر او را نکاح کردن روا نیست اما نزد پسر مومنین و این شجاع و مالک و داؤد نزد یکبار امام شافعی حرام است بنکاح خود در آوردن وقتی که دختر او را وطی کند و بتنها موطوءة او روا نیست نکاح کردن دختر زن خود را وقتی که آن زن نزدیکی کرده باشد اما اگر این زن را وطی نکرده باشد طلاق کند او را یا بمیرد نکاح دختر او روا است **و زوجة اصله و فرعه** همچنین حرام است

زن پدر و زن پسر و کل هذه رضاعًا و حرام ست همه این محرمات از جهة رضاع
چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که حرام است از رضاع انچه حرام است از نسب
اگر کل هذا رضاعًا بعد از فرع مزینة میگفت بهتر می بود زیرا که در فرع مزینة
نیز حکم رضاع جاریست و فرع مزینة حرام است فرع کسی که با و زنا کرده اند
یعنی بعورتی که زنا کرده اند بران کس که زنا کرده ست دختر آن عورت بران حرام است
و ممسوسة و حرام است همچنین فرع عورت که مرد او را بشهوت لمس کرده باشد و ماسة
و فرع عورت که مرد او را بشهوت لمس کرده باشد نیز حرام ست و منظورا الی فرجها الداخل
بشهوة و همچنین حرام است بسوی فرج عورت که نظر کرده باشد آن ناکح بفرج داخل
ان عورت بشهوت و همچنین اگر در در بر عورت وطی کند دختر آن عورت حرام نمیشود که
بسبب آن آلت مرد متحرک شود و اگر متحرک بوده باشد حرکت زیاده شود و لذت
شهوت بیابد اگر بعد از مس انزال شود صحیح آنست که دختر وی حرام نمیشود و همچنین
اگر در در بر عورت وطی کند دختر آن عورت حرام نمیشود بر زانی و در نصورت مسئله حرمت مصاهرة
امام شافعی رح خلافست و اصلهن و همچنین حرام می شود اصل ممسوسات و زانیات
مذکوره و ما دون تسع سنین لعبیت بمشتهاة و عورت که کم از نه سال باشد از اهل
شهوت نیست اما اگر بنه سالگی رسد گاهی باشد از اهل شهوت نیست اما اگر بنه سالگی رسد
گاهی باشد باشتهاة باشد و گاه باشد که نباشد و آن بزرگی و صغری آن تفاوت میکند
و یحرم نکاح امراة و عدتها و حرام میگرداند نکاح زن و عدت او نکاح امرة ایتهما فرضت
ذکرا لم تحل له الاخری نکاح زن را که هر کدام از ان دو زن را مرد فرض کند آن زن
دیگر بروی حلال نباشد همچنانکه میخواهد در نکاح کسی باشد تا آن زمان که آن خواهر در

نکاح آن مرد باشد آن خواہر دیگر را نکاح نمیتواند کرد و اگر عدت او باقی باشد نیز خواہر دیگر را
نکاح کردن روا نیست و ہمچنین ست جمع کردن کہ میان زن و خالہ و یا عمہ او باشد کہ ہر
کدام را مرد فرض کند نکاح دیگر حرام باشد کہ اگر چنین نباشد جمع کردن در نکاح روا ست
ہمچنانکہ کہ جمع کردن میان دو عورت و دختر و شوہر آن عورت کہ پیش ازین شوہر دیگر بسبب
ملکیت نیز حرام سیگرداند وطی آن عورت عورت دیگر و ہمچنانکہ یک خواہر در نکاح شخصے باشد
و خواہر در نکاح شخصے باشد و خواہر دیگر بخرد وطی وی حرام ست تا وقتیکہ عدت آن خواہر
منقضے نشود و کذا وطء یا ملکا وطیا نکاحا و ملکا و ہمچنین حرام سیگرداند وطی مذکورہ
و آن عورت مذکور دیگر را از روی نکاح و از روی ملک لا نکاحا لیکن نکاح آن عورت
دیگر را حرام نمیگرداند مگر نزد امام مالک فان نکحہما لا یطا واحدۃ پس اگر نکاح کند
آن عورت دیگر را وطی نکند ہیچ کدام را از ان دو عورت حتی لا یحرم الاخری تا حرام
نکند بر خود آن کنیزک عورت دیگر را باین کہ از ملک خود بیرون کند یا بدیگری نکاح کند
یا خود طلاق کند اگر در نکاح او بودہ باشد و صح نکاح کتابیۃ و درست ست نکاح
کردن عورت کتابیہ را کہ بیکی از کتب آسمانی ایمان داشتہ باشد نکاح او روا ست
و لو امۃ اگر چہ آن عورت کتابی باشد نیز نکاح او روا ست و الامۃ طول الحرۃ
و روا ست نکاح کنیزک با آنکہ قادر باشد بر نکاح آزاد مہر او و المحرم و المحرمۃ روا ست
نکاح مردی کہ در احرام حج باشد یا عورتی کہ در احرام باشد ہم نکاح او روا ست و جبلی
من زنا و در ست نکاح کردن زنی را کہ حمل از زنا داشتہ باشد در شکم و لم یوطا و باید
کہ وطی کردہ نشود عورتی را کہ از زنا حاملہ ست حتی تضع تا وقتی کہ وضع حمل کند و امام
ابو یوسف رح گفتہ کہ نکاح حامل از زنا فاسد ست مثل سایر حاملہا کہ عدت ایشان

بوضع حمل است **ومن ضمت الی محرمته** درست است نکاح عورت که ضم کرده شود در نکاح بعورت دیگر که حرام باشد نکاح او بان مرد و هر دو را بیک عقد نکاح کنند آن عورت که حرام نیست نکاح او رواست و از ان که حرام است باطل خواه حرمت بجهته محرمیت باشد یا بجهته عدت یا غیر آن و نزد امام ابوحنیفه در ینصورت تمام مهر که نام برده اند که بآن عورت میرسد که نکاح او رواست و نزد صاحبین مهر مسمی را مهر مثل بآن دو عورت قسمت میکنند و آنچه حصه عورت صحیح **النکاح** است رسد بوی میدهند **لا انکاح** امته و مالکته و روا نیست خواستن بنکاح کنیزک خود را و نکاح کردن بنده بی بی خود را نیز روا نیست **ولا کافرة** و غیر کتابیة و نیز روا نیست نکاح کردن زن کافره را که غیر کتابیه باشد یعنی بهیچ کتابی ایمان نداشته باشد مثل آتش پرست که هیچ دین ندارد و بت پرست و **آخر می فی عدت رابعة** و زن خواستن در عدت زن چهارم نیز روا نیست **ولا لعبد ثالثة فی عدة ثانیة** و سر بنده روا نیست نکاح کردن زن سیوم در عدت زن دوم **وامة علی حرة** روا نیست نکاح کنیزک بر سر زن آزاد و نزد امام مالک برضا زن آزاد داهی را خواستن رواست و نزد شافعیؒ بنده را روا نیست که بر سر آزاد نکاح کند کنیزک بآن آزاد **وفی عدتها** یا در عدت زن آزاد باشد نیز روا نیست که کنیزک را در عدت آزاد نکاح کند خواه عدت طلاق رجعی باشد یا بائن و نزد صاحبین در عدت طلاق بائن روا است **وحامل ثبت نسب حملها** و روا نیست نکاح عورت حامله که نسب حمل او معلوم باشد خواه او را شوهر باشد یا ام ولد باشد از خواجه خود **ولا نکاح المتعة** و همچنین روا نیست نکاح متعه که بلفظ متعه گوید که گیر این ده درم را که از تو متمتع گیرم ده روز یا چند روز یا گوید **متعنی نفسک**

ایا ما این نکاح روا نیست که پیغامبر صلے الله علیه وسلم در روز خیبر این حرام کرده اند وگوشت حمار والموقت وهمچنین روا نیست نکاح موقت که نزد شهود زن نکاح کند ومیعاد کند تا ده روز مثلا ونزد امام زفر این نکاح روا است ومیعاد باطل است والفرق بین متعه وموقت آنست که در متعه بلفظ متعه ادا میکند ودر موقت بلفظ نکاح وتزویج وتعیین مدت میکند

فصل نفذ نکاح حرة

درست ست نکاح کردن زن آزاد خواه بکر باشد خواه ثیب مکلفه که عاقل بالغ باشد ولو من غیر کفو بلا ولی اگرچه آن نکاح بمرد باشد که کفو ومثل آن زن آزاد نباشد ولی حضور واذن ولی باشد باوجود این نکاح درست است ولله الاعتراض ههنا لیکن ولی را حق اعتراض وبر انداختن نکاح است اینجا یعنی در ینصورت که بغیر کفو نکاح کرده باشد مادامی که فرزند نزائیده باشد ولایت فسخ نکاح دارد ولی چون کفو نباشد وی اذن ولی نکاح بسته باشد وروی لبطلانه بلا کفو ورا کرده اند بطلاق نکاح را در وقتی که بغیر کفو باشد وبسیار از مشایخ برین رفته اند شمس الائمة السرخسی رح گفته اند که این روایت بطلان باحتیاط نزدیکتر ست وقاضی فخر الدین گفته که درین زمان فتوی برین قول ست واز امام ابو یوسف یک روایت است که نکاح بی اذن ولی درست نیست ونزد امام محمد درست ست اما موقوف باجازت ولی است ونزد امام مالک وامام شافعی نکاح بعبارت زنان اصلاً درست نیست خواه بنفس خود در انکاح کند وخواه ولی یا وکیل زن دیگر باشند پس اگر خواهند که نکاح باتفاق درست افتد باید که مردی از جانب زن واز جانب وے وکیل شود وماذون باشد عقد کند یا ولی خود عقد کند ولا یجبر ولی وباید که جبر تکلیف نکند ولی زیرا که

ولایت تکلیف ندارد بالغة ولو بکرا اگرچه بکر باشد وشوهر نرسیده باشد آن بکر بالغه
خواه آن ولی پدر وجد باشد خواه غیر ایشان لیکن نزد شافعی بکر را تکلیف تواند کرد
ولی نه کامل اگرچه صغیر باشد ان کامل واین چهار صورت میشود یکی بکر که صغیره باشد
ولی باتفاق تکلیف نمیتواند کرد اورا نکاح وکامل بالغه را باتفاق تکلیف نمیتواند کرد
وبکر بالغه را نزد شافعی ره تکلیف میتواند کرد ونزد ابی حنیفه ره نمیتواند کرد وکامل صغیره
را نزد حنفی رح تکلیف می تواند کرد ونزد شافعی رح تکلیف نمیتواند کرد ولی که ولایت تکلیف
دارد نزد شافعی رح پدر است وجد بس ونزد ابی حنیفه رح همه اولیا را ولایت اجبار است وصمتها
وخاموشی بکر بالغه وضحکها وخنده او وبکاءها بلا صوت اذن گریه بی آواز حکم
اذن دارد ومعه ره با آواز گریه کردن حکم رد دارد حین استیذانه در وقت طلب
اذن نکاح کردن بکر بالغه را همچنان که گوید که ترا میخواهم که بفلان نکاح
کنم در نیوقت بگرید با آواز بخندد یا خاموش باشد حکم اذن دارد او بلوغ الخبر
یا در وقت رسیدن خبر نکاح به بکر بالغه که ولی اقرب او را نکاح کرده باشد وخبر نکاح بوی
رسد بشرط تسمیة الزوج بشرط آنکه نام شوهر را بوی گویند لا المهر نه نام مهر را که
که نام بردن مهر شرط نیست واین وقت نیز اگر بخندد یا گریه کند نه با آواز ویا خاموش
بود حکم اذن دارد ورضا صحیح است که اگر پدر وجد عقد کرده اند ذکر مهر شرط نیست
نام شوهر گفتن کافیست اما اگر غیر پدر وجد عقد کند ذکر مهر نیز می باید کرد وگفته اند
که اگر چنان خندید که کسی مسخره می میکند یا آنچه شنود حکم رضا ندارد ولو استاذن
غیر ولی اقرب واگر طلب اذن نکاح کند ولی غیر اقرب مثل اجنبی یا ولی ابعد
مثل برادر با وجود پدر فرضا بالقول پس رضا او بقول است ولبس کالثیب مثل زن

کامل است که رضای او بقول است ولیس والزایل بکارتها بزنا او غیر جماع کالبکر
وان عورتے که زایل شده باشد بکارت او بزنا یا غیر جماع مثل برجستن و یا حیض و یا
جراحت و مانند آن حکم بکر دارد درین که رضای او بقول است مثل سکوت وضحک و بکا
بغیر آواز امام محمد ره در زنا خلاف کرده اند که نزد او حکم بکر ندارد و امام شافعی ره در مجموعه
وقولها رد دت اولی من قوله سکت وقول عورت که گوید رد کردم نکاح را در وقت
رسیدن خبر نکاح بمن اولی است از قول مرد که گوید خاموش بودن یعنی اگر دعوی کند مرد
بزن بکر بالغه که ترا بخواسته ام و خبر نکاح بتو رسیده خاموش بوده گوید رد کرده ام قول
زن را قبول میکند و نکاح ثابت نمیشود و تقبل بنیة علی سکوتها و قبول کنند
گواه مرد را بر سکوت زن و حکم بثبوت نکاح کنند ولا یحلف ہی ان لم یقسم سوگند
ندہند و تکلیف سوگند نکنند بکر بالغه را اگر انکار نکاح بکند و دعوی سکوت کند مرد
و گواه نداشته باشد برای آنکه نزد ابی حنیفه ره سوگند نمیدہند در شش چیز یکی در
نکاح و یکی در رجعت و رق و ولادت و در انکار زن ولادت را اولی

باب الولا وللولی نکاح الصغیر والصغیرة

ورواست ولی را نکاح کردن
برای پسر صغیر زن را و برای دختر صغیره شوہر لی اذن ایشان خواه ولی پدر باشد
یا غیر پدر عدل باشد یا غیر عدل ولو ثیبا و اگرچه آن صغیر کامل باشد نیز ولی را ولایت
تزویج او ہست و ثیب آنرا گویند که شوہر کرده باشد و شوہر بوی دخول کرده باشد
و میان او و شوہر جدای شده باشد بهر وجه که باشد ثم ان زوجها الاب والجد
لزم پس اگر تزویج کرده باشد صغیر و صغیره را پدر و جد لازم میشود آن نکاح و اختیار
فسخ نیست ایشان را بعد از بلوغ و فی غیرهما و در غیر پدر و جد مثل برادر و مادر

وقاضی نکاح لازم نمیشود فسخ الصغیران حین بلغا فسخ نکاح می توانند کرد صغیران
اگر خواهند وقتی که بالغ شوند او علما بالنکاح بعده یا در وقت که عالم شوند بنکاح صغیره
آن بعد از بلوغ یعنی اگر عالم نبوده باشد بنکاح صغیران هر وقت که بعد از بلوغ عالم شوند
ولایت فسخ دارند وسکوت البکر وخاموش بودن بکر وقت که بالغ شود یا عالم شود
بنکاح بعد از بلوغ رضا هنا حکم رضا دارد اینجا یعنی در تزویج غیر پدر وجد بعد از
بلوغ ولا یمتد خیارها الی آخر المجلس وامتداد ندارد خیار بلوغ تا آخر مجلس در وقت
بلوغ یا در وقت علم بنکاح بعد از بلوغ وان جهلت به واگرچه جاهل باشد باین که
او را خیار فسخ نکاح است بعد از بلوغ با وجود این که نداند که او را اختیار هست ودر اول
مجلس فسخ نکاح نکرد ودر آخر مجلس فسخ نمیتواند کرد سبب آنکه جهل عذر نیست در حق
آزاد بخلاف المعتقة بخلاف کنیزک که آزاد شود او را در وقت بندگی بشوهر
داده باشند در وقت از ادی اختیار دارد که فسخ آن نکاح کند اگرچه نداند که او را
اختیار هست وقت که باین حکم عالم شود که او را اختیار فسخ هست فسخ می تواند کرد
کنیزک وجهل در حق وی عذر نیست که بندها فرصت تعلیم ندارد واختیار الغلام
والشیب اختیار پسر که بالغ شود واختیار کامله که بالغ شود لا یبطل بلا رضا صریح باطل
نمیشود بی رضا صریح که گوید راضی شدم بنکاح او دلالته یا بچیزی که دلالت کند رضا همچنانکه
بوسه زدن وبسودن ونزدیکی کردن وکابین دادن ولا بقیاما عن المجلس ونیز باطل
نمیشود واختیار پسر کامل بر خواستن ایشان از مجلس وشرط القضا وشرط است حکم
قاضی بفسخ من بلغ برای فسخ نکاح آنکسی که بالغ شود ولا من اعتقت نه آن کسی که
آزاد شود یعنی آن کنیزک که آزاد شود بی حکم قاضی نکاح را فسخ میتواند کرد والولی

العصبة ولی عصبه است یعنی مالک امر نکاح عصبه است یعنی قرابتی ست که از جانب پدر باشد
از رجال نه از نسا و مراد اینجا عصبه نفس است یعنی مردی که در نسبت او زن در میان
نیاید و اما عصبه بغیره و امع غیر همچو دختر که سبب پسر عصبه شود و خواهر که با دختر عصبه شود
ولی نمیتواند شد در نکاح علی ترتیبهم بر آن ترتیب که در میراث عصبه اند در ولایت
نکاح نیز بهمان ترتیب ست جز که پسر و پسر پسر هر چند که پایان رود مقدم است بعد ازان
اصل که پدر است و جد که پدر پدر است و هر چند که بالا رود و بعد ازان جز اصل قریب
که برادر است و برادر زاده بعد ازان جز اصل بعید که عم او ست و پسر عم هر چند
که پایان رود و بعد ازان عم پدر است بعد ازان پسر عم است هر چند که پایان رود و بعد ازان عم جد و بعد ازان
و پسر عم جد که هر کدام نزدیکتر باشد او اولی است و هر کدام قرابت او قوی تر است اولی است همچنانکه
برادر پدری و مادر اولیست از پدری تنها یا مادری تنها بشرط حریت و بشرط آزاد بودن یعنی
در ولایت نکاح شرط است که ولی آزاد باشد نه بنده مکلف و مکلف باشد یعنی
عاقل و بالغ باشد نه کودک و دیوانه و اسلام و مسلمان باشد نه کافر که کافر را
ولایت نیست بر مسلمان فی ولد المسلم وقتی که ولد مسلمان باشد اما اگر فرزند کافر
باشد پدر ولایت تزویج او ندارد ثم الام بعد از عصبات ولی نکاح مادر است ثم ذو الرحم بعد
از مادر خویشان محرم ولی اند الاقرب فالاقرب که ام نزدیک باشد بولایت نکاح اقرب است ثم
مولی الموالات بعد ازان ولایت نکاح مر مولی موالات را ست یعنی کسی که عقد دوستی بسته باشد
که جنایت ترا بر من ادا کنم و اگر بمیرم میراث من بتو رسد ثم قاضی کتب فی منشوره ذلک بعد ازان
ولی نکاح قاضی است که در نشان او نوشته باشند که در تزویج و عقد نکاح ولایت داشته
باشد والا بعد یزوجه بغیبه الاقرب فالاقرب ولی ابعد نکاح و تزویج میتواند کرد در وقتیکه

ولی اقرب غائب باشد مالم ینتظر الکفو الخاطب خبره مادام که انتظار نبرد کفو که خواستگاری
میکند جز اقرب را یعنی حاضر نباشد ولی اقرب و مکان او معلوم نباشد و کفو خاطب خواستگاری
خبر نکند که تا وی حاضر شود ولی البعد را ولایت تزویج است در بنصورت و عند البعض
مدة السفر و نزد بعضی مدت سفری باید تا غیبت منقطعه باشد ولی البعد را ولایت
تزویج باشد و گفته اند که غیبت منقطعه آنست که در رسایل قابل یکبار پیش یا بخانه نرسد و اختیار
قدوری اینست ویعتبر الکفاءة فی النکاح نسبا اعتبار کرده اند در کفو بودن را
در نکاح از جهت نسب از جهة آنکه شریف ابا میکند که در حکم و فن خویش باشد کقریش
بعضهم کفو لبعض والعرب بعضهم پس قریش را که فرزندان نضر بن کنانه اند بعض
ایشان کفو مثل و بعض یکدیگر اند و اگرچه هاشمی باشد آن بعضی و فی العجم اسلاما و اعتبار
کرده اند و مثل کفو بودن را در عجم از روی اسلام نه از جهت نسب بجهت آنکه عجمیان
نسب خود را ضایع کرده اند فذ و ابوین فی الاسلام پس کسی که صاحب دو
پدر باشد در اسلام یعنی پدر و جدی مسلمان باشد کفو لذی ابا فیه کفوست
مر کسی را که صاحب جد پدر است در اسلام لانه و اب لهما کفو نیست صاحب یک
پدر در اسلام یعنی پدر و جد او هر دو مسلمان باشد و لا مسلم بنفسه له و نیز کفو نیست کسی که
بنفس خود مسلمان باشد مر کسی را که هم خود مسلمان باشد و هم پدر او حرمیة و اعتبار کرده
کفو بودن را در آزادی و هی کالاسلام فی ما ذکرنا و این حریت حکم اسلام دارد در
آنچه مذکور شد صاحب دو پدر آزاد کفوست مر کسی را که جد پدر او آزاد بوده باشد و صاحب
یک پدر و کسی که خود آزاد شده باشد و آزاد کفو نیست مر کسی را که دو پدر آزاد باشد کفو نیست
مر کسی را که پدر او نیز آزاد بوده باشد و دیانة معتبر است کفو بودن در دیانت یعنی

در تقوی وصلاح فلیس فاسق کفو لبنت صالح پس نیست فاسق کفو دختر مرد صالح
پس اگر دختر مرد صالح فاسق را شوهر کند ولی او را رواست فسخ نکاح کند ونزد امام محمدؒ
اگر فاسق فاحش باشد اعتبار میکنند در فسخ نکاح مثل آنکه مهزل باشد که باو مسخرگی کنند
کودکان بانکه خود دست بیرون می آید مردمان گفته اند که کسی صبیب است یعنی اخلاق پسندیده دارد
کفو نسب است یعنی کفو آنکسی که نسب عالی دارد یا گفته اند نفقه کفو است مرسیده را برای آنکه شرف
علم بر شرف نسب زیاده است واگر زن خواست که کفو بوده بعد ازان تعلیق شد وکفو نماند فسخ نمیتواند
کرد نکاح را جهت آنکه کفو بودن در ابتدا معتبر است نه در حال تباه ومآلا ومعتبر است کفو بودن در مال
یعنی قادر باشد بر نفقه ومهر معجل فالعاجز عن المهر المعجل والنفقة غیر کفو للفقیر اگر
کسی که عاجز باشد از مهر معجل ونفقه مثل وکفو فقیر نیست از غنیه بطریق اولی که نباشد
والقادر علیها کفو لغنیة وآنکسی که قادر باشد بر مهر معجل ونفقه کفو است مر عورت
غنیه را وحرفة ومعتبر است کفو بودن در حرفه فحالک پس جولاه او حجام یا حجامت
کننده او کناس یا جاروب کش که خاشه حمام جمع میکند او دباغ یا آن کسی که پوست
دباغت وخورش میدهد لیس کفو لعطار ونحوه ان نکحت باقل مهر هانیست کفو عطار
ومانند او که ترا از روی حرفت بکمتر از مهر مثل خود فللولی الاعتراض پس ولی آن عورت
را ولایت اعتراض هست حتی یتم تا تمام کند مهر مثل او را او یفرق یا جدا کند او را
از شوهر نزد قاضی واین جدائی حکم طلاق ندارد بجهت انکه از جانب مرد واقع شده و
وقف نکاح الفضولی علی الاجازة وموقوف است نکاح فضولی بر اجازت خواه فضولی
از جانب شوهر باشد یا از جانب زن باشد ویکی از جانب مرد فضولی انرا گویند
که نه وکیل باشد در نکاح ونه اصیل وموقوف است نکاح فضولی بر اجازت آنکس که نکاح

برای وی ست ویتولی طرفی النکاح واحد غیر فضولی و برخودی تواند گرفت هر سه
طرف نکاح راکه ایجاب وقبول است یک کسی که فضولی نباشد یعنی ولی باشد یا وکیل
از هر دو جانب باشد یا وکیل از یکجانب و اصیل از دیگری و بگوید بخواستم فلان را برای
فلان درست ست ونکاح منعقد میشود اما اگر از هر دو جانب فضولی باشد و بیک کلام
ایجاب و قبول را ادا کند همچنانکه گویند زوجت فلان بن فلان یعنی بخواستم فلانه را
برای فلان درست نیست چون فضولیست اما اگر بدو کلمه تکلم کند چنان که گوید زوجت
فلانه بن فلان گوید که یعنی بخواستم فلانه را برای فلان وقبلت منه وقبول کردم
از قبل او این درست ست وموقوف باجازت

باب المهر واقل المهر عشرة دراهم کمتر مرتبه مهر ده درست فیجب المسمی

پس واجب میشود ده درم اگرچه نام برد کمتر ازان را وان مسمی غیره یعنی اگر نام
برد غیر انچه کم از ده درم باشد یعنی ده درم نام برده یا زیاده فالمسمی پس
آنچه برده اند واجب میشود عند موت احدهما در وقت مردن یکی از مرد یا زن او
خلوة صحت یا در وقت خلوت صحیحه خواه دخول واقع شود وخواه نشود که خلوت صحیحه
حکم وطی دارد و نزد شافعی ره اگر خلوت واقع شود و وطی واقع نشود نصف مهر واجب
میشود سوال می آید که می تواند بود که در ماه رمضان شخصی وطی کند یا آنکه خلوت صحیحه
و تمام مهر لازم شده یا آنکه موت وجود گرفته و نه خلوت صحیحه و تمام مهر مسمی لازم میشود و ازین عبارت
این قسم خارج است جواب میگویند که هرگاه خلوت از عبارت بیرون می آید موجب وجوب مهر مسمی است که سبب
وطی است پس بوطی خود بطریق اولی که تمام مسمی واجب شود دهی ان لا یوجد مانع وطی حسا او شرعا او
طبقا کمرض عنه و این خلوت صحیحه است که زن و شوهر جمع شوند در موضع که مانع نباشد از وطی نه از جهت

حسن و نه از جهت شرع و نه از جهت طبع مثال مانع حسی مرضی یکی از زن و یا مرد است که مانع
است از وطی و مرض عام تر است که سبب عدم قدرت باشد بر جماع یا موجب ضرر باشد زیرا که
ضرر کردن در شرع معتبر است و صوم رمضان و مثل روزه رمضان که آن نیز مانع خلوت
صحیحه است و صلوة فرض و همچنین نماز فریضه نیز مانع شرعی است و احرام و همچنین احرام
حج نیز مانع شرعیست اما نماز نافله و روزه نافله مانع شرعی نیست و تمام مهر واجب میشود
در روزه قضا و نذر حکم نافله دارد درین مسئله در یک روایت و احرام مطلق مانع است خواه
حج نافله باشد خواه فریضه و حیض و نفاس و همچنین حیض و نفاس مانع خلوت صحیحه است
هم شرعاً و هم طبعاً بجهت آنکه طبایع ممتنع است از جماع حایض و نفسا بخلاف الجب
و العنه بخلاف آنکه از بیخ بریده باشند ذکر و خصیه را یا عنین باشد که آلت او حرکت نکند
که درین احوال خلوت صحیحه وجود میگیرند نزد ابی حنیفه ره و تمام مهر مسمی واجب میشود
اما صاحبین در آلت بریده خلاف کرده اند و گفته اند بر آلت بریده نصف مهر
لازم می شود اما نزد ابی حنیفه ره چون آنچه بر زن بود از تسلیم نفس وجود گرفته از جانب
او مانع نیست تمام مهر واجب می شود و عدت در جمیع اقسام خلوت واجب است خواه مانع
وطی باشد و خواه نباشد و نصفه بطلاق قبلها و نصف مهر واجب می شود بطلاق
که پیشی از خلوت یا وطی واقع شود و آن لم یسم و اگرچه مهر نام برده نشود فی المتعة
قبلها پس متعه یعنی یکدست سر و پا که متعارف است مثل آن زنان را عادت واجب
میشود اما می باید که از نصف مهر زیاده نباشد و آن متعه از پنج درم کم نباشد و درین دیار
پیراهن و ازاری و متعه و کفش و چادری که متعارفست و مهر المثل بعد ها و مهر مثل واجب
می شود بعد از خلوت اگر مهر نام برده باشند و صح النکاح بلا ذکر مهر و مع بقیه و درست است

نکاح بی ذکر مهر و یا نفی مهر که گوید ترا بخواستم بی مهر یعنی شرط آن نخواهم که مهر نداشته باشد باوجود
این نکاح درست ست و بشیء غیر مال متقوم و درست ست نکاح که کابین کنند چیزیرا که مال
قیمتی نباشد در شرع مثل خمر و خوک و بمجهول جنس و صحیح ست نکاح درست ست و یجب مهر
المثل و واجب میشود مهر مثل در جمیع صور مذکوره کما مر همچنانکه مذکور شد یعنی در وقت
وطی یا خلوت صحیحه یا موت یکی از مرد و زن او صفته یا بچیزی نکاح کند مجهول باشد صفت او
مثل جامه مردی گوید یا اسپ گوید یا حمار بیان صفت او نکند فالواسط پس میانه او
واجب میشود او قیمته یا قیمت او بچیزی میانه واجب میشود و شوهر مخیر ست که ادا میانه
کند از ان شی یا ادا قیمت آن میانه کند و بخدمت الزوج العبد یجب و اگر نکاح کند
بنده باذن خواجه خود و کابین و گوید که مدت کذا او را خدمت کن آن خدمت مذکوره واجب
میشود و اگر از ادی این خواهند و خدمت کذا کابین کند مهر مثل واجب میشود و بهذا او
هذا فمهر المثل ان کان بنیهما و اگر نکاح کند از دو بنده مشار الیه لا علی التعیین مهر
مثل واجب میشود اگر آن مهر مثل میان قیمت آن دو بنده باشد که از مهر فروتر باشد
و از فروتر بهتر و احسن بود دون بنده فروتر واجب میشود اگر مهر مثل کمتر از قیمت بنده فروتر باشد
و الا عن لو قوفه و بنده بهتر واجب میشود اگر مهر مثل زیاده باشد از قیمت بنده بهتر مگر که زن
بقیمت بنده فروتر راضی شود اگر مهر مثل مساوی قیمت یکی از ان دو بنده باشد ان مساوی واجب میشود
و نزد صاحبین در جمیع صور مذکوره بنده فروتر واجب میشود و ان طلق قبل وطی و خلوت فنصف
الاخس و اگر طلاق واقع شود در نصورت پیش از وطی و خلوت صحیحه نصف قیمت بنده فروتر واجب میشود
باجماع و ان نکح بالف علی ان لا یخرجها و اگر نکاح کند زن را بهزار دینار باین شرط که بیرون نبرد او را
از شهر او بالف ان قام بها یا بهزار دینار اگر مقیم باشد آن مرد دران موضع سفر نبرد و یا لفین

ان اخرج وبدونہ اگر برون برد او را یا خود بیرون رود چنانکہ در صورت ثانیہ شرط کردہ کہ بیرون نبرد
زن را از شہر و اقام بالف و مقیم باشد در صورت کہ شرط کردہ کہ مقیم باشد پس ہزار دینار واجب میشود
والا اگر باین دو شرط مذکورہ وفا نکردہ بلکہ او را بیرون برد یا خود مقیم نبود در صورت ثانیہ فمہر مثل پس
مہر مثل واجب میشود ولا یزاد علی الفین کہ زیادہ نباشد بر دو ہزار دینار ولا ینقص عن الف
و کم نباشد از ہزار دینار و نزد صاحبین آنچہ شرط کردہ واجب میشود وان نکح ہذین
العبدین و اگر نکاح کردند بدو بندہ مشار الیہما واحد ہما حر و حالانکہ یکی از ایشان
آزاد است قلہما العبد فقط پس مران منکوحہ را آن بندہ را می رسد کہ بکاوین را بگیرد
و پس نہ آزاد را ان ساوی عشرۃ و اگر برسد قیمت آن بندہ بدہ درم کہ ہفت مثقال
نقرہ باشد و اگر قیمت او زیادہ از دہ درم باشد ہمان بندہ میرسد و نزد ابی یوسف رحمہ اللہ
آن بندہ میرسد و قیمت ہر کہ او را بندہ قرض کنند و نزد محمد رہ یک روایت از ابی حنیفہ رحمہ اللہ
کہ بندہ میرسد و آن مقدار کہ مہر مثل بآن تمام شود وان شرط البکارۃ و وجد ثیبا و اگر
شرط کرد در نکاح بکر باشد و بکر نیافتہ او را ملک کامل بود لزم الکل لازم میشود تمام
مہر بحبت آنکہ بکارت بچیزہای دیگر نیز زائل میشود و غیر وطی پس گمان نیک باید برد
وفی النکاح الفاسد و در نکاح فاسد ان لم یطا لا یجب بشئ و اگر وطی نکردہ
چیزی واجب نمیشود از مہر اگرچہ خلوت واقع شدہ باشد کہ این جا خلوت حکم وطی ندارد
چون نکاح فاسد است مثل نکاح بیگواہ و نکاح خواہر در عدت خواہر دیگر در طلاق بائن
و نکاح پنجم در عدت چہارم و نکاح دادہ بر سر آزاد کہ این نکاحہا ہمہ فاسد است وان
وطی بشبہت النسب من وقت الوطی و اگر وطی کند در نکاح نباشد ثابت میشود
نسب ولد از وقت وطی یعنی اگر از وقت وطی تا ولادت شش ماہ ست نسب ثابت

میشود و اگر کمتر از شش ماه است ثابت نمیشود و این نزد امام محمد است و فتوی بر اینست
اما نزد باقی علما از وقت نکاح شش ماه را اعتبار میکنند و مهر المثل لا نزاد علی المسمی
و ثابت میشود در نکاح فاسد مهر مثل که زیاده نباشد بر مسمی اگر وطی واقع شود و اگر مهر زیاده باشد
بر انچه نام برده اند در وقت نکاح آن زیاده واجب نمیشود ای مهر مثلها من یقوم الیها
یعنی مهر زن که مثل این زن باشد از قوم پدر او که خواهر او باشد و عمه او باشد یا دختر عم او
باشد سنا و جمالا و عقلا و دینا یعنی در سن و سال و در حسن و جمال و مال و عقل و دیانت
مثل منکوحه باشد و بلدا و عصرا و در شهر و مکان و زمان مثل او باشد و بکارة و ثیابة
و در بکر بودن و ثیب بودن نیز مماثلت شرط است که مهر مثل آن مقدار است که بآن
مبلغ رغبت کند در نکاح وی و اوزاعی رح گفته که در مهر مثل کنیز ک شریک قیمت اوست
و ان لم یوجد منهم پس اگر موجود نباشد از قوم پدر باین صفت فمن الاجانب پس از
بیگانها اعتبار کنند لا الاقم نه از جانب مادر و قومها و از جانب قوم مادر او اعتبار ندارد
و ان لم تکن من قوم ابیها اگر نباشد آن مادر از قوم پدران منکوحه همچنانکه باشد مادر
و دختر عم پدر او که اکنون مماثلت او را اعتبار میکند و صح ضمان ولیها مهرها و
درست است ضامن شدن ولی زن مهر زن را و عورت مخیر است که طلب مهر از
شوهر کند یا از وی بحکم ضامن پس اگر ولی ادا مهر کند رجوع بشوهر زن می تواند اگر
باذن او ضامن شده باشد و لو صغیرة و اگرچه زن صغیره باشد هم زن ضمان ولی مهر
را رواست که ولی تزویج صغیره کند و ضامن شود مهر او را رواست و المعجل والمؤجل
بینا فذاک و مهر معجل و موجل اگر بیان شده باشد مقدار هر یک آن معتبر است
و الا فالمتعارف و اگر معین نشده باشد مقدار کابین دوستیمان دهزار دینار

مثلا نام برده باشند و تعیین نشده باشد که چه مبلغ معجل و چه مبلغ موجل بانچه عرف باشد عمل کنند پس ملاحظه میکنند که مثل این عورت را در عرف همه مقدار مهر معجل میکنند آن را معجل میسازند و باقی را موجل **وقبل اخذ المعجل لها منعه من الوطی والسفر** یعنی پیش از گرفتن عورت مهر معجل را که دستیمان ست زن را ولایت آن ست که شوهر را منع کند از وطی کردن و سفر بردن او را و اگرچه بکیدرم از دستیمان مانده باشد و لو بعد وطی او خلوة برضاها و اگرچه وطی کرده باشد ان عورت را برضای وی بلا سقوط النفقة بی آنکه ساقط شود نفقه از شوهر باین منع یعنی این منع مانع نفقه نمیشود **والسفر والخروج للحاجة** بلا اذنه و می تواند زن که سفر رود بی اذن شوهر یا برای مهم بیرون رود بی اذن شوهر می تواند اگر دستیمان تمام بروی نرسانیده باشد **وبعد اخذه ینقلها الی حیث شاء** و بعد از گرفتن مهر معجل نقل می توان کرد شوهر زن را از مکان! و بهر مکان که خواهد **وقبل الا لیسافر بها** و بعضے گفته اند که مسافت سفر نمیتواند برد بی اذن زن که سه شبان روز راه باشد اگرچه مهر معجل تسلیم کرده باشد و به یفتی و باین فتوی داده اند لیکن شهر بده یا ازده شهری تواند برد و ازده بده دیگران **ان بعث الیها شیئا فقالت فهو هدیة وقال مهر** و اگر چیزی فرستد مرد نزد زن پس گوید زن که انچیز هدیه بوده ست و مرد گوید که از حساب مهر بوده ست **فالقول له** پس قول مرد راست ست و اعتبار دارد چون سوگند خورد بر مدعای خود **الا فیما هی للاکل** مگر در ان چیزی که مهیا کرده باشد از برای خوردن مثل حلوا و بریان و میوه که در عرف برای مهر نمیدهند بخلاف گوسفند زنده و گندم و آرد

فصل

نکاح العتق نکاح بنده خالص که مکاتب و مدبر نباشد **والمکاتب والمدبر**

نکاح مکاتبه ونکاح مدبر ووالامته ونکاح کنیزک وام ولد ونکاح ام ولد وبلااذن السید موقوف
بی اذن کردن خواجه موقوف ست ان اجاز نفذ اگر اجازة کرد خواجه درست ست نکاح
وان رد بطل واگر رد کرد خواجه نکاح را باطل شد واذا اذن وچون اذن کرد خواجه بنکاح بنده
بیع العتق للمهر میتواند فروخت بنده برای مهر واگر مهر زیاده از قیمت وی باشد زیادتی
را بعد از ادای می تواند طلبید ویسعی الاخران وکسب کند برای ادای این مهران دو می
دیگر یعنی مدبر وام ولد از کسب خود ادای مهر کنند والاذن بالنکاح یعم جائزة وفاسدة
واذن خواجه بنده را بنکاح شامل ست نکاح جائزه وفاسد را نزد ابی حنیفه ره اگر شخصی
بنده خود را اذن کند بنکاح فاسد زنی بخواهد ان بنده همچنانکه نکاح کند بی گواه مثلا نزد ابی حنیفه
ره بنده را برای مهر میتوان فروخت اگر وطی یا خلوت صحیحه وجود گیرد ومن زوج امته
لا یجب السویة وآن کس که شوهر دهد کنیزک خود را او را خدمت می تواند فرمود واجب نیست
بر وی که خانه که شب باشند جدا کند ولا النفقة الا بها ولیکن واجب نمیشود بر شوهر کنیزک
مگر وقت که برای وی جای شب بودن تعین کند ویطأ الزوج ان ظفره وطی کند زوج
کنیزک را وقتی که بر وی دست یابد اگرچه جای شب بودن معین نکرده باشد وولد النکاح
امته وعنده کرها ومر خواجه را ولایت آن هست که نکاح کند برای بنده خود زنی یا کنیزکی
خود را بشوهر دهد بتکلف بی رضای وی وخیرت واختیار دارد امته کنیزک ومکاتبه وکنیزک
مکاتبه یعنی آنکه او را گفته اند که چیزی بدهی آزاد باشی او نیز اختیار دارد عتقت وقتیکه
که آزاد شوند هر یک از ین کنیزک ومکاتبه تحت حرا او عبد که در نکاح آزادی باشد
یا در نکاح بنده اختیار دارند که نکاح را بدانند از بنده یا اختیار کنند این نکحت بلا اذن
معتقت بعد نکاح که کنیزک یعنی شوهر کرد بی اذن خواجه خود بعد ازان آزاد شد نکاح

درست میشود چونکہ از ملک خارج شد بلا اختیار لہا و اختیار فسخ نکاح ندارد در ینصورت
و ماسمی للسید لو وطیت فعتقت و انچہ نام برده شده از مہر ملک خواجہ است اگر وطی
وجود گرفته باشد پیش از ازادی در صورت مذکوره و ان عتقت اولا فلہا و اگر آزادی
واقع شده باشد اول بار بعد ازان وطی وجود گرفت مہر مسمی ملک کنیزک است کہ آزاد
شده نہ از خواجه وی و زوج الامة یعزل باذن سید ہا و شوہر کنیزک عزل میتواند کرد
یعنی منع نطفه می توان کرد از رحم باذن آن زن آزاد و بعضی گفته اند کہ اگر از فرزند بدے
ترسد بی اذن زن عزل میتواند کرد والا لحرة باذنہا و ان وطی امة ابنه و اگر وطی کند
شخصے کنیزک پسر خود را فولدت به پس بزاد آن کنیزک فادعاہ پس نیت سید پس بخود
خواند آن شخص آن فرزند را ثابت می شود نسب آن فرزند و ہی ام ولده و آن کنیزک
ام ولد آن شخص ست و مادر فرزند او میشود خواه پسر تصدیق کند خواه نکند و وجب
قیمتہا و واجب میشود قیمت کنیزک بر پدر و لا مہر ہا و واجب نمیشود مہر کنیزک و لا قیمت
ولد ہا و نیز واجب نمیشود قیمت فرزندان کنیزک و الجد کالاب بعد موته و جد حکم
پدر دارد درین مسئله بعد از موت پدر و ان نکحہا و اگر نکاح کند پدر کنیزک پسر را صح
درست ست نکاح و لم یصر ام ولده و درین صورت کنیزک ام ولد نمیشود و اگر فرزند
اورد و یجب مہر ہا و اجب میشود در صورت نکاح مہر کنیزک لا قیمتہا نہ قیمت کنیزک
و قیمت فرزندان او و الولد حر لقرابته و فرزند ازاد میشود بسبب قرابت کہ برادر خواه
جده خواجه ست و الطفل یتبع خیر الابوین دینا و طفل تابع بہترین مادر و پدر خود است
درین پس ہر کدام کہ مسلمان باشند مادر و پدر طفل تابع ایشان ست و حکم باسلام
او وعند عدمہما و وقتی کہ پدر و مادر معدوم باشند یتبع الدار تابع می میشود آن دیار

اگر دو دیار اسلام متولد شده باشد حکم باسلام او میکنند و اگر در دیار کفر متولد شده حکم بکفر او ست و المجوسی شر من الکتابی و مجوسی یعنی گبر بدتر است از کتابی که یهود و نصاری است پس اگر طفل از مجوسی و کتابی متولد شود حکم کتابی دارد که ذبیحه او حلال است و نکاح او رواست بر مسلمانان و ان اسلم المتنزوجان بغیر شهود و اگر مسلمان شود زن و شوی که عقد نکاح ایشان بی گواه باشد او فی عدة کافر یا در عدت کافر بوده باشد که او را بدیگری عقد کرده باشند معتقدین ذلک و حالانکه معتقد بوده باشد آنزن و شوی حجت آن نکاح را در دین شان جائز بوده باشد اقر علیه ایشانرا بمان نکاح باقی گذارند و از هم جدا کنند و فرق محرمان ان اسلما و از هم جدا کنند و محرم را که در حال کفر زن و شوی بوده باشند چون مسلمان شوند ایشانرا از هم جدا کنند و فی الاسلام زوج المجوسیة و در وقت مسلمان شدن شوهر زن مجوسیه که اهل کتاب نباشد او امراة الکافر یا در وقت مسلمان شدن زن کسی که کافر باشد خواه آن کافر مجوسی باشد یا کتابی عرض الاسلام علی الاخر عرض الاسلام کنند بر ان دیگری یعنی بر شوهر در صورت که زن مسلمان شده باشد فان اسلم فهی له پس اگر مسلمان شود ان دیگر پس آن عورت در ملک اوست و حاجت تجدید نکاح نیست والا فرق بینهما و اگر دیگر مسلمان نشود تفریق کنند ایشانرا از هم جدا کنند خواه دخول واقع شده باشد خواه نشده باشد و هو طلاق ان ابی و این تفریق حکم طلاق دارد اگر شوهر سر باز زند از اسلام ولا مهر لها ان ابت و مهری نرسد زن را اگر سر باز زند از قبول اسلام الا الموطوءة مگر زن موطوءه که اگر وطی واقع شده مهر زن رسد اگر تفریق با با از زوج باشد او را تمام مهر میرسد و اگر وطی وجود گرفته باشد و اگر وجود نگرفته باشد نصف مهر میرسد و فی دار الحرب که دیار کفر است

اگر شوہر زن مجوسیہ کہ اہل کتاب نباشد اسلام آورد یا زن مرد کافر مسلمان شود تبین بمضی العدۃ قبل الاسلام الاخر جدا میشود زن از شوہر پیش از مسلمان شدن آن دیگر خواہ دخول واقع شدہ باشد و تبین تبائن الدارین لا البینی وجدا می شود زن و شوہر از یکدیگر بسبب مبانیت دیار کہ یکی در دار حرب باشد و یکی در دار اسلام آید و مسلمان شود یا خود اسیر کنند یکی را در دیار اسلام آورند جدا می شود از ہم اما از اسیرے جدا نمیشود پس اگر یکے از زن یا شوہر از دیار کفر بدیار اسلام آمد و مسلمان شود نکاح میان ایشان منقطع نمیشود و اگر با سیری آرند زن و شوہر را بدیار اسلام نکاح میان ایشان باقی می ماند و ارتداد کل منہما فسخ عاجل و مرتد شدن ہر یک از زن و شوہر سبب فسخ نکاح میشود فی الحال بی آنکہ طلاق وجود گیرد و در مرتد شدن گذشتن عدت شرط نیست و نزد امام محمد اگر شوہر مرتد شود حکم طلاق دارد این فرقت نہ حکم فسخ نکاح پس کابین واجب میشود نزد امام ثم للموطوۃ کل مہرہا بعد ازین مرتد شدن ہر موطوۂ را تمام مہر میرسد خواہ زن مرتد شدہ باشد خواہ شوہر و بغیر ہا نصفہ و مر غیر موطوۂ اینہمہ مہر میرسد لو ارتدا اگر مرتد شود مرد و لا شی لو ارتدت و ہیچ چیز واجب نمیشود از مہر اگر زن مرتد شدہ باشد و وطی وجود نگرفتہ باشد باہم بقی النکاح لو ارتدا معا و اسلما معا و باقی می ماند نکاح اگر زن و مرد ہم مرتد شوند و باہم مسلمان شوند فسد النکاح ان اسلم احدہما قبل الاخر فاسد میشود نکاح اگر مسلمان شود یکی از زن و شوہر پیش از یکی دیگر و کل الزوجات و ہمہ زنان خواہ بکر خواہ کامل خواہ مسلمان خواہ کتابی خواہ نو عروس خواہ دیرینہ فی القسم سواء در قسمت شب بودن برابر است و بر شوہر واجب است کہ نوبت برابر کند خواہ مریض خواہ تندرست خواہ عنین خواہ حصی یا سلیم الآلت و نزد امام ابو یوسف رحمہ اللہ نو عروس بکر را ہفت شب و روز اول تفضیل کند ہر باقی و نو عروس کامل را

سه شب وروز الا المامو که مگر زن که بنده باشد و لها نصف الحرة مراورا نصف آزاد نصیب ست خواه ام ولد باشد خواه کنیزک یا مکاتب و الا قسم فی السفر و قسمت واجب نیست در سفر یعنی هر کدام را خواهد ببرد بسفر والقرعة اولی و قرعه زدن اولی ست بنام آنکه برآید بسفر برد و یصح منه ترک القسم والرجوع و درست ست که یک عورت قسم خود را بدیگری گذارد و اگر رجوع کند و باز قسمت را بگیرد هم رواست

کتاب الرضاع

رضاع بفتح راو کسر را در شرع عبارت از مکیدن طفل از پستان زن در وقت مخصوص که دو سال و نیم ست ثبوت بمصه ثابت میشود بیک مکیدن فی حولین و نصف فقط در دو سال و نیم و بس نه زیاده و نزد صاحبین در دو سال پس اگر کودک دو ساله زیاده باشد و شیر خورد رضاع ثابت نمیشود و امومة المرضعة مادر بودن شیر دهنده رضیع را ای شیر خواره او الوة زوج لبهامنه للرضیع و پدر بودن شوهر زن که شیر مرضعه ازان شوهر باشد مر شیر خواره را یعنی ان زن شیر دهنده مادر شیر خواره میشود و شوهر آن زن که شیر ازوی حاصل شده بمنزله پدر شیر خواره میشود فیحرمان مع قومهما علیه پس حرام شوند آن شوهر و آن زن با قوم خود بر شیر خواره کالنسب مثل آن حرام ست که در نسب است پدر و مادر یا فرزند در رضاع همچنان ست و فروعه والزوجان علیهما و حرام می شود فروع شیر خواره یعنی اولاد شیر خواره بر شیر دهنده و شوهر او نیز حرام می شود و زن و شوهر شیر خواره بر شیر دهنده و شوهر وی حرام میشود یعنی شیر خواره اگر مرد باشد زن او بر شوهر شیر دهنده حرام میشود و اگر شیر خواره زن باشد شوهر او بر شیر دهنده حرام می شود و صاحب متن این مسئله را منظم آورده بیت از جانب شیر ده همه خویش شوند و از جانب شیر خواره زوجان فروع

یعنی از جانب شیر دهنده همه خویش شوند و از جانب شیرخواره اگر پسر است زن او حرام میشود
بر شوهر شیر دهنده و اگر دختر است شوهر او حرام می شود بر شیر دهنده و یحل اخت اخیه حلال است
خواهر برادر رضاعی را خواستن کما فی النسب همچنانکه در نسب حلال است که برادر پدری
خواهر مادران برادر پدری را بخواهد یعنی دو برادر پدر راند و هر کدام مادری دیگر دارند
و ازان مادران خود خواهران دارند این برادر پدری می تواند که خواهران برادر که از مادر
خود دارد بخواهد زیرا که آن خواهر هم از پدر دیگر است و هم مادر دیگر والاحتقان ولبن الرجل
وما خلط بالطعام لا یحرم وحقنه کردن شیر که از ما بین باندرون کودک زیرد و شیر
که از مرد حاصل شود اگر خورد بخورد و انچه بطعام بیامیزند موجب حرمت نمیشود
وبغیره لعتبر الغلبة واگر نیز بطعام شیر مخلوط شود مثل آب و مانند آن غالب را اعتبار
میکنند اگر غالب شیر باشد رضاع ثابت می شود و نزد امام ابو یوسف ره حکم بغلبه وقتی
میکنند که رنگ شیر را تغیر کند آن غیر در هم طعم اورا اما اگر یکی پیش تغیر نکند شیر غالب ست
امام محمد ره میگویند که باید که مخلوط شیر را از شیر بودن خارج کند دیگر اورا شیر نگویند تا بحکم
بغلبه او کنند ویحرم الاسقاط وحرام ست شیر دربینی چکانیدن ولبن البکر وشیر بکر نیز حرام
میکرداند نکاح را والمیت وشیر میت نیز حرام میکرد اند وان رضعت امرة حرمتها
رضیعة واگر شیر دهد زنی اتباع خود را در حالی که آن اتباع شیر خورده باشد از دو سال
ونیم زیاده نباشد حرمتا حرام میشوند هر دو زن بر شوهر ولا مهر لکبیرة ان لم توطا
ومهر نمیرسد عورتی را که کبیر ست واگر وطی نکرده باشد او را او للرضیعة نصفه وعورتی
را که شیر خورد نیمه مهر میرسد ورجع به علی المرضعة ان قصد لفسا د ورجوع می تواند کرد
مرد بر شیر دهنده به نیمه مهر اگر قصد فساد کرده باشد و می تواند که ازوی ستاند و شیرخواره

دهد و قصد فساد وقتی وجود میگیرد که بی ضرورت شیر دهد و عالم بنکاح باشد و باین که شیر دادن موجب فساد نکاح است و درین امور قول زن معتبر است و از امام محمد و از امام شافعی روایت است که بی قصد فساد نیز رجوع می تواند کرد مرد بر زن به نیمه مهر که بصغیره می باید والله اعلم

کتاب الطلاق

الطلاق طلاق در لغت دور کردن قید است بمعنی تطلیق مثل سلام بمعنی تسلیم و در شرع زائل کردن است ملک نکاح را که قید معنوی است طلاق میگویند یقع من مکلف فقط واقع میشود طلاق از کسی که مکلف باشد یعنی عاقل و بالغ باشد از کودکی و دیوانه و بیهوش و کسی که صرع دارد طلاق واقع میشود و لو سکران اگرچه مست باشد آن مکلف نیز طلاق واقع میشود او عبدا یا بنده باشد نیز از وی طلاق واقع میشود ولا من سیده واقع نمیشود طلاق از خواجه غلام زن غلام را و نایم و از کسی که در خواب باشد نیز طلاق واقع نمیشود و طلاق دو قسم است سنی و بدعی و سنی دو قسم است من حیث العدد و سنی من حیث الوقت بدعی نیز دو قسم است بدعی من حیث العدد و بدعی من حیث الوقت طلاق سنی من حیث العدد دو قسم است حسن و احسن احسن طلقه فقط فی طهر لا وطی فیه و احسن طلاق بکیطلاق است در طهری که وطی واقع شده باشد دران طهر یعنی از حیض پاک شده باشد دیگر دران طهر وطی نکرده باشد و این احسن است بجهت آنکه موافقت سنت ست هم از حیث عدد و هم از حیث وقت و هیچکس قایل بکراهت این قسم طلاق نشده و حسنه و هو السنی و طلاق حسن که موافق سنت ست از حیث به عدد و طلقه الغیر المدخوله بکیطلاقت و عورت را که غیر مدخوله باشد و لو فی حیض و اگرچه در حیض باشد آن طلاق و للموطوءة تفریق الثلث فی الطهر لا وطی فیها فیتین بحیض طلاق حسنی من حیث الوقت موطوءه را متفرق ساختن سه طلاق است در سه طهر که وطی واقع نشده باشد دران طهر یا در حق آنکسی

که در حیض میشود و اشهر فی الصغیرة والآئسة در سه ماه متفرق سازد سه طلاق را اگر
زن صغیره باشد یا نومید شده باشد از زن از حیض از جهت پیری و فی الحال و در حامل
هم طلاق سنت مثل آئسة و صغیره هست ولو بعد وطی واگرچه بعد از وطی باشد
ان طلاق سنی و فاصله نباشد وطی و طلاق بهیچ زمانی آن نیز در حق حامل حکم طلاق
سنی دارد و نزد امام زفر ره فاصله میان وطی و طلاق باید که یکماه باشد در طلاق سنی و خلع
سنی هست اگرچه در حالت حیض باشد و بدعته وطلاق بدعی از حیث وقت وحدة فی
طهر وطیت فیه او فی حیض موطوءة یک طلاق ست در طهر نه در حال حیض که وطی
یعنی نزدیکی واقع نشده باشد در ان طهر یا طلاق کند در حال حیض عورت که وطی کرده باشند
او را یعنی غیر مدخوله نباشد و این طلاق واقع هست اگرچه بدعت هست و ما فوقها بلا رجعة
بینه فی طهره وطلاق بدعی من حیث العدد زیاده از یک طلاق کردن هست بلا رجوع میان
این طلاق و سابق در یک طهر واگر عورت موطوءه را از زیاده از یک طلاق کنند در حالت
حیض باید که بدعت او زیاده باشد و یراجع ان طلق فی الحیض و باید که رجوع کند او را
از طلاق اگر طلاق کند در حیض عورتی را و نزد بعضی رجوع مستحب هست واجب نمیشود فاذا
طهرت طلقها ان شاء پس چون پاک شود از حیض طلاق کند اگر خواهد و نزد صاحبین وقتی
طلاق کند که از حیض دویم پاک شود و طلاق الحرة ثلثة والاماة اثنان و طلاق عورت آزاد
سه هست و طلاق کنیزک دو ولو زوجها خلافهما اگرچه شوهر ایشان خلاف ایشان باشد شوهر
زن آزاد باشد و شوهر کنیزک آزاد باشد و طلاق نزد امام اعظم ره از زن معتبر هست
و نزد امام شافعی ره از مرد معتبر هست

فصل و صریحه ما استعمل فیه دون غیره و صریح طلاق هست که استعمال کنند در

در طلاق نہ در غیر طلاق مثل انت طالق و مطلقۃ و طلقتک ہمچنانکہ مرد گوید زنرا کہ او بلفظ طلاق اسم فاعل یا مطلقہ گوید بلفظ اسم مفعول یا خود بلفظ ماضی ادا کند کہ طلقتک معنی اول آنست کہ تو طلاق شوندہ و معنی دوم آنست کہ تو طلاق کردہ شدہ و معنی ثالث آنست کہ طلاق کردہ ترا یعنی سہ دادم ترا و یلہ کردم ویقع بہ رجعۃ ابدا او واقع میشود این طلاق صریح یکطلاق رجعی ہمیشہ خواہ نیت طلاق کند و خواہ نکند و اگر درین الفاظ نیت طلاق سہ دادن کند از بندہ نزد قاضی معتبر نیست و میان او و میان حق سبحانہ معتبر است امادر ظاہر شرع چون خلاف ظاہر است معتبر نیست وان ذکر المصدر و اگر ذکر کرد شود لفظ مصدر کہ گوید انت الطلاق او طلاق طلاقا او الطلاق مثلث ان نواہا پس سہ طلاق واقع میشود اگر نیت سہ طلاق کند والا رجعیۃ و اگر نیت سہ طلاق نکند یک طلاق رجعی واقع میشود و اگر گوید کہ انت طلاق یکطلاق اقتضا کردم و بہ الطلاق یکی دیگر کہ دو طلاق باشد تصدیق کند او را و صح اضافۃ الطلاق الی کلہا و صحیح است اضافت کردن یعنی نسبت کردن طلاق را بتمام زن چنانکہ گوید انت طالق او ما یعتبر بہ عن الکل یا اضافت کند طلاق را بآن عضوی کہ از و معتبر میکنند از کل کہ راس کہ طالق ہمچنانکہ گوید سر تو طلاق او رقبتک یا گوید گردن تو طلاق او روحک یا روح تو طلاق او وجہک یا گوید روی تو طلاق او فرجک یا گوید فرج تو طلاق کہ از فرج کل را ارادہ میکنند چنانکہ در حدیث واقع شدہ قال النبی علیہ السلام لعن اللہ الفروج علی السروج یعنی زن کہ بر زین سوار شود در لعنت خداست و الی جزء شارح یعنی روا است اضافت کردن طلاق بجز اشایع آنصورت کنصفک یعنی ہمچنانکہ گوید نصف تو یا ثلث تو طلاق لا الی الید و الرجل و درست نیست اضافت کردن طلاق بدست و پاے

والعین

والبطن والظهر وبه پشت وشکم وهر چیزی که معین که بکل ازوی تعبیر نکنند مثل گوش وانگشت و امثال آن ولبعض الطلقة طلقة وبعضی طلاق یکطلاق است یعنی اگر گوید تو نیم طلاق یا سه یکطلاق یا چهار یکطلاق یا پنج حصه یک طلاق یکطلاق واقع میشود واگر گوید که تو یکطلاق در دو طلاق ونیت ضرب وحساب کند یا خود هیچ نکند یکطلاق رجعی واقع میشود واثنان فی اثنتین اثنتان واگر گوید که دو طلاق در دو طلاق دو طلاق واقع میشود ولصحت نیت مع زدرست ست نیت مع که سه طلاق واقع میشود که چنین میشود که تو دو طلاق یا دو طلاق وابتداء الغایة یدخل انتهاؤ ابتداء غایت داخل ست دو طلاق نه انتهاء غایت پس اگر گوید انت طالق من واحدة الی اثنین یکطلاق واقع میشود واگر الی ثلث گوید دو طلاق واقع میشود یعنی گوید تو یک طلاق یا دو طلاق یکطلاق واقع می شود واگر تا سه طلاق گوید دو طلاق واقع می شود وسیوم واقع نمیشود چونکه ابتداء غایت داخل ست در انتهاء غایت داخل نیست ومابین من ولفظ مابین حکم من دارد یعنی ابتداء غایت داخل است نه انتهاء داخل پس اگر گوید تو طلاق میان یکی تا دو یکطلاق واقع می شود ونزد امام زفر نه ابتداء داخل ست نه انتهاء پس اگر گوید میان یکی تا سه یکطلاق واقع میشود برای الزام وی گفته اند که اگر چنین باشد که ابتداء وانتهاء داخل نباشد اگر کسی گوید عمر من میان شصت وهفتاد ست لازم می اید که نه سال باشد خواه اول وآخر را داخل ندارد وانت طالق فی مکة تخییر واگر گوید تو طلاق در مکه مخیر ست فی الحال طلاق واقع می شود بهر جا باشد واگر نیت کرده باشد که در وقت دخول مکه طلاق عند الله مقبول ست اما اگر در حکم ظاهر حکم بر او نمیکنند وفی دخولک مکة تعلیق واگر گوید که تو طلاق در وقت دخول مکه یعنی معلق ست طلاق بوقت در آمدن در مکه یا در مکه نه آید طلاق نمیشود ویقع عند العجز فی انت طالق غدا او فی غد واقع میشود

طلاق در وقت صبح در ینصورت که گوید تو در فردا یا فردا طلاق چون صبح طلوع کند طلاق واقع میشود ولصح نیة العصر فی الثانی فقط و درست نیست نیت نماز دیگر در ینصورت که گوید فی العدة دار اول ما عند الله در بر دو اگر نیت نماز دیگر کند رواست امانزد صاحبین رحمهما الله در هیچ کدام نیت عصر در حکم ظاهر روا نیست نزد صاحبین رحمهما الله ویقع الان فی انت طالق امس واقع میشود در حال که وقتی که گوید انت طالق امس یعنی تو طالق دیروز وان نکح بعد خلفوا و اگر نکاح بعد از امس واقع می شود این قول لغو است و طلاق واقع نمیشود ویقع آخر العمر فی انت طالق ان لم اطلقک واقع می شود طلاق در آخر عمر مرد یا در آخر عمر زن طلاق می شود پیش مردن او در یک ساعت فی انت طالق اطلقک یعنی اگر گوید طالق اگر ترا طلاق نکنم و حالا فی متی لم اطلقک وسکت و در حال طلاق واقع میشود و اگر گوید تو طلاق که هرگاه که ترا طلاق نکنم و بعد ازان خاموش شود فی الحال طلاق میشود وفی اذا ینوی و در اذا نیت معتبر است یعنی اگر بجای وقتی اذا گوید نیت قائل را اعتبار کرده اند اگر نیت کند که اگر طلاق نکنم تو طلاق گوید در آخر عمر طلاق میشود فان لم ینو و اگر نیت نداشته باشد فکان عند ابی حنیفة ره مثل آن ست که آخر عمر طلاق میشود والیوم للنهار ویوم نهار ست مع فعل ممتد وقتی که تا فعل ممتد مذکور شود یعنی فعلی باشد که تمام روز تواند رسید کامرکب بیدک یوم یقدم زید یعنی امر تو بدست تو روزی که بیاید زید امر ک بیدک باشد ممتد ست وللوقت المطلق مع فعل لا یمتد و بمعنی وقتی مطلق ست یعنی وقتی که با فعل غیر ممتد مذکور شود کانت طالق یوم یقدم زید یعنی تو طلاق روزی که زنده بیاید اینجا مراد وقت ست مطلق از یوم نه بیان نهار وفی انت طالق ثلاثا الغیر المدخو یعتق و در صورت که گوید تو طلاق سه طلاق عورتی را که با و نزدیکی نکرده باشد شوهر

سه طلاق میشود و بالعطف تبین بالاول اگر گوید بعطف ذکر کند طلاق را در حق عورت
غیر مدخوله می شود آن از شوهر بطلاق اول چون غیر مدخوله است عدت ندارد پس طلاق دوم
وسیوم واقع نمیشود جهت آنکه از ملک وی خارج شده همچنانکه گوید انت طالق وطالق
فطالق کما اذا علق وقدم الشرط همچنانکه تعلیق کند و شرط را مقدم دارد یعنی عورت
غیر مدخوله را گوید ان دخلت الدار فانت طالق واحدة و واحدة یعنی اگر در سرای
در آئی تو طلاق یک و یک نزد امام ابوحنیفه یکطلاق واقع می شود و نزد صاحبین دو طلاق
می شود ویقع الکل ان اخر و واقع می شود هر جا که نام برده از طلاق اگر شرط را مؤخر
دارد همچنانکه گوید تو یک طلاق اگر در سرای سه طلاق واقع می شود وفی انت طالق
واحدة قبل واحدة او بعد واحدة واحدة یقع واحدة و اگر گوید تو طلاق یکطلاق
پیش از یکطلاق یا بعد از کل یک طلاق واقع می شود و این نیز در حق غیر مدخوله است وفی
الموطوءة اثنان و در عورت که دخول واقع شده باشد و شوهر را در جمیع صور مذکوره دو
طلاق واقع می شود وفی قبلها او بعدها ومعها ومع اثنان و در همین صورت مذکوره که گوید
تو طلاق یکطلاق پیش از یکطلاق یا بعد از یکطلاق دو طلاق واقع می شود وضابطه این
دو بین بیت مذکور است قبل بی ها و بعد بها را و اندر احکام یکطلاق افتاد و دو طلاق است
گر کنی قبلش بین سماع است خود مر اسناد را و ان اشار با الاصبع یعتبر عدد المشهورة و اگر
اشارة کند بانگشت عدد طلاق را عدد انگشتان کشاده اعتبار دارد اگر بروی انگشتان
اشارة کرده باشد و ان اشار بظهورها فالمفتوحة و اگر اشارة کند بپشت دست انگشتان
فراهم اعتبار دارد و ان وصف الطلاق بالشدة او الطول والعرض و اگر وصف
کرده شود طلاق را بشدت یا بدرازی یا بعرض او شبه بما یدل علی هذا یا خود تشبیه کرده شود

یا بچہ دلالت کند برین کہ مذکور شد طول و شدت و عرض ہمچنانکہ گوید ثلث تو طلاق مثل کوہ یا مثل
ہزار بایۂ پری خانہ والا مبائنۃ واگر سہ طلاق نیت نکردہ باشد یک طلاق باین واقع
می شود و کنایۃ ما یحتمل وغیرہ وطلاق کنایت آنست کہ احتمال طلاق وغیر طلاق
داشتہ باشد نحو اخرجی اذہبی وقومی یحتمل ردا و غیرہ پس مانند آنکہ گوید زن را رد
یا برو و یا برخیز احتمال دارد کہ گوید ترک کنی طلب طلاق را و نحو خلیۃ بریۃ و مانند آنکہ
گوید تو خالی از چیزی یا بری و دوری از ننگ خلق یا جدای از خبر باین نحو حرام تو حرامے
یصلح شتیما صلاحیت آن دارد کہ دشنام باشد چنانکہ مذکور شد و نحو اعتدی واستبری
رحمک انت واحدۃ یعنی عدت نگاہ دار و پاک ساز رحم خود را تو یک انت حر تو آزادی
اختیاری اختیارک امرک بیدک کار تو بدست تست درین دو لفظ طلاق نمیشود
و تا خود در اطلاق نکند سر حتک فارقتک یعنی سر دادم ترا و جدا شدم از تو لا یحتملہا
احتمال ندارد رد و دشنام ولیکن باحتمال طلاق وغیر طلاق ہم دارد ففی الرضا بس
در حال رضا یعنی غیر وقت غضب و گفتگوی و ہم طلاق متوقف ست ہمہ اقسام
ثلاثۃ الکل علی النیۃ بر نیت و قول مرد معتبر ست اگر سوگند خورد بر نیک نیت طلاق نداشتہ
باشد دران وفی الغضب و در حال غضب لاول و قسم اول موقوف ست بر نیت یعنی آنکہ احتمال
رد داشتہ باشد وفی مذاکرۃ الطلاق و در وقت مذاکرہ و گفتگوی طلاق الاول فقط اول موقوف بر نیت است
و بس و قسم دیگر بی نیت یعنی آن قسم کہ احتمال داشتہ باشد موقوف بہ نیت است بی نیت نیز طلاق
واقع میشود و وقت طلب طلاق زن فان نوی الثلث پس اگر نیت کند بان کنایت سہ لفظ کہ مذکور
خواہد شد سہ طلاق را تعیین واقع میشود بان سہ طلاق والا فبائنۃ واگر نیت سہ طلاق نکند پس یک طلاق
بائن واقع میشود وفی الاعتدی واستبری رحمک وانت واحدۃ رجعیۃ و درین سہ لفظ

کنایت که گوید عدت دار ورحم خود پاک کن یا خود گوید ما ویکی ازین صورت که طلاق رجعی واقع
می شود ویقع باسناد البینونة وانحرمة الیه و واقع میشود طلاق بنیت کردن جدائی
وحرمت بسوی مرد همچنان که مرد زن راگوید که من از تو جدا یم یا بر تو حرامم لا الطلاق
واقع می شود باسناد طلاق مرد همچنانکه مرد زن راگوید که من از تو طلاق واقع نمی شود

فصل طلاق تفویض تفویض طلاقها الیها تفویض حواله کردن زن بزن

چنان که گوید مرد زن راکه طلاق کن نفس خود را یا خود گوید که اختیار طلاق بدست تو کردم یقید
المجلس علما مقید است بمجلس که عالم شده بان زن تفویض دران مجلس پس مادام که زن در آن مجلس باشد خود را طلاق
میتواند کرد الا ان یقول کلما شئت او متی شئت مگر که مرد گوید که خود را طلاق کن
هر وقت که خواهی او اذا شئت یا خود گوید که طلاق کن نفس خود را او وقتی که خواهی درین سه
صورت مقید بمجلس نیست وبعد از مجلس معتبر اختیار طلاق کردن دارد بخلاف آن شئت که در شئت
مقید است بمجلس علم ولا یرجع عنه ورجوع روا نیست از تفویض والی غیرهما و تفویض
طلاق کردن بغیر زن لا مقید مقید بمجلس علم نیست وبعد از ان مجلس هم آن شخص
طلاق میتواند کرد ویرجع ورجوع هم میتواند کرد مرد از تفویض درین صورت بجهت آنکه حکم
وکیل کردن دارد والمجلس انما یختلف بالقیام ومجلس جز این نیست که مختلف می شود
به برخواستن او ان یار یا بر فتن از انجا بمکان دیگر او الشروع فی قول او عمل لا یتعلق
بما مضی یا شروع کردن در قول یا عملی که تعلق بکلام وعمل سابق نداشته باشد اما اگر بدر
خود را برای مشورت طلبید یا جامه پوشید بی آنکه از مجلس برخیزد اختیار او باطل نمی شود
اما اگر طعام خورد اختیار باطل میشود بخلاف آب خوردن وفلکها کبیتها وکشتی که عورت
در انجا نشسته حکم خانه او دارد چون که بر نگاه داشتن او قادر نیست او سیر دابتها

کسیر ها و رفتن مرکب عورت که بران سوار است حکم رفتن عورت دارد چونکه بر نگاهداشتن او قادرست **وفی باختیار نیة التفویض** و درینصورت مرد گوید زن راکه اختیار کن به نیت انکه تفویض امر طلاق کند بوی **فقالت اخترت** پس گوید زن که اختیار کردم **لایقع الا بائنة** واقع نمی شود مگر یک طلاق بائن **وشرط ذکر النفس** وشرط است ذکر نفس در واقع شدن طلاق بائن یا بعبارت انچه قایم مقام نفس باشد بمثل **تطلیق** من احدهما ای اختیاری تطلیقة یعنی اختیار کن یکطلاق را از یک مرد یا زن همچنانکه مرد گوید که اختیار نفسک یعنی نفس خود را اختیار کن در وقوع اختیار کن برای خود یکطلاق را زن گوید **اخترت نفسی او تطلیق** یعنی اختیار کردم نفس خود را جهت یکطلاق یا چون گوید اختیار کردم یکطلاق را **او قوله اختیاری اختیارة فتقول اخترت** یا خود شرط است در وقوع طلاق که باین عبارت گوید که اختیار کن اختیار کردن زن گوید اختیار کردم و این شرط است که تصدیق نکند زوج زن را و اگر تصدیق کند احتیاج این شرط نیست چون زن و شوهر فقط تصدیق یکدیگر و به طلاق رضا دهند **ولو کرر ها ثلاثا** و اگر مکرر کند شوهر لفظ اختیار را سه نوبت **فاختارت احدهما** پس اختیار کند زن یکی را چنان که گوید اختیار کردم اول را یا دوم را یا سیوم را **ثالثة** پس سه طلاق واقع می شود نزد امام ابی حنیفه ره و احتیاج نیست به نیت زوج از جهت آنکه تکرار لفظ دلیل است و تکرار لفظ مالک سه طلاق شده پس چون گفت اختیار کردم سه طلاق واقع شد و ذکر اول و دویم و سیوم لغو افتاد **ولو قالت طلقة نفسی او اخترت نفسی تطلیقة فبائنة** و اگر گوید زن در جواب مرد که طلاق کردم نفس خود را بیک طلاق یا گوید زن که اختیار کردم نفس خود را یکطلاق باین

واقع می شود و ولایت رجوع ندارد و صحیح اینست **ولو قال امرک بیدک بینتہ التفویض فطلقت فبائنۃ** و اگر گوید مرد که اختیار تو بدست تست به نیت تفویض طلاق بوی پس زن طلاق کند خود را که یکطلاق بائن واقع میشود و اگر نیت سه طلاق کند مرد درین تفویض بعنق واقع میشود هر سه طلاق اگرچه زن یکطلاق کند **وفی امرک بیدک فی تطلیقۃ** درینصورت که گوید مرد زن را که امر تو بدست تست در یکطلاق کردن او اختیاری **تطلیقۃ** یا گوید زن را که اختیار کن یکطلاق کردن را فاختارته پس اختیار کند آن زن و گوید که اختیار کردم نفس خود را فرجعیۃ پس یکطلاق رجعی واقع میشود **وفی امرک بیدک الیوم وغدا** و درینصورت که مرد گوید زن را که کار تو بدست تست امروز و فردا ید خل اللیل داخل است درین اختیار ساعات شب **وان اردت فی الیوم لا یبقی بعدہ** و اگر رد کرده شود تفویض را در روز باقی نمیماند اختیار بعد ازان روز و ان قال الیوم و بعد غد تختلف الحکمان و اگر گوید مرد زن را امر تو بدست تست امروز و بعد از فردا مختلف می شود این دو حکم مذکور پس شب داخل نیست و اگر رد تفویض کند درین امر بدست او خواهد بود بعد از فردا **وفی طلقی نفسک ان نوی ثلاثا تقیض** و درینصورت که مرد گوید زن را که تو طلاق کن نفس خود را اگر زن طلاق کند و مرد نیت سه کرده باشد واقع می شود سه طلاق حقیقۃ اگر آزاد باشد و سه طلاق حکمی اگر کنیزک باشد و طلاق در حق کنیزک حکم سه طلاق دارد **والا فرجعیۃ** و اگر نیت سه طلاق نکرده باشد خواه یکطلاق نیت کند یا دو طلاق نیت کند یکطلاق رجعی واقع می شود **وفی طلقی ثلاثا فطلقت واحدۃ تقع** و اگر مرد گوید زن را که خود را سه طلاق کن زن یکطلاق کند یکطلاق واقع می شود **لا فی عکسہ** و در عکس این صورت که مرد گوید زن خود را که یک طلاق کن زن سه

طلاق کند نزد امام اعظم رحمه الله هیچ واقع نمیشود و نزد صاحبین یکطلاق واقع می شود.
ولو امر بالبائن او الرجعی فعکست تقع امر به واگر مرد زن را بطلاق باین فرماید یا طلاق
رجعی زن عکس او کند یعنی درصورت که مامور رجعی باشد طلاق باین کند و درصورت مامور بباین
باشد رجعی کند آنچه مرد فرموده ان واقع می شود نه آنکه زن قصد کرده **وشرط فی انت طالق
ان شئت مشیئته منجزة** وشرط در وقوع درصورت که مرد گوید زن راکه تو طلاق اگر خواهی که خواستن
ست از زن در حال وجود گیرد فی الحال گوید که خواستم طلاق را در جواب اگر خواهی او معلقه بماقد
علم وجوده یا خود مشیت باید از زن که معلق باشد بچیزی که معلوم باشد وجود او همچنانکه گوید
از زن که میخواهم طلاق را اگر زید موطوءه باشد و حالانکه معلوم باشد وجود زید **ولا ان ما تعلم
بعدمه** نه چیزی که معلوم باشد وجود او بعد ازین تعین **کما قالت شئت ان شئت** همچنانکه
در جواب گوید زن که خواهم اگر تو خواهی **فقال شئت** پس گوید شوهر در جواب او که خواستم
طلاق واقع نمیشود **وفی کلما شئت تطلق ثلثا متفرقه** واگر مرد گوید زن راکه طلاق
کند پر اگنده یکی بعد از دیگری واگر بیک دفعه طلاق کند یکطلاق می شود نزد صاحبین و نزد امام
ابی حنیفه رضی الله هیچ واقع نمی شود **ونه بعد التحلیل** نه بعد از تحلیل یعنی بعد از انکه سه
طلاق کند نفس خود را و عدت او بگذرد و شوهر دیگر کند و باز این شوهر او را طلاق کند و نکاح
شوهر اول بعد از انقضای عدت شوهر ثانی در آید او را ولایت طلاق کردن خود نیست
یا آنکه بکلمه کلما ادا کرده باشد و گفته باشد که هر وقت خواهی خود را طلاق کن زیرا که این
ملک حادث شده و درین نکاح اذن طلاق حادث شده **وفی کیف شئت تقع بائنة**
و درینصورت که مرد گوید زنرا که تو طلاقی هر نوع خواهی یکطلاق باین واقع می شود او ثلاثا
ان نوت ولم ینو الفها نیته یا سه طلاق واقع می شود اگر زن نیت سه طلاق کند و نیت

ابو

شوہر موافق باشد بہ نیت زن والا فرجعیۃ واگر نہ چنین باشد یعنی اگر زن سہ طلاق نیت بکند یا خود نیت او موافق نیست شوہر نباشد درین ہر دو صورت یک طلاق رجعی واقع می شود وفی من ثلث ما شئت ما دونہا و درین صورت گوید مرد زن را کہ تو طلاق یا طلاق کن نفس خود را از سہ طلاق آنچہ خواہی آن عدد واقع می شود تا اختیاری تواند کرد کہ از سہ کمتر باشد تا من تبعیض راست افتد

باب التعلیق

شرط صحۃ التعلیق الملک شرط است برای صحت تعلیق در ملک نکاح بودن عورت مرد ہمچنان کہ گوید عورت خود را کہ اگر در آی درین سرای تو طلاق او الاضافۃ الیہ یا اضافت بملک کند ہمچنان کہ گوید عورت اجنبیہ را کہ اگر ترا نکاح کنم تو طلاق یا گوید ہر زنی را کہ بخواہم طلاق والفاظ آن واذا او الفاظ شرط آن واذا است ہمچنانکہ گوید اگر در آی در سرای تو چنین او اذا ما ومتی ومہما و معنی آن الفاظ ترا نیست کہ بر وقت وکل وکلما و ہمچنین لفظ کل وکلما را نیز در شرط استعمال کند ہمچنانکہ یک طلاق کند وعدت منقضی شود تعلیق بحال خود می ماند وقتی کہ بعد از گذشتن مدت شرط وجود نگرفتہ باشد واگر وجود گرفتہ باشد یمین باطل می شود چنانکہ بعد ازین مذکور می شود ففی غیر کلما پس در غیر کلما از باقی کلمات شرط ان وجد الشرط واگر وجود گیرد شرط فی الملک یکنونت در ملک یتحل کشادہ می شود آن بستن شرط الی جزا او منتہی میشود بجزا یعنی چون جزا واقع میشود و شرط برطرف میشود ہمچنانکہ گفتہ باشد اگر در ای درین سرای تو طلاق بعد ازان در سرای در آید طلاق شد و شرط برطرف شد اگر بعد ازین بنکاح او در آید دیگر بار در سرای در آید طلاق واقع نمیشود چونکہ یمین برطرف شدہ وفی غیر الملک لا ای جزا او اگر شرط وجود گیرد در غیر ملک تعلیق و یمین برطرف میشود وجزا واقع نمیشود پس در مثال مذکور کہ گوید اگر در ای در سرای تو طلاق بعد ازان اورا طلاق

کند و عدت او بگذرد و بعد از ان در آید در سرای طلاق واقع نمیشود و رسوا کند و تعلیق بر طرف
می شود اگر تعلیق کرده باشد سه طلاق را بدخول سرای و خواهد که در آید و سه طلاق نشود حیله آنست
که او را یکطلاق کند و عدت بگذرد و بعد از ان در سرای در آید بعد از ان اگر در نکاح او در آید
و شرط وجود گیرد طلاق واقع نمیشود و فی کلما یحل بعد الثلث و در کلمه کلما که بمعنی بر وقت
ست کشاده میشود تعلیق یعنی بر طرف میشود بعد از سه طلاق پس اگر گوید کلما والدار
فانت طالق یعنی بر وقت که در آئی در سرای تو طلاق اگر یکنوبت در آید یکطلاق
می شود و اگر پیش از انقضای عدت یا بعد از نکاح دیگر بار در آید باز طلاق می شود تا سه
طلاق فلا یقع ان نکحها بعد از زوج آخر پس طلاق واقع نمی شود در صورتی که بکلما ادا
کند اگر نکاح کند آن زن را بعد از شوهر دیگر بعد از انکه سه طلاق نشده و بشوهر دیگر رسیده
باشد و باز بنکاح شوهر اول در آید دیگر اگر بشرط وجود گیرد طلاق نمی شود الا اذا
دخلت فی الزوج مگر وقتی که کلما یتزوج در آید همچنانکه گوید کلما تزوجتک فانت
طالق یعنی هر وقت که ترا بنکاح خود در آرم تو طلاق پس اگر بعد شوهر ثانی او را نکاح
نیز طلاق می شود و ان اختلفا فی وجود الشرط اگر اختلاف کند مرد و زن در وجود
شرط که مرد گوید که شرط وجود نگرفته و طلاق واقع نشده و زن گوید شرط وجود گرفته و
طلاق شده فالقول له الا مع حجتها پس قول مرد معتبر است اگر سوگند خورده بر مدعی خود
مگر که زن گواه گذراند که اکنون قول زن معتبر است و فی شرط الا یعلم منها و در شرط
که معلوم نمی شود مگر از زن نحو ان حضت فانت طالق و فلانه همچنانکه گوید مرد
که اگر در حیض شوی تو طلاق و فلانه نیز طلاق صدقت فی حقها فقط تصدیق کند
زن را در حق وی نه در حق دیگری فحکم بعد ثلثة ایام بالطلاق فی اولها پس حکم

کرده شده بعد گذشتن سه روز حیض بطلاق شدن آنروز در اول سه روز حیض وفی ان
خضت حیضة یقع اذا طهرت و در صورتی که گوید اگر در حیض شوی یک حیض طلاق
وقتی واقع می شود که از حیض پاک شود وفی ان صمت یوما اذا غربت و اگر شرط
کند مرد که اگر روزه داری یکروز تو طلاق وقتی که طلاق می شود که آفتاب غروب کند
بخلاف ان صمت بخلاف آنکه صمت گوید و یوم قید نکند که بیک ساعت که روزه دارد
و نیت داشته طلاق واقع می شود وان علق طلقته بولادة ذکر وطلقتین بانثی
قوله تمهما ولم یدر الاول و اگر تعلیق کند یکطلاق را بزائیدن پسر و دختر طلاق
را بزائیدن دختر و زن هر دو را بزاید و معلوم نشد که کدام اول آمده است طلقت
واحدة حصاه یکطلاق واقع میشود از روی حلم واثنین تفترحا دو طلاق می شود
از روی پاک و احتیاط وان قضت العدة وبه یوعده منقضی و تمام می شود
بتعیین بولادت فرزند ثانی وان علق بشیئین و اگر تعلیق کرد طلاق را بدو چیز
همچنانکه گوید که اگر سخن کنی بزید و عمر تو طلاق یقع ان وجد الثانی فی الملک
واقع میشود اگر بشیئ دویم در ملک واقع میشود والتخییر یبطل التعلیق و تعلیق
کردن در حال باطل میکند طلاق معلق را فلو علق ثم تخیر الثلث ثم عادت
الیه بعد التحلیل ثم وجد الشرط لا یقع پس اگر تعلیق کرد سه طلاق را بعد از ان سه طلاق کرد
بعد از ان بازگشت بنکاح زن بعد از حلاله بعد از شرط وجود گرفت هیچ طلاق واقع
نمیشود وان وصل انشاء الله بکلامه بطل و اگر متصل ساخت انشاء الله را
بکلام خود باطل می شود حکم همچنانکه گوید انشاء الله اطلق او عندی حر انشاء الله
یعنی تو طلاق یا بنده من آزاد اگر خدای خواهد باطل می شود حکم کلام سابق لیکن واجب است

کہ انشاء اللہ متصل بکلام سابق باشد کہ اگر فاصلہ واقع شود و در میان خاموش شود و بعد ازان انشاء اللہ گوید باطل نمی شود کلام سابق واللہ اعلم

فصل طلاق المریض من غالب حالہ الہلاک آنکسی کہ غالب حال او ہلاک باشد کمریض **عجز عن اقامۃ مصالحہ خارج البیت** بچون مریض کہ عاجز باشد از ساختن کارہای خود در سپردن خانہ و من بازر و آنکسی کہ بمبازرت و جنگ مشغول شود او قدم **لیقتل لقصاص او رجم** یا خود بیرون اورده شده باشد تا بکشند برای قصاص خون کسی یا برای سنگسار کردن بجہت زنا مریض مرض الموت خبر مبتدا است کہ این من است یعنی این جماعت مذکور حکم مریض مرض الموت دارند شرعًا **فلو ابان زوجتہ بغیر** یعنی رضا ہا پس اگر طلاق کند و جدا شود از زن خود درین حال یعنی از رضای زن **و مات ولو بغیر ذلک السبب** و بمیرد شوہر و اگرچہ بغیر آن سبب باشد آنموت وہی **فی العدۃ ترث** و حالانکہ عورت در عدت باشد میراث می برد و من ہو فی صف **القتال او رجم او حبس لقتل صحیح** و آن کس کہ در صف قتال باشد اما مقاتلہ و جنگ نمیکند یا در تپ شده اما عاجز از کارسازی خارج خانہ نشده یا در زندان کرده اند او را برای کشتن حکم صحیح دارند این جماعت مذکور پس اگر زن خود را طلاق کند میراث نمی برد آن زن **ولو تصادقا فی مرضہ علی طلاقہا و مضی عدۃ** و اگر تصدیق کنند مرد و زن یکدیگر را در مرض مرد بر طلاق زن و گذشتن عدت زن ہمچنانکہ گوید مرد در وقت مرض کہ سہ طلاق کرده ام در صحت و عدت تو گذشت و زن گوید راست میگوید او ابانہا باو را یا خود طلاق کند زن را در مرض بر رضای زن ثم اقرہا بعد ازان اقرار کند برای آن زن او وصی لہا یا خود وصیت کند برای آن عورت قلنا الاقل منہ و من

الارث پس مران زن راست کند از اقرار و وصیت کند باشد و وصیت میرسد و ان علق بینونتها بشرط و وجد فی مرضه ترث و اگر معلق سازد مرد طلاق وجدای زن را شرط که در مرض شوهر وجود گیرد میراث می برد زن از شوهر و ان علق لطلقه و بفعلها و لا بدلها و اگر معلق سازد جدای و طلاق زن را بفعل خود همچون سخن کردن بکسی مثلا یا بفعل زن معلق سازد و لیکن آن فعلی باشد که زن را از ان ناگزیر باشد طبعا مثل نفس زدن یا شرعا مثل روزه فرض و نماز فرض او بغیر بها یا خود بفعل کسی تعلق سازد که غیر زن و شوهر باشد و قد علق فی المرض و حالانکه این تعلیق بفعل غیر در مرض شوهر باشد درین هر سه صورت میراث می برد زن از شوهر با انکه طلاق وجود گرفته باشد

باب الرجعة

تصح الرجعة فی العدة و ان ابت ذالم تبین حقیقة او غلیظة درست ست رجوع کردن از طلاق در عدت اگرچه زن سر باز زند هم رجوع درست ست و فتی که جدای خفیفه یا غلیظه واقع نشده باشد یعنی که طلاق باین واقع نشده باشد و یا بند غلیظ آنست که سه طلاق شود و خفیفه آنست که کمتر باشد از سه طلاق لیکن باین بود نه رجعی بخور اجعتک متعلق برجعیت است یعنی درست است رجوع از طلاق بلفظ راجعتک یعنی رجوع کردم بطلاق تو و بوطیها و بوطی تو و مجامعت زن بی لفظ رجوع نیز رجوع درست است و مسها بالشهوة و بوسه زدن بشهوت نیز رجوع درست است وجود میکرد و نظره الی فرجها بالشهوة و بنظر کردن مرد بفرج زن نیز رجوع حاصل میشود و ندب شهادة علی الرجعة و مستحب ست گواه گرفتن بر رجوع از طلاق و اعلامها بها و مستحب است اعلام کردن زن را بر رجوع از طلاق و ان لا یدخل علیها حتی یؤدیها ان لم یقصد رجعتها و نیز مستحب ست که در نیاید در وی بصورت تا او لا اعلام نکند از قصد رجوع با و نداشته

باشد ومعتد الرجعۃ تتزین وزن کہ در عدت باشد طلاق رجعی را رواست کہ
بیاراید خود را وله وطیها مر او را رواست وطی کردن وچون نزدیک وطی حکم رجوع
دارد یوی ولا مسافرها حتی تشهد علی رجعتها وباید کہ سفر نبرد زن را کہ طلاق رجعی
کردہ باشد تا گواہ نگیرد بر رجوع کردن از طلاق وصدقت فی مضی عدتها ان امکن وتصدیق
کند زن را در گذشتن عدت او اگر ممکن باشد گذشتن او عدت دران مقدم وباید کہ زوج
گوید کہ بتو رجوع کردم زن فی الحال گوید کہ عدت من گذشتہ تا تصدیق او لازم باشد وفی
بقائها وفی بقاء عدت نیز باید کہ زن را تصدیق کند وتکذیبها اخباره بالرجعۃ
فی العدۃ ودر تکذیب کردن زن خبر کردن مرد را بر جوع در عدت نیز تصدیق کند زن را
یعنی اگر زن گوید مرا خبر نکردی کہ بتو رجوع کردم بتو در عدت تصدیق کنند او را ولا یحل حرۃ
بعد ثلث ولا امۃ بعد اثنتین وحلال نیست نکاح زن آزاد بعد از انکہ سہ طلاق شدہ
باشد ہمچنین حلال نیست نکاح کنیزک بعد از دو طلاق حتی یطیها بالغ او مراهق تا وقتی
کہ وطی کند ان زن وکنیزک را مرد بالغ یا کودک کہ نزدیک رسیدہ باشد ببلوغ بنکاح صحیح نہ فاسد
بازباو تمضی عدۃ طلاقها وموتہ وبگذرد عدت طلاق او یا موت آن شوہر ثانی و
النکاح بشرط التحلیل مکروہ ویحل ونکاح بشرط تحلیل کہ گوید کہ این را بتو میدہم بشرط آنکہ حلال
سازم بشوہر اول مکروہ است ولیکن حلال است نکاح او بعد از گذشتن عدت بشوہر اول وان
قالت حللت والمرۃ یحتمل وغلب علی ظنه صدقها حل نکاحها واگر زن گوید کہ حلال
شدم یعنی عدت من از شوہر اول گذشتہ وبشوہر ثانی نکاح کردن ودخول وطلاق واقع شدہ
وعدت گذشتہ ومدت احتمال آن داشتہ باشد وغالب ظن نشود کہ راست میگوید حلال است
نکاح او والزوج الثانی یهدم ما دون الثلث وشوہر ثانی نابود میکند طلاق را کہ کمتر

باشد از سه یعنی اگر دو طلاق بوده و شوہر ثانی رسید و بعد از عدت طلاق باز بشوہر اول رسیده بنکاح ولایت سه طلاق دیگر دارد و آن شوہر دو طلاق که واقع شده بود نابود شده است بسبب نکاح شوہر ثانی خلافا لمحمد رہ خلاف مرامام محمد رہ که نزد او آن دو طلاق سابق معتبر است نه نابود

بعد از نکاح واصد اعلم

باب فی الایلاء

حلف یمنع وطی الزوجة اربعة اشهر حرة وشهرین امة

ایلاء در لغت مصدر رلاست از باب متصله افعال بمعنی سوگند خوردن و در شرع سوگندیست که منع میکند نزدیکی کردن شوہر زن آزاد را چهار ماه اگر زن آزاد باشد و دو ماه اگر کنیزک باشد

فان قربها فی المدة حنث پس اگر نزدیکی کند مرد بزن در مدت چهار ماه حانث میشود و شرط وجود میکرد و تجب الکفارة فی الحلف بالله و واجب می شود کفارت در سوگند که بخدای باشد همچنانکه گفته باشد سوگند بخدا که بتو نزدیکی نکنم چهار ماه تو طلاق و فی غیره الجزاء و در غیر سوگند بخدا که جزاست همچنانکه گفته باشد که اگر بتو نزدیکی کنم تو طلاق و در غیر حلف بالله واجب میشود جزا معلق مثل تعلیق بطلاق و از ادی و حج و روزه و صدقه و مثل ذلک و سقط الایلاء و ساقط می شود ایلاء اگر چهار ماه دیگر بگذرد طلاق واقع نمی شود والا بائنة بواحدة واگر در مدت چهار ماه در بصورت تعلیق نزدیکی نکند بطلاق بائن واقع می شود و سقط الحلف الموقت لا الموبد و ساقط میشود سوگند موقت نه سوگند موبد چنانکه گفته باشد که هرگز نزدیکی نکنم یا گوید که نزدیکی نکنم یا آنکه هیچ قید نکند

متبد بآخر یعین ان مضت مدة اخری بعد نکاح ثانی پس طلاق می شود دو طلاق دیگر اگر بگذرد مدت چهار ماه دیگر بعد از نکاح دویم طلاق واقع می شود بی رجوع بعد از نکاح سیوم بلا فی بی رجوع انبانه نزدیکی ثم اخری کذالک بعد ثالث بعد از چهار ماه دیگر

بکند روی رجوع بعد از نکاح سیوم و بقی الحلف بعد ثلاث لا الایلاء و باقی ماند سوگند
بخدا بعد از سہ طلاق نہ حکم ایلاء فان قربہا کفر ولا تبین بالایلاء پس اگر نزدیکی کند بزن
کفارت دہد سبب ایلاء طلاق نمی شود کہ اگر نزدیکی نکند چہار ماہ و کوعن عجز عن الفی بالوطی
طرض احدہما و اگر عاجز شود مرد از رجوع کردن از ایلاء بوطی کردن از جہت مرض یکی از مرد
و یا زن او غیر ہا یا از جہت غیر مرض ہمچنانکہ شوہر آلت بریدہ باشد یا خود زن صغیرہ باشد
یا خود میان ایشان چہار ماہ راہ مسافت باشد ففیئۃ ان یقول فیہ الیہا پس فی او رجوع
در ینصورت عجز او اینست کہ گوید رجوع کردم بسوی آنزن فان قدر قبل الموت ففیئۃ بالوطی
پس اگر قادر باشد پیش از گذشتن چہار ماہ بوطی و عجز او زایل شود پس رجوع او بر وطی است
وانت حرام علی و اگر گوید مرد زن را کہ تو بر من حرام ان نوی الظہار او الثلث
او الکذب اگر نیت ظہار یا سہ طلاق کند یا کذب کند فما نوی پس آنچہ نیت کند آن
واقع میشود وان نوی التحریم فایلاء و اگر نیت حرام کردہ پس حکم سوگند و ایلاء دارد وان
نوی الطلاق او لم ینو فیہ فبائنۃ و اگر نیت طلاق کردہ باشد یا خود ہیچ نیت نکردہ
باشد در قبول و کذا فی کل حل علی حرام فبائنۃ و ہمچنین ست در ینصورت کہ گوید
ہر حلالی بر من حرام و ہیچ نیت نکند یک طلاق واقع می شود واللہ اعلم

باب الخلع لا باس بالخلع عند الحاجۃ بما یصح مہرا باکی نیست بانچہ درست ست

کہ مہر واقع میشود یعنی عوض نکاح افتد درست است کہ آن عوض طلاق واقع می شود چنانکہ
مذکور شد در کتاب النکاح وہو طلاق بائن و این خلع سہ بار خریدن حکم طلاق بائن دارد
و رجوع از وی درست نیست ویجب علیہا بدلہ واجب میشود بر زن بدلہ خلع و آن
بچہ زن سہ بار خریدہ است وکرہ اخذہ ان نشز و مکروہ است گرفتن بدل اگر مرد طلبد

جدای کرده باشد والفضل ان شرت وکرده است زیاتی ازانچه بوی رسانیده ازمهر
ازوی گرفتن بجهت بدل خلع اگرزن طلاق وجدای کند وان طلق بمال او علی مال ویقع
بائن ان قبلت واگر طلاق داد زن را درعوض مال یا بشرط مال یکطلاق بائن
می شود واگرزن قبول کرده است والخمر او خنزیر لا یجب شیء واگرطلاق بعوض خمر یا خنزیر
واقع شود وچیزی واجب نمی شود از خمر وخنزیر ووقع بائن فی الخلع ورجعی فطلاق
واقع میشود یکطلاق بائن درصورت خلع درمقابل خمر وخنزیر ودرصورت طلاق بعوض
خمر وخنزیر یکطلاق رجعی واقع می شود یعنی قابل رجوع ست وان طلب ثلاثا بالف
واگرطلب سه طلاق کرد زن ببدل هزار دینار فطلقها واحدة پس یکطلاق کرد
اورا بائنة یکطلاق بائن واقع میشود بثلث الالف بثلث هزار وفی علی الف
رجعیة بلا شیء عند ابی حنیفة ره واگردرینصورت هزار دینار باشد یکطلاق رجعی واقع
می شود بی بدل نزد ابوحنیفه ره والخلع معاوضة فی حقها وخلع حکم معاوضه
وبدل کردن چیزی بچیزی دارد درحق عورت ليصح رجوعها عنه رجوع عورت
ازان درست ست وشرط الخیار لها وشرط خیار هم درست ست مرزن را ویقتصر
علی المجلس ومقصور است قبول زن مجلس خلع وبعد ازانکه مجلس متغیر یافت
اگرقبول کند اعتبار ندارد ویمیق فی حقه وخلع حکم سوگند دارد درحق مرد حتی انعکس
الاحکام تاکه برعکس می شود این احکام یعنی وقتی که ایجاب ازجانب مرد باشد گوید مرد
که سه بار فروختم رجوع نمیتواند کرد پیش ازقبول زن وشرط خیار هر دو روا نیست ومنقطر
برمجلس هم نیست والعبد بمنزلتها بنده بمنزله زنست درین احکام مذکوره وسقط
الخلع والمبارات حقوق النکاح مبهما وساقط میکرداند خلع وسر باز خریدن

وازهم تبرا کردن حقهای نکاح را از دو زن مثل مهر ونفقه ایام گذشته اما نفقه را تا ذکر نکند
بصریح ساقط نمی شود وان خلع جبیة بمالها لغا واگر خلع کند پدر و پسر بار خرد و دختر نا
بالغ خود را عاک کودک لغو است بی فایده الا فی وقع الطلاق مگر در واقع شدن طلاق
یعنی طلاق واقع می شود ومال واجب نمیشود وکذا ان قبلت وهمچنین طلاق می شود
ومال واجب نمیشود اگر دختر صغیره قبول کند نیز در مقابل طلاق وعلی انه ضامن
صح فعلیه المال واگر بائن شرط طلاق کند که گوید پدر من بدل خلع باشد مال بدل خلع
بر پدر لازم می شود وصورت خلع نامه اینست که نویسند که در فلان تاریخ خلع صحیح شرعی
ویکطلاق بائن واقع شده باشد فلان بن فلان وزوجه مدخوله وی مسماة فلانه بنت
فلان ببدل چندین درهم یا دینار فلان قماش واز جمیع حقوق دعوای که بر یکدیگر ابرای
وتبرای شرع نمودند ومسماة مذکوره از نفقه عدت بشرا ابرا شرعی نمودن وعلامت زوجیت
وحقرة نکاح بکلیه میان ایشان منقطع شد وکان ذلک فی حالة تصح وقوع
الطلاق فیها بحضور من باسماعه الطلاق فی التاریخ الصدر

فصل الظهار تشبیه ما یضاف الیه الطلاق من الزوجیة

ظهار در شرح مانند
کردنست آنچیز را که اضافت کرده می شود بآنچیز طلاق از زن منکوحه خود بما یحرم الیه
النظر من عضو محرم بآن عضو حرام است باو نظر از محرم آن مرد همچنانکه گوید زن خود را
که تو مثل مادر منی یا مثل شکم مادر من است وهو محرم وطیها ودواعیه حتی یکفر درین
ظهار حرام میگرداند وطی ومجامعت زن را وانچه بوطی میخواند مثل بوسه زدن ولمس کردن
تا وقتی که کفارت دهد واگر پیش از کفارت وطی کند استغفار وتوبه کند ودیگر نزدیکی
نکند تا کفارت ندهد وفی انت علی کامی صح نیت الکرامة والظهار والطلاق

درینصورت که گوید مرد زنرا که تو بر من مثل مادر من درست هست که کرامت یا نیت ظهار کند یا نیت طلاق فان لم ینو لغا اگر هیچ نیت نکند لغو و بی نتیجه است و این عبارة احتمال سه معنی دارد موقوف بر نیت است که نیت وی اگر این باشد که تو مثل مادر منی در حرمت و غرت و کرامت و یا خود مثل مادر منی درین که تو بر من حرامی مثل مادر من یا خود مثل مادر من در طلاق و جدائی و انت علی حرام کامی مانوی من ظهارًا او طلاق و اگر گوید تو بر من حرامی مثل مادر من واجب میشود انچه نیت کند از ظهار و طلاق و ان لم ینو قایلا او اگر هیچ نیت نکند پس حکم ایلا و سوگند دارد عند ابی حنیفة ره و ابی یوسف ره ظهار عند محمد ره و حکم ظهار دارد این عبارت نزد امام محمد ره و فی اثنین علی الظهر ای لنایة حجب لکل کفارة و در صورتی که مرد زن خود را که شما بر من مثل پشت مادر رسنید واجب میشود کفارت برای هر یک جدا جدا اگر قصد کند که با ایشان وطی کند و هی تجب بالعود ای بالعزم علی وطیها و این کفارة واجب میشود بسبب باز گشتن یعنی عزیمت کردن بوطی زن و هی عتق رقبته و این کفارت آزاد کردن بنده است لا فائت جنس المنفعة نه بنده که فوت شده باشد از وی جنس منفعت کالاعمی مثل بنده نابینا که روا نیست آزاد کردن او برای کفارت ظهار او مقطوع الیداه و همچنین بنده که بریده باشند هر دو دست او را او ابهاما یا بریده باشند هر دو انگشت ابهام او را او ید و رجل من جانب یا بریده باشند یک دست و پای او را از یکجانب والمدبر و همچنین روا نیست آزاد کردن از هر که گفته باشند او را پس از مرگ آزاد و بنده زن او را برای کفارت ظهار آزاد کنند روا نیست والمکاتب ادی البعض بدله و همچنین روا نیست آزاد کردن مکاتب که ادا کرده

باشد بعضی بہا اخود را او نصف عبد مشترک ثم باقیہ بعد ضمانہ و ہمچنین نصف آزاد
کردن بندہ مشترک را بعد ازان باقی او را بعد از انکہ ضمان کند از نزدیک خود حصہ او را
بہاد ہد این نیز در کفارت ظہار روانیست و نصف عبد ثم باقیہ بعد وطیہا و ہمچنین ست
آزاد کردن نصف بندہ را برای کفارت ظہار بعد ازان باقی آن بندہ را آزاد کند و بعد
ازان وطی کردن زن بجہت آنکہ حق تعالی فرمودہ کہ باید کہ آزاد کردن بندہ پیش از وطی
کردن زن باشد و ان عجز عن العتق و اگر عاجز باشد آزاد کردن بندہ صام شہرین
و لاء روزہ دارد دو ماہ پیاپی بس فیہا رمضان و الایام المنہیۃ کہ نباشد از جملہ آن دو
ماہ رمضان و شش روزی کہ دران نہی است روزہ داشتن آن روز شک است
و روز اول عید رمضان و روزہ عید قربان و سہ روز بعد از عید و ان افطر استانف
و اگر افطار کند درین دو ماہ یکروز بی عذر بابعد از سر گیرد و کذا ان وطیہا لیلا عمدا
و ہمچنین از سر گیرد روزہ دو ماہ را اگر وطی کند زن را در شب از شبہای دو ماہ بقصد او یوما
مطلقا یا روز مطلق یعنی خواہ بسہو و خواہ بقصد وطی کند از سر گیرد و اما کفارت بطعام دادن
باشد دو طی واقع شد در خلال آن از سر گرفتن احتیاج نیست طعام دادن را و ان
عجز اطعم ستین مسکینا و اگر عاجز باشد از روزہ داشتن طعام دہد شصت مسکین را اکلا
قدر الفطرۃ او قیمتہ ہر کدام را مقدار صدقہ فطر یعنی دو من گندم بسنگ مکہ یا قیمت آن
و ان غدا ہم و عشا ہم و شبعہم و اگر شام و چاشت دہد شصت مسکین را سیر کند او عطی
من بر و نیوی تمرا و شعیر یا خود عطا کند یک من گندم و دو من جو و یا خرما ہر مسکین را او وجد
شہرین جاز یا انکہ یکفقیر را بدہد دو ماہ شام و چاشت سیر کند رواست از کفارت ظہار
و فی یوم قدر الشہرین لا و اگر در یک روز فقیر را مقدار دو ماہ شام و چاشت دہد

یا مقدار آنچه بشصت فقیر را میدهد در یکروز روا نیست مگر از یکروز والله اعلم

باب اللعان من قذف بالزنا زوجته العفیفة آن کسی که سرزنش کند بزنا زن خود که عفیفه باشد یعنی تهمت بزنا نباشد وکل صلح شاهد او هر کدام از زن صلاحیت گواهی دادن داشته باشد چنانکه در شرع معمول است در شهادت که آزاد باشد و مسلمان و حد قذف نزده باشند ایشان را **ونفی ولدها** یا خود نفی کند فرزند خود را گوید که این فرزند از من نیست **وطالبت به لاعن** وطلب کند زن قذف را ملاعنه کند زن و مرد باهم و بیان ملاعنه آنست که میگوید **فیقول** پس بگوید مرد **اربعا** چهار بار **اشهد بالله انی فصادق فیما رمیتها به من الزنا او نفی الولد** یعنی گواهی میدهم بخدای و خدای را گواه میگیرم یعنی سوگند میخورم که من راست گوی و صادقه در آنچه نسبت کرده ام زن را بآن از زنا یا نفی ولد **وفی الخامسة لعنة الله علیه ان کان کاذبا فیما رمیتها به من الزنا** و در پنجم نوبت بگوید مرد که لعنت خدای بر مرد اگر کاذب باشد در آنچه نسبت بکرده است زن را از بآن از زنا یا نفی از ولد **ثم تقول اربعا اشهد بالله انه کاذب فیما رمانی به** بعد از آن زن گوید چهار بار گواهی میدهم بخدای یعنی سوگند میخورم بخدای که این مرد کاذب و دروغ گوی است در آنچه نسبت کرده مرا بآن **وفی الخامسة** و در پنجم نوبت گوید زن **غضب الله علیها ان کان صادقا فیما رمانی به** یعنی غضب و خشم خدای باد بدین زن که صادق باشد این مرد را آنچه نسبت کرده مرا بآن **ثم یفرق القاضی بینهما** بعد از آنکه باین از دو جانب لعان واقع شود حکم کند قاضی میان بجدائی مرد و زن **فتبین بطلقة** پس جدای شود آن زن از آن مرد بیک طلاق باین **وینفی نسبة الولد عنه** و نفی کند قاضی نسبت ولد را از آن مرد بعد از آن لعان بطریق مذکور

وان ابی عن اللعان حبس حتی یلاعن واگر مرد ابا کند و سر باز زند از لعان حبس کنند
اورا تا لعان کند او یکذب نفسه صحیح یا خود تکذیب کند خود را گوید دروغ گفتم نیز او را حد زنند
هشتاد تازیانه وان ابت حبست حتی یلاعن او تصدقه واگر ابا کند زن از لعان
حبس کنند او را تا لعنت کند یا تصدیق مرد را در آنچه بزن نسبت کرده پس نفی ولد
از مرد لیکن باین تصدیق حد زدن واجب نمیشود فان کان عبدا او کافرا او
محدودا فی قذف حد پس اگر باشد آن مرد که زن خود را بزنا نسبت کرده باشد بنده
یا کافر یا محدود کرده شده در قذف و دشنام حد زنند او را چونکه اهل لعان نیست
وان صلح شاهدا او اگر مرد اهل شهادت باشد یعنی مقبول الشهادة باشد و هی امة
او کافرا او محدودا فی قذف او صبیة او مجنونة او زانیة لیکن آن زن کنیزک
باشد یا کافره باشد یا خود حد زده باشد در دشنام یا کودک باشد یا دیوانه باشد یا زناکار
باشد فلا حد و لا لعان پس حد و لعان هیچ کدام او واجب نمی شود در این صورت مذکوره
از جهت آنکه اگر زانیه باشد زن خود عفیفه نیست و باقی اوصاف خود موجب رد شهادت
ست و الملاعنان لا یجتمعان ابدا او زن و مرد که لعان کردند بطریق مذکوره طلاق
بائن شد میان ایشان دیگر نکاح میان ایشان روا نیست وان کذب نفسه
حد را و اصل نکاحها و اگر مرد خود را در دروغ گوئی داشت در نسبت زن بزنا یا نفی
ولد خود حد زنند او را و حلال است نکاح آن زن شوهر اگر جدای واقع شده باشد
وکذا نکاحها دین قذف غیرها او زنت فحدت و همچنین رواست نکاح اگر دشنام
دهد مرد غیر زن خود را و مرد را حد زنند و رواست که آن زن را بوی نکاح کنند یا خود عورت
زنا کرد او را حد زنند نکاح آن زن نیز رواست بجهت آنکه بقای اهلیت لعان شرط است

در بقای حکم او که آن عدم اجتماع زن و مرد متلاعنین است ولا لعان بقذف
الافرس و نفی الولد لحمل و لعان واجب نمی شود بدشنام گنگ باشارت و بنفی کردن او
ولد را نیز لعان واجب نمی شود و بزنیت و هذا الحمل منه ملاعنا ولم ینف الحمل
و اگر مرد گوید که زنا کرده و این بچه که در شکم ویست از زناست لعان واجب میشود بطریق
مذکور ولیکن نسبت بچه از مرد منقطعه نمی شود و من نفی الولد زمان التهنیت او شراء
آلة الولادة صح و انکسی که نفی ولد کند در زمان منتهی یا زمان خریدن اسباب زائیدن روا است
آن نفی ولد و نسبت آن فرزند ثابت نمی شود از آن مرد و یولا درست نیست نفی
ولد و نسبت او نفی نمی شود از آن مرد ولاعن فیها او لعان واجب می شود در هر دو
صورت که مذکور شد که حال صحت نفی ولد است و در حال عدم صحت نفی ولد و ان
نفی اول توامین وافر بالاخر حد و اگر نفی کرد اول فرزند را از دو فرزند یکی شکمی و
دوم را اقرار کرد حد زنندش و فی عکس لاعن و در عکس اینصورت که فرزند اول را قبول
و فرزند دوم را نفی کرد لعان کنند و یثبت بینهما و ثابت میشود نسبت هر دو فرزند در
هر دو صورت بجهت آنکه بیک اب دو فرزند یک شکمی متولد می شود والله اعلم

فصل فی العنین فی العنین ان اقر انه لم یطأ اجله الحاکم سنة القمریة

اگر اقرار
کرد مرد وطی نکرده ام بزن مهلت دهد او را یکسال قمری و رمضان و ایام حیضها منها
و روزه رمضان و ایام حیض ازین سال محسوب است لا مدة مرض احدهما و مدت مرض
یکی از مرد زن ازین سال حساب نیست فان لم یقبل فیها فرق بینهما پس اگر درین سال
نرسد بزن تفریق کند حاکم میان زن و مرد ان طلبته و اگر طلب کند زن جدای را و تبین
بطلقة و جدا می شود زن از شوهر درینصورت بیک طلاق ولها کل المهر ان خلا بها

وان زن را تمام مهر سپرد اگر خلوت صحیحه کرده بزن وتجب العدة وواجب می شود عدت بعد از تفریق وان اختلفا واگر اختلاف کردند مرد وزن پیش از مهلت یکسال در وقوع دخول وکانت ثیبا او بکرا وزن کاملة یا بکرا فنظرة النساء پس نگاه کنند زنان فقلن ثیب پس زنان گویند که کاملة است حلف سوگند دهند مرد را بخدا بزن رسیده فان حلف بطل حقها پس اگر مرد سوگند خورد فقلن بثیب پس بگویند زنان که کاملة است حلف سوگند دهند مرد را بخدای که با و نرسیده فان حلف بطل حقها پس اگر سوگند خورد مرد باطل شود حق زن وطلب یکسال وان نکل وقلن بکرا اجل یعنی اگر سوگند مرد ابا کرد ویا زنان گفتند که او بکرست مهلت داده شود او را یکسال وان اجل ثم اختلفا واگر مهلت دادند بعد ازان اختلاف شد مرد وزن را در دخول وعدم دخول آن مرد که گوید دخول واقع شده وعورت گوید نشده ما تقسیم ههنا کما امر پس تقسیم ای همچنین است که گذشت که کاملة است یا بکرست ونظر کردند زنان وگفتند که بکرست پس در حکم همچنان است که گذشت وبطل حقها بالحلف حیث بطل ثم وباطل میشود حق زن در طلب جدای سوگند مرد کما هم چنانکه باطل میشود وانجا که سوگند خورد مرد که دخول واقع شده ولو اختارت واگر اختیار کرد زن شوهر را باوجود عدم دخول حق طلب تفریق او باطل می شود وخیرت ههنا حیث اجل ثمه ومخیرست زن در اختیار شوهر در طلب جدای در انجا که مهلت نیداده اند او را وآن وقتی بود که از سوگند دخول نکول کند یا زنان گویند که هنوز بکارت زایل نشده او را مهلت دهند یکسال اگر این صورت واقع شود مخیرست در اختیار شوهر یا طلب جدای ازوی والخصی کالعنین وخصی یعنی که خصیه او زایل کرده اند حکم آنکس دارد که الت دحرکت ندارد وفی المجبوب فرق حالا ایطلبها یعنی مجبوب که الت بریده جدا کرده شود ازوی زن را فی الحال بطلب آن

زن ولا یتخیر احدہما بالعیب الاخر و اختیار جدا ے ندارد ہر یکے از مرد و زن بسبب عیب دیگرے

باب العدۃ

والعدۃ الحرۃ تحیض عدت مرزن آزاد را کہ در حیض می شود للطلاق والفسخ ثلاث حیض گواحل برای طلاق یا از برای فسخ نکاح بجہت خیار بلوغ ثلاثہ حیض کامل است **کام ولد مات مولاہا** مثل کنیزک کہ مادر ولد یعنی کنیزک فرزند آوردہ باشد از خواجہ خود و مردہ باشد خواہ کار او کہ از وی فرزند داشتہ باشد عدت او نیز سہ حیض است او اعتقہا یا آزاد کردہ باشد خواجہ او را عدت آن کنیزک نیز سہ حیض است **وموطوۃ بشبہۃ او نکاح فاسد فی الموت والفرقۃ وحصہ** او را ہمچنانکہ جامہ خواب آو در آمد غیر زن او را و آن زن را وطی کند عدت او نیز سہ حیض است بانہ نکاح فاسد شود واقع شدہ ہمچنانکہ نکاح متعہ و موقت مرگ شوہر یا جدای عدت او نیز سہ حیض است بی انکہ نکاح شد یا در عدت شوہر اول نکاح شد در موت و در جدای بغیر طلاق و عدت او نیز سہ حیض است **ولمن لا تحیض لصغر او کبر** او عدت ہر زنی کہ در حیض نمی شود از جہت خورد سال یا کلان سالی او **بلغت السن** یا زن کہ بسال بالغ شدہ باشد **ولم تحض** و ہنوز حیض ندیدہ **ثلثۃ اشہر** سہ ماہ است **وللموت اربعۃ اشہر وعشرا** و عدت برای مرگ چہار ماہ و دہ روز است **والامۃ تحیض** و عدت کنیزک در حیض می شود **حیضتان** دو حیض است برای طلاق فسخ نکاح **ولمن لم تحض او مات عنہا زوجہا نصف مال حرۃ** و عدت کنیزک را کہ حیض نمی شود یا شوہر او فوت شدہ نصف عدت آزاد است یکماہ است نیم ماہ باشد برای غیر موت و برای موت دو ماہ و پنج روز است **وللحامل الحرۃ والامۃ وان مات عنہا صبی وضع حملہا** و عدت زن کہ بچہ در شکم دارد خواہ آزاد خواہ بندہ اگرچہ بشوہر او کودک بودہ باشد

که فوت شده باشد گذشتن عدت او بتولد شدن فرزند است ولمن حملت بعد موت الصبی
عدة الموت وعدت زن که بار گیرد بعد از موت کودک نیز عدت او بموت است ولا نسب
فی وجهیه وفرزند نسب فرزند ثانیه نمیشود در هر دو وجه که بعد از موت یا پیش از موت بار گرفته
باشد ولا امراة الفار للباین ابعد الاجلین وعدت زن مردی که بگریزد از میراث
وزنرا که در مرض موت او را طلاق دهد چنانکه واگر ایشان بیاید انشاء الله تعالی برای طلاق
بائن دورترین دو عدت است که آن سه حیض است وچهار ماه وده روز است یعنی که چهار ماه
وده روز را ختم دارد بگذرد سه حیض نگذرد آنرا چشم دارد وللرجعی وبرای طلاق رجعی ما
[illegible] فار را بمقدار است که برای موت ولمن عتقت فی عدة رجعی
[illegible] وهر زنی را که آزاد باشد در وقت عدت طلاق رجعی مثل عدت زن آزاد است
[illegible] او بائن کامته واگر آزاد شد در وقت طلاق بائن یا در وقت
عدت موت او مثل عدت کنیزک است یعنی نصف حره والیسة رایت الدم بعد عدت
الاشهر ستانف یا بحیض وعورتی که از حیض نومید شده وبماه عدت میداشت چون
دید از سر گیرد عدت را بحیض شمارد کما ستانف بشهود همچنانکه از سر میگیرد بماه شمارد من
حاضت حیضة ثم الیسة آن زنی که در حیض شد یک حیض دید بعد از آن از حیض نومید شد
وعلی معتدة وطیت بشبهة وهر زنی که او را در عدت وطی بشبهه کردند عدة آخر دیگر
است وندا خلنا ودرینجا ایند این دو عدت فاذا تم الاولی انقضی بعض الثانیة
پس وقتی که عدت اول منقضی شود منقضی می شود بعضی ثانی فعلیها تمام العدة الثانیة
پس بر آنست عدت دویم تا وقتی که عدت او منقضی شود وعدة نکاح الفاسد وعدت
نکاح فاسد از عقیب تعریفه از عقب جدای است او غرمه ترک الوطی یا عزم اوست

ترک وطی را وتنقض العدة وان جهلت وعدت منقضی میشود اگرچه زن دانا باشد بطلاق
یا بموت شوهر وان نکح معتدة من بائن وطلق قبل الوطی یجب مهر تام واگر نکاح
کرد مرد زنی را که در عدت طلاق بائن او بود و پیش از وطی او را طلاق داد واجب می شود تمام
مهر وعدت مستقبلة وعدت دیگر غیر از عدت اول ولا عدة علی ذمیة طلقها ذمی
وعدت واجب نیست مر عورت ذمیه که بامان در دار اسلام در آمده و جزیه میدهد و طلاق
داده او را شوهر ذمی او وقتی که اعتقاد نداشته باشد ایشان عدت را در دین خود ولا
حربیة خرجت الینا مسلمة ونیز عدت نیست بر عورت که حربیت که برون آید از دیار
حرب بدیار اسلام و مسلمان شود بر وعدت نیست ولا الحامل مگر بر زن که بچه در شکم
داشته باشد که عدت او وضع حملست ویجد معتدة البائن والموت کبیرة مسلمة
بترک الزینة وماتم دارد عورتی که در عدت طلاق بائن باشد یا در عدت موت وکبیره باشد
واز اهل اسلام بائن طریق که ترک زینت وارایش کند ولبس المزعفر وترک پوشیدن
جامه زعفرانی کند والمعصر وترک پوشیدن جامه کند که بگل خیره ورنگ کرده باشند
والدهن والحناء وترک روغن در سر مالیدن وحنا کردن کند والتطیب والکحل وترک بوی
خوش وسرمه کند الا بعذر مگر بعذری وضرورتی که واقع شود در استعمال اشیاء مذکوره لا معتدة
عتق وبنکاح فاسدة وماتم ندارد زنی که در عدت آزادی باشد یا در عدت نکاح فاسد
باشد ولا تخطب معتدة الا تعریضا وخواستگاری نکند زنی را که در عدت باشد
مگر بتعریض نه تصریح ولا تخرج معتدة الرجعی والبائن من بینهما اصلا وبیرون نرود
زنی که در عدت طلاق رجعی باشد یا طلاق بائن باشد از خانه خود اصلا وتخرج المعتدة
الموت فی الملوین وبیرون می تواند رفت زنی که در عدت موت باشد هم در روز

وهم در شب وتبیت فی منزلها وشب گذارند در منزله خود ومعتدة فی منزلها وقت
الفرقة والموت وعدت دارد دران منزل که در وقت موت جدای شوهر بود الا ان
خرج مگر وقتی که بیرون نکند آن زن را که ازان منزل وخافت تلف مالها یا بترسد از تلف شدن
مال خود آن زن دران منزل والا فهدام یا بترسد خراب شدن ان منزل او لم تجد کراء
البیت یا خود نیابد کرائیه خانه را ولا بد من سترة بینهما فی البائن وناچار است از پرده
حجابی میان مرد وزن در عدت طلاق بائن وان ضاق المنزل علیها فاولی
خروجه واگر تنگ باشد منزل بر مرد وزن بیرون رفتن مرد است از منزل وکذا مع فسقه
وهمچنین اولی است بیرن رفتن مرد از منزل اگر فاسق باشد مرد وحسن ان یجعل بینهما
قادرة علی الحیلولة ونیکو است که نکو دانند میان مرد وزن عورتی را که تواند مرد را
از اختلاط زن منع کند ولو ابانها واگر جدای کرد از زن در سفر او مات عنها فی سفر
هی ولیس بینهما وبین مصرها مسیرة سفر رجعت واگر مرد در سفر که مرد وزن بهم اند ونباشد
میان زن وشوهر مقدار سفر که سه شبانروز است باز گردد برای عدت داشتن آن زن بوطن
خود فان کان بعدها عن مصرها او مقصدها مسیرة سفر وعن للاجز اقل متوجه الیه
پس اگر باشد دوری از مصر یا از مقصد مسیری سفر واز دیگری کمتر متوجه شود بسوی ولا خیرت
معها وفی اوان ختیار در وزن میان بازگشتن بوطن ورفتن بمقصد خواه باولی باشد وخواه نباشد
والعود احد ولیکن بازگشتن بوطن از رفتن بمقصد پسندیده تر است وان کانت فی مصر واگر باشد عورت
در مصر در وقت جدای شوهر خود معتدة بمته ثم تخرج بمحرمه وعدت بدارد اینجا بعد ازان بیرون رود با محرم سفر والله اعلم

باب الحضانة

الحضانة للام بلا جبر حق پرورش شیر دادن مادر طفل راست
بی آنکه جبر کنند وتکلیف کنند او را فان طلقت اولا خواه طلاق شده باشد یا نشده

یا نشده باشد ثم امها بعد ازان حق پرورش ترتیب مثل مادر طفل راست وان علت
وهرچند بالا رود مثل مادر مادر ثم اسه بعد ازان مادر پدر ست ثم اخته بعد ازان خواهر کودک را الاب
وام که پدر مادری ثم الام ثم الاب بعد ازان خواهر پدری ثم خالیة بعد ازان خاله کودک
کذالک همچنین یعنی خاله مادری و پدری اول بعد ازان مادری بعد ازان پدری ثم عمتة بعد
ازان عمه کودک بهمین ترتیب که مذکور شد بشرط آزاد باشند اینها که مذکور شد ندای ترتیب کودک
فلا حق لامتة وام ولد پس حق نیست مر کنیز ک را ام ولد را در ترتیب ولد والذمیة کالمسلمة
حتی یفعل دینا و زن ذمیه حکم زن مسلمان دارد در حق ترتیب کودک تا وقت تفعل و دین کند
وچون وقت ادراک وی شود کودک را از وی جدا کنند تا بکفر الفت نگیرد و بنکاح غیر محرم سقط
حقها و سبب نکاح غیر محرم کودک یا شد که نکاح کند مادر کودک را ساقط میشود حق ترتیب مادر کودک
وبجرم لا و سبب نکاح محرم ساقط نمی شود کام نکحت عمة و وجدة مثل مادری که شوهر کند عم
کودک را و مثل مادر کلان کودک که شوهر کند پدر کلان کودک را که اینها محرم کودک اند ویعود
الحق بزوال نکاح سقط به و حق ترتیب و حضانت عود میکند و باز می آید بسبب زایل شدن
نکاح که بسبب او زایل شده بود تا حق حضانت ثم العصبات علی ترتیبهم بعد ازان حق حضانت
مر عصبات راست بر ترتیب که در عصبات مقرر است لکن لا تدفع جیبة الی عصبة غیر محرم
لیکن ندهند دختر صغیره را بعصبه محرم او نباشد کمولی العتاقة مثل خواجه که آزاد کرده باشد
مادر یا پدر کودک را و ابن العم و مثل عم کودک که نیز کودک دختر نیه داند و ندهند برای
ترتیب زیرا که پسر عم محرم نیست و الی فاسق فاجر و همچنین بعصبه که فاسق باشد و در فسق
بی باک باشد و ترتیب طفل را یاد نفرمایند لا یخرب طفل و مخیر سازند طفل را میان مادر و پدر
که هر کدام او اختیار کند باو دهند والام والجدة احق به حتی یاکل ویشرب ویلبس وینام

وحدة و مادر ولی سزاوارتر است بتربیت طفل که پسر باشد تا وقتی که طفل بخورد و بیاشامد و به پوشد و استنجا کند بخود و با لبنت حتی تحیض و بدختر که وقتی که در حیض شود و عن محمد رح حتی تشتهی و از امام محمد رح روایت است که تا وقتی که بحد شهوت رسد که بنه سالگی است نزد اکثر و هو المعتبر لفساد الزمان و این روایت را اعتبار میکنند جهة تباه شدن مردم زمانه و غیر حتی تشتهی و غیر مادر و جهی اگر طفل را تربیت کنند تا وقتیکه تربیت سزاوار است که کودک بحد شهوت رسد و لا یسافر مطلقه بولدها الا الی وطنها الذی و منه الام فقط و باید که سفر نبرد زوجیت طلاق شده که تربیت طفل میکند طفل را مگر بوطن که نکاح آنزن مرتبه در آن مکان واقع شده باشد و این نیز خاصه مادر است نه اولیای دیگر

فصل ثبوت النسب

اقل مدة الحمل ستة اشهر کمتر بودن بچه در شکم مادر شش ماه است و اکثر سنتان و اکثر مدت حمل دو سال ست فیثبت شبه وولد معتدة الرجعی پس ثابت میشود نسب فرزند که در عدت طلاق رجعی باشد و آن جاریت به الا اکثر من سنتین مالم یقر بمضی العدة اگرچه بیارد فرزند را بعد از گذشتن زیاده از دو سال مادام که اقرار نکرده باشد بگذشتن عدت بے رجعت بوی فیثبت الرجعة پس ثابت می شود رجوع از طلاق در یصورت که زیاده از دو سال حمل بزمین آید و الا قل منها لا و اگر کمتر از دو سال بزمین افتد رجعت از طلاق ثابت نمی شود و نسب ولد زنے که طلاق بائن شده باشد ولدت بیارد آنفرزند را لاقل منها در کمتر از دو سال لاتمامها الا بدعوة نه بعد از گذشتن تمام دو سال مگر بخواند پدر فرزند را بخود و یحمل علی وطیها بشبهة فی العدة و حمل میکنند بوطی کردن آنزن را بشبه در عدت و او حجة ولادة لزوجیت تثبت بشهادة امراة وقتی که مرد منکر شود زائیدن زنرا ثابت میشود بگواهی یکزن تا که اگر نفی کند ولد را لعان واجب میشود

باب النفقة یجب النفقة والکسوة والسکنی علی الزوج ولو صغیرة لا تقدر
والوطی واجب است خوردنی و پوشیدنی و جای بودن بر شوهر اگرچه ان شوهر نابالغ
باشد و قادر نباشد بوطی او زن للعروس مسلمة او کافرة او صغیرة لا توطا و این نفقه
برای عروس واجب است که در نکاح مرد باشد خواه آن عروس مسلمان باشد خواه کافر باشد
کبیره یا صغیره باشد که قابل وطی باشد و اگر صغیره باشد که قابل وطی نباشد نفقه بر شوهر
واجب نیست بقدر حالهما یقدر حال آن زن نفقه واجب می شود و فی الموسرین نفقة
الیسار در مرد و زن و که هر دو توانگر باشند نفقه توانگرانه واجب میشود و فی المعسرین نفقة
العسار و اگر هر دو فقیر باشند نفقه فقیرانه واجب میشود و فی الموسر والمعسر وعکسه من الحالین
که مرد تونگر باشد و زن فقیره باشد یا عکس این مرد فقیر و زن تونگر نفقه میانه واجب
می شود ولو هی فی بیت ابیها و اگرچه زن در خانه پدر خود باشد نفقه هم بر شوهر
واجب است او مرضت فی بیت الزوج یا خود بیمار شد زن در خانه شوهر نفقه واجب
است لا الناشزة خرجت من بیته بغیر حق نفقه واجب نیست برای زنی که بیرون
رود از خانه شوهر بناحق و جدای بسته باشد و محبوسة بدین یا خود آن زن را بحبت
قرض حبس کرده باشند و مریضة لم تعرف یا خود بیمار باشد و زفاف واقع نشده
باشد و مغصوبة کرها یا خود زن را غصب کرده باشند مکیره او حاجة لا معه
یا خود بحج رفته باشد زن بی شوهر در صورتها نفقه بر شوهر واجب نیست و اگر
دستیمان بر زن نرسیده و از خانه شوهر بیرون رود او را نفقه میرسد چون بناحق
بیرون نرفته است ولو کانت معه قلها النفقة الحضر لا السفر ولا الکراهة
و اگر زن با شوهر در حج او را نفقه حضر باشد مرد باو واجب می شود نفقه حضر نه نفقه

سفر و نه کرایه مرکب و علیه موسر او بر مرد واجب است اگر تونگر باشد نفقه خادم واحد
نفقه و یک خادم لهما فقط برای زن برده و خادم خلاف مر امام ابو یوسف ره که نزد او نفقه دو
خادم واجب است لا معسر فی الاصح نه معسر را در اصح ولا تفرق بینهما لعجز عنها و جدا
نکنند زن را از مرد بجهت عجز او از نفقه و تو مر بالاستدانه علیه و بفرمایند زن را که قرض کند
نفقه خود که مرد قرض را ادا کند و قاضی و حنفی اگر خواهند که در ینصورت تفریق کند شافعی مذهب
را نصب کند تا بجهت عجز از نفقه میان ایشان بمذهب شافعی حکم بتفریق کند و من
فرضت لفساده فاشد تیمم نفقه سیاره و ان طلبت از زن که فرض کرده باشند
برای وی نفقه تونگرانه اگر زن طلب کند در وقت فقیری شوهر بعد ازان شوهر غنی شد
تمام کنند نفقه تونگرانه اگر زن طلب کند و سقط فی مدة مضت الا اذا سبق
فرض قاض و ساقط است نفقه در مدت که گذشت مگر وقتی که سابق باشد بران مدت
فرض کردن قاضی او رضیا بشتی یا خود راضی شده باشد مرد و زن بچیزی فیجب لما مضی
پس در ینصورت واجب می شود نفقه برایام گذشته ما داما حیین که ما دام که زنده باشند زن
و مرد فان مات احدهما او طلقها قبل قبض سقط المفروض پس اگر بمیرد یکی
ازین مرد یا زن یا طلاق دهد زن را پیش از قبض نفقه زن ساقط می شود ان نفقه مفروضه
الا اذا استدانته بامر قاضی مگر وقتی که فرض کرده باشد زن بامر قاضی فلا تسترد
بعجلة مدة مات احدهما قبلنا و طلب رد نکنند نفقه که پیشتر گرفته باشد از برای مدت
که پیش از گذشتن آن مدت فوت نشده باشد یکی ازان مرد یا زن این باز خواست نکنند و نفقه
عروس القن علیه فیباع فیها مرة بعد اخری و نفقه زن بروی واجب است بیتوانند
فروخت آن بنده زن برای نفقه باری بعد ازان باری همچنانکه غلامی باذن خواجه زن

خواست و قاضی نفقه برای آن فرض کرد و هزار دینار بروی نفقه لازم شد او را بپانصد دینار فروختند شخصی که عالم بود یا اینک بر غلام دین نفقه باقیست دوم بار او را میتواند فروخت تا تمام ادا شود و فی دین غیرها مرة و در دین که غیر نفقه باشد بر غلام ماذون لازم میشود یکنوبت فروختن و اگر مرد با زن کشته شد ساقط میشود دین از وی و خواجه اگر خواهد میتواند که قرض غلام را ادا کند و نگذارد که فروخته شود و یجب سکنا یا فی بیت لیس فیه احد من اهله و واجب است ساکن بودن زن در خانه که نباشد دران خانه کسی از اهل مرد و لو ولد من غیرها اگرچه فرزندان از غیر آن زن باشد الا برضاها مگر برضای آن زن و بیت مفرد من دار له غلق کتاها و یک از سرای که آن خانه را در بند باشد بسنده است زن را و له منع ولدها و والدین من غیره من الدخول علیها لا من النظر الیها و مرد را میرسد که منع کند مادر و پدر و فرزندان زن را که از غیر آن مرد باشد از در آمدن بران زن نه از نظر کردن بر زن منع نمیتواند کردن اما از دخول منع میتواند کردن چون سرای ملک مرد باشد و کلامها متی شاء او و از سخن کردن بزن نیز منع نمیتواند کرد مرد محارم زن بر وقت که خواهد و قیل لا یمنع معزول الی الوالدین و لا دخولهما علیه کما بعضی گفته اند که منع ندارد مرد از بیرون رفتن زن بدیدن مادر و پدر از در آمدن مادر و پدر هر سال و در هر هفته و فی محرم غیرهما کل سنة و در محرم که غیر پدر و مادر باشد در هر سال و هو الصحیح و این قول درست و معمول به و یفرض نفقة عرس الغائب و فرض کنند و معین سازند نفقه عروس کسی که غائب باشد و طفله و نفقه طفل کسی که غائب باشد نیز مقرر باید که ابویه و نفقه پدر و مادر غائب را نیز مقرر باید کرد و فی مال له من جنس حقهم فقط و در مال که از جنس حق این که کسان مذکور باشد ماکول و ملبوس

ویا درا هم و دینار باشد عند مودع او مضارب او مدیون ان اقربه و با لنکاح
که آن مال نزد امانت دار یا نزد کسی باشد که بشرکت مضاربه و نیم سودی کار میفرماید یا نیز
قرضدار باشد که بقرض گرفته باشد اگر اقرار داشته باشد بمال و نکاح نیز او علم القاضی
ذلک یا علم باشد قاضی را برین مال و نکاح که اگر علم نباشد نیز نفقه باید کرد و یحلفها
انه لم یعطها النفقة و سوگند دهد قاضی زنرا که شوهر ترا النفقه نداده است و یکفلها
وکیل و ضامن از زن بستاند که اگر شوهر حاضر شود و مطالبه نماید از عهده بیرون آید
لا با قامة بینه علی النکاح قرض نکند قاضی نفقه زنرا بگواه گذرانیدن زن بر نکاح
اگر انکار کند مودع و مدیون و مضارب ولا انهم یحلف مالا و نیز نفقه قرض نکند اگر گواه
گذاشته باشد آن غایب مال فاقامته بینة لیفرض علیه و یامر بها بالاستدانة پس
اگر زن گواه گذراند بر نکاح تا قرض کند قاضی نفقه را و امر کند زنرا بقرض کردن و لا تقضی
بر و حکم نکند قاضی باین گواه نه بنکاح و نه بنفقه فرض بجهت انکه بر غایب میشود. و قال
زفر اقضی بالنفقة لا با لنکاح و امام زفر گفته اند که حکم بنفقه کند قاضی در صورت
نه بنکاح و عمل القضاة علی ندا للحاجة و عمل قاضیان درین زمانه باین است
از جهت احتیاج باشد و المطلقة الرجعی او البائن او المفرقة بلا معصیة
کخیار العتق و البلوغ و التفریق لعدم الکفارة و هر زنی راکه در عدت
طلاق رجعی یا در عدت طلاق بائن باشد یا در عدت جدای باشد که نه بجهت معصیت
شده باشد ازین تفریق مثل تفریق که بجهت آنکه بعد از بلوغ اختیاری جدای کرده باشد یا
زن بعد از ازادی کنیزک را اختیار جدای کرده باشد یا خود جدای بجهت عدم مماثلت
و کفایت شده باشد بالنفقة و السکنی این مقدار مذکور را هم حق نفقه است و هم

حق سکنی مادام کہ در عدت باشد لا المعتدۃ الموتۃ معتدہ موت را کہ او را نفقہ
واجب نیست مگر وقتی کہ حاملہ باشد والمفرقۃ بمعصیۃ کالردۃ وتقبیل ابن الزوج
ہمچنین نفقہ واجب نیست برای عورت کہ جدای شدہ باشد میان او وشوہر وی بجہت
معصیت مثل مرتد شدن زن شوہر را بجہت شہوت وبوسہ دادن شوہر وردۃ معتدۃ
الثلاث سقط ومرتد شدن زن کہ در عدت سہ طلاق باشد ساقط میکند نفقہ را
الا تمکینا الیہ وساقط نمیکند نفقہ را طاعت کردن زن بر شوہر را در معصیت آن
کہ وقتیکہ در عدت طلاق بائن باشد اما اگر در عدت طلاق رجعی باشد ساقط میکرداند
نفقہ را تمکین عورت پسر شوہر را در معصیت زنا ونفقۃ الطفل فقیر علی ابیہ ونفقہ
طفل کہ فقیر باشد بر پدر اوست لا تشارکہ احد شریک نیست با پدر ہیچکس ودر نفقہ
طفل کنفقۃ ابویہ وعرسہ ومثل نفقہ پدر ومادر کہ عروس ہیچکس دران شریک نیست بلکہ
بر فرزند وشوہر وی است ولیس علی امتہ ارضاعہ ولازم نیست بر مادر کودک را
شیر دادن الا اذا تعینت مگر وقتی کہ متعین باشد مادر بسبب آنکہ کسی دیگر یافت
نشود یا شرکے دیگر را بخورد ومستاجر الاب من ترضعہ عندہا اجیر گیرد پدر کسے
را کہ شیر دہد کودک را نیز ویک مادر ولو استاجرہا منکوحۃ واگر اجارہ گیرد پدر مادر
کودک را کہ منکوحہ از برای شیر دادن در حالی کہ در نکاح پدر باشد او معتدۃ من
رجعی یا خود در عدت طلاق رجعی باشد لترضعہ یا شیر دہد آن کودک را لم یجز روا نیست
اجارہ گرفتن پدر مادر را مگر وقتی کہ صغیر باشد کہ از مال کودک اجرۃ خود را گیرد وفی
المبیونۃ روایتان ودر صحت اجارۃ مادری کہ در عدت طلاق بائن باشد دو روایت
ست ولا اضاعہ بعد العدۃ وولایت من غیرہا صح واجارۃ گرفتن مادر

طفل را برای شیر دادن طفل بعد از گذشتن عدت مادر یا از برای شیر دادن فرزندی
که ان مرد را غیر آن زن باشد درست وهی احق من الاجنبیه ومادر در صورت که اجاره
او درست باشد سزاوار تر است از عورت بیگانه الا ان تطلب زیادة اجر بگر وقتیکه
مزد زیاده طلبد ونفقة السنة بالغنة والابن زمنا علی الاب خاصة ونفقة
دختر بالغه وپسر جای مانده بر پدر است خاصه وبه یفتی وفتوی برنیست و علی الموسر
یساره الفطرة نفقة الفقرا بالسویة بین الابن والبنت ونفقه وبر توانگر
که در صدقه فطر اعتبار کرده اند نفقه اصلهای که او فقیر باشد برابر است میان پسر و
دختر ومراد از اصول پدر است وپدر پدر هر چند بالا رود ومادر مادر هر چند بالا رود ویعتبر فیها
الفقر والحریة ولا الارث ومعتبر در وجوب نفقه نزدیکی وجز بودن است نه میراث بودن است
ففی من له بنت وابن ابن علی البنت پس هر آنکسی که دختر داشته باشد وسر پسر نفقه
او بر دختر است که جز پدر است وبسر سر آنکه میراث میان ایشان سنا صفه است وفی
ولد بنت واخ علی ولدها ودر صورت که دختر زاده داشته باشد وبرادر نفقه
تمام بر دختر زاده واجب است نه بر برادر یا آنکه وارث در نیصورت برادر است ونفقه
کل ذی رحم محرم صغیر او بالغه فقیرة او ذکره زمنا او اعمی علی قدر الارث
ونفقه بر جنسی که صغیر باشد خواه مرد خواه زن که فقیر ونادار باشد یا زن بالغه فقیره
باشد یا مرد بالغ باشد بر جا مانده یا نابینا باشد وقوت کسب نداشته باشد بر قدر میراث
واجب است ویعتبر اهلیة الارث لا حقیقته ومعتبر در وجوب نفقه اهلیت ارث
است نه حقیقت میراث بردن فنفقة من له خال وابن عم علی الحال پس نفقه کسی
که او را خال باشد وپسر عم بر خال است یا آنکه میراث به پسر عم میرسد در نیصورت والنفقة

مع الاختلاف دینا الا الزوجة والاصول والفروع ونفقه واجب نیست بر کسی
که باختلاف دین مگر برای زن که بر شوهر واجب ست وبرای پدر ومادر وفرزند هر چند
بالا روند ویا پائین روند ونسبت فرزند باختلاف دین واجب ست ولا علی الفقیر الا
لها وللفروع ونیز نفقه کسی بر فقیر واجب نیست مگر بر زن وفرزند که باوجود که باشد
باشد نفقه زن وفرزند بروی واجب ست ولا الغنی لالها ونفقه واجب نیست
برای غنی مگر برای زن که در نکاح مرد باشد یا در عدت او که اگرچه زن غنی وتونگر باشد
نفقه او بر شوهر واجب ست وباع الاب عرض ابنه ولا عقارة وسیتواند فروخت
پدر رانه پسر را نه املاک او را النفقه برای نفقه خود ولا لدین له علیه سوا بانه
از برای دین که بر پسر باشد پدر را ونه برای نفقه از برای آن دین پدر کالای پسر را
نمی تواند فروخت ولا الام متیع ماله النفقتها ونمی تواند فروخت مادر مال پسر را برای نفقه
خود وضمن بودع الابن لو انفقا علی ابویه بلا امر قاضی وضامن ست امانت دار
پسر اگر نفقه کند امانت را بر پدر ومادر پسر بی امر قاضی لا الابوان لو انفقا ماله عند هما
لا یضمن پدر ومادر ضامن نیستند اگر نفقه کنند مال پسر را که نزد ایشان باشد اگرچه بی
امر قاضی نفقه کنند واذا قضی بنفقة غیر العرس ومضت مدت سقطت وقتیکه
که حکم بنفقه کسی کنند که غیر عروس مرد باشد آنکس ومدت بگذرد بر آن نفقه مدت گذشته
ساقط میشود الا ان یاذن القاضی بالاستدانه مگر که امر کرده باشد قاضی بقرض
کردن که اکنون نفقه ایام گذشته را مطالبه می تواند نمود ونفقة الملوک علی سیده ونفقه
بنده مملوک بر خواجه واجب ست فان ابی کسب والنفقة علی نفسه اگر خواجه
از نفقه دادن بپسر باز زند کسب کند بنده خرج خود کند وان عجز عند امر بیعه

واگر عاجز باشد از کسب بفرماید او را که بفروشد بنده را والله اعلم

کتاب العتاق

یصح من حر مکلف درست ست آزاد کردن از آزادی که اهل باشد بتکلیف باشد یعنی عاقل وبالغ باشد بصریح لفظ بلا نسبة بصریح لفظ آزادی بی آنکه نیت آزادی کند هم عتق درست است کانت حر او معتق او اعتقتک همچنانکه گوید بنده را که تو آزاد یا آزاد کرده شده یا خود گوید آزاد کردم ترا او محرر را او حررتک یا خود گوید تو محرر یا ترا آزاد کردم او هذا مولای او یا مولای ورا سک حر ونحوه مما عبر عن البدن یا گوید این مولای منست یعنی آزاد کرده منست یا گوید ای آزاد کرده من بنده خود را یا گوید که سر تو آزاد و مانند آن از انچه ازان تعبیر ببدن توان کرد ویصح بکنایته ان نوی وبکنایت عتق درست است اگر نیت آزادی کند کلا املک لی علیک ولا سبیل ولا رق وخرجت من ملکی یعنی ملک نیست مرا بر تو ویارا ه نیست مرا بر تو ویا خود گوید بندگی نیست ترا ویا خود بیرون رفتی از ملک من وخلیت سبیلک وخالی کردم راه ترا ولا متة قد طلقتک ویا خود کنیزک خود را گوید رها کردم ترا وسر گذاردم وهذا ابنی للاصغر والاکبر یا گوید خود این پسر منست خواه بنده خورد تر باشد از خواجه خواه کلان ترکه در جمیع صور ند کوره اگر نیت عتق کند بالفاظ مذکوره ازاد میشود لا بیا ابنی وآزاد میشود بانیک گوید بیا پسر من ویا اخی ویا گوید ای برادر من ولا سلطان لی علیک ویا گوید سلطنت وحکمی نیست مرا بر تو ولفظ الطلاق وکنایته وینز آزاد میشود بصریح لفظ کطلاق وبکنایت طلاق نیز مع نیت العتق یا اینک نیت ازادی کند واست مثل الحرة وینز آزاد نمیشود بانیک گوید تو مثل آزادی بخلاف ما انت الا حر بخلاف آنکه گوید نستی تو مگر آزاد در ینصورت آزاد میشود ومن ملک ذا رحم محرم

وان کسی که مالک شود خویش محرم خود را او اعتق لوجه الله یا خود آزاد کند برای رضای خدای تعالی او للشیطان یا خود آزاد کند برای رضای شیطان او للصنم یا از برای رضای بت او اکراه یا باکراه آزاد کند او سکران یا خود در حالت مستی آزاد کند او اضافه عتقه الی ملکه و شرط و وجدا ضافت کند آزادی او را بملک یا شرط وجود گیرد آن شرط و یا ملک عتق آزادی می شود در نصورت مذکوره کعبد الحربی خرج الینا مسلما مثلا بندهای حربی که از جنگ گاه کفار بدیار اسلام آید و اسلام قبول کند او نیز آزادی می شود و الحمل یتبع امه و بچه که در شکم باشد خواه در شکم انسان خواه در شکم حیوان تابع است مادر خود را فی الملک و الرق در بندگی و آزادی و العتق و فروعه و در فروع عتق نیز که مکاتب و مدبر است فرزند تابع مادر است الا ان ولد الامة عتق مولاها حر لیکن فرزندکه کنیزک از خواجه داشته باشد آزاد است اگرچه مادر او بنده است والله اعلم

فصل ان اعتق بعض عبده صح وسعی فیما بقی وهو المکاتب بلا رد الی الرق لو عجز اگر آزاد کند بعض بنده خود را درست است آزادی بعض و در باقی ان بعض کار کند و حکم آن بنده مکاتب دارد که مقرر کرده اند که مبلغ بدهد آزاد شود و لیکن در صورت عتق بعضے باز نمیگردد و بنده اگر به بندگے اگر عاجز باشد از کسب در باقی ماند و قالا اعتق کله و صاحبین میگویند که بعضے او را آزاد کند تمام آزادی می شود و لو اعتق شریک حظه و اگر آزاد کند شریک حصه خود را اعتق الاخر و استعاه آزاد کند شریک دیگر نیز حصه خود را یا کار فرماید بنده او ضمن المعتق موسرا قیمة حظه یا طلب قیمت حصه خود از کند اگر تونگر باشد لا معسرا یا طلب قیمت نکند اگر نادار و فقیر باشد آزاد کننده والولاء لهما ان اعتق او استعی و میراث بنده مذکور مشترک میان هر دو شریک اگر حصه خود را

شریک دار و ازاد کرده باشد یا کار فرماید و للمعتق ان ضمنه و رجع به علی العبد و میراث بنده مذکور یا آزاد کند میرسد اگر تضمین حصه خود کرده باشد آزاد کننده را و وی رجوع بوی کرده باشند و قالا له ضمانه والسعایة فقیر فقط و صاحبین میگویند که مر شریک دیگر را بعد از ادکردن یکشریک حصه خود را اولایت آنست که حصه خود را از ان شریک دیگر که آزاد کننده اگر تونگر باشد و اگر تونگر نباشد بنده را کار فرماید موازی قیمت حصه خود و الولاء للمعتق و میراث مذکور نزد امامین با آزاد کننده میرسد و پس بر شریک دیگر و من ملک ابنه مع آخر عتق حصته و لم یضمن الا اب آنکس که مالک شود پس حصه خود را یا شریک دیگر آزاد میشود حصه پدر و ضامن ست بر حصه شریک خود را اگرچه غنی باشد و قالا کفقه اند امام محمد و امام ابو یوسف ره ضمن غنیا الا فی الارث که ضامن است پدر حصه شریک را اگر غنی باشد مگر که میراث یافته باشد او را و اگر فقیر باشد کار فرماید حصه خود را و ان قال العبد بین احد کما حر و اگر کسی دو بنده خود را گوید یکی از شما آزاد فخرج واحد هما و دخل ثالث پس بیرون رود یکی از ان دو بنده و در آید بنده سیوم فعاده و امات بلا بیان پس از اعاده کند و نگوید که یکی از شما آزاد عتق ممن ثبت آزاد میشود از ان بنده که ثابت بوده و بیرون نرفته تمثة ارباعه از هر یک غیر آن بنده که ثابت نبود نصف او آزاد می شود و عند محمد ربع من دخل و نزد امام چهار یک بنده آزاد میشود که در آمده است و از باقی بطریق که مذکور شده و ان قال ذلک فی مرضه و لیس بوارث فجعل کل عبد سبعة و اگر این قول را بطریق که مذکور باشد و در مرض گوید و هیچ یک از ورثه تجویز نکنند حکم قسمت دارد و او را مال دیگر نباشد و قیمت این نیز و صیت بنده های مساوی باشد هر بنده بهفت سهم و سه قیمت میکنند و عتق بمن ثبت و آزاد

میشود از بندہ کہ آزاد بودہ و بیرون نرفتہ ثلاثۃ ومن کل من غیرہ سہمان و ہر یک
از دو بندہ کہ غیر این ہفت بندہ سہم آزاد می شود وعند محمد کل عبد ستۃ و نزد امام
محمد ہر بندہ را شش سہم اعتبار میکند وعتق ممن خرج سہمان و آزاد می شود از بندہ
کہ بیرون نرفتہ دو سہم وممن ثبت ثلثۃ آزان بندہ کہ ثابت بودہ سہ سہم آزاد
می شود وممن دخل سہم وسعی کل فی الباقی و کار کند ہر کدام در عوض سہم
باقی خود کہ آزاد نشدہ والوطی والموت بیان فی طلاق مبہم ووطی وموت حکم
بیان وتعین دارد در طلاق مبہم اگر دو زن خود را گوید کہ یکی از شما طلاق پس یکی را وطی
کند یا یکی بمیرد وتعین باید کہ مراد او دیگر ست کہ غیر موطوءۃ باشد کبیع وتدبیر وموت
مثل فروختن ومدبر ساختن ومردن واستیلاد وام ولد ساختن وہبۃ وصدقۃ
مسلمین فی عتق مبہم وہمچنین بخشیدن وتصدق کردن تا تسلیم حکم بیان دارد
در عتق مبہم یعنی وقتی کہ دو بندہ خود را بگوید کہ یکی از شما آزاد و بیکی ازین امور نست واقع
می شود وآن بندہ را معلوم می شود کہ مراد ازادی بندہ دیگر بودہ است دون وطی
فیہ نہ وطی در عتق مبہم یعنی وطی در عتق مبہم حکم بیان ندارد خلاف مر صاحبین را رہ
والشہادۃ المبہم باطل لا الطلاق مبہم وگواہی دادن بآزادی عتق مبہم
باطل است اما گواہی دادن بطلاق مبہم باطل نیست ہمچنانکہ گواہی دہند بطلاق یکی از دو زن
شخصے وبیان نکند این گواہی باتفاق درست ست اما اگر گواہی دہند بازادی یکی از دو بندہ
شخصی کہ عتق مبہم از و واقع شدہ باشد وبیان وتعین نکند درست نیست ومذہب صاحبین درست نیست

فصل ویعتق بان دخلت الدار فکل عبد لی یومئذ حر من کان لہ حین
دخل ملکہ وقت الحلف او لا آزاد میشود بندہ باین شرط کہ گوید اگر در آیم در سرای

ہر بندہ کہ مرا باشد دران وقت ازاد آن بندہ آزاد میشود کہ در وقت در آمدن ملک او باشد خواہ در وقت سوگند ملک او باشد وخواہ نباشد و بلا یومذ من لہ وقت حلفہ فقط و اگر یومذ نگوید آن بندہ آزاد میشود کہ در وقت سوگند ملک او باشد و پس لا الحمل بکل مملوک ذکر لی حر و آزاد نمی شود بچہ کہ در شکم باشد یا نیکہ گوید ہر بندہ مرد ہند کہ مرا باشد آزاد من اعتق علی مال او بہ و آنکسی را کہ آزاد کنند بر مال ما بمال ہمچنانکہ گوید کہ انت علی الف او بالف یعنی تو آزاد بشرط آدای ہزار دینار میشود فقبل عتق المال دین علیہ پس قبول کند بندہ آزاد میشود و مال دین است بر وی المعلق عتق بالاداء ماذون و بندہ کہ معلق باشد ازادی او بادای مال حکم ماذون دارد ان ادی عتق اگر ادا کند آزاد می شود لا مکابت وحکم مکاتب ندارد و ازین جہت احتیاج بقبول عبد نیست وخواجہ میتواند کہ او را بفروشد و فی انت حر بعد موتی بالف در ینصورت کہ گوید تو آزاد بعد از مردن من بہزار دینار ان قبل بعد موتہ و اعتقہ الوارث عتق اگر قبول کند بندہ بعد از موت خواجہ و وارثان آزاد کنند ازادی شود والا لا اگر یکی ازین دو شرط وجود نگیرد کہ قبول عبد است و ازادی ورثہ ازاد نمی شود وان حر رعلی خدمتہ سنتہ فقبل عتق واگر آزاد کند بر خدمت کردن بندہ یکسال و قبول کند بندہ آزاد میشود در حال و بخدمت سنتہ و خدمت کند او را یکسال فان مات مولاہ قبلہا پس اگر بمیرد خواجہ پیش از یکسال یجب قیمتہ واجب می شود قیمت بندہ نزد ابی حنیفہ رحمہ اللہ و عند محمد رحمہ اللہ قیمتہ خدمتہ

ونزد امام محمد قیمت خدمت یکسالہ واجب میشود واللہ اعلم

فصل

من اعتق بعد موتہ مطلقا او الی مدۃ علب موتہ قبلہا انکسی کہ

ازاد کرده شود بعد از موت خواجه مطلقا همچنانکه گوید که تو ازاد بعد از موت من و قید نکند
باین مرض یا این سال و امثال آن یا خود آزادی بنده را بمدت اضافت کند غالب باشد
مردن او پیش آزان آزاد موت مدت حکم بنده مدبر دارد این بمدت مذکور لا بالبیع ولا یوهب
فرو رفته و بخشیده نشود و بستخدم و خدمت میتواند فرمود او را و مستاجر و باجازت
می تواند داد او را و المدبر بر تو طا، و کنیزک مدبر را وطی میتواند کرد و نکح و نکاح نیز
می تواند کرد او را بکسی بحث آنکه ملکیت او باقی است در حال حیات خواجه و ان مات سیده
عتق من ثلث مال و اگر بمیرد خواجه آزاد میشود از سه یکی مال او یسعی فی ثلثه و کار کند
در دو حصه از سه حصه و ان استغرق دینه و اگر فراشد دین خواجه تمام قیمت بنده را
ففی کله پس در تمام قیمت خود سعی کند و ان قال ان مت فی مرضی هذا او فی هذه
السنة صح بیعه و اگر گوید اگر بمیرم درین مرض یا درین سال درست بیع کردن و بخشیدن
او را و ان وجد لشرط عتق کالمدبر و اگر درین سال یا دران مرض بمیرد خواجه ازاد میشود
بنده مثل آزاد شدن مدبر یعنی از ثلث مال و امته ولد من سیدها فادعی و کنیزک
بچه بزاید از خواجه خود و نخواند فرزند را او من زوج ملکها یا خود از شوهر خود بچه زاید
و آن شوهر بعد آزان مالک شود ولد را ام ولده درین صورت ام ولد می شود
ان کنیزک و حکمها کالمدبر و حکم او مثل مدبر است فروختن و بخشیدن او روا نیست
الا انها تعتق عند موته من کل ماله لیکن ازادی میشود بعد از موت خواجه از تمام مال
و لم تسع لدینه و کار نکند ام ولد برای دین خواجه و لا یثبت نسبه ولد الامة
الا بدعوة لکن ثم بابا دعوة و ثابت نمیشود نسبت بچه کنیزک از خواجه مگر بخواند خواجه کنیزک
را بخود و ینفی بالنفی بعد ازان نسبت بچه دویم و سیوم ثابت میشود بی دعوت لکن

اگر نفی کند فرزند دیگر را بعد از فرزند اول نه نفی میشود نسبت او بل لعان والعلم

فصل الولاء من اعتق باعتاقه والامر آنکسی که راست که آزاد شود باز آزاد کردن او بفرع له او بملک قریبه یا خود بفرع آزاد شود مثل کتابت و مدبر ساختن و ام ولد ساختن یا خود مالک شود خویش محرم خود را و آن خویش آزاد میشود بقرابتی خواجه تولاه بسیده پس در نصورت مذکوره میراث این آزاد شده بخواجه وی میرسد و ان شرط عدمه و اگرچه شرط کرده باشد میراث بردن خواجه را با وجود این از وی خواجه میراث میبرد و این شرط معتبر نیست و من اعتق امة زوجها قن و کسی که آزاد کند کنیزک را شوهر او بنده باشد فولدت پس فرزند آوردن آن کنیزک فله ولاء الولد پس مران خواجه کنیزک راست میراث زن فرزند فان اعتقه حرة الا موته پس اگر آزاد شود شوهر کنیزک میکشد میراث را بقوم پدر خود ان کان بین الاعتاق الامة ولادتها اکثر من نصف الاحول اگر میان آزاد کردن مادر و زائیدن الفرزند زیادة از نیمه سال میباشد که شش ماه است و اگر کمتر باشد خود میراث باز آزاد کننده کنیزک میرسد والمعتق عصبة قدم النسبیة علی و آزاد کننده عصبه است یعنی تمام وی را میرسد اگر وارث دیگر نباشد و مقدم است عصبه نسبی بر وی زیرا که وی عصبه نسبی ست و هو علی ذی الرحم و این عصبه نسبی که آزاد کننده ست مقدم ست بذوی الارحام فان مات السید ثم المعتق تولاه قرب عصبه سیده پس اگر بمیرد اول خواجه که بعد آزاد کرده است بعد آزان آزاد کرده شده پس میراث او نیز دیگر عصبه خواجه میرسد ولا ولاء لنساء الا ما اعتق کما فی الحدیث و میراث بنده که آزاد کرده شده باشد نیز بان نمی رسد مگر آنکه آن زن که خود آزاد کرده باشد یا خود مکاتب ساخته باشد

آن بندہ را کہ اگر کسی دیگر آزاد کردہ باشد ولاء او بزن نمیرسد چنانکہ در حدیث واقع شدہ واللہ اعلم

کتاب المکاتب

الکتابت الاعتاق المملوک بدا حالا و رقبتہ مالا مکاتب ساختن آزاد کردن بندہ است خواہ مدبر باشد خواہ ام ولد خواہ بندہ خالص آزادی تصرف در مال وآزاد رقبۃ در مال یعنی در وقت ادا کتابت را ادا کند و رکن کتابت ایجاب قبول است و حکم او آنست کہ چون کتابت شد بندہ بکسب خود سزاوار می شود از خواجہ فان کان رقبتہ پس اگر مکاتب سازد بندہ خود را ولو صغیرا یعقل اگرچہ آن بندہ یا بالغ و عاقل باشد بمال او بنجم او موجل یا بجہالہ دہند یا نسیہ دہد بچند دفعہ یا تاجیل کند او قال جعلت علیک الفا یا خود گوید کہ گردانیدم بر تو ہزار دینار تو ذمہ نحو ما کہ آزاد کنی بچند دفعہ او اما ما کذا او اخر کذا دفعہ اول چندین و دفعہ آخر چندین فان ادیتہ فانت حر پس اگر ادا کنی آزاد باشی وان عجزت فقن وقبل العبد صح واگر عاجز شوی ادا نتوانی کرد بندہ باشی و قبول کند بندہ درست یا میشود عقد کتابت وخرج من یدہ دون ملکہ و بیرون میرود مکاتب از تصرف خواجہ بعد از صحت کتابت نہ از ملک او وعتق مجانا ان اعتق و آزاد می شود تعت وہی بدل کتابت اگر او را آزاد کند وغرم السید العقران وطی مکاتبہ و تاوان و مزد دہد خواجہ اگر وطی کند کنیزک را کہ مکاتب کردہ باشد یعنی فرض کنند کہ اگر زنا حلال بودی چہ مقدار مزد او شدی والارش ان جنی علیہا او علی ولدہا او مالہا و تاوان دہد خواجہ دیت را اگر جنایت کند برین مکاتب یا فرزند او یا بر مال او وصحت علی حیوان ذکر جنسہ فقط و درست

عقد کتابت بر حیوان که مذکور شده باشد جنس او و سنه نه نوع او همچنانکه گاو و یا اسپ
گوید و یودی للوسط او قیمته و صدف علی قیمته و فاسد است عقد کتابت بر قیمت بنده
او خمر او خنزیر من المسلم و عقد کتابت بر شراب و خوک از مسلمان نیز فاسد است بجهت
آنکه ولایت طلب ندارد او را مسلمان و صح للمکاتب البیع والشراء والسفر و درست است
مکاتب را فروختن و خریدن و رفتن سفر و النکاح امة و کتابة قنه و شوهر دادن
کنیزک خود را و مکاتب ساختن بنده خود را اوله ولاء ان ادی لبعد عتقه و مر مکاتب
را میراث بنده او میرسد اگر ادی بدل کتابت بعد از ادای مکاتب کرده باشد مکاتبه
و بسیده ان ادی قبله و میراث مکاتب مکاتب اول بخواجه مکاتب اول میرسد اگر ادای
بدل کتابت پیش از ادای مکاتب اول کتابت کرده باشد لا تر وجه و درست نیست
بخشیدن او اگرچه با عوض باشد ان بهبه و تصدیقه الا مسیر و درست نیست صدقه
دادن مکاتب مگر بچیزی اندک و تکفیله و اقراضه و روا نیست کفیل شدن و قرض
دادن مکاتب نیز روا نیست و اعتاقه عبده و لو بمال و روا نیست آزاد کردن
مکاتب بنده خود را اگرچه آن اعتاق در عوض مال باشد و بیع لنفس عبد منه و درست
نیست فروختن بنده مکاتب خود را با آن بنده که آن نیز حکم عتق بمال دارد و النکاحه
و روا نیست مکاتب بنده خود را زن دهد و الاب والوصی فی رقیق الصغیر کالمکاتب
و پدر و وصی در بنده که ملک صغیر باشد مثل مکاتب است در بنده خود در امور مذکوره
و اذا عجز عن نجم و چون مکاتب آزادی نجم کتابت عاجز شود ان کان له وجه
سعیسل الیه لا یعجز الحاکم و اگر او را وجه باشد که بیاورد و تواند که ادا کند حکم نکند حاکم
بعجز او الی ثلاث ایام تا سه روز و الا عجز و اگر نه حبس باشد حکم بعجز او کند و فسخها بطلبه

سیده و فسخ کنند کتابت را بطلب خواجه او و بسیده برضاه و عاد رقه یا خواجه
فسخ کند کتابت را و باز می آید بندگی او و ما فی یده بسیده و آنچه در دست مکاتب ست
بعد از فسخ ملک خواجه او میشود فان مات عن وفاء ولم تفسخ وقضی البدل من
ماله پس اگر بمیرد مکاتب و از وی چندان ماند که بدل کتابت شود فسخ نکند عقد کتابت
را و ادا کند بدل کتابت را از مال او و حکم موت حر را او حکم کند بموت مکاتب به آزاد به بنده
والارث منه و حکم کند بمیراث بردن آن مکاتب و عتق بینه ولد و اخی کتابته
و حکم کند بآزادی پسران او که زانه اند در وقت کذا نه او شراهم یا خود خریده باشد ایشانرا
در حال کتابت او مکاتبه هو و ابنه صغیرا او کبیرا بمرة یا خود مکاتب ساخته باشند
او را بسر صغیر یا کبیر او را بیکبار و طاب بسیده ان ادی الیه من صدقته و حلال
طیب است بر خواجه را که آزاد کرده باشد بخواجه از مال صدقه و زکوة که مردم باو داده
باشند فعجز پس از جهت عاجز شدن مکاتب از ادای ولا تفسخ بموت سیده و فسخ نمیشود
کتابت بمردن خواجه وادی البدل الی ورثته علی نجومه و ادا کند بدل کتابت را
بوارثان خواجه بر همان نجوم که مقرر بوده وان اعتقه بعضهم لا یصح و اگر بعضی
از وارثان را آزاد کند درست نیست وان اعتقه مجانا و اگر همه آزاد کند آزاد میشود
بی بدل والله اعلم

کتاب الایمان

هی ثلث این سوگند در شرع که احکام بران مرتب ست ساخته اند سه قسم است فحلفه
علی فعل او ترک ماض کاذبا عمدا غموس پس سوگند خوردن بر فعل یا بترک
فعل که در زمان گذشته باشد و دروغ باشد آن سوگند و بقصد باشد آن را یمین

غموس گویند بجهت آنکه صاحب خود را بگناه فرو میکشد و بکفارت تدارک نمیشود یا تم به گناهگار می شود باین سوگند بگناه کبیره و ظنا نا نه حق و هو ضده و اگر بقصد نبود و گمان داشته باشد که راست است و حالانکه ضد حق باشد یعنی دروغ باشد این سوگند لغو یعنی بی عفو این سوگند را لغو گویند امید است عفو او چونکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند که گناه بخطا و وسوسه دلها و گناه باکراه و گناه فراموش از امت من عفو است و علی هذا منعقد و سوگند خوردن بر فعل آینده منعقد است و کفر مینه فقط و کفارت دهد درین قسم و پس ان حنث و لو سهوا او کرها حلف و حنث اگر بشکند سوگند را اگرچه بلهو یا باکراه و تکلیف سوگند خورده باشد حانث شده باشد باکراه یا بسهو والقسم بالله و سوگند بخدا باید خورد که در حدیث واقع شده است از سوگند خوردن بغیر خدای و دران باب وعید واقع شده او باسم من اسمائه یا بنام از نام های پاک خدا کالرحمن والرحیم والحق مثل اسم رحمن و رحیم و حق او بصفته یحلف بها من صفاته کعزة الله و اجلاله یا بصفت از صفات الهی که عرف بآن سوگند میخورند مثل عزت خدا و جلال و بزرگی خدای و کبریائیه و عظمته و قدرته و کبریا و عظمت و جلال بمعنی بزرگی است و قدرت بمعنی توانای الا بغیر اللام کالنبی والقران والکعبة و سوگند نیست بغیر خدای مثل پیغامبر صلی الله علیه وسلم و قران و کعبه ولا بصفة لا یحلف بها عرفا و سوگند معتبر نیست در شرع بصفت از صفات الهی که بآن سوگند نمیخورند در عرف کرحمة الله و علمه و برضاه و سخطه و عذابه یعنی رحمت خدا و دانای خدا و خشنودی خدا و عذاب خدا سوگند خوردن روا نیست و قوله لعمر الله و ایم الله و عهد الله و میثاقه و گفتن شخصی که سوگند بقضای خدا و سوگند بخدا و عهد خدا پیمان و اقسم و احلف و اشهد و ان لم یقل بالله یا خود گوید که سوگند میخورم

وگواہ میگیرم یا گواہی میدہم واگرچہ باللہ ضم نکند ہم سوگند است در شرع وعلی نذر او
یمین او عہد یا خود گوید بر من نذر است یا سوگند یا عہد وان لم یضف
الی اللہ واگرچہ این الفاظ را باضافت باللہ نکند وان فعل کذا فہو کافر و
ان لم یکن حلفہ بماض او انت یا خود گوید اگر چنین گویند کافر باشد اگر کافر
نمی شود خواہ بماضی تعلق ساختہ باشد یا با بندہ وسوگند میخورم بخدا قسم واین الفاظ
مذکورہ جملہ حکم قسم دارد در شرع وحق وحق اللہ وحرمتہ وسوگند خورم بخدای بالطلاق
زن وان فعلہ فعلیہ غضبہ او سخطہ او لعنتہ او انا زان او سارق او شارب
خمر یعنی اگر این کار کنم بر من غضب خدا یا سخط خدا یا من زنا کار باشم یا دزد باشم یا شراب
خوار باشم او اکل الربوا لا معنی این جملہ الفاظ مذکورہ حکم سوگند ندارد در شرع وحروف
القسم الواو والباء والتاء وبضم کاللہ افعلہ وحروف قسم واو است ویا تا وگاہی
محذوف باشد مثل آنکہ گوید اللہ افعلہ تقدیرا او چنین میشود کہ باللہ افعلہ یعنی سوگند
بخدای اگر این کار کنم وکفارتہ عتق رقبۃ او اطعام عشر مساکین کما
ہی فی الظہار وکفارت سوگند آزاد کردن بندہ است یا خود طعام دادن دہ مسکین
ہمچنانکہ در کفارت ظہار یعنی دہ مسکین را دو من گندم دہد کہ یکمن وسیزدہ سیر سراۃ
باشد او کسوتہم لکل ثوب یستر عامۃ بدنہ فلم یجز السراویل یا جامہ پوشد پیشتر بدن
او را پس روا نباشد شیب جامہ فان عجز عنہا وحنث والا دا اصام ثلثۃ ایام ولاء
پس اگر عاجز باشد ازین سہ کار سہ روز روزہ دارد پیاپی ولم یجز بلا حنث وروا نیست
کفارت دادن بی شکستن اول سوگند را خلاف باید کرد بعد از ان کفارت داد
ومن حلف علی معصیۃ کعدم الکلام مع ابویہ حنث وکفر وانکسی کہ سوگند

کہ سوگند خورد بر معصیت مثل سخن ناگفتن بامادر و پدر سوگند را بشکند و کفارت دہد لاکفارۃ فی حلف کافر و ان حنث مسلما و کفارت واجب نیست در سوگند کافر اگرچہ سوگند را در حال اسلام بشکند و من حرم ملکہ لایحرم و کسی کہ ملک خود را حرام گرداند حرام نمیشود و ان استاحہ کفر و اگر خواہد کہ در وی تصرف کند کفارت سوگند دہد و من نذر مطلقا و انکسی کہ نذر کرد مطلق یعنی بقید او معلقا بالشرط یرید یا خود معلق سازد بشرط انکہ میخواہد ان شرط را کان قدم غایبی فوجد وقتی ہمچنانکہ گوید اگر بیاید غائب من روزہ دارم سہ روز مثلا پس این شرط وجود گیرد و فا باید کرد باین نذر و بالم یرد کان زینت و فی او کفر ہو الصحیح و اگر معلق ساخت نذر را بشرط کہ نمی خواہد ان را ہمچنانکہ گوید اگر زنا کنم نذر کردم کہ بندہ آزاد کنم باید کہ با و وفا کند اگر زنا کرد بندہ آزاد کند یا کفارت سوگند دہد چنانچہ در شرع مقرر شدہ و روایت صحیح آنست کہ امام ابو حنیفہ رہ پیش از موت خود کفارت نذر فرمودہ اند و نذر را حکم یمین دادہ اند و مخیر ساختن کہ وفا کند نادر بندر کہ بندہ آزاد کند مثلا یا خود کفارت یمین دہد و نذر را بشکند و بندہ آزاد کند

درصورت مذکورہ و اللہ اعلم

فصل من حلف لایدخل بیتا انکسی کہ سوگند خورد کہ در خانہ در نیاید یحنث بدخول الصفۃ حانث می شود بدر آمدن صفہ نیز الا الکعبۃ او مسجدا او بیعۃ و حانث نمی شود بدر آمدن کعبہ و مسجد یا در معبد نصاری یعنی امت عیسی علیہ السلام کہ عبادت میکنند او کنیسہ یا خود در مکان عبادت امت موسی علیہ السلام در آید آن نیز حکم خانہ ندارد او دہلیز یا خود در دہلیز در آید نیز حانث نمیشود او ظلۃ باب دار یا خود در آید در سائبان درے سرای کہ آن نیز حکم خانہ ندارد کما فی لایدخل دارا فدخل دار خربۃ

همچنانکه سوگند خورد که در خانه ندر آید پس در آید بسرا او ویران حانث نشود و فی هذه الدار
یحنث ان دخلها منهدمة صحرا او درینصورت در نیاید درین سرا حانث شود اگر در آید
دران سرای در حالیکه ویران شده باشد و صحرا شده باشد او بعد ما بنت اخری او
وقف علی سطحها یا خود در آید بان مکان در وقتیکه بنای دیگر باشد یا خود بایستد بر بام
آن سرا هم حانث میشود و قیل فی عرفنا لا یحنث کما لو جعلت مسجدا او حماما و بعضی
گفته اند در عرف درین زمان حانث نمیشود همچنانکه مسجد سازد ان مکان را یا حمام سازند
او بستانا او بیتا او دخلها بعد هدم الحمام یا باغ یا بستان سازند ان سرا را یا خانه
سازند در آمد بان سرا بعد از ویران شدن حمام نیز حانث نمی شود و کذا البیت و دخله
منهدما صحرا او بعد بنی بیتا آخر و اگر گوید که در نیایم باین خانه دیگر ساخته باشند درینصورت
نیز حانث نمی شود و هذه الدار فوقف فی طاق باب او علق کان خارجا و اگر سوگند
خورد که درین سرا نه در آمد و باستد در طاق دران سرای اگر در آید به بندند خارج سرا باشد
حانث نمی شود و لا یسکنها و هو ساکنها او لا یلبسها و هو لابسها او لا یرکبه و هو
راکبه یا سوگند خورد که درین سرا ساکن نباشد و حالانکه دران سرا ساکنست یا خود سوگند
خورد که نپوشد جامه را حالانکه پوشیده باشد جامه را یا خود گوید که سوار نشوم مرکب را و حالانکه
بروی سوار باشد فاخذ فی النقلة و نزع و نزل بلا مکث بعد از سوگند باید که فی الحال
شروع کند در نقل مکان در صورت که سوگند خورده است که ساکن باشد دیگر باید که فرود
آید در صورت که سوار باشد و جامه را بیرون کند در صورت که جامه را پوشیده باشد و
سوگند خورد که نپوشد جامه را و لا یدخل فقعد فیها یا سوگند خورد که در نیاید درین خانه
پس بنشیند درینخانه حانث نمیشود الا ان یخرج ثم یدخل مگر وقتی که بیرون رود و بعد

ازان در آید وزان خانه که اکنون حانث می شود و فی الاسکن هذه الدار در صورت
که سوگند خورد که ساکن نباشد درین سرا لابد من خروجه باهله ومتاعه اجمع ناچار است
از بیرون رفتن با اهل درختهای خود بتمام تا حانث نشود حتی یحنث بوتد بقی تا که حانث
می شود بمنحی که زد خود نماند بخلاف المصر والقریة بخلاف آنکه سوگند خورد که درین شهر یا
درین دیه ساکن نباشد که اگر خود بیرون رود و متاع او دران موضع باشد حانث نمیشود
وحنث فی لایخرج لو حمل واخرج بامره وحانث میشود در صورت که سوگند خورد که
بیرون نرود و اگر او را بردارند بیرون برند بامر او ولا ان یخرج بلا امره مکرها او
راضیا او حانث نمیشود اگر او را بیرون برند بی امر او خواه باکراه خواه برضا ومثله لا
یدخل اقساما وحکما ومثل کلمه لایخرج ست کلمه لایدخل در اقسام واحکام او را بامر او
در آورد حانث میشود در آورند خواه برضا خواه بی رضا حانث نمی شود وکفارت نمیشود
ولا فی لایخرج الا الی جنازة ان یخرج الیها ثم الی امر آخر وحانث نمیشود اگر سوگند خورد
که بیرون نرود مگر بجنازه وبقصد جنازه بیرون رود وبعد ازان بکار دیگر رود وحنث
فی لایخرج الی مکة فخرج یریدها ورجع وحانث میشود درینصورت که گوید بیرون
نرود بمکه بعد ازان بیرون رود وبقصد بمکه وباز گردد ولا فی یاتیها حتی یدخلها
ودرین صورت که سوگند خورد که نیاید تا در مکه در نیاید حانث نمیشود وذهابه کخروجه فی
الاصح ولفظ ذهاب حکم خروج دارد نه حکم اتیان در مذهب اصح وفی لیاتینی مکة
ولم یاتنیها لایحنث الا فی آخر حیوانه ودر صورتی که سوگند خورد که بمکه نرود ونرفت
سوگند شکسته نمیشود مگر در آخر عمر وحنث فی لیاتینه غدا ان استطاع ان لم یاته
بلا مانع کمرض او سلطان وحانث می شود درینصورت که سوگند خورد که بمکه رود و فردا

اگر تواند و نرود فرا بی آنکه مانع باشد مثل مرض یا بادشاه که مانع شود سوگند او شکسته شود
ودین نیة الحقیقة وتصدیق کند او را از روی حقیقت نه از روی قضا وحکم دین اگر نیت
حقیقت است استطاعت کند و آن آنست که فعل از و تخلف نمیکند و استطاعت کامل است
وشرط للبر فی تخرج الا باذنه لکل خروج اذن وشرط از برای نیکی روا ست ساختن
سوگند در صورت که گوید بیرون نرود مگر باذن او از برای بیرون رفتن اذن علیحده می
باید تا سوگند شکسته شود لا فی الا ان اذن واگر گوید که بیرون نرود که بعد از اذن برای
هر خروج اذن شرط است نیست وللحنث فی ان خرجت او ان ضربت لمریدة
خروج او ضرب عبد وشرط است برای شکستن سوگند درین صورت که گوید اگر بیرون
روی واگر بزنی مر زنی را که میخواهد که بیرون رود یا بنده را بزند فعلیهما فوراً کردن
آن عورت را این دو فعل را فی الحال که اگر یکساعت مکث کند وبعد از ان این کارها بکند
حانث نمیشود وفی ان تعذیت بعد تعالی تعذ به معه ودرینصورت که سوگند
خورد که بعد از ان که گفته باشد که بیاید بمن نهاری بخور اگر نهاری خورم بنده من آزاد
نهاری خوردن باشد شخصی باید تا حانث شود واگر در خانه تنها یا بکسی دیگر نهاری خورد
حانث شود وکفی مطلق التعدی ان ضمن الیوم وبسنده است مطلق نهاری خوردن
در حانث شدن اگر الیوم را ضم کرده باشد در سوگند خوردن خود یعنی گوید که اگر امروز
نهاری خورم بنده من آزاد شرط نیست که بان شخصی نهاری خورد ومرکب الماذون
لیس لمولاه فی حق الحلف ومرکب بنده ماذون ملک مولا نیست در حق سوگند
اگر دین دارد ماذون که بقیمت او وفا می کند وبکسب او الا اذا لم یکن علیه دین ومستغرق
ونواه مگر وقتیکه نباشد بر عذر ماذون دین که فرا رسد اکنون مرکب ماذون حکم مرکب

نخواهد داد در حق سوگند و یقید الاکل من هذه النخلة بثمرها و مقید است خوردن این خرما بخوردن خرمای او نه بنفس درخت و هذا البر ما کله و قضا و این گندم مقدم است بخوردن از ارد گندم بدندان و دهان نان آن گندم را بخورد حانث نشود نزد ابی حنیفه ره و نزد صاحبین رحمهما الله بخوردن نان گندم حانث شود و مذا الدقیق یا کل خبزه و مقید است خوردن این آرد بخوردن نان او فلا یحنث لو استعنه کما هو پس حانث نشود اگر در دهان انداز د همچنان و اکل الشوا با للحم و خوردن بریان محمول است بگوشت و الطبخ بالطبخ من اللحم و طبخ یعنی پخته شده محمول است بر آنکه گوشت پرند و الراس برأس یکبس فی التنا نیر و یباع فی مصره و مراد ازین راس که سوگند واقع شود کله است که در تنور پزند و در ان شهر فروشند و عرف باشد در ان شهر چنان که بنای سوگند بر عرف است نه سر بلخ و کنجشک و مرغ و امثال آن و الشحم لشحم البطن و بیه کد در سوگند واقع شود محمول به بیه شکم است پس اگر هست که از اکرده بیه گوسند بخورد حانث نمیشود نزد ابی حنیفه ره خلاف مر صاحبین را رحمهما الله و الخبز بالخبز البر و مراد از نان که در سوگند واقع شود نان گندم و الشعیر نان جو است لا خبز ارز بیلد لا یعتاد به نان کرنج در شهر که عادت که نباشد نان کرنج و الفاکهة با التفاح و المشمش لبطیخ لا العنب و خوردن میوه محمول است بر سیب و زردالو و خربوزه نه انگور چون که انگور حکم قوت غذا دارند نه حکم میوه و الرمان و الرطب و القثاء و الخیار و همچنین نزد امام ابی حنیفه رحمه الله علیه انار و خرما و بادرنگ و خیار حکم میوه ندارد و حکم سبزی دارد و نزد صاحبین حکم میوه دارد و الشرب من نهر با لکرع منه و آب خوردن از جوی محمول ست بر آنکه همان اب خورد از جوی فلا یحنث لو شرب منه بانا پس حانث نمیشود اگر بیاشامد از آب

جوی بظرف بخلاف الحلف من مالته بخلاف آنکه سوگند خورد که از آب جوی بخورد
که اکنون بظرفی اب خورد که هم حانث می شود در تحلیف ولو الی لیعلمه بکل واعرافی بجلل
واله منه وسوگند دادن حاکم تا اعلام کند او را اگر بدکردار در مملکت او در آید مقید است
بحال حکومت جاسوس از برای آنکه بر زمان حکومت قائل منع او نیست والضرب والرکب
والکلام والدخول علیه بالحیوة وزدن وبوسیدن وسخن گفتن ودرد آمدن بکسی
مقید است بحال حیات آن شخص که اگر این امور بعد از فوت آن شخص وجود گیرد حانث نمیشود
لا الغسل لیکن شستن بحال حیات مقید نیست که اگر بعد از مرگ او را شوید هم حانث
شود والقریب بما دون الشهر فی البعض دینه الی قریب ومراد بلفظ قریب در سوگند
کمتر است از یکماه در صورت که سوگند خورد که قرض را ادا کند درین نزدیک والشهر
بعید ویکماه حکم بعید دارد نه حکم قریب وما اضطع صطغ به مادام وانچه نان مان رنگ
کرده شود حکم نان خورش دارد وکذا الملح وهمچنین است نمک حکم نان خورش دارد لا الشوا
وبریان حکم نان خورش ندارد وبجهت آنکه علیحده غذا سازد او را غالبا ولا یحنث فی لا یاکل
من هذا لبسو فاکل طیه وحانث نمیشود اگر سوگند خورد که بخورد ازین درخت خرما
ترش شرین پس خرما شرین خورد حانث نشود من هذا الرطب یا سوگند خورد که ازین
خرمای بخورد او اللبن یا ازین شیر بخورد فاکله تمرا او شیر از پس بخورد او را در حال که خرما خشک
باشد یا شیر را شیر از ساخته باشد حانث نشود او بسرا فاکله رطبا یا خود سوگند خورد
که خرمای ترش وشرین نخورد وخرمای خشک شرین خورد حانث نشود ولا او لحما فاکل
سمکا او لحما او شحما فاکل البتة یا سوگند خورد که گوشت نخورد وماهی خورد حانث نشود یا
گوید که گوشت یا پیه نخورد ونبه خورد حانث نمیشود ولا فی لا یسری رطبا ما شترکیا سن

لبسر فیها رطب وبجنین حانث نمی شود در صورت که سوگند خورد که خرمای رطب یعنی شیرین
نخورد پس بخورد خوشه خرما ترش وشیرین که در وی خرمای شیرین نیز باشد حانث نشود وحنث لو
حلف یاکل رطبا اولبسرا ولا لبسرا فاکل مدنیا وحانث میشود اگر سوگند خورد که خرما
ترش نخورد یا خود گوید که نه خرمای شیرین خورم ونه خرمای ترش شیرین بخورد خرمای نه نبیا خرمای
که بیشتر او شیرین باشد وکمتر او ترش وشیرین باشد ومذنب آنست که اکثر او ترش وکمتر او شیرین
باشد وبجنین حانث می شود یاکل لحما فاکله کبدا اوکرشا اولحم خنزیرا اواشحم
اگر سوگند خورد که گوشت نخورد که اگر جگر یا شکنبه میشود وحکم گوشت در مداین اشیاء والغدا
لاکل من طلوع الفجر الی الظهر وشامی خوردنی ست که بآن قصد سیری کنند از صبح تا نیشین و
اگر یک لقمه یا دو لقمه خورد آنرا نهاری نگویند یا از نیم سیری زیاده نشود سیری کامل شرط
نیست غذای معتادان من کان شرط است که اگر در شهری سیر خورند آنرا نهاری نگویند
در عرف امادر حق صحرانشینان حکم نهاری دارد والعشاء منه الی نصف اللیل
وعشا یعنی شام خوردن از نماز پیشین است تا نیم شب والسحور منه الی الفجر وسحر خوردن
از نیم شب است تا صبح وفی ان لبست اواکلت اوشربت ونوی عینا لم
تصدق اصلا واگر گوید که به پوشم یا بخورم یا بیاشامم ونیت چیزی معین کند او را
تصدیق نکنند اصلا نه از روی قضا نه از روی دیانت ولو ضم ثوبا اوطعاما اوشرابا
دین واگر ثوب یا طعام یا شراب ضم کند ومعین قصد کند در دیانت ونزد خدای معتبر است
آنرا تصدیق کنند وتصور البر شرط الحلف خلافا لابی یوسف ره وتصور است
شدن سوگند شرط صحت سوگند است خواه سوگند بخدا باشد وخواه بخلاف مر ابو یوسف ره
فمن حلف لاشربن ماء هذا الکوزة الیوم یعنی آنکسی که سوگند خورد که هر آینه بیاشامم

اب کوزہ را امروز فلانا فیہ وحالانکہ نباشد دران کوزہ اب دران روز او کان قصب
یا باشد آب ریختہ شود وفی یومہ دران روز لا یحنث حانث نمی شود وان اطلق
فکذا فی الاول واگر مطلق گوید وامروز قید نکند دون الثانی پس ہمچنین است
در صورت اول یعنی اگر در کوزہ آب نباشد حانث نمیشود نہ در صورت دوم کہ در کوزہ
آب باشد ریختہ شود وفی لیصعدن السماء در صورت کہ سوگند خورد کہ بر آسمان
برآید ولتقیلن فلانکون عالما بموتہ ویا خود بگوید کہ فلان را بکشم وحالانکہ عالم نباشد
بموت آن شخص ان فقد التصور البتہ متعین میشود سوگند از جہت آنکہ متصور است
بر جنایت اولیا وانبیاء را بودہ کہ مردہ زندہ میکردہ اند وحنث للعجز وحانث میشود
از جہت او ازین امور وان لم یعلم فلا واگر عالم بموت آن شخص نباشد حانث نمی شود از جہت
آنکہ کشتن معتاد قصد دارد اکنون آن متصور نیست بجہت عدم صواب خلاف مر امام ابو یوسف
را ومد شعرہا وخفہا وعقصہا کفر بہا وکشیدن موی عورت وگدی او را خفہ کردن
واو را کزیدن حکم زدن او دارد وقطن ملک معدان لبست من غیر لک لہدی
فعزلتہ وکسنج ولیس بدی وپنبہ کہ در ملک کسی درآید بعد ازان کہ سوگند خوردہ باشد اگر
بپوشم از رشتہ تو بدی باشد یعنی در راہ مکہ بصدق وسبیل باشد پس آن پنبہ را آن زن
وبنافد وزن مرد کہ سوگند خوردہ بپوشد حکم بدی میکند وزن را بفقرای مکہ تصدق می باید
کرد وخاتم وہب حلی لا خاتم فضۃ وانگشترین حکم زیور دارد ونہ انگشترین نقرہ برائے
سب می پوشد وعندہما عند لؤلو لم یوضع حلی ونزد صاحبین گردن بند بردارید کہ مرصع
نباشد حکم زیور دارد وبہ یفتی وفتوی بر قول صاحبین است درین مسئلہ ومن حلف
لا ینام علی ہذا الفراش وکسی کہ سوگند خورد کہ برین فراش یعنی بر این جا خواب نکند

در زیر آن جامہ خواب چادر شب اندازد فنام علی فراش فوقہ یحنث پس خواب کند بران چادر
شب بر زیر جامہ خواب باشد حانث میشود لا من فعل فوقہ فراشا اخر حانث نمیشود کسی کہ
بر زیر آن جامہ خواب جامہ خواب دیگر اندازد و در خواب شود او حلف لا یجلس علی الارض مجلس علی
بساط او حصیر یا خود سوگند خورد کہ ننشیند بر زمین و ننشیند بر پلاس یا بوریا حانث نمیشود ولو حال
بینہ وبینہا لباسہ حنث واگر حائل نشود میان زن و شخص و زمین لباس او حکم میشود کمن لا یجلس علی الستر
دینہ و در نصورت سوگند خورد کہ قبض نکند پراکنہ همچنانکہ سوگند خورد کہ بر بن تخت ننشیند و جلس علی بساط
فوقہ و نشست بر پلاسی کہ بر بالای تخت انداختہ باشد حانث میشود بخلاف جلوسہ علی سریر آخر ہو فوقہ بخلاف
آنکہ بر تخت دیگر بنشیند کہ بر بالای آن تخت نہادہ باشند حانث نمیشود ولا یعقلہ یقع علی الابد
ولفعلہ علی مرۃ واگر سوگند خورد کہ نکند محمول بر آنست کہ ہرگز نکند واگر یکبند یکبار کافی بود
بعلی المشی الی بیت اللہ او الی الکعبۃ بجب حج او عمرہ مشیا بر نست پیادہ رفتن
بحج یا بخانہ خدای واجب میشود حج باعمرہ بجا آوردن پیادہ و دم ان رکب و خون بختن
لازم میشود اگر سوارہ رود ولا شی بعلی الخروج او الذہاب الی بیت اللہ او المشی
الی الحرام او المسجد الحرام او الصفا والمروۃ وہیچ واجب نیست نزد ابی حنیفہ رحمہ اللہ
خلاف صاحبین را در نصورت کہ گوید کہ بر نست بیرون رفتن یا رفتن بسوی خانہ خدای یا پیادہ
رفتن یا بمسجد حرام یا بکوہ صفا یا بکوہ مروہ بجہت آنکہ عرف نیست التزام مسجد حرام حج واجب
می شود ولا یعتق عبد قبل لہ ان لم حج العام فانت حر فشہد انہ حجہ بکوفہ وازاد
نمی شود بندہ کہ گوید او را خواجہ او کہ اگر حج نکنم اشتال تو آزاد و خواجہ گوید کہ من حج گذاردم امسال
و دو گواہ گواہی دہند کہ در روز عید قربان در کوفہ بود ہ این کس کہ سوگند خورد ہ بجہت آنکہ گواہی
بر نفی معتبر نیست خلاف مر امام محمد رہ کہ نزد او آزاد میشود و حنث بصوم ساعۃ و حانث

میشود بروزه بیکساعت فی لا یصوم در صورت که سوگند خورده که دوزه ندارد لا لو ضم لو یا
او صوما حتی یتم یوما و اگر ضم کند یوم را یا صوم را تا وقتی که روزه را تمام نکند حانث نمی شود
و برکعت فی لا یصلی لا بما دون ها و بیکرکعت حانث میشود اگر سوگند خورد که نماز نگذارد
و بکمتر از رکعت حانث نمیشود و لو ضم صلوة بشفع اگر قید کند صلواة را بگذاردن دو رکعت
حانث میشود لا باقل منه نه بکمتر از دو رکعت و بولد میت فی انت ولدت فانت
کذا و بزائیدن فرزند مرده حانث میشود در صورت که تعلیق کند چیز را بولادت اگر فرزند
مرده زاید حکم فرزند دارد و عتق الحی فی ان ولدت فهو حر و آزادی شود فرزند زنده در صورت
که گوید زنرا که اگر بزای فرزند آزاد باشد ان ولدت میتا ثم حیا اول فرزند مرده زاید بعد
آزان زنده آزادی شود و فی لا یقبض دینه الیوم و در صورت که سوگند خورد که هر آینه ادا
کند دین او را امروز و قضا یوما او بنیه چه او مستحق و ادا کردن دین را از زر ناسره کرد در
بیت المال قبول نکند یا بهر چه که بنجار قبول نکند یا از حق دیگری او باعه بشیء و قبضه بریا
خود بیع کند بآن صاحب دین چیز را قبض کند آن صاحب دین بران چیز را در جمیع این صورتها
راست کرده است سوگند را و لو کان ستوفه او رضا صاحبه او وهبه له لا و اگر در صورت
مذکوره ادا دین کند از زری که سره نباشد میان آن ناسره باشد یا خود از زری باشد که بعوض
نقره داده باشد بحساب نقره یا خود ببخشید دین را صاحب دین درین سه صورت حکم
راست کردن سوگند ندارد و فی لا یقبض دینه درهما دون درهم و در نصورت که
سوگند خورد که قبض نکند دین خود را درم دون درم یعنی پراگنده قبض نکند حنث یقبض
کله متفرقا حانث میشود بقبض تمام دین پراگنده لا یقبضه دون باقیه او کله حانث
نمی شود بقبض بعض دین دون باقی بالکل بوزنین بدو وزن لم یخللهما الا عمل الوزن

یا خود تمام دین را قبض کند بدو وزن که فاصله نشود میان آن دو وزن مگر عمل وزن که اکنون
نیز حانث نمیشود ولا فی ان کان لی الامانیة فکذا ولا یملک الا خمسین و نیز حانث
نمیشود درینصورت که گوید اگر باشد مرا صد درم و مالک نباشد مگر پنجاه درم را درینصورت
حانث نمیشو ولا فی لا یشم ریحانا ان شم وردا او یاسمینا و درصورت که سوگند
خورد که نبوید ریحان یعنی نازبوا اگر گل سرخ بوید یا خود گل یاسمین بوید حانث نمیشود والبنفسج
والورد علی الورق وبنفشه وگل محمول بر ورق است یعنی برگ بنفشه و برگ گل نه باقی
اجزای یا روغن ناساق و الله اعلم

فصل فی الکلام حنث فی لا یکلم ان کلمه نایما شرط ایقاظا حانث میشود

درینصورت که سوگند خورد که بفلان سخن نگوید اگر سخن گوید باو و در حال که در خواب
باشد بشرط آنکه بیدار سازد او را که اگر بیدار نشود حکم ندای دارد که گویا نمیشنود وفی
لا یتکلم الا باذنه ان اذن ولم یعلم به فکلم و درینصورت که سوگند خورد که سخن نگوید باو
مگر باذن او و اگر اذن کند و عالم باذن نباشد سخن بگوید حانث میشود وفی لا یکلم صاحب
هذا الثوب فباعه فکلم و حانث می شود درینصورت که سوگند خورد که سخن نگوید بصاحب
این جامه پس بفروشد آن جامه را بعد از آن سخن گوید حانث می شود بجهت آن که ذات
آن شخص مراد است وصف خوانی دخل ندارد در عدم تکلم وفی هذا حر ان بعته او
اشتریته ان عقد بالخیار و درصورت که گوید این آزاد اگر بخرم او را یا بفروشم آزاد میشود
اگر بیع کند او را بشرط آنکه و شرط وجود گرفته وفی ان لم ابعه فکذا فاعتقه او دبر
و حانث میشود درینصورت که سوگند خورد که دگر نفروشم او را پس چنین یعنی آزاد و مانند
آن بعد از آن او را آزاد کند یا مدبر کند آن سوگند واقع می شود بجهت آنکه عدم بیع وجود

گرفته بجهت آنکه محل بیع نماند بعد از اعتاق یا تدبیر ولیفعل وکیله فی حلف النکاح و الطلاق وحانث میشود بفعل وکیل در حلف نکاح وطلاق یعنی سوگند خورد که اگر نکاح کنم بنده من آزاد یا اگر طلاق کنم وخود نکاح وطلاق نکند بلکه وکیل او کرد حکم آن دارد که بنفس خود کرده همچنین است والخلع والعتق والکتابة والصلح عن دم عمد والرجع والصدقة والقرض والاستقراض والایداع والاستیداع والاعارة والاستعارة والذبح وضرب العبد وقضاء الدین وقبضه والبناء والخیاطة والکسوة والحمل که درین افعال فعل وکیل حکم فعل امر دارد وفرق میان قرض واستقراض آنست که قرض دادنست واستقراض قرض خواستن وایداع امانت نهادن است واستیداع طلب امانت کردن والاعارة عاریت دادن واستعار عاریت طلبیدن ومراد بحمل بار کردن است واگر سوگند خورنده گوید که نیت من بود آنست که خود نکنم این افعال را او را تصدیق کنند دیانت بفعل وکیل حانث نمیشود لا فی بیع وشراء ولا جارة والاستجارة والصلح عن مال والخصومت والقسم واضرب الولد نه در بیع وشراء واجاره دادن واجاره گرفتن وصلح کردن از مال ودعوی کردن وجواب دعوی گفتن وقسمت وزدن ولد اگر این افعال را وکیل بکند حانث نمیشود اما درین امور نیت آن کند که خود نکند ودیگری را امر نکند بفعل امور حانث میشود وهمچنین اگر حالف کسی باشد بخود ومباشر فعل نمی شود ودیگری کار او میکند اکنون نیز بفعل مامور حانث میشود در امور مذکوره ولا فی لا اتکلم فقراء القرآن او سبح او هلل او کبر فی صلوته او خارجها وحانث نمی شود در صورت که سوگند خورد که سخن نگوید پس قرآن خواند یا تسبیح گوید یا لا اله الا الله گوید در نماز یا در بیرون نماز بجهت آنکه در عرف اینها را سخن نمیگویند ودر شرع نیز

ویوم الکلمه علی المومنین واگر گوید زن خود را تو طلاق روزی که بفلان سخن گویم شب
گوید نیز حانث میشود وصح نیته النهار خاصة ودرست است نیت روز کردن
خاصه که شب داخل نباشد ولیلة الکلمه علی اللیل واگر گوید تو طلاق اگر شب بفلان
سخن گوید شب داخل است تنها نه روز الا للغایة کحتی ففی ان کلمه الا ان یقدم زید
وحی حنث ان کلمه قبل قدومه وکلمة الا از برای غایت است مثل حتی پس در صورت
که گوید اگر سخن گویم تا وقت آمدن زید حانث می شود واگر پیش از آمدن زید بوی سخن گوید
وفی الا یکلم عبده او امرته او صدیقه او لا یدخل داره از لست اضافته وکلمه
لا یحنث در صورت که سوگند خورد که سخن نگوید به بنده فلان یا بزن او یا بدوست او
یا در خانه سرای او واگر اضافت زائل شود وسخن گوید حانث نمیشود همچنانکه سخن گوید وقتیکه از ملک صاحب
بیرون رفته باشد این اشیاء حانث نمیشود وفی العبد اشار الیه بهذا او لا در عبد چون اشاره کند
باو بهذا یا خود اشارت نکند بهذا حکم تفاوت نمیکند خواه گوید عبد فلان بهذا او فی غیره ان اشار بهذا
حنث ودر غیر هذا اگر بهذا اشارت کرده باشد حانث میشود واگر زایل شود اضافت وسخن گوید والا
فلا واگر اشارت نکرده باشد حانث نمی شود واگر بعد از زوال اضافت سخن گوید حکم
از سابق فهم شد لیکن بحسب آنکه در وی خلاف ست تصریح میکند وحین وزمان بلا
نیة نصف سنة نکرا او عرف ومعها ما نوی اگر سوگند خورد که سخن نگوید با او در حین
یا در زمان ونیت معین نکند بر نصف سال محمول میشود وخواه حین در زمان معروف
ذکر کند معنی العین گوید والزمان وخواه نکره خواه حینا وزمانا گوید بی الف الام ونیت
آن مراد است که نیت کند والدهر لم یدر فتکرا او لا یدخل معروفا ودهرا اگر نکره ذکر کند
معین واعلوم نیست وبر آید محمول است اگر معروف ذکر کنند که یعنی الدهر گویند وایام

کثرۃ والایام والشہور عشرۃ واگر ایام کثیرہ گویند یا لایام یا الشہور گویند وعدد از ایشان
مراد است یعنے از روز یا از ماہ وفی الاول اعتق بہ حران اشتری عبدا عتق
ودر صورتی کہ گوید کہ اول بندہ بخرم آزاد اگر خرد بندہ اول آزاد میشود وان اشتری
عبدین ثم آخر فلا اصلا واگر دو بندہ بخرد اول بار بعد ازان دیگری آزاد نمی شود
ہیچ یک اصلا فان ضم وحدہ عتق الثالث اگر قید وحدت کند چنانکہ گوید اول
بندہ کہ تنہا بخرم آزاد می شود در صورت مذکورہ بندہ سیم وفی آخر عبدان
اشتری عبدا ومات لم یعتق واگر گوید کہ آخر بندہ کہ بخرم آزاد اگر بخرد بندہ
بعد ازان بمیرد آن حالف آزاد نمی شود آن بندہ فان اشتری عبدا ثم آخر ثم مات
عتق الاخر پس اگر بخرد بندہ اول بار بعد آزان دیگری بخرد و وفات کرد حالف
بندہ آزاد می شود یوم نشتری من کل مالہ آزاد می شود روزی کہ خریدہ است وعندہما
یوم مات من ثلث ونزد صاحبین روز وفات آزاد می شود از سہ یک مال
ولا یصیر الزوج فارا لو علق الثلث بہ ونمی گردد شوہر فار یعنی گریزندہ از میراث
اگر تعلیق کردہ باشد سہ طلاق را با آخر خلافا لہما خلاف مر صاحبین را رحمہما اللہ
صورت مسئلہ آنست کہ مردی گفت کہ آخر زنی کہ بخواہم سہ طلاق یکزن خواست
وبعد ازان دیگری وبعد ازان بمرد نزد امام اعظم در وقت خواستن زن دویم طلاق
می شود وفارہ نمی شود ومیراث میبرد وعدت او بحیض است نہ بچہار ماہ وده روز
ونزد صاحبین در روز وفات طلاق می شود پس حکم فار دارد ومیراث میبرد زن
وعدت او چہار ماہ وده روز است وترک زینت در ایام معصیت می باید
کرد وبکل عبد بشری بکذا فہو حر ودر صورت کہ گوید کہ ہر بندہ کہ بشارت

دهد مرا باین آزاد باشد عتق اول ثلث بشر حره مستفرقین آزادی شود اول سه بنده
که بشارت داده او را جدا جدا بآن امر والکل ان بشره معنا وهمه آزادی شوند
اگر همه باهم او را بشارة داده اند بیکبار وسقط بشراء به لکفارة هی وساقطی شود
آن کفارة سبب خریدن پدر خود را برای کفارت خود لا بشراء عبد حلف بعتقه
به بخریدن بنده که سوگند خورده باشد بآزادی او گفته باشد که اگر او را بخرم آزادی شود
اگر او را برای کفارت بخرد از کفارت واقع نمی شود ولا متولده بنکاح علق عتقها
من کفارته بشراء ها وهمچنین از کفارت حساب نمیشود کنیزک که ام ولد شده است
بسبب نکاح معلق ساخته آزادی او را از کفارت خود خریدن او را آن کنیزک نیز
بعد از خریدن او را و آزاد شدن از کفارت حساب نمی شود ویعتق بان سریت
امته فهی حرة من شراها وهی ملکه یوم حلف وآزاد میشود آن کنیزک آزاد باین که گوید سریت گیرم کنیزک
را پس آزاد میشود آن کنیزک آزاد میشود آنکسی که او را سریت گیرد حالانکه در وقت سوگند ملک او بوده باشد لا
من شراها فشراها آزاد نمیشود باین تعلیق آن کنیزک که او را بخرد بعد ازان سریت
گیرد وبکل مملوک لی حر امهات اولاده ومدبروه ومعتقیده وآزادی شود
باین قول که گوید همه مملوک من آزاد بندگان که ام ولد باشد یا بنده خالص یا مدبر
باشند آزاد میشود لا مکاتبوه الا بتهم مکاتبان او آزاد نمی شوند مگر که در وقت
سوگند نیت ایشان کرده باشد وبهذا احرو هذا العبیدة ثالثهم وباین که گوید
بندگان خود را که این آزاد وباین سیوم ایشان آزادی شوند وخیر فی الاولین مخبر است
در دوی اول که آزاد کند اول را یا ثانی را کالطلاق مثل طلاق که گوید بسر زن خود
را که این با این واین طلاق سیوم میشود در دوی اول اختیار دارد زیرا که حکم اخیر

دارد آن در دوی اول ولام دخل علی فعل یقع عن غیره کبیع وشراء واجارة وخیاطة وصباغة وبناء اقتضی امره ولام که داخل میشود یعنی متعلق می شود بفعل که آن فعل واقع تواند شود از غیر حالف مثل خریدن وفروختن واجاره دادن ودوختن ورنگ کردن وبناکردن تقاضا میکند تعلق آن لام بآن فعل امر کردن مخاطب را بآن بخصه به تا خالص سازد امر فعل را بغیر فعل مخاطب است درمثال مذکور فاعل متکلم پس اگر امر مخاطب وفروشد یا فرد متکلم جامه را حانث شود فلم یحنث فی ان بعت لک ثوبا ان باعه بلا امره پس حانث نشود درصورت اگر بفروشم برای تو جامه را اگر فروخت جامه را بی امر وبلکه اول خواه مالک شود مخاطب آن جامه را خواه نشود فان دخل علی عین او فعل لا یقع من غیره کاکل وشرب ودخول وضرب الولد اقتضی بلکه اگر لام داخل بر عین یا بر فعل که واقع نمیشود از غیر وی ودر وی نبات نمیرود مثل خوردن وآشامیدن باودر آمدن وزدن فرزند تقاضا میکند آن ملک غیر را وحنث فی ان بعت ثوبا لک ان باع ثوبه بلا امره پس حانث میشود درصورت که گوید اگر بیع کنم که جامه را که ملک تست خواه بامر او بیع کند خواه بی امر او جامه را حانث میشود وفی کل عرس لی فکذا البعد قول عرسه نکحت علی طلقت هی وصح نیته غیرها ودرصورت که گوید هر زنی که مراست طلاق بعد از قول زنش که بر سر من نکاح کرده تو طلاق می شود آن زن چون لفظ هر عام افتاده ست ودرست نیت کردن در طلاق غیر آن زن را از روی دیانت به جهت آنکه این سخن برای خشنودی میگوید که مراد طلاق غیر وی باشد